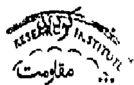
غلطهاي املاي



صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵ ...	۱۵ ...	مورنوره ...	موفوره
۲۶ ...	۱۵ ...	کردندند ...	[illegible]
۲۹ ...	۱۸ ...	مقامت ...	مقاومت
۳۲ ...	۱۰ ...	دحشت ...	وحشت
۴۷ ...	۵ ...	نمود - مطالبه ...	مطالبه نمود -
۵۸ ...	۱۷ ...	شبه ...	شبهه
۶۷ ...	۱۵ ...	زدنند ...	زدند
۶۸ ...	۶ ...	بمعوري ...	بمعموري
۷۷ ...	۱۹ ...	بمدكاري ...	بمددكاري
۷۹ ...	۱۳ ...	میمود ...	میمون
۹۳ ...	۹ ...	مادهورا ...	مادهوراو
۹۴ ...	۱۰ ...	خلاف ...	غلاف
۱۱۵ ...	۱۸ ...	سوراة ...	سوارة
۱۱۸ ...	۳ ...	بجهت ...	كه بجهت
۱۲۲ ...	۲ ...	معوض ...	معرض



صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۸	۱۲	نصبان	نسیان
۱۴۰	۳	خررده	خورده
۱۴۴	۱۰	اعراق	اغراق
۱۴۸	۱۶	ة	

ERRATUM

To be inserted in its place on page ۲

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۹	۳	انداخت	محکم ساخت
		ـــــ ں ـــــ	مفتوح
ایضاً	۶	باتمام	بالتمام
۲۰۶	۱۰	بلاد	بلا ر
۲۰۸	۱۹	نداند	ندادند
۲۱۴	۱۴	مطلب-	مطلب
۲۱۹	۷	ونباید	نباید
۲۲۲	۲	رسران	سران
ایضاً	۱۵	بصیحح	بصحیح

صحیح	غلط	سطر	صفحه
وضوح ...	وضوع ...	۱۹ ...	۲۳۳
همراهان ...	همرایان ...	۱ ...	۲۳۵
وظیفهٔ ...	وغیفهٔ ...	۱۴ ...	۲۴۸
بیرادر ...	بیردار ...	۱۲ ...	۲۵۱
سفیر ...	سفمر ...	۷ ...	۲۵۲
از ...	ازو ...	۹ ...	۲۶۰
ملاحظه ...	ملاحذه ...	۲ ...	۲۶۲
هر حملهٔ ...	بر حملهٔ ...	۸ ...	۲۶۸
داشت ...	دشت ...	۷ ...	۲۶۹
الطّریق ...	الطّویق ...	۱۵ ...	۲۸۳
منفذ ...	منقذ ...	۱۹ ...	۲۸۹
مکاسکل ...	مکاسل ...	۳ ...	۲۹۰
قلاع ...	قلع ...	۲ ...	۲۹۲
عرضهٔ ...	عوضهٔ ...	۷ ...	۳۰۸
وزراي ...	رزاري ...	۱۲ ...	۳۲۲
منصبان ...	منصان ...	۳ ...	۳۳۸
صلحي ...	ضلعهٔ ...	۹ ...	۳۵۳

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹۵	۵	ایضاً	ایضاً
۳۸۷	۱	جاذب	جاذب
۴۰۵	۱۰	چانچه	چنانچه
۴۱۰	۴	مصتثنی	مستثنی
۴۱۹	۵	مذبور	مذکور
۴۲۳	۳	رکفت	رکفست
۴۲۴	۱۷	فیصل	نصیل
۴۳۴	۳	انصان	انسان
۴۳۷	۱۲	حصانت	حصافت
۴۴۷	۱۵	ایضاً	ایضاً
۴۵۲	۱۷	بتحور	تنجور
۴۵۴	۷	مهشور	مشهور
۴۵۷	۱	استرخها	استخرها
۴۶۰	۱۴	مینمانند	میمانند
۴۶۱	۱۲	فعالی	افعالی
۴۶۲	۱۱	پروش	پرورش
۴۶۷	۱	مستلخص	مستخلص

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۶۹	۱۵	میمودند	مینمودند
۴۹۳	۵	میفنگندند	میفگندند
۴۹۹	۱۸	چستر	چپستر
۵۰۳	۱۴	متبذل	مبتذل
۵۰۸	۱۵	استحعار	استحصار
۵۱۰	۳	بیچپک	بهیچپک
۵۱۲	۴	مکره	مکروه
۵۲۳	۴	مصتصمي	مستصمي
۵۲۵	۱۰	جوانمري	جوانمردي
۵۳۱	۱۸	میکمن	میکنند
۵۳۳	۶	مابین	مابین اقوام
۵۴۶	۱۸	آبادنیي	آباداني
۶۲۲	۱۷	میدزارم	میگذارم
۶۳۳	۲	مجبرر	مجبور

۱۱۹	۱۲	مدارس	مدراس
۱۸۷	۱۰	ایصاً	ایصاً

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۳ ...	۹ ...	لکهه ...	لك
۱۳۸ ...	۱۹ ...	ایضاً ...	ایضاً
۱۷۹ ...	۲ ...	ایضاً ...	ایضاً
۱۸۴ ...	۱۷ ...	فرنفرما ...	فرمانفرما
۲۱۹ ...	۹ ...	فرمانرما ...	ایضاً
۳۲۲ ...	۳ ...	فرنفرما ...	ایضاً



عدد	صفحه	مضمون

عدد		صفحه	مضمون
۵۲	...	۵۴	ایضـاً
۵۳	...	۵۵	جلوس و قتل سیواجي
۵۴	...	۵۶	اواخر ایّام اورنگ زیب شاه
۵۵	...	۵۷	پسران ایضاً
۵۶	...	۵۸	سیرت ایضاً
۵۷	...	۵۹	سلطنت شاه عالم شاه
۵۸	...	۶۰	سیرت و موت ایضاً
۵۹	...	۶۱	اقتدار سادات
۶۰	...	۶۲	ضعف محمّد شاه
۶۱	...	۶۳	غارت دهلي از دست نادر شاه
۶۲	...	۶۴	رجعت نادر شاه
۶۳	...	۶۴	تقدّم افاغنه
۶۴	...	۶۵	جنگ مابین افغانان و مرهتیان
۶۵	...	۶۷	معرکهٔ پاني پت
۶۶	...	۶۸	تدابیر دپلیس
۶۷	...	۶۸	عزیمت تنجور
۶۸	...	۶۹	سازشها در جنوب هند
۶۹	...	۷۰	رسوخ اهالي فرانس در جنوب هند

عدد	صفحه	مضمون
۱۷۸	... ۱۹۲	تسخیر آگره
۱۷۹	... ۱۹۴	تعاقب سندهیا
۱۸۰	۱۹۵	معاهده با سندهیا
۱۸۱	... ۱۹۶	تدابیر هلکر
۱۸۲	... ۱۹۷	ایضاً
۱۸۳	... ۱۹۸	معرکهٔ دیگ
۱۸۴	۲۰۰	محاصرهٔ بهرتپور
۱۸۵	... ۲۰۱	دشمنی سندهیا
۱۸۶	... ۲۰۲	تقرّر مارکوس کارنوالس
۱۸۷	... ۲۰۳	ادای شکرانه با مارکوس ویلسلي
۱۸۸	... ۲۰۴	تشریح تدابیر ایضاً
۱۸۹	... ۲۰۶	ورود و موت لارد کارنوالس
۱۹۰	... ۲۰۸	معاهده با سندهیا
۱۹۱	... ۲۰۹	حکومت سر جارج بارلو
۱۹۲	.. ۲۱۰	ترقّي پنداریان
۱۹۳	... ۲۱۱	ترقّي امیر خان
۱۹۴	... ۲۱۳	قول و قرار با پیشوا
۱۹۵	... ۲۱۴	تدابیر پیشوا بجهت ترقّي خود

مضمون	صفحه	عدد
من لشکري قوم سکهه	۳۲۳ ...	۲۸۶
کوچ بطرف فيروزپور	۳۲۴ ...	۲۸۷
معرکهٔ مدکي	۳۲۵ ..	۲۸۸
معرکهٔ فيروزشاه	۳۲۶ ...	۲۸۹
ايضــاً	۳۲۷ ...	۲۹۰
ايضــاً	۳۲۸ ...	۲۹۱
مراسلهٔ لارد گف	۳۲۹ ...	۲۹۲
تفسير در باب ايضــاً	۳۳۰ ...	۲۹۳
اضطراب انگريزان	۳۳۱ ...	۲۹۴
نتائج معرکهٔ اليوال	۳۳۲ ...	۲۹۵
فرار با گلاب سنگهه	۳۳۳ ...	۲۹۶
نتيجهٔ معرکهٔ اليوال در امزجهٔ مردم	۳۳۴ ...	۲۹۷
تفسير در باب تدابير انگريزان در هند	۳۳۵ ...	۲۹۸
آمادگي بجهت جنگ	۳۳۷ ...	۲۹۹
يورش بر فوج سکهه	۳۳۸ ...	۳۰۰
معرکهٔ سبراون	۳۳۹ ..	۳۰۱
ايضــاً	۳۴۰ ...	۳۰۲
اشتهار از طرف فرمانفرماي هند	۳۴۱ ...	۳۰۳

عدد	صفحه	مضمون
۳۰۴	... ۳۴۲	ایضــاً
۳۰۵	... ۳۴۳	ایضــاً
۳۰۶	... ۳۴۳	بیان بالنسبه بفتح پنجاب
۳۰۷	... ۳۴۴	مراسلهٔ فرمانفرماي هند
۳۰۸	... ۳۴۵	شرائط صلح با قوم سکهه
۳۰۹	... ۳۴۷	قول و قرار با گلاب سنگهه
۳۱۰	... ۳۴۸	تقرّر و هیرت گلاب سنگهه
۳۱۱	... ۳۵۰	اطوار سپاهیان سکهه
۳۱۲	... ۳۵۱	خاتمهٔ جنگه اول پنجاب
۳۱۳	... ۳۵۲	تسخیر ملتان از دست رنجیت سنگهه
۳۱۴	... ۳۵۴	تاریخ ملتان
۳۱۵	... ۳۵۵	بیان بالنسبه به فتنهٔ ملتان
۳۱۶	... ۳۵۷	اتّحاد لاهور
۳۱۷	... ۳۵۸	طغیان در پنجاب
۳۱۸	... ۳۵۹	شجاعت سر ایچ ایدوردز
۳۱۹	... ۳۶۰	ایضــاً
۳۲۰	... ۳۶۲	تفسیر معرکهٔ چلیان واله
۳۲۱	... ۳۶۳	ایضــاً تدابیر انگریزي در هند ...

عدد	صفحه	مضمون

ا   اگر پیش از شروع بتعریف این ملک معظم ملاحظهٔ چند در هیئات جغرافیّهٔ آن شود بی مناسبت نیست و هم معلوم خواهد شد که بانواع مختلفه و شوکت مخصوص امتیاز دارد - میتوان گفت که مخصوصات جمیع عالم در هندوستان مجتمع است - بعضی از اراضی آن عرصهٔ حرارت شعاع آفتاب تابنده است بعضی دیگر است که وحشی ترین قلب ممالک قطبیه از آن هولناکتر نیست - درین ملک بلندی زمین سبب همان تغیّرات است که درجاهای دیگر بواسطهٔ اختلاف عرض شمالی پیدا میشود - دربراری وسیعهٔ آن دیار حصاد صیفی و شتوی و نباتات متراکمه و همچنین بادیهٔ پر تاب منطقهٔ محترقه یافت میشود - بردامنهٔ کوهها میوها و غلّه های منطقهٔ معتدله میروید - در اطراف بالا تر درختهای کاج متعلّقه بممالک شمالیّه بافراط پیدا میشود و قلل جبال در زیر برف علی الدوام منطقهٔ بارده است - در این ملک هیئات طبیعت بر یک وتیره چنانچه درافریقیّه و اقطار قطبیّه اتّفاق میافتد نیست بلکه جملهٔ اختلافات اهویّه و طبعیّه با درجات متناسبه و متضادّه که در دنیا وجود دارد در آن دیده میشود ●

۲ قلب هندوستان که محلّ خصب بي‌مثل ومانند وه
حکومتهاي بزرگ آن است مشتمل بر صحرائي است ک
مشرق گرفته ما بين رود برهمپترا و رود سند بمغرب ه
و عرض آن از سلسلهٔ کوههاي بلند شمالي گرفته تا بسطوح ز
جزيرهٔ جنوبي منتهي ميشود - لهذا تخمينا يکهزار و پانصد ه
طول و من حيث المجموع سه‌صد يا چهار صد ميل عرض دا
خطّ مستقيم غالبا از جنوب و مشرق بجانب شمال ومغر
کشيده بسلسلهٔ کوه بزرگي که حدّ شمالي آن است و چ
سار فراوان آن موجب خصب ملک است منتهي ميشو
واگر ملکي که رود بزرگ چين آبياري آن ميکند مستثني
ميتوان گفت که در جميع عالم قطعهٔ از زمين باين خو
و زرخيزي واقع نيست - جميع عرض بزرگ آن قطع نظر
بياباني وسيع بي‌آب و علف که بعد از ين مذکور خواهد
علي الاتّصال زميني است مسطّح و هرجا حاصل
و رود هاي بزرگ و وسيع مانند دريا در آن جاري است

۳ از ين وضع کلّي مسطّحهٔ هندوستان خطّهٔ بنگاله نه
کامل وظاهر است که درهيچ از اطراف آن کوهي يا حدّ
پشته که مايهٔ تغيّر سطح شود پيدا نميشود - رود گنگا که متّ
عريضتر ميشود درميان آن ميرود وبدر فصل باران آب ز

شدہ بر بسیاري از زمین ریخته بر خصب آن میفزاید - شعاع تابندۂ آفتاب منطقهٔ محترقه قوت تقریباً بي مثل نباتات را از بن خاك سیراب بعمل آورده همه روي زمین را مثل امواج سبزه میسازد - خطهٔ بهار که بالا تر رود واقع میشود اگرچه چند تل کوچک سطح آن را متنوع میسازد غالباً همان طبیعت و ضلع اله آباد که از بهار نیز بالا تر است در بعضي جهات بهمان مخصوصات بجز اینکه رطوبت هوا کمتر است اتصاف دارد - بسمت شمالي اوده و روهیل کهند که زمین آن بصوب کوهستان بتدریج بالا میرود هواي خیلي سلیم و معتدل دارد - در آنجا نفائس محصولات مشرق و مغرب فراوان بعمل مي آید - چشمه هار رود گنگا دراینجا منتهي میشود ووادي رود جمنا که بلندي زیاد و لیکن آبیاري و زرخیزي کمتر دارد از اینجا میگیرد ٭

۴ زمیني مخصوص که ترائي نام دارد مانند کمربندي خاص بکنارۂ کوهستان همالیه غالباً در هرجا که دامنهٔ آن با زمین مسطح اتصال دارد احاطه میکند - و این نام بر میداني گذارده اند که قریب بیست میل عرض دارد و آب امطار مرتفع با چنان شدت بر آن ریخته میشود که در ته رود ها نمیگنجد - لهذا طغیان کرده زمین را نوعي از باتلاق میسازد

و ازین زمین بواسطهٔ شعاع تابندهٔ آفتاب شرقی نباتات بسیار می روید وزمین را بهمه جهت میپوشاند - روی زمین در زیر ظلمت و تاریکی اشجار بنظر نمی آید وگیاه وبوتهای خاردار بدین غایت بر می آید که مانند سدّی ممتنع المرور میشود - بخارهای مرض انگریز که ازآن مغاکهای تاریک بر می آید ودربعضی ازفصول گویا محلّ اجل محتوم است بیشتر مانع مراودت میشود - وازین جهت است تلف هرلشکری که قریب این وادی تا چندی اردو بر پا کند چنانچه افواج انگریز که بر حدود بهوتان ونیپال جای داشتند بهمین سبب صدمهٔ زیاد خوردند - در سایهٔ این ظلمات وحشت انگیز فیل وشیر ودیگر سباع ضارّه ایمن میپویند و افراد بشر که درحوالی سکنی دارند با تن وتوشی حقیر و ناتوان و آثار بیماری همیشه بر چهرهٔ ایشان هویدا است *

ه همالیه از کمر تا دامنه بر اقسام گونا گون نباتات مشتمل وازبدائع طبیعت متنوّع است امّا ازکمرکوه هرقدر بطرف بالا میل میکند سخت‌تر و راه صعبتر میشود - قلّهٔ منیع ودرّهٔ عمیق و تلاطم سیلاب این کوه باقطار مرتفعهٔ اراضی وسط کوهستان سکاتلند شباهت دارند چنانکه بخاطر بعضی ازاهالی آن ملک که اتّفاقاً درین اقصای بعیده خدمت بجا

چون بجمیع ممالک فارس تا بلخ که پایی تخت ملک باکتریه
بود تاخت و سکنهٔ آن ممالک را مغلوب و انقیاد پذیر یافت
عزم کرد تا قطع جبال کرده بفتح هندوستان تسخیر همه دنیائی
که در آن وقت معروف بود نماید - بي آنکه صدمهٔ کثیر
خورده باشد بلندیهاي کوه پاروپامیسس را غالباً از راه قوافل
مابین قندهار و بلخ قطع نمود امّا اعتراف باین میکنند که
تسخیر قلعهاي مستحکم که بجهت محافظت درّهاي کوهها
ساخته شده بودند مکرّر منجرّ بمقابلهٔ سخت شد - پس بجانب
مشرق در حرکت آمده و در اتک یا در حوالي آنجا که عرض
رود از اغلب جا هاي این رود خانه بسیار کمتر است رسیده
و بي مزاحمت موانع جز آنچه بر تندي آب مترتّب میشود
عبور کرد *

۹ ملک پرتگال که هم وسعت و هم خصب بسیار
ندارد و در یکي از اقصاي فرنگستان واقع است چنین مینمود
که مکنت مداخله بوجه کافي در امور فرنگستان نداشت لهذا
تا مدّتي متمادي چیزي که مایهٔ شهرت و عزّت باشد مثبت
تواریخ آن نشد - در تحت ایالت روم قدیم اهالي اسپانیه
فقط بعدم تربیّت مشهور و در سنوات مابین خستهٔ ظلم
و تطاول مسلمانان بودند که ایشان بعد از آنکه تقریباً بر جمیع

اصلاع اسپانیه تاخت وتاز کردند در اقطار غربیّهٔ آن بنیاد مملکتي نهادند که اسم غرب بر آن اطلاق کردند - در آنِف حال اهالي پرتگال بواسطهٔ غلبهٔ ظلم وتعصّب وقلّت مراودت با مللي که زیاده تربیّت یافته باشند بهیچ وجه بالنّسبه بسائر ممالک فرنگستان ترقّي در مدنیّت نکرده اند - بالجمله از سنوات مابین بیعد تا این اواخر چند سال اتّفاق افتاد که در آن اثنا اهالي پرتگال نه فقط در اقتدار و قوّت بازو بلکه در جمیع صنائع وعلومي که زینت متاخّرین است تقدّم وتفوّق کلّي یافتند - لیکن جلائل آثار ایشان در مضمار شدّت بلا بروز کرد - اهالي پرتگال مثل اهالي اسپانیه که جیران ایشان بودند قبل ازآنکه توانستند عساکر کثیر وجنگجو ومتعصّب را که در تحت علم محمّدي جنگیده وملک ایشانرا مسخّر کرده بودند از آنجا آواره بسازند باید تا صدها سال در جنگ وجدال باشند *

۱۰ در ایّام مذکوره غیرت دیني که جدّ وجهد کورکورانهٔ آن از آن وقت مایهٔ هبوط وتنزّل ملک پرتگال شده است مصدر اصلي تحریک ایشان بجلائل آثار بود - مملکت بنابر قول دیي با روس بر خون شهدا بنیاد شد وبواسطهٔ ایشان در اطراف کرهٔ ارض بسط یافت ودر اطلاق این اسم بر کسانیکه در

جنگها با ملل کفّار از پاي درآمده اند خود را مستحق میپنداردـ بعد از اخراج مسلمانان بانتقام ظلم وتطاولي که ملک تا مدّتي متمادي گرفتار آن شده بود ایشانرا تا بافریقیّه تعاقب کردند ودرحقّ تصرّف برهرملکي که بتوانند آنرا از دست اعادي دین عیسوي انتزاع بنمایند ادعائي بدون شائبهٔ شبهه کردند - چون این امر بحکم لزوم مقتضي تتبّع چند در فنون عبور و مرور سفائن بود سلاطین پرتگال ببحر که محلّ اعلا و ثروت و شهرت ایشان میتوانست بود توجّه فرمودند - ازین جهت وهمچنین از وضع خوب ملک ایشان که سرحدّ طویل آن بر ساحل بحر اتلنتک که هنوز بانتهاي اتّساع آن نرسیده بودند واقع بود راه بشهرتي باز شد که اهالي پرتگال در تفحّصات بحریّه بدان امتیاز یافتند *

۱۱ در سنهٔ ۱۴۹۵ ع پیش از آن که استعداد سفر دیگر شود سلطان یحیي وفات کرد امّا پسر عمّ وي که ایمانویل نام داشت بجاي او نشسته از جمیع اسلاف شوق بیشبر درین کار ظاهر نمود - درحقیقت بسیاري از اهل مشورت وي با وي گفتند که ضائع کردن مداخل و مالیهٔ مملکت را در سرانجام کاري که بهر تقدیر مآلش معلوم نیست و بر فرض که ثمرهٔ نیکو بدهد احتمال هم دارد که دست تعدّي اجانب آنرا برباید

موافق قاعدهٔ حزم واحتیاط نیست - امّا پادشاه در بحر امید مستغرق شده راه کشادن هندوستان را از فرائض خلافت خود شمرده باشتغال تمام بمهیّا کردن اسباب این مهمّ بزرگ برداخت - به دیاز حکم شد که نگهداری تهیّهٔ جهازرا بکند تاکه مضبوطی و مقدار آنها بجهت قطع امواج متلاطمهٔ آن دریاها که وی دیده بود کافی شوند - امّا دیاز بسرداری این کار مامور نشد و واسکو دی گاما یکی ازخدم وحشم کاخ سلطنت که شهرتی کامل درفنّ ملّاحی داشت باین عمل منصوب شد وافعالی که بعد ازوی صادر شد استحقاق اورا بکلّی ثابت کرد - چون تهیّه وتدارک تمام شد گاما درپیشگاه سلطان خوانده شد ودرحضور چندی ازامیان حضرت علم ابریشمی و نیز نشان افتخار بشکل صلیبی که پادشاه رئس علی الدّوام آن بود بوی داده شد و او باین رایت سوگند خورد که حتّی المقدور دراتمام سفر بکوشد ومطلبی که از آن منظوراست بانجام برساند *

۱۲ گاما درغرّهٔ ماه اپریل ازسینت جارج که جزیرهٔ بود در حوالی مزامبیک شراع کشیده از طرف سواحل افریقیّه حرکت کرد - قوّت آب نگذاشت که کیلوا برود و ازین حادثه بسیاراندوهگین شد زیراکه معلّم گفته بود که آن شهر

عیسویان است و لیکن از روي خیانت گفته و درحقیقت
مصلحت گاما در آن واقعه بود - در عرصهٔ چند روز جمعیت
به منبازه رسیده شهري که بنابر قول معلّم اقلاً بیشتر سکنهٔ آن
نصراني بودند - این شهر بر زمین بلند مانند جزیره واقع شده
بود و چون از دور چشم اهل کشتي بر آن افتاد موجب سرور
عظیم شد - خانها را از سنگهاي خوب ساخته بودند و بامها
و دریچها چنانچه در پرتگال بود خیالات نیکو بخاطر آورده
چنان فرا نمود که گویا بساحل وطن خود میرسند - طولي
نکشید که یک ماشوا را که بر آن چهار نفر ظاهراً از اعاظم ملک
نشسته بودند از بندر آمده دیدند - چون کشتي کوچک رسید
و اشخاص مزبوره بر آمدند بعد از سوال و جواب متداول و
اطّلاع بر غرض اهالي جهاز با ایشان بگرمي پیش آمدند و بنرمي
گفتند که ورود ایشان موجب سرور عظیم است بالنسبة بخود
و همچنین بسلطان و آنچه ضرور داشته باشند مهیّا خواهد شد -
گاما احتیاط تمام ورزید تا مخالطت ما بین ایشان و معلّم
معتمد مزامبیک جاري نشود و لیکن غالباً باین مراد فائز نشد -
بالجمله باصرار خواستند تا امیر البحر في الفور پیاده شود و روز
دیگر هم جمعي دیگر مکرّر همین درخواست کردند امّا او این
قسم را اختیار کرد که قبل از پیاده شدن دو نفر را از خلاصیها

فرستاد تا بعضي ملاحظات کنند *

۱۳ بمجرّد رسیدن جمعیّت به کالیکت که زامرن حال
به آنجا مراجعت کرده بود بعضي از دوستان کوتوال و دیگر ارکان
که نیّر نام داشتند باستقبال ایشان رفته با آواز شیپور و احتشام
هرچه تمامتر ایشانرا بسراي سلطان رسانیدند - این قصر
پادشاهانه اگرچه فقط از گل ساخته بودند بسیار وسیع و درمیان
ریاض و بستانهاي دلربا واقع بود - پیر بزرگ برهمنان در
لباس سفید که علامت طهارت بود استقبال ایشانرا تا دم در
کرد و دست گاما گرفته ویرا از راه تالارهاي بزرگ بپیشگاه
سلطان رسانید و آنجا دید که سلطان حسب رسم سلاطین عشرت
طلب ممالک شرقیّه با احتشام تمام تکیه کرده است - تختي
از گل بر سطح اطاق بر آورده و چهار پایهٔ اورا بر آن نهاده
بودند - جامهٔ وي که از قطن باریک بود و عمامهٔ ابریشمي وي
در غایت نفاست با کلابتون زردوزي کرده بودند - گوشوارهاي
وي از جواهر شاهوار بود و بازوبندهاي زرّین و خلخالهاي طلا
درپاي و دست برهنه داشت - بر یک طرف پیري طبقي زرّین
در دست داشت که بر آن برگ تنبول و مغز درختي که
اقوام شرقیّه خایدن آنرا از تجمّلهاي بزرگ میدانند و بر طرف
دیگر ظرفي زرّین بود که در آن برگ خاییده را مي‌انداختند *

۱۴ باکمال خستگي به مگادکسو که از جمیع بنادري که درسمت شمال دیده بود دورتر واقع شده رسید - امّا چون شنید که آنجا بکلّي در تصرّف طائفهٔ متعصّب ازموریان است مصلحت در رفتن ببندر مالندة که امید بدوستي ایشان داشت دید - اهالي آنجا مهمانداري ویرا با تواضع و تکلّفي که از ایشان معمول بود کردند و ذخیرهٔ فراوان غذاي تازه بجهت او وکسان او مهیّا کردند امّا با این همه نتوانست بیماري که در اهالي کشتي افتاده بود علاج کند - قوّت و عدد خلاصیهاي کشتي بقدري نقصان پذیرفته بود که ادارهٔ هر سه جهاز در دورکیپ درحیّز امکان ایشان نبود لهذا لازم دانست که جهاز سینت رافیل را سوزانیده آذوقهٔ آنرا برجهازهاي دیگر بارکند - حین مرور بسواحل افریقیّه درجزائر زنگبار وپنبه ومنفیه لنگر انداخت وسکنهٔ سواحل مزبوره با وي بنوع خوش سلوك کردند امّا ازرفتن بساحل مزامبیک اجتناب کرد بجهت اینکه درهریك ازسواحل مزبوره ذخیرهٔ آذوقه بوي میرسید چنانچه وقت گذرکردن ازکیپ همه قابل کاربودند ودررفتن باطراف جزیره موانع دیگر ندیدند - درترسیرة پالو برادر امیر البحر انتقال یافته غم بي نهایت بوي روي داد زیراکه علاوه برعقد اخوّت درین سفربزرگ یکي ازهمدستان

صادق و حاذق بود - بعد از دو سال و دو ماه مسافرت در بست و نهم ماه آگست سنهٔ ۱۴۹۹ ع بدهنهٔ رود تاگس داخل شد و درعرض این مدّت راهي چنانکه باید بجهت تجارت مملکت هندوستان پیدا کرد لیکن از یکصد و هشت خلاصیها که همراه برده بود فقط پنجاه و پنج نفر بوطن خود معاودت نمودند *

۱۵ مذکور است که کبرال درباب سلوکي که احتمال داشت با وي کنند بعد از اختتام بغتةً و قدري بیقاعده معاملات باگاما در سفر پیش خیلي اضطراب داشت و لیکن در ابتدا کار باکمال تمام پیش رفت - چند نفر از اکابر و اعاظم ملک دربغلها که الماریه نام داشتند بیرون آمده از طرف زامرن که اسم بادشاه آن ملک است اظهار و اعلان مودّت کافي نمودند پس کبرال اسیراني را که گاما مقدّم وي برده بود در لباس پاکیزه که شاهد بر سلوک خوبي بود که با ایشان کرده بودند باز داد - چون دعوت پیاده شدن و ملاقات کردن پادشاه بوي کردند دراجابت این دعوت و نیز در افتتاح معاهدهٔ موالفت و دوستي ابرام بسیار ظاهر نمود و لیکن درخواست کرد تا چهار نفر از اکابر را که اسم ایشانرا ذکر کرد بطور کفالت بفرستند - پادشاه این مسئلت را اعتراض بسیار کرد بواسطهٔ اینکه

اشخاص مزبوره برهمنان زاهد بودند که نتوانستند بدون نجاست رسومات و وضوهاي مذهب را بر جهاز بجا آرند - امّا سالار پرتگیز ثابت ایستاده آخر مطلب خویش را از پیش برد - بنابر این تهیّه و تدارک بجهت استقبال وي بر ساحل دریا دیدند و سائبانے ساختند که اگرچه بسیار بزرگ نبود لیکن در آن فرشهاي نفیس گسترده و پردهاي مخمل گلرنگ بوضع خوشي مطرّز در اطراف آن آویخته بودند *

۱۲ در این وقت مسلمان علي رؤس الاشهاد ادویهٔ نفیسه را بر کشتي بارکردن آغاز نهادند و ساعتي بجهت روانگي آن مقرّر ساخته مخصوص طوري کردند که به پرتگیزان خبر شود - امیر البحر چون دید که جهاز از بندر روانه میشود باصرار عمال و گماشتگان کشتیهاي کوچك خود را فرستاده آنرا گرفتند و اسباب نفیسهٔ آنرا بکشتیهاي خود نقل کردند - مسلمانان که هم از مدّتي منتظر چنین فرصتي بودند في الفور پیش سلطان رفته گفتند که خیانت و بد خواهي این دزدان دریا حال بظهور آمده است بواسطهٔ اینکه بخلاف فرمان شاه بنیاد غارت را بدین نوع نهاده اند - سلطان که یا وعدهٔ خویش را فراموش کرده یا درحقیقت قصد اجراي آن نداشت با ایشان موافقت کرده فرمان داد تا هرنوع بتوانند انتقام

خویش بستانند - طایفهٔ تبّر و دیگر سکنهٔ کالیکت بایشان مرافقت نموده باجماع بجانب تجارت خانه حرکت کردند - اهالي پرتگال خود را بقدري ایمن میدانستند که در ابتدا این شورش را از روی مزاح پنداشتند و ازین سبب تا اینکه قصد ایشان معلوم شد بجائي رسیده بود که باشکال تمام توانستند در تجارتخانه را ببندند - کریه فی الفور با جمعیت قلیلی خود بر سقف عمارت مقام کرد ولیکن مقاومت هفتاد نفر با هزارها بود که شور ایشان باوج فلک رسیده و آسمان از آلات حرب ایشان تاریک شد *

١٧ المیدا حال بجهت حمله بردن بر دشمن شراع کشید اما در راه خبر یافته که اهالي دابل که یکی از اعاظم تجارتخانهای این ساحل بود بشدّت تمام میل بجانب اهالي مصر نموده بودند عزم کرد تا از راه منحرف شده بر ایشان بتازد - و آن مقامي بود مستحکم و محصون نه فقط از سنگ و حصار چوبي بلکه از قلعهٔ با توپخانه معمور و بر ساحل محاذي آن قلعه پیاده شدن امری پر خطر نمود - بالجمله سالار پرتگیز ربي جهازها را بجانب ساحل مرتّب کرده حکم داد تا افواج در کشتیهای کوچك داخل شده بسرعت تمام بطرف ساحل بتازند و ایشان با دل گرمي هرچه تمامتر متابعت نموده چنانچه

درجستن بر ساحل یک بر دیگر سبقت میگرفتند. وچون پای ایشان بر زمین رسید بلا تأمّل بجانب. سنگر شتافتند - بواسطهٔ این حرکت سریع با حذاقت. دهنهٔ توپها را که بر جهازها بسته بودند قدري بالا اتّفاق افتاده گلوله از بالای سر سپاهیان میرفت و ایشان بی آنکه زحمتي بایشان رسد تا در شهر رسیدند - پس و پیش رفتن ممکن نبود جز بسه گذرگاه تنگ ما بین شهر وساحل که هر سه آنرا جمعیّتي بزرگ شهریان با غیرت تمام صیانت میکردند - مجادلهٔ عظیم بر پا شد چنانچه ازکشته پشتها برهم آمد وازین کشتگان سدّي محکمتر گشت ومحاصران ازعقب آن جمعیّت کرده مانع یکدیگر میشدند *

۱۸ چونکه بدین نحو فرمانفرما بتمشیّت بلاد و تنظیم مهمّات دولت پرداخت دو باره مشغول تدابیر فتوحات بعیده گشت و خصوصاً در فکر دوامر بود - اوّلاً در باب اورمز که تجارتخانهٔ معظّم خلیج فارس بود وگویا درهنگام فتح ازدست وي گرفته شد وثانیاً درباب ملک ملکّا که در آنزمان آنرا مفتاح اقصای جزائر آسیا میدانستند - امر دویم ترجیح یافت - پایي تخت این ملک اگرچه بر ساحل جزیرهٔ بی‌آب وگیاه واقع بود لیکن نهایت معمور و آبادان بود زیراکه مرکز تجارت ما بین هندوستان و چین و جزائر شرقیّه بود - تجارتي که درین عهد

سرمایهٔ دولت سنگ پور هست - البکرک هشت صد نفر از اهالی
پرتگال و شش صد نفر از اهالی هند همراه برده بانجانب حرکت
کرد و پادشاه بحمایت ایمان با لشکریکه از سه هزار نفر متجاوز
شمرده اند بمیدان آمد - اصلاح قول و قرار کردند و اظهار صلح
و صلاح از طرفین صادر شد لکن واضح بود که چنان امر بجز
بضرب شمشیر و حسام بسواد نپیوست - با آلات چوبی و توپخانه
و نوعی از آتش مصنوعی که بممالک شرقیّه اختصاص دارد بمقابله
پیش آمدند لکن بالاخره جلادت و جوانمردی البکرک
و سپاهیان وی همه چیز را از پیش برداشت *
۱۹ و این سالار نامور گویا زخمی قاتل رسیده و وی دیگر
خواهش زندگانی نداشت چون باین درد و اندوه مبتلا شد
ویرا اشارت کردند که بنده و وداد معلّق بسوادن سر از حکم
سلطان دارند و جمهور امیر بحار هندوستان نماند چنین بنماید
که در ابتدا میل باین امر کرد - لکن فقط یک دقیقه بود و بالاخره
اجتناب از آن نموده مرهم زخم و دوای درد خویش را در موت
دید - شدّت خاطر پریشان از اکل و شرب دست کشید و هر
ساعت مرگ خویش را از خدا میخواست و طولی نکشید که بر
مراد فایز شد - در شرف موت ویرا بر آن داشتند تا مختصر
کاغذی بجهت سفارش پسر خود بپادشاه نوشت که مضمون مردانه

و غم انگیز آن اینست - این عریضهٔ آخرین است که در سکرات موت بدربار میفرستم و درایّامي طویل که در خدمت بوده ام بسیار نوشته ام - پسري در ملک آنخداوند دارم نام وي بیراز دي البکرک استدعا اینکه اگر رعایت حق خدمت این بنده شود در حق او رعایت مبذول دارند اما در باب کارهاي هندوستان آنچه شده است وکرده ام معلوم است *

۲۰ اگرچه این سفر بطوري کرده شد که مایهٔ تحسین مسافران است وخبر بسیار درباب تجارت واجناس ملک یافته شد لیکن با اینهمه معلوم شد که تجارتی که درمعرض چندین خطر است وبجهت تکمیل آن چندان دورباید زد نه صورت امنیّت خواهد داشت ونه نفعي برآن مترتّب خواهد گشت - در حقیقت این یکي از راههائي بود که اهالي وینس براي تجارت اختیار کرده بودند ووضع ایشان بجهت این کار خیلي بهتر از حال انگلند بود وبا این حال از وقت پیدا شدن راه کیپ نتوانستند با پرتگیزان دم برابري زنند - تجّار اکنون اعتنا براین راه کیپ میکردند زیراکه احتمال داشت که جز ازین راه امید مخالطتي مامون وفایده‌مند میسّر نمیشود - امّا اهالي اسپانیه وپرتگال با اهتمام وغیرت آنرا نگاه‌میداشتند وامداي دولت یلزیبت اگرچه در آن وقت با این دوقوم جنگ میکردند درجایز داشتن

چنین تدبیر که مطلقًا در آشتي را خواهد بست توقّف کردند
کاغذي در دفترخانهٔ نوشتجات ملکي یافته شد که از مضمونش
معلوم میشود که چند نفر از تجار در سنهٔ ۱۵۸۹ع درخواست
کردند که بایشان اجازت ارسال سه جهاز و سه کشتي کوچك
بهندوستان شود - جوابش بدست نیفتاده امّا محقّق است که
در سنهٔ ۱۵۹۱ع سه جهاز در تحت کپتان ریمند و کنیدل و
لنکستر در تاریخ دهم ماه اپریل از بندر پلیمتهه روانه شد *
۲۱ واضح بود که شروط مزبوره بطوري بود و تا بحدّي مورد
مداخلهٔ دایم در معاملات مخصوصه که البتّه منجرّ باختلافات
عظیمه میشد - اهالي هلند که از دیگران جهازهاي زیاد درین
جزائر داشتند هر مسئلت را بعایدهٔ خود ترجمه کردند و از
شریك کردن دیگران در قسمت معیّن تجارت ابا نمودند
تا وقتیکه قسمت خود را از جمیع مبلغي که یا بحکم لزوم یا بلا
ضرورت بجهت استحکامات مصروف کرده بودند ندهند -
مخاصمت جانبین هر روز ازدیاد میپذیرفت تا بدان رسید که
اهالي هلند بقوّت بازوي خود نیروي یافته بآن کرداري زشت
که بقتل عام انبینا مشهور است پرداختند - جزیرهٔ که آن نام
دارد بزرخیزي از همه جزائر دیگر بیشتر معروف است و قرنفل
بسیاري بعمل مي آرد - تجارتخانهٔ عظیم هر دو طائفه در پاي تخت

بود و اهالي هلند در آنجا قلعهٔ مستحکم داشتند و قریب دویست
نفر بمحافظت آن قلعه اشتغال داشتند - امّا انگریزان فقط هژده
نفر بودند و خانه در شهر داشتند و بجهت معاهدهٔ که درمیان
بود خود را ایمن میپنداشتند - اهالي هلند درحقّ یکی از
سپاهیان جپانیز که درخدمت ایشان بود بدگمان شده او را
قید کردند و عقوبت و شکنجه نمودند - باین طور بیرحمي از
وي بزور شهادت گرفتند تا اعتراف کرد که خود وچند نفر از
هموطنان وي بنیاد تدبیر گرفتن قلعه را نهاده بودند و موافق
خبری که بدین نوع حاصل شده بود دیگر همقومان وي
گرفتار شده سیاست الیم کشیدند *

۲۲ اعراب چون بضرب شمشیر مذهب اسلام را منتشر
کردند تغیّرات عجیبه در ممالک شرقیّه بظهور رسانیدند و در
اقصاي آسیا پیش رفته بجائی رسیدند که گاهی علم رومیان
نرسیده بود - بعد از رحلت پیغمبر ایشان مدّتي نگذشت
که سوارهٔ مظفّر ومنصور ایشان آب از رود هاي تاگس ونیجر
وسیحون میخوردند - پس بغداد پاي تخت مملکتي شد که
از آن عظیمتر در روي زمین نبود وحکومت آن از جمیع
سلطنتهاي عالم بهتر وبا احتشامتر شد وهمچنین منشاء ومنبع
علومي بود که در آن ایّام ظلمت وجهالت مایهٔ روشني و

وتربیت میشد - هیچ ملکي از فتوحات اسلام بقدري فایده
نگرفت که ماوراءالنهر وآن خطهٔ ایست وسیع ومستقل از
ترکستان که آب جیحون وسیحون در آن میگذرد - اگرچه زمین
این مملکت حاصل خیز وآب وهواي آن بهتر از جمیع
ممالک آسیا است درهمهٔ دفاتر قدیم بکلّي مردم آنرا هیاطله
نوشته اند بایمعني که جمعي از شبانان وجنگجویان اند که
فقط درچادرها میمانند وبشیر گله زندگاني میکنند - از زمان
حکومت اعراب و از آن زمان باز حکومتي منظم وزراعتي
بقاعده و شهرهاي بزرگ ومعمور دارد - اما با این همه اوّل
ملکي که از محوطهٔ خلافت بیرون رفت اینملک بود - حکّام
آن که دور از پاي تخت اقامت داشتند بتدریج دعوي استقلال
نموده اوّل بر خراسان وبعد از آن بر ممالک وسط ایران توسعهٔ
حکومت دادند وبالاخره ازاطراف به بغداد بر آمدند ورفته
رفته کار بجائي رسید که از خلافت که دراقصاي بلاد عالم مایهٔ
رعب ودهشت بود جز اسمي باقي نماند ※

٢٣ درجمیع تواریخ سلاطین شرقیّه پادشاهي نیست مثل
محمود که شهرت او مایهٔ چنین اختلافات شده باشد - عدل
او را بقدري شهرت داده اند که بنابر قول محرّران شرقیّه در
عهد او گرگ وبرّه از یک چشمه آب میخوردند - با این همه

دلایل موجود است براینکه افعال او بظلم واخذ وجلب اقصی الغایة موصوف بود - دینداري او نیز که همان قدر اشتهار یافته عرضهٔ شك والتباس است - فرشته مذکور ساخته است که محمود در ایّام جواني مایل بتردّد در مسائل دین ودر دو امر نهایت مختلف مضطرب خاطر بود که آیا معاد وجود دارد وخود او پسر سبکتگین بود یا نه - بعلت اینکه چنین مینماید که از رفتار مادرش این امر دویم از حیّز مباحثت خارج نبود - بالجمله خود پیغمبر را درخواب دید که او بنفسه برفع این دو سبب اضطراب پرداخت وبعد ازین سلطان زهد را بزور بخود بست - پس مکنت واقتداري بواسطهٔ اصراري که درین کار داشت بقدري ازدیاد پذیرفت که احتمال دارد که اظهار دینداري وتقوی بواسطهٔ این بود که اسباب عالمگیري خویش را در آن میدانست - نایرهٔ غیرت دیني او خصوصاً بواسطهٔ استماع اخباري که در باب خزائن بیحصر که ذر بت خانهاي هندوستان جمع بود التهاب یافت. و تا وقتیکه اسباب حمل ونقل آن کنوز کفّار را بجهت زینت قصور غزنین فراهم نیاورد آرام خاطر را بر خود روا نداشت *

۲۶ ایّام ترقّي اقتدار مسلمانان که قلم تقدیر بران رفته بود که سلاطین ایشان تا قرون عدیده بر هندوستان پادشاهي کنند

بالنسبه بآن ملک پر از وقایع بود باوجود این که ریاست
و ایالت ایشان تا چهارصد سال طول کشیده و هنوز سطحی در
دائرهٔ ممالک تا بدان اقطار وسیعه نداده بودند - امّا در وقتیکه
بنیاد مملکتی بدین اقتدار در حوالی سرحدّ هندوستان نهاده
شد اسباب امنیّت آن لادن خلل بذیرفت - سبکتگین
دو دفعه بر ملتان و لاهور تاخت و تاز کرده وجیپال را که راجی
لاهور بود شکست فاش داده منصور و مظفّر برگشته بود - خطهٔ
معتبر پیشاور را ضمیمهٔ غزنین ساخت و اقتدار خود را تا آب سند
جاری داشت - طولی نکشید که محمود که در اقلیم تاخت
و تازهای مذکوره آثار رشد و شهامت از او بروز داشت
ممالک سمت دیگر رود مذکور را محلّ آثار حربیّهٔ خود ساخت
و فقط چند فتنه در بعضی از متعلّقات دوردست و احیاناً بیم
تاخت و تاز تاتار او را از جنگ این صفحات باز میداشت -
مورّخان دوازده جنگ این سلطان مقتدر را که از یکی از آنها
با غنائم موفوره منصور مراجعت کرده مسطور ساخته اند *

۲۵ سه تاخت و تاز دیگر محمود بواسطهٔ جمع کردن مایه
و فرونشاندن بعضی شورشها بود - پنجم که در سنهٔ ۱۰۰۹ ع
واقع شد از انند پال بود که اوّل حمله برد و چون با جمیع
پادشاهان بزرگ ممالک وسط هندوستان یعنی دهلی و قنوج و اُجین

وکالنجر وگوالیار واجمیر معاهده کرده لشکري کثیر فراهم آورد
که مثل آن از قرنها در آن اقطار بنظر نیآمده بود واز رود اٹک
عبور کرده درصحراي پیشاور داخل شد - مسلمانان چون کثرت
انبوه دشمن را دیدند از مقابله در میدان بیم نموده بترتیب سنگر
و سقناق پرداختند - هر دو لشکر روبروي یکدیگر تا چهل روز
ماندند تا بالاخره گیکوار قومي غالبا وحشي که درکوهستان شمالیّ
لاهور سکني داشتند شروع بجنگ کردند - مسلمانان از تیرهاي
ایشان صدمهٔ بسیار خوردند امّا قلب لشکر ایشان نتوانست بر
افواج محمود که مردم شجاع وبعلاوه در پناه سنگرها بودند
اثري کند - بسیاري از طرف حمله آوران از پاي در آمدند و
آخرالامر فیلی که بر آن راي لاهور سوار بود ازگلولهٔ آتشین رم
کرده پشت داد وسوار خود را از معرکه بیرون برد - در آن حال
چون لشکر ویرا دیدند چنان دانستند که از معرکه میگریزد و
دهشت بر ایشان غلبه کرده جمیع آن لشکر بیقیاس باضطراب کلّي
و بنوعي که تدارک آن ممکن نبود فرار کردند *

٢٦ محمود نه فقط بتعصّب وغیرت دیني اعتراف کرد
بلکه این حدّت را بنوعي مخصوص منشاء ومنبع جمیع اعمال
خود ساخت - بالجمله چنانکه پیش نگارش یافت فوائد دنیوي
که بر آن مترتّب شد اینقدر بیقیاس بود که لابد خلوص وي

و فیروز خود این رویّه را نهاده بود - لیکن حیلهٔ که پادشاه چندین بجهت قتل عم خود و همهٔ اولاد شهر یاری بکار برد بی رحمی خاص داشت - بنابر قول فرشته نه فقط با ظلم ابتدا کرد بلکه تا انتها از خون ریزی فرو نه نشست و همچنین دقیقهٔ از لهو و لعب و عیش و عشرت بی نهایت فارغ نبودی و بواسطهٔ اینکه امرا متنفر نشوند از هر قسم خلاف اعتدال که از ایشان بظهور رسیدی اغماض نمودی - امّا علاءالدّین را در درجهٔ اوّل سپهسالاران بایست نهاد - قبل ازآنکه بر تخت بنشیند بنیان شهرت خویش را در فنّ جنگ نهاد بجهت اینکه با لشکري مشتمل بر هشت هزار سپاه بر دولت آباد که پای تخت سلطنت عظیم اورنگ آباد بود حرکت کرد و چنین شهرت داده که این فقط مقدّمهٔ لشکر است ازینجهت اهل شهر بیم نموده شهر را تسلیم کردند - پس جمعیّتي فراوان را که بجهت محافظت شهر بودند هزیمت داده با غنیمتي که در قرنها فراهم آمده بود معاودت نمود - بعد ازین وزیر خود را که کافور نام داشت از برای تسخیر کرناتک و دیگر ممالک جنوبیّه فرستاد - این مهمّ نیک بسرانجام رسید و نتیجهٔ آن غنیمتي بود که در مبلغ آن مبالغهٔ بسیار کرده هزار کرور نوشته اند *

۲۸ سلطان مست بادهٔ فتوحات گشته بپُختن خیالات خام شروع کرد و دو ازین خیالات خصوصاً با کمال دلگرمي منظور

بنظر ساخته و آن این بود که یکدفعه با محمّد و اسکندر که در
ممالک شرقیّه اسمهای ایشان از همه اسمهای دیگر بزرگ تر است
دم برابری بزند - اگرچه بقدری جاهل بود که نوشتن و خواندن
نمیدانست عزم کرد تا دین جدیدی برپا کند که در آن مسلم و
هندو متّفق باشند - بعد از آن قرار شد که یک نایب الحکومة در
هندوستان گذارده خود مثل اسکندر بجهت تسخیر عالم روانه
شود - چاپلوسان آفرین کردند و خردمندان از شدّت مزاج وی
مرعوب گشته گوشهٔ خاموشی گرفتند - بالاخره علاء الملک قاضی
دهلی که مردی پیر و محترم بود عزم کرد که هرچه بادا باد این
ظالم جبّار یکبار حقیقت را بشنود - چون وی را بسرای سلطنت
طلبیدند درباب این دو تدبیر بیهوده بنای مباحثت گذاشت
و در ابتدا در امر مذهب سخن گفت زیراکه از اجرای آن
تدبیر بوجه اسلامیّت خود کراهیّت تمام داشت - دربارهٔ عدم
کفایت علاء الدین در این امر اشارتی نکرد لیکن گفت که محال
است بر عقاید مردم درینگونه مطالب فرمان دادن و این کار
موجب نفرت مسلمانان که اعتماد کلّی سلطان بر ایشان است
خواهد شد - بعلاوه اینکه تبدیل در مذهب هنود که با چندین
سلاطین اسلام درین باب مقاومت کرده اند هم از قبیل
محالات مینماید *

۲۹ بابر حال بر تخت هندوستان نشست اما هنوز بطور امن و استقامت آنرا در تصرّف خود نیاورده بود - امراي افاغنه که در خطهاي جداگانهٔ خود باستقلال فرمانروا بودند از حکومت مغل اکراه داشتند و آنرا غصب میپنداشتند و اکابر امراي راجپوت را که قومي است از شجاعترین طبقات هنود رو بخود کرده لشکري مشتمل بر یکصد هزار سپاهي بسرداري محمود برادر سلطان گذاشته درمغرب مملکت جمع شد - سلطان جوان که دشمنان ظاهر و دوستان خائن بهمه جهت بوي احاطه کرده بودند وکسي را نداشت که شایستهٔ اعتماد باشد بجز آن طایفهٔ قلیل که بهمراه از کوهستان آورده بود درورطهٔ پر خطر افتاده بود - دهشت و اضطراب بر عساکر وي روي داد حتي اینکه بعضی نیز از شجاعترین سرداران وي اورا مصلحت دادند که تا کابل یا اقلاً تا اضلاعي که بر سواحل رود اتک واقع است پس بنشینند - لیکن همّت عالي وي باینمعني که مملکتي بدان عظمت را بدون اینکه کوششي بجهت استخلاص آن کند از دست دهد تن در نداد - گفت که غیرت مردي من نمیگذارد که باینکار راضي شوم و بنوعي که بمتعلقان نیز سرایت کرد این سخن گفت - چون محال است که از موت اجتناب بکنیم امروز با مردي و دلگرمي باستقبال آن رفتن بهتر است از آن که بجهت چند روزهٔ زندگاني بگمنامي

و بی اعتنائی بسر بردن از آن روی بگردانیم و بعد از موت از برای انسان بجز نام و شهرت چه خواهد ماند *

۳۰ بابر اگرچه نه از بزرگترین و نه از بهترین میتوان شمرد لیکن از مهذبترین سلاطینی است که در هندوستان حکومت کرده اند - شجاعت نمایان را ظاهر میساخت و مردم بر آن اند که بعضی از اعمال وی از آثار فوق العادهٔ تیمور که جد او بود سبقت میبرد - بالجمله میتوان فهمید که استعداد وی بیشتر بوجه دوست متهور تا سالار حاذق بظهور آمد و هر قدر مظفر و منصور میشد بهمانقدر غالباً شکست می‌یافت و تا مدت متمادی بهمان زودی که ملکی را بچنگ می‌آورد آنرا از دست میداد - اما در اواخر ایام مهد چنین مینماید که قواعد حربیهٔ او ثباتی یافته بود و در معارک عظیمهٔ که در صحرای هندوستان واقع شد کمال ادراک در فنون سپاهگری ظاهر ساخت - میگویند که قوت بدن و چالاکی و چستی در شکار و بازیهای لشکری وی تقریباً از قوت انسانی بیشتر بود - در علم نظم و سرور مهارتی تمام داشت و اگرچه در شرحی که در باب حوادث زندگانی خود تالیف کرد و ترجمهٔ آن از دست داکتر لیدن و مستر ارسکن بوجه خوب کرده شد آثار عادت تامل و فکر فلسفی ندارد اما از صحائف آن حصانت عقل و ملاحظه بادراک آنچه در عالم

پیش روي ري میگذشت ظاهر است - و بعلاوه در باب قوانین سلطنت و لشکريّ اهالي شرق مطالعۀ آن خالي از فائده نیست *

۳۱ بار دیگر اکبر خبر یافت که چند نفر از رؤساي مغلیه در گجرات فساد بر انگیخته احمد آبادرا که دارالحکومۀ آنمملکت است محاصره کردند - في الفور دو هزار سوار از آگره فرستاد و خود جریده با جمعي از سواران گزیده در عقب تاخت و هر روز هشتاد میل طي کرده درنیک هفته بمعرکاه پیوست - چون دیدبانان دشمن جویا شدند و معلوم شد که خود پادشاه سردار این لشکر است و این خبر را بلشکرگاه رسانیدند چنان متعجب شدند که این امر را از قبیل اعجاز شمردند و چنان دحشت بر ایشان روي داد که نزدیک بآن بود که فرار کنند - امّا مجبوراً آراستۀ قتال و جدال شده بعد از کارزاري سخت شکست فاش یافته متفرّق شدند و سالار ایشان گرفتار شد - وقتیکه عساکر منصوره در تعاقب مشغول بودند اکبر بر سر بلندي ایستاده بود با دویست سوار دید که پنجهزار سوار که دشمن نتوانسته بود در قلب گاه معرکه حاضر کند بجانب اومي تازند - امرا بضرورت وقت مصلحت درپس نشستن دیدند لیکن این مصلحت ناشایسته موافق مزاج پادشاهي نیامده فرمان داد تا کوس شاهي نواخته سوارۀ خود را مانند مقدّمۀ لشکري بزرگ پیش کرد - دشمنان باین

حیله فریفته شده هزیمت کردند و چند میل پادشاه ایشانرا تعاقب کرد *

۳۲ اکبر بعد از پنجاه و یکسال سلطنت در سنهٔ ۱۶۰۵ ع وفات کرد - یك پسر ازوی ماند مسمّی به سلیم شاهزاده که آثار رشد و صلاح از اعمال وی ظاهر بود و قدری از روی تفاخر لقب جهانگیر بر خویش گذاشت - بعضی از امرای مقتدر خواستند پسر ویرا که خسرو نام داشت بروی بشورانند امّا حیل ایشان بهیچ بر نیامد - شاهزاده مجبوراً گردن بطاعت نهاده قلم عفو بر جرائم اعمالش کشیده شد - لیکن طولی نکشید که مجدّداً جمعی بر دور وی گرد آمده خواست تا مکرّر بقوّت بازو مقصود خویش را حاصل کند - اگرچه که هنوز در وی رحم و مروّت چندان باقی بود که بکشتن پدر تن در نداد بعضی مصلحت دادند که پدر را غفلةً هلاک سازد لیکن مروّت انسانیّت او را ازین عمل شنیع باز داشته از قبول این نصیحت سر باز زد و گفت - من بخت خویش را در میدان جنگ می آزمایم ولیکن بر تختی که آلودهٔ خون پدر باشد نخواهم نشست - در اوّل حال کارش با خوبی پیش رفته و بلاد ما بین آگره و دهلی را ویران کرد لیکن لشکر گران بر سر وی تاخته بجانب لاهور پس نشست و در حوالی آنجا شکستی عظیم یافته در

هنگامي که ميخواست از رود اتك عبور کند گرفتار شد - او را پيش پدر بردند و او اعتراف بگناه خويش کرد امّا با همان مروّت عادي که لازمهٔ طبيعت او بود از بروز دادن نام همکنان و همدستان خويش ابا نمود - پس ويرا قيد شديد کردند و روز بروز زحمت مشاهدهٔ کردن انتقال دوستان جاني و ياران وفا دار که با سياست اليم کشته ميشدند کشيد - او خود بعد از مدّت ده سال نجات يافت و چندي بعد از آن باغواي برادرش شاهجهان او را مقتول ساختند *

۳۳ عهد اين سلطان بدو سفارت از دولت انگريز اختصاص داشت که از تعريف آنها تحقيق حال آداب و رسوم درباري بيشتر يافت ميشود تا از اطناب و مبالغهٔ تواريخ مصنّفان مشرق - در سنهٔ ۱۶۰۷ ع کمپني کپتان وليم هاکنس و کپتان کيلنگ فرستادند تا در افتتاح معاملهٔ تجارت با هندوستان و خصوصًا با ممالك سلطان مغل کوشش کنند - هاکنس از کيلنگ در سقوطره جدا شده در بيست و چهارم ماه اگست سنهٔ ۱۶۰۸ ع وارد صورت شد و في‌الفور بملاقات حاکم رفت امّا بوي گفتند که تا اين مطلب بمقرب خان که نائب الحکومه بکنبايت بود انهاء نشود اجازت پائين کردن مال تجارت از کشتي نخواهد يافت - بعد از چندي قاصدي بدانجانب روانه شد ليکن

بواسطهٔ شدت باران و طغیان رودها جواب عریضه بیست روز طول کشید - بعد از انقضای این مدت اذن بار کردن مال تجارت و خرید و فروخت آن بجهت همین شهر داده شد - امّا نوی در گفتند که تجارتخانهٔ یا جائی بجهت معاملات علی‌الدّوام بنا نکنند بدون حکم سلطان که احتمال داشت بجهت روی آگره میتوان حاصل کرد و تا بآنجا دو ماه راه بود *

۳۴ مدّ دریای عنایات پادشاه از یموقت بعد بحرز انقلاب یافت و آب بر روی کار معرف خان بازآمده بعد از آن که نفائس اموال او ضبط شده بود عمال حکومت دوباره بدست وی مفوّض شد و ویرا فقط نصیحت داده شد تا کار را با تأنّی و خوبداری زیاده صورت دهد - لیکن پیش از وقتی در ضرر انگریزان مهما امکن همّت گماشت - جمیع مقرّبان پادشاه منجملهٔ امرا و امنای دولت و علی الخصوص زنهان حرمت هندستان شده در تضعیف رسوخی که این اجانب و کفّار پیدا کرده بودند میکوشیدند - جهانگیر را چنان فرا نمودند که اگر این قوم خارج را اذن تجارت دهد اهالی پرتگال را که از طایفهٔ مزبور در مکنت و جاه بیشتر بودند بکلّی متنفّر خواهد ساخت و ایشان نه فقط بندرهای پادشاه را خالی خواهند کرد بلکه میتوانند مانع مراودت دیگران ببنادر مزبوره بشوند - این حجّتها

و هديهٔ لعلي شاهوار كه بمقدار و آب و رنگ آن غالباً كمتر ديده شده بود در خاطر جهانگير چنان رسوخ كرد كه گفت بايد انگريزان بار ديگر نيايند و مقرب خان را بوقت روانگي حكم داده شد كه ايشانرا نگذارد تا درهيچ يك از فرضهاي درياي محوطهٔ او لنگر بيندازند *

٣٥ درين اوقات مهابت خان پادشاه را بكابل برده اورا با تعظيم هرچه تمامتر رعايت نموده احتشام و شوكتي كه لازمهٔ دربار پادشاهي بود مراعات بكمال فرمود و اجراي امور روز مرّه را نيز بوي واگذار كرد - بالاخره بعد از آنكه بسيار وعدهٔ سلامت خود و اقرار احسان آينده از پادشاه گرفت بجهت ثابت كردن بي غرضي خود از خدمت استعفا نموده و اختيار كلّي امور را بپادشاه گذارده خود گوشه گرفت وليكن پيش از آن رفته بود كه مراجعت تواند كرد - پادشاه ميتوانست كه از آنچه واقع شده بود درگذرد بلكه فراموش بكند - امّا خار كينهٔ شديد و عداوتي بي اندازه درضمير ملكه خليده بود و طولي نكشيد كه طلب خون امير مذكور كرد اگرچه پادشاه بقدري رعايت انصاف و وفاي عهد نمود كه ازين خواهش درغضب شد - پس بناي تدبير گذارده خواست كه از روي خيانت مراد خويش را حاصل نمايد - جهانگير بمجرّد مخبر شدن ازين حيلهها مهابت خان را

آگاهي داد و نيز عجز خود را در محافظت و حمايت وي كه در حقيقت مستحقّ آن بود ظاهر ساخت - لهذا معلوم شد كه بجز فرار كردن چارهٔ ديگر نبود و مردي كه اندكي قبل ازين في الحقيقت مالك اين مملكت عظيم بود جميع اموال خود را رها كرده تن تنها فرار بر قرار اختيار نمود - نورجهان في الفور املاك او را ضبط كرد و چون پاي وزير از ميان بيرون رفت بكلّي عنان مغل پادشاه ركيك الراي را در دست خويش گرفت و مهابت‌خان را خائن شهرت داده و بجهت هركس كه سر ويرا بياورد مبلغي بانعام معيّن كرده در جميع ممالك بجستجوي او اشخاص را گماشت *

۳۶ آصف خان از شدّت مزاج خواهر و تدابير نا شايست وي كه حكومت را بآن باز ميداشت خوشنود نبود ليكن نميدانست كه چگونه رفع آن كند - روزي وقت شام بعد از آنكه هوا تاريك شد بوي خبر دادند كه مردي در لباس محقّر اذن ملاقات ميطلبد - چون ويرا طلبيد ديد اميري است كه چندي قبل ازين حكومت هندوستان ميكرد - ازينصورت تعجّب كرد و او را رقّت دست داد - بخلوتخانه رفتند و چون آصف خان به بي اعتداليهاي خواهر و ضعف عقل جهانگير اعتراف كرد مهابت خان بوي التماس كرد كه عنان حكومت

مملکت را با سر پنجهٔ قویّ نتوان گرفت جز باینکه شاهجهان را بر تخت بر آریم و او همان شاهزادهٔ بود که مهابت خان هم از مدّتها با وي دشمني صعب داشت - وزیر بعد از قدري تامّل بمصلحت وی موافقت نمود و فی‌الفور مراسلت و مکاتبت با شاهجهان برپا شد - امّا بواسطهٔ وقایعي چند در امضای این تدبیر تعویق افتاد تا بالاخره بسبب بیماري پادشاه ضرورت اجرای آن نشد - بیماري ضیق‌النفس که داشت از هوای سرد کشمیر که آنجا سکونت میداشت بسیار ازدیاد پذیرفته در نهم ماه نومبر سنهٔ ۱۶۲۷ع وفات یافت ونام نیکي بعد از خویش باقي نگذاشت *

۳۷ هنوز بر تخت نه نشسته بود که مدّعيّ دیگر بجهت اورنگ سلطنت پیدا شد - لودي که از معارف امرا و بشجاعت مشهور بود و خودرا از سلسلهٔ سلاطین افغان که در هندوستان حکمراني کرده بودند میدانست بسرداري لشکر دکهن مامور شده بود - درین منصب مخالفت شاهجهان نمود وچون تخت خالي شد خود را بشهریار بست و هنگامیکه پادشاه جدید باگره میرفت او را مانع شده بلکه با او بخلاف ادب حرکت کرد - پادشاه بروی لشکري فرستاد امّا وعده کرد که اگر اطاعت کند آنچه مامول وي باشد معمول دارد - لودي از سر جنگ درگذشت و بحکومت مالوه منصوب شد واز آنجا بنابر فرمان پادشاه راه

پای‌تخت گرفت - هم در اوّل دفعه که بحضور رسید شفاهًا چنان
با وی بی اعتنائی کردند که دانست که قصد دشمنی دارند
حتّی اینکه پسر وی که عظمت نام داشت شمشیر کشید - پس
غوغائی واقع شد و امیر مزبور بخانهٔ خود که قابل پناه و محافظت
بود تعجیل کرده خود را با سه صد ملازمان در آن محصون کرد -
چون بدین نوع دشمنان بهمه جهت بوی احاطه کرده بودند
چنان مینمود که حالت وی باضطرار رسیده بود و بر خاطر پریشان
وی انواع غم دل آزار دست داده - ناگاه نعرهٔ بگوش وی رسید
و چون درون رفت دید که عیال او در خون می غلطند - بعده
معلوم شد که زنان بخیال گرفتاری و رسوائی افتاده از روی
صداقتی بیباکانه که مکرّر در زنان هندوستان یافت میشود شمشیر
در سینهٔ خود زده بودند - ازین مشاهده نزدیک بود که مجنون
شود و با دو پسر سوار شده باتباع حکم داد تا شیپور نواخته تعاقب
وی کنند و خود نعره زد که ظالم را بآواز رفتن من بیدار میکنم
امّا در باز آمدن من خواهد لرزید *

۳۸ این پادشاه را که بدین نوع تخت و تاج در تصرّف
گرفته بود از قبیل سلاطینی بایست شمرد که بعد از آن که از
راه طغیان بر تخت نشسته باشند حکم با عدل و سیاست میرانند -
پس شدّت مزاجی که داشت حکّام جابر را ملائم ساخته

مملکت را با سر پنجهٔ قویّ نتوان گرفت جز باینکه شاهجهان را
بر تخت بر آریم و او همان شاهزادهٔ بود که مهابت خان هم از
مدّتها با وي دشمني صعب داشت - وزیر بعد از تدري تامّل
بمصلحت وی موافقت نمود و فی‌الفور مراسلت و مکاتبت
با شاهجهان برپا شد - امّا بواسطهٔ وقایعي چند در امضای این
تدبیر تعویق افتاد تا بالاخره بسبب بیماري پادشاه ضرورت اجرای
آن نشد - بیماري ضیق‌النفس که داشت از هوای سرد کشمیر که
آنجا سکونت میداشت بسیار ازدیاد پذیرفته در نهم ماه نومبر سنهٔ
۱۶۲۷ع وفات یافت ونام نیکي بعد از خویش باقي نگذاشت *

۳۷ هنوز بر تخت نه نشسته بود که مدّعيّ دیگر بجهت
اورنگ سلطنت پیدا شد - لودي که از معارف امرا و بشجاعت
مشهور بود و خودرا از سلسلهٔ سلاطین افغان که در هندوستان
حکمراني کرده بودند میدانست بسرداري لشکر دکهن مامور شده
بود - درین منصب مخالفت شاهجهان نمود وچون تخت خالي
شد خود را بشهریار بست و هنگامیکه پادشاه جدید باگره میرفت
او را مانع شده بلکه با او بخلاف ادب حرکت کرد - پادشاه
بروی لشکري فرستاد امّا وعده کرد که اگر اطاعت کند آنچه مامول
وي باشد معمول دارد - لودي از سر جنگ درگذشت و
بحکومت مالوه منصوب شد واز آنجا بنابر فرمان پادشاه راه

پای تخت گرفت - هم در اوّل دفعه که بحضور رسید شفاها چنان
با وی بی اعتنائی کردند که دانست که قصد دشمنی دارند
مدّتی اینکه پسر وی که عظمت نام داشت شمشیر کشید پس
غوغائی واقع شد و امیر موصوف بخانهٔ خود که قابل پناه و محافظت
بود تعجیل کرده خود را با سه صد ملازمان در آن محصور کرد -
چون بدین نوع دشمنان بهمه جهت بوی احاطه کرده بودند
چنان مفهوم که حالت وی باضطرار رسیده بود و بر خاطر پریشان
وی انواع غم دل آزار دست داده ناگاه نعرهٔ بگوش وی رسید
و چون درون رفت دید که عیال او در خون می غلطند - بعده
معلوم شد که زنان بخیال گرفتاری و رسوائی افتاده از روی
صداقتی دماکانه که مکرّر در زنان هندوستان یافت میشود شمشیر
در سینهٔ خود زده بودند - ازین مشاهده نزدیک بود که مجنون
شود و با دو پسر سوار شده باتباع حکم داد تا شیپور نواخته تعاقب
وی کنند و خود نعره زد که ظالم را بآواز رفیع من بیدار مکنم
امّا در بار آمدن من خواهند لرزید *
۳۸ این پادشاه را که بدین نوع تخت و تاج در تصرّف
گرفته بود از قبیل سلاطینی بایست شمرد که بعد از آن که از
راه طغیان بر تخت نشسته باشند حکم با عدل و سیاست میرانند -
پس بشدّت مزاجی که داشت حکّام جابر را ملائم ساخته

خلق را از ظلم و تعدّي ایشان محفوظ داشت - البتّه پادشاه از مصلحت عاقلانه و صوابدید مهابت خان و آصف خان فایدهٔ بسیار یافت و ایشانرا باوجود اینکه گاه گاه نیز بر ایشان حسد می برد بر عمل نصب فرمود - گاه بگاه شفاعت ایشان در افراط قهر ستمش اثر ملایمت کردي خصوص دربارهٔ راجهٔ بندیلکهند که پادشاه بکشتن او حکم فرموده بود - چون مهابت خان خود را شفیع آورد و در سلامت امیر مقصّر استدعا نمود پادشاه نه فقط قبول فرمود بلکه عزّت و منصب سابق بکلّي باو بخشید - باري اگرچه از مذهب مسلمانان بکلّي بي پروا بود از حماقت و مسخرگي عبادت هنود چندان متغیّر گشت که ظلم و تعدّي بر ایشانرا منظور نظر ساخت - لیکن چون دید که خلق با حرص تمام براه ناحق خود متوسّل اند ازغلطي خود آگاه شده طریق توسّط را که آبا و اجداد او همیشه بر هر در ملّت نموده بودند اختیار کرد *

۳۹ این عهد بآرامي و رفاه و معموري تمام تا متجاوز از بیست سال جریان کرد - دو وزیر بزرگ پادشاه مهابت خان و آصف خان داعي حق را لبّیک گفتند و لیکن این حادثه اورا در پرداختن بضبط امور ملکي زیاده تحریص کرد و رتق و فتق امور جمهور باسترضاي خلق کوشید - سعادت پادشا

گویا بسرحدّ کمال رسیده بود از آن که چهار پسر داشت که هم
از لیاقت و هم از خصال حمیده زینت سریر بزرگترین ممالک
بودند و باین واسطه رعایا مانند بت ایشانرا پرستش میکردند -
و چون موافقت کلّي درمیان پدر و فرزندان بود پدر هریک را
براءور مهمّه منصوب کرد و ایشان نیز با فراست و کاردانی و
کیاست تمام اجرای امور کردندي - امّا چون بسرحدّ بلوغ
رسیدند محال بود که حسد و غیرت مابین ایشان سر بر نزند -
بگمان ارتحال والد هریک امکان مناقشت بجهت تصّرف تخت
خالي معاینه دیدي و مقارن آن اتّفاق هم امید تخت هم بیم قبر
داشت - پادشاه پسر دارا را که از سائر فرزندان عزیز تر میداشت
نزد خود نگاهداشت و میخواست که اورا جای نشین خویش
سازد و شاید که او از همهٔ آن خانواده محبوب تر بود و از عیش
و عشرت و لهو و لعبي که لازمهٔ دربار سلاطین است اجتناب
نموده در تحصیل علم ایّام فراغت بسر میبرد و لیکن در تنظیم
مهمّات عجلت ورزیدي و بی مبالاتي نمودي - شاهزاده مراد
مردي بود با تجبّر و تنمّر و سطوت و تهوّر که عیش خویش را
در جنگ و مخاطره شناختي و او در گجرات حکمرانی میکرد *
۴۰ دیگر پسر چهارم بود که بر حسب سیرت از برادران
دیگر تفاوت بسیار داشت و اکثر چنان خصلت در شاهزادگان

نادراً وجود میگیرد - اورنگ زیب زباني بسته داشت و از
عشرت اعراض نموده جمیع اوقات خود را مصروف امور ملکي
نمودي مانند کسي که از مراتب پست قصد مدارج عالیه نماید -
یک واقعهٔ دیگر روی داد که سبب شد که وي در انتظام امور
خویش جدّ و جهد زیاده کردي و بهمین واسطه میتوان گفت
که بخشش روي در ترقّي نهاد - شاهزادگان خاندان اکبر کرهاً
اقرار هم بدین مسلماني ظاهر کرده بودند و اگرچه امرای کبیر و
عساکر ایشان در رواج این مذهب مبالغه داشتند معلوم میشود
که ایشان چندان بمذهب اعتنا نمودندي و غالباً آنرا مورد
خیالات فلسفیّه و مباحثه شناخته اهتمام داشتندي تا آن که
موجب تفاوت درحالت طوائف رعایا نشود - امّا اورنگ زیب
بر خلاف دیگران باعتقاد تمام بدین مذهب متمسّک شده
جمیع لوازم آنرا با دقّت مراعات نمودي و چنان فرا نمود که
او را کسوت مسکنت خوشتر از خلعت سلطنت است و کلاه
فقر زیبنده تر از تاج پادشاهي - لهذا اهل هند او را مکروه
داشتند لیکن روسای مسلمانان که غالباً امرای لشکر بودند ترقّي
پادشاهي را که ترک بی مبالاتیهای آبا و اجداد خود که
سبب ملامت و شنعت شده بود نموده بایشان درین امر مهمّ
یکجهت شده بود بجان میخواستند - و بواسطهٔ این که مدّتها

سپه سالار عساکر در دکهن بوده و دکهن در آن اوقات غالباً محل
جنگ و جدال بود لشکری زیاده تربیت یافته و از خود او
شاهزادگان دیگر در فن سپاهگری و حرب کاملتر شده بود *
۴۱ این حالت هرچند موجب تشویش و دغدغه بود
احتمال داشت که تا مدّتی متمادی طول میکشید اگر بغتةً پادشاه
سخت بیمار نمیشد - تا چند روز بیهوش ماند و اطبّا شفا امید
نداشتند - دارا موافق حکم پدر فی الفور عنان تنظیم مهمّات
گرفت و باجرای امور مثل اینکه اکنون بر تخت می‌نشیند پرداخت -
خصوصاً غیرت بسیار در حقّ برادران نموده هیچ مراسلت با ایشان
جایز نداشت و مکتوبات ایشانرا ضبط کرده و جمیع امرائی که گمان
می‌رفت میل بجانب ایشان دارند اخراج بلد کرد - بدین نوع
چندان عجلت ورزید که ببعضی جهات عذر جنگ را که ایشان
بحال میخواستند شروع ساخت - با وجودیکه در اخفای این
بیماری احتیاط تمام کرده شد خبر آن بایشان رسید حتی اینکه
گمان انتقال پدر هم داشتند - بنابر این فی الفور بنای حرکتی
گذاشتند که علی الظاهر نه مقصود گرفتن تخت بلکه حفظ جان بود -
اوّل کسی که عساکر خود را حرکت داد شجاع فرمانفرمای بنگاله
بود و قدری بعد از این مراد حاکم گجرات سرگذشت حال
باورنگ زیب نوشته او را دعوت کرد که در مخالفت مقصود برادر

که واضح است با وي موافقت نمايد و آن شاهزاده طالب نام
و سطوت با خوشي تمام درين مطالب رفيق وي شد *

۴۲ اورنگ زيب در اجابت دعوت برادر وقت ضايع نگردانيد
و با سرعت تمام با هر سپاه که توانست جمع آوري نمايد با وي
ملحق شد - امّا چون از ضمير خويش آگاهي داشت که مراد را
نيز رقيب خويش ميدانست و متصوّر بود که همين طور گمان
نيز در خاطر برادر در حقّ وي پيدا ميشود لهذا از در چاپلوسي
در آمده بهر نوع عبارات کذب و تملّق که مايهٔ اطمينان خاطر
وي شود که بالطبع ساده و بي سوء ظنّ بود بکار برد - همچنان
وا نمود کرد که فقط مراد برازندهٔ تخت هندوستان و راي عامه
نيز داعي عروج وي بر آن است و خود را جلوه داد که اگرچه
مطمح نظر اين بود که عزلت گرفته بقيّة العمر را در مراقبت بسر
ببرد ليکن در استعلا و تقويت مراد استقصا خواهد فرمود - ميتوان
گفت که در جميع هندوستان هرکسي بغير از مراد اگر با طرفين
آشنايي داشته بود باينگونه سخن فريفته نميشد - امّا عجب و
ساده دلي مراد باينقدر بود که اورنگ زيب دانست که اين
حرف بعبث نخواهد رفت - شاهزادگان با عساکر خود به سواحل
رود نربده ملاقي شدند وجسونت سنگهه راجپوت را که در خدمت
پادشاه بسر جمعي سوارهٔ کثير بود شکست فاحش دادند *

۴۴ شاهجهان کیفیّت این حادثه را با آشفتگي کلّي شنید وطبیعت پر خطر این شورش دانسته خوف کرد که نتیجهٔ آن هرچه باشد خود نیز البتّه انهدام خواهد یافت - لهذا در تقویت ولی عهد خویش غایت جهد مبذول داشت وهم اراده نمود که با پسر در جنگ شریک شود لیکن باغوایِ دیگران فسخ این عزیمت کرد - پس حکم به سلیمان نوشته شد تا با شجاع بنوع خوشي صلح کرده بجانب دشمني که خطرناکتر است شتابد و دارا را نیز مصلحت دیدند که آمدن سلیمان با مدد کثیر را منتظر باشد - لهذا شاهزادهٔ مذکور لشکر خود را که بر یکصد هزار سواره مشتمل بود در موضعي محکم بر کنارهٔ رود چمبل که راه آگره را فرو مي بندد تعبیه کرد و پیشگاه لشکر را با سنگر و سقناق مستحکم ساخت - چون عساکر متّفقه تریب شده وافواج اورا بدین نهج تعبیه شده دیدند بسیار مضطرب شدند - مراد با تهوّر جبلّي خواست که بر سنگر حمله بکند امّا این عمل در نظر اورنگ زیب با حزم واحتیاط موافق نیامد - چون خبر یافت که درمیان کوهها راهي هست که از آن میتوانست از عقب دشمن درآید خیام واثاثهٔ لشکرگاه را برجای نهاده چنانکه غنیم ملتفت نشود مطلب خویش حاصل نموده بجانب آگره در حرکت آمد *

۴۴ اورنگ زیب چون بدین طرز آنچه سدّ راه و عایق وي بود از میان برداشت مصلحت و اقتضای وقت دانست تا افسر شاهي برسر نهد - لیکن دید که خیلي مشکل است اختیار کردن کاریرا که سالها اقوال و افعال او بر خلاف آن و همه عزلت و ریاضت بود - قضیه باین ختم شد که دوستان وي چنان وا نمود کردند که فرض بر خود اختیار کرده و فایدهٔ ملّت را بر آسودگي و عزلت رجحان داده بلازمهٔ وقت اگرچه بر خلاف خواهش است تن در دهد - بعد از مدّتي سر قبول جنبانید لیکن چنان رعایت عادت سابق را کاربست که جمیع مراسمي را که در جلوس سلاطین معمول میدارند منع کرد - فی الجمله آواز مردم بگوش بادشاه اسیر رسید که یقین داشت اتّفاقي بخلاف مصلحت او افتاده است - بجهان آرا که دختر وي بود فرمود که برود و دریافت حال کند امّا فی الفور اورا باز خواند که مبادا نظر او برسر دارا که بر نیزه کرده بودند بیفتد - طولي نکشید که جهان آرا حقیقت حال را بوي اِنهاء کرد - پادشاه بد بخت از جاي برخواست و بلا سخن گفتن قدري در وثاق گردش کرد پس صورت تاجي که بالای سر او آویخته بود نگاه کرده گفت این اسباب بازیچه را بردار - پس فی الفور گفت نه صبر کن این تصدیق ادّعای اورنگ زیب است - پس از آنکه مدّتي در

تفکّر فرو رفت گفت اي جهان آرا پادشاه جدید پیش از وقت
بر تخت عروج کرده است باید که از قتل پدر بجرائم کبیرهٔ دیگر
که ویرا بدین اوج اعتلا رسانیده است بیفزاید *

۴۵ بار دیگر بعضي از جواهرات پادشاهي را که بجهت
زینت تخت ضرور بود نمود - مطالبه شاهجهان جواب داد که
اگر مقصود این است که این خواهش را بامضا برساند جواهراترا
در زیر پتک خورد خواهم کرد - اورنگ زیب گفت جواهر
خود را بدارند بلکه جواهرات من نیز بایشان متعلّق است -
پادشاه پیر ازین اقتصاد و فروتني متأثّر گردیده بسیاري از جواهرات
را نزد او فرستاد و بازنوشت جواهراتي که مقدّر نیست که دیگر
من استعمال کنم بتو فرستادم تو پیرایهٔ احتشام خود ساز و چون
نامت بپادشاهي بلند شود اگر تواني تلافي مصائب دودمان
خود بکن - شاهنشاه بگریه درآمد و چنین مینماید که این بار
اندوه او از روی صدق بود - القصه بواسطهٔ تعظیم و تحمّل عادي
و احیاناً مصلحت از پدر خواستن قدري مصاحبت و معاشرت
در میانه پیدا شد امّا نتوانست پادشاه معزول را با تغیّر حال
خود راضي بدارد - چون خبر یافت که پدر درحالت نزع
است بتحقیق پیوسته است که جرأت درحضور آمدن نکرد
امّا پسر خود شاه عالم را فرستاد و لیکن او دیر رسید - پس مالک

کل هندوستان اظهار اندوه وکرب بسیار نموده در تجدید دوستي با خواهر خود جهان آرا که همیشه محبّت جاني با پدر برگشته بخت داشت تعجیل کرد *

۴۶ اورنگ زیب تا مدّتي متمادي بر سریر سلطنت مغل نشست و آن مملکت در تحت ادارهٔ او بیش از پیش وسعت داشت ودرنصف النهار اعتلا رسید بلکه بعداز انضمام ممالک دکهن مشتمل بود بر تقریباً جمیع هندوستان و مضافات کابل و آسام چنانچه احتمال دارد که خلق و معموریّ آن بممالک رومیّه در ایّام آباداني کلّيِ آن دولت نسبت نداشت ـ مالیهٔ ملک تا سي و دوکرور رسید واین مبلغ اگرچه بمداخل بیقیاس بعضي از ممالک فرنگستان این زمان مساوات ندارد غالباً در آن آوان بي مثل بود - چنین مینماید که ادارهٔ امور داخلیّه درعهد او بر تدابیر اسلاف تفوّق داشت و با وجود کوکبه و دبدبه و احتشام، و شکوه یگانهٔ درباري تغیّر در آداب شخصیّهٔ خود نداد و نیز بریاضت و طهارت اشتهار داشت ودرحقّ خود یا درسراي سلطنت هیچ خلاف قاعده یا فسق و فجور روا نداشت - باعداد در دیوان عدالت مي نشست وادانيِ ناس را نیز در آن محکمه اذن دخول بود و با انصاف تمام حکم شرع بجا مي آورد ودر جبران آنچه بر رعایا خلاف میشد میکوشید حتّي اینکه با کرم

وجود بار مشقّت ایشانرا برمیگرفت *

۴۷ درعهد اورنگ زیب بود که برنیر که مردي جهاندیده ودانا بود چند سال در هندوستان بسر برده در تحقیق حال امور پادشاهي و مملکت مغل دقّتي کافي بکار برد - تعریفي که میکند بیان ملکي است مشرف بزوال نه تعریف مملکتي معمور که در تحت حکومتي با سیاست مقرون و بانصاف و عدالت مشحون است - میگوید که فرضًا پادشاه برمرعي داشتن عدالت مایل باشد بتواند که بر اهالي بلادي که قریب بپای تخت اند مثل دهلي و آگره و شهرهای که نزدیک بآنها هستند معمول دارد لیکن در اضلاع و پرگنهای بعیده و دوردست خلق از آز و حرص حکّامي ایمن نیستند - حکّامی که باستبداد رای فرمانروائی میکنند بنابر قول او مردمي هستند که از برای خراب کردن دنیا خوب اند واینمعني محقّق شد ازکساني که بصورت افلاسي خود را جلوه میدادند اگرچه از وقایع و اسباب خارجه معلوم بود که مکنت و دولت عظیم دارند - خلق بهیچ محکمه و بهیچ شرع و بهیچ دارالعداله متوسّل نتوانستند شد - خود پادشاه نیز نمیتوانست کسي را که بحلیهٔ امانت و دیانت آراسته و بصفت صداقت و دولت خواهي موصوف باشد و عزّت خود را با احترام پادشاهي مربوط شناسد در خدمت

خویش بدارد زیراکه کسي که این صفات دراو باشد یافت نمیشد - عمّالي که بودند غالباً مردم ناکس و غلامان جاهل وحشي مزاج بودند که از مراتب دنیّه بدرجات عالیه ترقي کرده و هنوز بر خصلت و خوي گدائي باقي بودند - غرض ایشان این بود که درزمان اندک و بی ثبات حکمراني خود مال بیندوزند بدون ملاحظهٔ اینکه مملکت خراب خواهد شد یا آباد *

۴۸ حتّی درباب عدالت و رعیّت پروري که مشهور است مخصوص این سلسله بود برنیر وقایعي چند ذکر میکند که مؤیّداً بتقریرات حاکمس و رو مبالغه و اطناب مؤلّفان هندیي رامشکوک میسازد - از حکایتهاي لطیف نیز اطوار اخلاق و آداب این دربار را میتوان فهمید - جواني پیش شاهجهان فریاد برد که مادر وي که بقّال بود مال بیقیاس دارد که مبلغ دویست هزار روپیه میشود امّا بسبب کردار بد که نسبت میدهد ازین زر چیزي بوي نمیدهد - پادشاه چون خبر چنان مبلغ را شنید آتش حرص در وي سر برزد وزن را طلبیده در دربار عام حکم داد تا پسر پنجاه هزار و بوي صد هزار روپیه بدهد و همانوقت فرمود که از حضور برود - بنابر فرمان زن را بیرون کردند لیکن فریاد و فغان نموده دوباره خود را بحضور رسانید وگفت ایخداوند

صحیح است که پسر من کما بیش مستحق مال پدر است
ولیکن کرم فرموده بگوئید که پادشاه را با شوهر من چه قرابت
است که بدین طور خود را وارث وي میدانند - شاهجهان را این
لطیفه خوش آمد و ویرا معاف داشته رخصت فرمود - این قسم
حکایت شاید دلیل بر بي تکبّري و خوش خوئی سلطان بشود
ولیکن درباب عدالتي که مؤلّفان شرق نسبت بوي میدهند
چیزي ثابت نمیکند *

۴۹ واقعهٔ که در ضمن تواریخ امور خارجهٔ این مهد اختصاص
داشت خطري بود که مبادا پادشاه جدید با عباس شاه ایران
که مقتدر ترین و جنگجو ترین پادشاهان آسیا بود از در محاربت
در آید - و از موافق گفتار مؤلّفان شرقیّه اختلاف ما بین این
دو سلطان عظیم را بسهو محرّري نسبت میدهد که عنوان رقعه را
بدینگونه نوشت که از شاهجهان به پادشاه ایران - مذکور است
که عباس شاه بمجرّد رسیدن نوشتهٔ مزبور از قبول تعبیر و اعتذار
تحاشي نموده باستعداد جنگ پرداخت - امّا چنان غفلت
تصوّر نمي شود فکیف اینکه سلطاني که بذکاوت و تدبیر
اینقدر مشهور بود و خصوص درسنّي که بد و نیک روزگار را خوب
میدانست باین واسطهٔ جزوي در مجادلهٔ چنان موحشي دست
بکشاید - امکان دارد که باین بهانه عمل را صورت ظاهري بدهد

و چون دید که پادشاه هندوستان هنوز بر تخت مستقرّ نگردیده و دلهاي مردم بواسطهٔ قبائح اعمالي که درصدد ارتقاي خود بکار برده بود از وي نفور گشته باشد که این مملکت معتبر را ضمیمهٔ دولت خود کند - بسیار اتّفاقات حسنه بواسطهٔ انجاح این مطلب روی داد زیراکه بسیاري از اکابر امرای دربار دهلي از نسب ایراني بودند و بسیاري نیز از نسل افغان ازمنهٔ سابقه را که اسلاف ایشان بر تخت سلطنت مي نشستند بحسرت تمام بخاطر مي آوردند *

٥٠ چندي نگذشت که سیواجي دوباره طریق تاخت و تاز پیش گرفت و باین سبب علانیةً درمعرض مقاومت پادشاه مغل آمد - امّا اورنگ زیب که شاید متنفّر ازمکر و فریب او شد و همچنین مشغول بمحاربهٔ ایران و طغیان پتهانان بود تا مدّتي متمادي باین قاطع الطّریق متوجّه نشد که فقط بر بعضي از اضلاعي که غالباً مردمان وحشی در آنها سکونت داشتند می تاخت - لهذا امیر مرهته تقریباً بی آنکه کسی مخالفت ویرا کند در سواحل غربیّه بنهب و غارت کار پیش می برد - دوباره شهر صورت را غارت کرد و بار سیّوم اگرچه داخل شهر نشد مگر مبلغ گران از اهالي آنجا گرفت - دریورش راجهپور ده هزار پگوده از تجارتخانهٔ انگریز دزدي کرد لیکن این مبلغ را بعد از آن

10

عياري تمام نمود و شهرت حيل و شعبدهٔ اوكه آنرا بجهت تفرّج خاطر مكرّر و اغراق كرده اند نام ويرا در طائفهٔ هنود بلند آوازه ساخته است - امّا مطالب وي و اسبابى كه در انجاح مرام بدان تشبّث جست بوجهى نيست كه بسبب آنها ويرا مردي بزرگ كه تدابير عاليه و وسيعهٔ ملكداري مورث اعمال وي بوده است بشماريم *

۲٥ در باب اخلاق وي چنين مينمايد كه حمل ملاحيّت بالنّسبه بشخصي مثل اوكه از ارتكاب هيچ چيزكه بدان بجهت اجراي مطالب بزرگي‌خود توانست توسّل بجويد مذائقه نداشت خالي از اشكال نيست بعلت اينكه اگر قوانين ديانت و امانت در جبلّت او وجود داشت واضح است كه هرگز آنها را نگذاشت كه متعرّض معظّمات امور وي شوند - معتاد بظلم بى نهايت نه بودن دريكي از سالاران شرق مائه تحسين است امّا سيواجي هرگز از سفك دما اگر انجام مطلب را دركار بود دريغ نداشت - شايد اگر ملكي وسيع بطور صلح و صلاح بر وي قرار ميگرفت ميتوانست باصول رويّه مقرون بكرم و حمايت رعايا كيفر مصائبي كه بواسطهٔ جنگ دزدي و دغلي او پيدا شد بكند - امّا غالباً فرصتي بجهت اين كار بدست او نيامد - با اين همه عادات شخصيّهٔ او مقرون باعتدال و پرهيز بود و با تبعهٔ خود از روي

الفت و بی کلفت معاشرت می‌نمود و درمیان ایشان بدون محافظت و احتیاط خود را ایمن میدانست - در ادای مراسم مذهب هنود مبالغه میداشت و اظهار تعصّب تمام درین باب مینمود - نمي توانیم بعجلت بگوئیم که میل او بدین مذهب اگرچه یکي از آلات کلّي ترقّي او گشت بکلّي بسته بمصالح امور ملک بود - اما بر خلاف کینه و تعصّب اورنگ زیب که آخر الامر منجرّ بظلم و تعدّي شد خود را غازي این دین شهرت داد *

٥٣ فوت پیش از وقت بنا کنندهٔ دولت مرهته آن مملکت را در خطر شدید انداخت - سنباجي حسب رسم معهود امراي هنود بواسطهٔ منازعت با برادر راه بسلطنت باز کرد - بعد از آن عسکر بزرگي مغل بروي تاختن آورد لیکن جلادتي که شایستهٔ ولیعهد چنان پدر بود نموده آنرا با نقصان عظیم بپس نشستن مجبور کرد - بالجمله اورنگ زیب تدري بعد ازین جمیع افواج خود را بجانب دکهن کشید و فتح اضلاع جنوبي هند را منظور نظر ساخت - اوّلاً چنانچه مسطور شد بتسخیر جمیع ممالک بیجاپور و گلکنده که مدّتي متمادي مقاومت وي نموده بود پرداخت - پس بدولت مرهته باهتمام تمام متوجّه شد و خدمهای خود ایشانرا بکار ایشان کرد - چون از یکي از جاسوسان شنید که

که سمباجي در پی عیش و عشرت که عادي وي بود با معدودي چند روانه شده است جوقی از سپاهیان فرستاد تا بغتةً بر وي تاخته اورا گرفتار کردند - پادشاه بعدم جوانمردي که بآن معتاد بود بکشتن اسیر فرمان داد و مذکور است که خود بنظاره ایستاده بعقوبت شاهزادهٔ بدبخت و صبر و ثبات وي اظهار بشاشت و خوشي مي نمود *

۵۴ اگرچه در اواخر سنوات عهد اورنگ زیب خللي بزرگ در امور ملک نیفتاد و علی الجمله اقتدار وي انکسار نپذیرفت امّا چون بعضي از امّهات مهمّات برهم خورده و علامات متکاثر زوال چون بخار متکاثف فراهم آمده بود چهرهٔ آفتاب دولت وي خالي از غباري نبود - تعصّب او که همواره در تزاید بود اورا بر جدّ و جهدي اقصی الغایه در استیصال مذهب هنود بازداشت - بت خانهاي ملوکانهٔ متهرا و بنارس را با خاک پست کرده بجای آنها بنیاد مساجد نهاد و همچنین در صحن معبد اصنام احمدآباد که یکی از نفائس عمارات ملک بود گاوي ذبح کرده آنرا ملوّث ساخت - اگرچه این گونه بی اعتدالیها که اهالي متعصّب ملک آنرا باکراه و تنفّر تمام مشاهده مي نمودند في حدّ ذاته باعث اثارت فتنه و شورش نشد امّا بواسطهٔ آن دلهاي مردم در جمیع اطراف ملک منضجر و بغایت بهم مایل بودند

[illegible]

خوف از متاعب آتیه وقت رحلت آمد و در بیست و یکم ماه فبروری سنهٔ ۱۷۰۷ع در نود و چهار سالگی و بعد از چهل و نه سال پادشاهی در اردوی خود داعی حق را لبیک گفت *

۵۶ مورخان رنجها برده اند تا بانصاف و راستی تعریف صفات اورنگ زیب بکنند - جرائمی که بر صحائف روزگار وی واضح و مکشوف بنظر میآید محو نمیتوان کرد لیکن غالب اطوار و اعمال وی مقرون ببسیار مملکات سنیه بود - در اجرای حکم شرع جد و جهد و انصاف تمام داشت و غیظ و خفت گویا در طبیعت او خلق نشده بود و علاوه با کرم و جودی تقریباً بی نهایت خیرات و نفقه میکرد و غالباً همت بر طرفیهٔ حال عباد میگماشت - اگرچه اسباب فراوان تجمل و عیش و عشرت در دست بود که در اعمال آن حتی مشهور ترین اسلاف وی خودداری نکرده بودند آداب شخصیهٔ او بطهارت بلکه بریاضت مقرون بود - علی ای حال رای مردم در مقام خوب یا بد قرار دادن باعمال اورنگ زیب متفرع بر اعتقاد صدق اظهار دیانتی است که تا دم آخر بر خود میبست - شک نیست که صدق زهد و صلاح وی عرضهٔ شبهه و سوءظن میشود - بانجهت که گاه گاه آنرا بحد افراط ظاهر ساختی و نیز انجاح اغراض نفسانی بکار بردی حتی اینکه آنرا بهانهٔ جرائم کبیره که از

[illegible]

٨٥ [illegible]

[illegible]

اوضاع بیشتر بر حسب دلخواه بود چنان وا نمود کرد که از جلادت و فنّ سپاهگري عاري نبود و در دفع دشمن جدید که تقریباً درین اوقات در روابط امور ملکي روي در ترقّي بود ضرورت داعي ظهور این خصال شد *

۵۸ چنین مینماید که شاه عالم موافق گفتار ارادت خان که نزد وي اعتبار کلّي داشت یکي از مهذّب ترین و خوشخو ترین پادشاهانے بود که بر معارج تخت عروج کرده اند - کرم وجود او اگرچه بعضي به آن افراط نسبت داده اند همیشه در حقّ مستحقّان مبذول میشد - بدین اسلام تمسّک تمام داشت و در سنّت آن فقه متبحّر بود لیکن با این حال بهیچ وجه متعصّب نبود و با عقائد جمیع طوائف حتّي زنادقه و ملاحده مستحضر شد تا بحدّي که گاه گاه مایهٔ نفرت علماي متورّع گشت - بعوض غیرت وحسد که غالباً در خفیه مابین خانوادهٔ مغل روي میداد هفده پسر و نواده و برادر زاده مهمانان علي الدّوام وي بودند و از ایشان حرکتے که مشعر بر کفران حقوق وي باشد صادر نشد - اگرچه شاه عالم جلادتي نداشت که کفایت ادارهٔ امور ملک درین اوقات پر شور و شرّ کند علي ايّ حال اقتصاد وي و اعتنائے که مردم در حقّ وي داشتند غالباً رفع بليّاتي میکرد که برسر این مملکت عظیم مي آمد - امّا از اتّفاقات سیّئه بعد از پنج سال سلطنت بیماري

کرد - پس سادات روشن اختر را که یکي از نوادگان شاه عالم بود ملقب بمحمد بر تخت آوردند *

٩٠ محمد شاه هنوز عنان حکومت بدست خود نگرفته بود که آن سخافت رأي را که چنین مینمود درین اوقات در ذریهٔ مغل گانه جبلي شده ظاهر ساخت - وزراي وي نظام الملک و سعادت خان کاردان و شایستهٔ اعتماد بودند لیکن محمد شاه از هیبت وتمکین وسخت گیري ایشان متنفر شده عنان عقل خود را بدست مشیران جوان و نا آزموده سپرد که غالباً در جرگهٔ اشیاع و اتباع دربار یافت میشوند - امراي مزبوره بسبب اینکه پادشاه بدین طرز از ایشان روي گردان شد در خشم رفته کناره گرفتند و خواستند تا اقتدار جداگانه در اقطار دیگر بر قرار دارند - نظام الملک اسم و لقب خود را بخانوادهٔ امرا که هنوز در دکهن دم از استقلال نامي میزنند گذارد و شعبهٔ از اخلاف سعادت خان نیز تا مدتي فرمانفرما در اوده بودند - در خلال این احوال مرهتیان که متصل بسطي در دائرهٔ نهب و غارت داده بودند علي رؤس الاشهاد ادعاي تقدم و تفوق میکردند و بعد از آنکه بر بیشتر نیمهٔ مالوه و گجرات تاخت و تاز کرده بودند تا بپشت دیوار آگره نهضت و در دار الحکومه احداث تشویش و بیم کردند - سعادت خان که چنین مینماید بجز او کسي دیگر بجهت غیرت و سلامت مملکت رنج

نمیبود از اراده در حرکت آمد و دشمن را چنان شکست فاحش داد که اگر اجازت یکسره کردن کار میبود دمار از روزگار ایشان بر می‌آورد - امّا پادشاه سخیف الرّاي فرمود که جنگ را موقوف سازند تا اینکه وزیر خود که نزد وي تقرّب داشت جمع آوري سپاه نموده سرداري کل بر خود بگیرد *

۶۱ چنین مینماید که نادرشاه با خیال اقتصاد ورزیدن و محفوظ داشتن سکنه از ظلم و تعدّي در دهلي داخل شد - دو روز باکمال نظم و ترتیب گذشت امّا از اتّفاقات سیّئه شهرت مرگ نادرشاه افواه الناس و هنود جرأت مقاومت بیفایده کرده بسیاري از سپاه ویرا کشتند - سالار ایشان که شدّت مزاج اورا بامکان تمام تا بحال ملایم داشته بودند بواسطهٔ این کار شنیع سخت افراط درخشم آمده حکم داد تا در هر خانه و در هر کوچه که نعش ایراني مقتول یافت بشود بقتل عام پردازند - تا وقت ظهر چشمهٔ خون در کوچهای دهلي روان بود و بعد ازین نادر شاه تسکین خصومت خویش را روا داشت و رسوخي که در خاطر متعلّقان وحشي داشت بحدّي بود که بمجرّد حکم وي شمشیر را در غلاف کردند - بعد ازین در خزائن شاهي جستجو نمودند و آنجا نقدینه و جامهاي فاخر و خصوصاً جواهرات که قیمت آنها زائدالوصف است یافته شد *

۶۲ نادر شاه بجهت تصرّف علی الدّوام هندوستان اگرچه آن ملک بکلّي در قبضهٔ او بود سعي نکرد و غالباً با فراست دریافته که ایران و ملکي این قدر وسیع مثل هندوستان را در یک سلطنت باهم پیوستن صورت امکان ندارد بوا گذار کردن کابل و قندهار و جمیع خطهاي مغربیّهٔ روداتک قناعت کرد - پس محمّد شاه را دوباره بر تخت مغل بر آورده و ویرا چند نصیحت کارآمد داده خود بي آنکه یک نفر از سپاه گذاشته یا یک قلعه در تصرّف گرفته باشد مراجعت نمود - امّا سلطنت هند که بنقد بحالت تذلیل و تحقیر بود بواسطهٔ این صدمهٔ تازه از احترام جزئي که تا بحال مردم درحقّ آن رعایت میکردند بي بهره گشت - در روهیل کهند که کوهستانی است متّصل بپای تخت چند نفر امراي فراري از افاغنه با سکنهٔ شجاع ملک متّفق شده و بنیاد حکومت علی الآستقلال نهاده اعتنائی بسلطنت پادشاه مغول نداشتند - صحیح است که ایشان نتوانستند با عساکر متّفقهٔ وزیر و نوّاب اوده دم مقاومت زنند امّا مستعد بودند تا از شورش و طغیاني که اخلاف اکبر شاه متّصل بیش از پیش عرضهٔ آن بودند فائده بچنگ آرند *

۶۳ دولت مغول درین هنگام در ورطهٔ اختشاش و اختلال کلّي افتاد حتّی اینکه هر امیري هر قدر ضعیف بود خویش را

علي قدر الكفايه قابل پايمالي آن مدانست - افاغنه اضلاع لاهور
و ملتان را بكلّي بحيطهٔ تصرّف آورده بودند و در همان سمت هر
روز عدد و عُدد قوم سكهه ازدياد ميپذيرفت - قبائل جات و
روهله از نهب و غارت دست نگاه نداشتند و مرهتهان در دائرهٔ
تاخت و تار بسطي دادند و از رون جمنا عبور نموده در روهيلكهند
سكناي مستقرّ داشتند - عزيز الدّين ترك مبالات نموده
و حال حالم معني بحيثه كه در صدد آن اسباب وي هيچ وجه
كفايت ميكرد ملّات پيش از وقت بر ملك وارد آورد - و تيس
مقال اينكه احمد شاه ابدالي تعويض حكومت لاهور را بكي از
خواص اعمال كرده بود وزير مزبور بهانهٔ مواجهت با دختر او
وي را گرفتار كرده بدهلي رسانيد - چون اين اجحاف بمسامع
پادشاه افغان رسيد غضب او از حدّ اعتدال گذشت و با تعجيل
تمام لشكري بمقياس كشيده بدون آنكه كسي مقاومت كند داخل
دهلي شد و آنرا با شدّتي كه تقريباً از تطاول نادر شاه كمتر
نبود عرصهٔ دمار و دوار ساحت ٭

۴۴ بدون آنكه در كشف حمله باري و مواضعه احتياج
بتفتيش و تفحّص زياده شود عموماً ذكر ميتوان كرد كه درين
اوقات مملكت مغل را عظمي در انظار يا وقعي در اقطار باقي
نمانده بود - افاغنه و مرهتهان فقط بنهضت استقلال با يكديگر

مناطحت میکردند و مرهتیان چون حریفان مذکور ایشان درمیان
نبودند فرصت غنیمت شمرده یک سعي بلیغ را بجهت غلبهٔ
کلّي بر هندوستان مطمح نظر ساختند - جمعي بیقیاس سواره از
دکهن بهمراه برده نه فقط ولایات آگره و دهلي که در اطراف
و حوالي مستقرّ حکومت بود بلکه اضلاع ملتان و لاهور را نیز
عرضهٔ نهب و غارت ساختند و افاغنه را بطرف دیگر رود اتک
هزیمت نمودند - بالجمله احمدشاه ابدالي شخصي نبود که
بدون مجادله ازین ممالک معتبره چشم بپوشد - طولي نکشید
که لشکري شایان جمع آوري نموده از آب سند عبور کرد وبسیاري
از امرا نیز که از تاخت و تاز مرهتیان بجان آمده بودند با وي
ضمّ شدند - در بدو کار این طائفهٔ دزدان پس نشستند چنانچه
احمد شاه ابدالي بدون مقاومت در دهلي داخل شد لیکن
جرأت نکرد که بر اردوي محکم ایشان که در آن في الفور تحصّن
جسته بودند حمله کند - آخر الامر چون بسبب بي آذوقگي
کار ایشان بنهایت رسید بعجله استحکامات را رها کرده مصاف
دادند لیکن شکست فاحش یافتند و لشکر ایشان بکلّي عرضهٔ دمار
و بوار گشت و دتّا سندهیا که سالار ایشان بود بهلاک رفت ۔
افاغنه با لشکري دیگر که بسرداري هلکر بود در حوالي سکندره
بغتةً حمله برده آنرا چنان صدمه زدند که امیر مزبور بي آنکه

بومت رحمت پوشدند کمند مصحوب معدودیی سر خود ندر برد
٦٥ مرهٹاں را اگرچه این مصیبت مایهٔ تحقیر شد دل از
دست ندادند و عزم راسخ کردند تا بجهت اصلاح امور مساعیی
اقصی الغایه مصروف کنند پیش از آن که سال تمام شود
یکصد و چهل هزار نفر را بسرداری شموداسو راو که بهاو نام
داشت و برادرزادهٔ پیشوا یعنی امیر بزرگ بود جمع آوری
نموده بودند و امیر مذکور مصحوب وزیر و سرداران جات
بجانب دهلی در حرکت آمد زیر حالهٔ سمق حمنا بجهت
داران پر آب شده فاصله مابین افاغنه و عساکر ویی بود لیکن
اگرچه این رود حاله قابل گذر نبود عزق همت عالی احمد شاه
ابدالی بحرکت آمده خود را با جمیع لشکر در آب انداخت
و شنا کرده عبور نمود - این عمل که مثل اعجاز ممنون مایهٔ
ترس و هراس قلوب جمیع مرهٹاں گشت اگرچه سه مساوی
لشکر دشمن بودند جرأت نکردند تا در میدان دم از مقابلت
زدند لیکن در پانی پت که در آنجا نبرد مبارزت بجهت سلطنت
هند مکرر باخته شده است در اردویی مستحکم تحصن جستند -
احمد شاه تا چندیی فقط بر دور ایشان میگشت و راه آذوقه و علوفه
را می‌برید - آخر الامر در مفتوح ساختن سنگر ایشان کوشید
لیکن بدین آوازه علهٔ حقیقیی کند پس نشستن مجبور شد *

٦٦ دپلیس که بدینگونه ادارهٔ علی الاطلاق امور بدست
وي مفوّض شد مردي بغایت عجیب بود - مال بیقیاس از
پدر که یکی از محصّلین مالیه و اجزاي مجلس کمپني فرانسه
بود بوراثت یافته آنرا در معاملات تجارت استعمال میکرد -
چون اوّلاً بر منصب میر مجلس پندیچري وثانیاً بر عمل
مباشري چندرنگر مامور شد طولی نکشید که این شهررا بمعموري
و آباداني اقصي الغایه رسانید و بواسطهٔ تجارتي بزرگ بر مال
خود بسیار افزود - در وقتی که منصب جلیل حکومت
پندیچري خالي شد لیاقت وانجام فیروزيّ جمیع اعمال وي
داعي امارت او شد - اگرچه بجهت غیرت وحسد از لابردنیز
برید و اورا از میان برداشت لیکن باجراي همین رویّه که صاحب
مزبور بدان پرداخته بود تمسّک وتوسّل تمام داشت حتّی
اینکه نه اسکندر نه قیصر بنیاد تدابیر فتح وظفر باصول زیاده از آنچه
این تاجر فرانسوي درهندوستان وجهٔ همّت ساخت هرگز ننهادند -
مطمح نظر او این بود که فرصتی که بر انگریزان بدست آورده
بود غنیمت شمرده ایشانرا که حریف وی بودند از ساحل
کرمندل آواره ساخته مستأصل کند *

٦٧ اوّل حرکت از طرف انگریزان صادر شد - شاهزادهٔ تنجور
مسمّی بساهوجي که بواسطهٔ برادر خود خارج از تخت شده

از ایشان استمداد نمود تا ویرا دوباره بر تخت نشانند و بطور معاوضت وعده کرد تا ضلعه و قلعهٔ دیبی کته را که در موضع خوب بر سواحل رود کلرون واقع بود واگذار نماید - در سنهٔ ۱۷۴۹ع مباشرت جنگ بر آنجاي مستحکم کردند امّا از عدم اتّفاق مابین لشکر و اهالي جهاز مایوس شده و از اهالي ملك مدد نیافته بدون اقدام نمودن بر تسخیر آن مراجعت کردند - پس از پیش نبردن این کار مهموم و مغموم شده دوباره حرکت کردند - سپاهیان تا بدهنهٔ رود با جهاز رسیدند و از آنجا بر کشتیهاي کوچك از رود خانه تا شهر رفتند - بعد از مزاحمات بسیار و قتال و جدال شدید قلعه را در تصرّف آوردند و درین معاوضت لفتنت کلایو که بعد ازین مقدّمه در تاریخ هندوستان شهرتي تمام یافت نام خویش را بجوانمردي و تهوّر بلند کرد - بمجرّد تسخیر قلعه میاهدهٔ برپا شد که بنابر شروط آن انگریزان بتصرّف این جاي مستقرّ گردیدند و در عوض این ایشان شاهزاده را که بواسطهٔ وي بجنگ پرداخته بودند بحال خود رها کردند *

۶۸ درین اثنا اهالي فرانس زیاده از انگریزان خیالات بزرگي را مي پختند و علانیهً طالب تقدّم و تفوّق خویش در ممالك جنوبیهٔ هندوستان گشتند - غالبًا تعریفی چنانکه باید از حیله بازیهاي که در کرناتك ظهور یافت و تقریري از اسمهاي

وحشي و مردم مجهول الحال که در دانستن آنها فایدهٔ مترتّب نیست در نظر مطالعه کنندگان این کتاب نهادن در قوّهٔ راقم حروف نیست - این مقدّمه را باید گفت که اگر امیري از امرای هندوستان وفات بکند بهیچ وجه ملاحظه بحقوق ارشد اولاد یا بقانون مقرّري از وراثت نمیکنند - پسران و نوادگان و برادرزادگان حتّی اقارب دورتر نیز ادّعاي سلطنت میکنند و فی الفور با ضرب شمشیر این دعوي را تقویت مینمایند - اختلافات دکهن بواسطهٔ مرگ نظام الملک که در تاریخ مغل مذکور شده و سعادت الله نائب کرناتک واقع شد - این هردو منصب که در اصل در تحت پادشاه مغل بود بتدریج در اثنای زوال آن سلسله مستقلّ گردیده بودند - حال در عوض ناظر جنگ و انورالدّین که هریک صاحب حقیقي یا اقلاً بنقد متصرّف تخت بودند میر ظفر جنگ که طالب صوبه داري دکهن بود و چندا صاحب که حرص نیابت کرناتک داشت بمیدان آمدند

۶۹ این شورش رسوخ و بزرگي اهالي فرانس را در ممالک جنوبیّهٔ هندوستان چنانکه باید مقرّر کرد - میر ظفر جنگ که به دپلیس اعتماد تمام داشت با وي درپندیچري ملاقات کرد و باحتشام و شکوه هرچه تمامتر تاج دکهن بر سر نهاد - در عوض این سلوک نیک میر ظفر جنگ دپلیس را بر عمل حکومت

ممالک در تحت پادشاه مغل نصب کرد و کذالک منصب تحصیل مالیهٔ جمیع ممالک جنوبیّهٔ رود کشنا که تقریباً مثل فرانس وسعت دارد بوی تفویض کرد و بعلاوه اقطار وسیعه در اطراف سه شهر پندیچری و کاریکل و ما مولاپتن علی الدّوام باو واگذار شد - لیکن چون بحکم لزوم معاهده و رابطهٔ مابین کسانیکه بسته نه بناموس الهی و نه بقوانین انسانی هستند دوام و استحکامی ندارد حریفان منصور و مظفّر چندی نگذشت که بر یکدیگر بد گمان و مضطرب و بر خطر حال خود واقف گشتند - امرای افاغنه مطالب بغایت بیجا القا میکردند که بقاعدهٔ خیانت کارهای اهالی شرق علی الظّاهر مستحقّ آن بودند - امّا ایفای این عهد و سائر مطالب که منجرّ بر آنها میشد عنان حکومت از دست میر ظفر جنگ بکلّی میگرفت و لهذا دپلیس ایشانرا باصرار گفت که باین اقتصار نموده در استیفای مراد خود بکمتر وجهی قناعت بکنند و غالباً بواسطهٔ اینکه خود را در تحت ادارهٔ او میدانستند علی الظّاهر بجهت عجالهٔ وقت برغبت بدین عمل تن در دادند *

۷۰ چون خبر فتح انگریزان بسردار میسور رسید خواست که در عقد معاهدهٔ که با دولت فرانسه افتتاح کرده بود توقّف نماید - امّا چون شنید که هیچ ثمرهٔ کافی از آن ظفر حاصل

نشده است با موافقت مراري راو که وي نيز از قسمت خود
در غنيمت هيچ راضي نبود قول و قرار را بامضا رسانيد -
دپليس همچنين مرتضا علي حاکم ولور را باميد نوّاب شدن
فريفته رو بخود کرد - پس عساکر فرانسه باتّفاق افواج هندي
ترچناپلي را سخت محاصره کردند - ميجر لارنس چون خبر غير
متوقّع شنيد که از تهاون و تکاهل قلعدار آذوقه و علوفه فقط بقدر
کفايت پانزده روز در شهر است متحيّر شد و لازم گشت که
في الفور با جميع لشکر باستخلاص آن تعجيل کند - سپاهيان
درين حرکت سريع که در قلب اسد واقع شد زحمت بسيار
کشيدند امّا بي‌مقاومت در شهر داخل شدند - بعد از آن ميجر
لارنس توانست راه اضلاع جنوبي را بجهت فراهم آوردن
ضروريّات بکشايد و از رئيس تنجور مددگاري چند يافت - ليکن
عهد و پيمان وي چنانچه رسم جميع امراي هندوستان است
با هر صرصر حوادث انقلاب مي يافت *

۷۱ تجارتخانهاي انگريز در بنگاله از مدّتي متمادي بالنّسبه
به آنها که بر ساحل کرمندل واقع بود عظمتي نداشتند ليکن
حال وقت آن رسيده بود که بايد موقع واردات عظيمه و بالاخره
مرکز و مستقرّ حکومت ما در هندوستان شوند - طور بناي اوّل
تجارتخانهٔ کلکته بنقد مسطور شده است و عظمت آن با وجود

حللي که درايّام دولت جعفر خان در ترقّي آن افتاد روز بروز در ازدياد بود - چون شجاع بر عمل نوّابي منصوب شد آب بر روي کار آمد امّا بعد از وفات امير مزبور سرفراز پسر او که اميري ضعيف الرّاي و بي مبالات بود خلع شد و علي ورديخان که از نسل پتهان يا افغان بود و در سپاهگري و فنون حربيّه کمال حذاقت وکارداني داشت بجاي او بر تخت عاليه کرد - با وجود عروج مقاصد علي ورديخان ادارهٔ امور ملک را نه فقط با همر بلکه باکرم وحلم تمام کرد تا اينکه حوادث وقت برخلاف خواهش وي بود زيراکه مرهتّان بعضي برآمدن که باغواي دربار مغول يا باغواي صوبه‌دار علي ابن حال در بنگاله راه يافتن و همواره با جمعيّتي کثير اگرچه مکرّر لطمه ميخوردند آن ملک را عرصهٔ نهب و غارت داشتند *

۷۴ نوّاب بحرّد شنيدن ورود و علبهٔ انگريز فوج خود را جمع آوري نمود و بجانب کلکتّه در حرکت آمد - کلايو که هنوز بحقيقت حالت غير سلاطين شرقيّه وقوّتي و تجربتي نداشت هيچ وجه خواهشمند نبود که خويش را بعجله در ورطهٔ حرب با حاکم بيست کرور مردم بيندازد - و اين را هم از لوازم دانست که هر قدر ممکن شود زود تر بمدارس مراجعت کند باين واسطه که وضع هولناک امور کمپني مقتضي حضور او بود

و بعلاوه امید داشت که سراج الدّوله را میتوان چنین ترغیب کرد تا از مطالبي که مقرون باقتصاد است ازسر باز زند - واتسن برخلاف این راي باصرار گفت که امیر مزبور تا بوي گوشمالي خوب نرسد گاهی بمصالحه مایل نخواهد شد - علی ايّ حال مصلحت کلایو باینقدر موجّه آمد تا پیش امیر مزبور سفرا فرستادند و او ایشانرا بنوع خوش ملاقات و اظهار مطالبي کرد که لایق قبول مینمود - بالجمله از حرکت دست باز نداشت و بحیل مختلفه از امضای معاهده شانه خالي میکرد و دراواخر ماه جنوری سنهٔ ۱۷۵۷ع با جمیع افواج رسیده در حوالي کلکتّه بمرتّب ساختن سنگر پرداخت چنانچه بسائرین واضح شد که او بجز انتهاز فرصت مطلبي دیگر نداشت - درین اثنا دو نفر فرستاده شدند تا درخواست انصراف او کنند امّا با ایشان بتکبّر پیس آمده از قبول این مسئول ابا نمود و ایشان از یکی از دوستان ملکی متنبه شده که از خیانت برحذر شوند بغتةً روانه شده بسلامت بلشکرگاه خود رسیدند *

۷۳ درین اوقات که خبر اعلام حرب مابین دول فرانس و انگلیند رسیده بود امري مهم و نازک روی داد و آن این بود - اهالي فرانس که موضعی سخت محکم در چندرنگر داشتند قبول کردند که در آن ضلعه فقط ملاحظهٔ آرامي کرده گرد عداوت

برود لکن در همان وقت اقرار کردند که بدون رضاي حکومت
بهدیچري مکمّل ثبات و دوام چنان بدرست نخواهند شد
کلاتو بقبول مسئلهٔ مزبور مایل بود باین واسطه که دید که اگر
انگریزان بر این قلعه حمله برند نواب را آزرده و خود را بیرون
از حدّ مصلحت در امور بنگاله مبتلا خواهند گردانید - از طرف
دیگر کمال مروت که صماسي که اهالي فرانس عرصه داشتند
آثار احسان و پایداري نداشت و اگر با نوّاب که دوستي او با
انگریزان بغایت مشکوک بود اتّفاق کنند و از حکومت خود
چنانکه بآسانی احتمال مرفتت مدد یابند میتوانستند برودي
لشکري جمع آوري نمایند که غالبًا مقاومت آن از طرف انگریز
محال خواهد بود - لهذا باصرار تمام اظهار آن کرده شد که بحکم
لزوم انگریزان فرصت نشي و پیشي علی‌المقد را غنیمت شمرده
اهالي فرانس را پایمال سازند و این رایي که واتسن تائید آن
نمود و اجراي حکومت مدراس سر در آن مطالعه داشتند
بالاخره موجّه آمد *

۷۴ دربار اهالي شرق علی الاتّصال منبع اسباب حادث
وسه مشود - خصوصاً در چنان حالت هرج و مرج که
آنزمان در هندوستان بود که بهیچ وجه بقوانین مقرّرهٔ وراثت
اعتنا نبود - بسیاري از اکابر امراي نوّاب که از شدّت و تلوّن

و بعلاوه امید داشت که سراج الدوله را میتوان چنین ترغیب کرد تا از مطالبي که مقرون باقتصاد است از سر باز زند - واتسن برخلاف این راي باصرار گفت که امیر مزبور تا بوي گوشمالي خوب نرسد گاهی بمصالحه مایل نخواهد شد - علی ايّ حال مصلحت کلایو باینقدر موجه آمد تا پیش امیر مزبور سفرا فرستادند واو ایشانرا بنوع خوش ملاقات واظهار مطالبي کرد که لایق قبول مینمود - بالجمله از حرکت دست باز نداشت وبحیل مختلفه از امضای معاهده شانه خالي میکرد و در اواخر ماه جنوری سنهٔ ۱۷۵۷ع با جمیع افواج رسیده در حوالي کلکته بمرتب ساختن سنگر پرداخت چنانچه بسائرین واضح شد که او بجز انتهاز فرصت مطلبي دیگر نداشت - درین اثنا دو نفر فرستاده شدند تا درخواست انصراف او کنند اما با ایشان بتکبّر پیش آمده از قبول این مسئول ابا نمود وایشان از یکی از دوستان ملکی متنبه شده که از خیانت برحذر شوند بغتةً روانه شده بسلامت بلشکرگاه خود رسیدند *

۷۳ درین اوقات که خبر اعلام حرب مابین دول فرانس و انگلیند رسیده بود امري مهم و نازک روی داد و آن این بود - اهالي فرانس که موضعی سخت محکم در چندرنگر داشتند قبول کردند که در آن ضلعه فقط ملاحظهٔ آرامي کرده گرد عداوت

نروند لیکن در همان وقت اقرار کردند که بدون رضاي حکومت
بندبچري متکفّل ثبات و دوام چنان بند و بست نخواهند شد
کلایو بقبول مسئلهٔ مزبور مایل بود باین واسطه که دید که اگر
انگریزان بر این قلعه حمله ببرند نواب را آزرده و خود را بیرون
از حدّ مصلحت در امور بنگاله مبتلا خواهند گردانید - از طرف
دیگر گمان میرفت که ضمانتي که اهالي فرانس عرضه داشتند
آثار اعتماد و پایداري نداشت واگر با نوّاب که دوستي او با
انگریزان بغایت مشکوک بود اتّفاق کنند و از حکومت خود
چنانکه بآساني احتمال میرفت مدد یابند میتوانستند بزودي
لشکري جمع آوري نمایند که غالبًا مقاومت آن از طرف انگریز
محال خواهد بود - لهذا باصرار تمام اظهار آن کرده شد که بحکم
لزوم انگریزان فرصت بیشي وپیشي علی‌الغفلة را غنیمت شمرده
اهالي فرانس را پایمال سازند واین رایي که واتسن تائید آن
نمود و اجزاي حکومت مدراس نیز در آن مبالغه داشتند
بالاخره موجّه آمد *

۷۴ دربار اهالي شرق علی الاتّصال منبع اسباب خیانت
وفتنه میشود - خصوصاً در چنان حالت هرج و مرج که
آنزمان در هندوستان بود که بهیچ وجه بقوانین مقرّرهٔ وراثت
اعتنا نبود -- بسیاري از اکابر امراي نوّاب که از شدّت وتلوّن

مزاج او متنفّر شده همچنین طالب نشستن بر جاي او بودند و مستر واتس که هنوز سفیر انگریز بود گویا جدول درخواستهاي ایشان گشت - اوّل کسیکه باین کار اقدام نمود شخصی مسمّی بخدا یار خان لتي بود که اظهار کرد تا باتّفاق انگریز نوّاب را خلع کند وایشانرا خاطر جمع کرد که خانوادهٔ سیته که تجّار و صرّافان بودند ومال بیقیاس داشتند در این کار مدد ایشان خواهند کرد وچون این مطلب مشهور گست که میر جعفر وزیر نوّاب بمباشرت این کار میل دارد مشروط بر آنکه خود در عوض سراج الدوله بر اقتدار مطلق العنان منصوب شود این امر خیلی عظمت زیاد یافت وچون کلایو این خبر شنید شورش را بنقد صورت گرفته دانست *

۷۵ تدري بعد ازین حکومت بنگاله در مشاقّ و مضایق مخصوصه مبتلا گشت - تشویش و هرج ومرجي که در آن خطّه دست داد مایهٔ تحریص و طمع امراي هندوستان شد و امید داشتند که ملک بدون اشکال بچنگ ایشان خواهد افتاد پسر بزرگ پادشاه مغل که شاهزاده نام داشت لقب صوبه‌داري بنگاله و بهار واوریسه از پدر یافته بتقرّر ادعای خود با ضرب شمشیر پرداخت - افواجي که توانست جمع آوري نماید بسیار قلیل بود لیکن از طرف دو سردار مشهور که تقریباً از راه استقلال

حکومت میکردند تقویت یافت - یکي از ایشان نواب اوده بود و این خطهٔ حاصل خیز بشمال رود گنگا است و در ایام گذشته مرکز سلطنتي مقتدر بود - دیگر صوبه دار الهآباد بود و آن ضلعهٔ خصیب است در سواحل شمالی رود و دارالحکومهٔ آن که در محلّ تلاقي رودهاي گنگا وجمنا واقع است یکي از شهرهاي معظّم و معتنابهٔ مملکت است - اکبر شاه آنرا محلّ سکونت خود اختیار کرد و در ملتقاي رود چهل ستون را که قلعهٔ وسیع است بنیاد کرد و دروازهاي آنرا با منارها و گنبذ زینت داد واین عمارت یکي از آثار قویّهٔ مهندسي هندوستان است *

٧٦ درین اوقات در درون ملک کار با رفاه و معموري پیش نرفت - شاهزادهٔ جوان که چون پدر وي از مرهتیان مقتول شد لقب بزرگ پادشاه مغول را که اکنون محض نام بود بر خود نهاده تجدید دعوی بنگالهٔ کرد ودوباره نیز از نوّاب اوده که سلطان بوي لقب رفیع وزیري گذارده بود تقویّت یافت - عساکر متّفقهٔ ایشان بجانب پتنا حرکت کرده بر مستحفظین آن قلعه ببعضی جهات غلبه کردند پیش از آن که کرنل کالیود که درایں وقت سردار افواج انگریز بود توانست با عساکري که درتحت میران پسر جعفر بود بمددگاري ایشان برسد - در بیست

ودویم ماه فبروری سنهٔ ۱۷۶۰ ع حمله برد و اگرچه افواج شدیدي بسبب بی تأمّلی در اختیار جای خود بسیار بکار نیامدند امّا انگریزان وسپاهیان ملکي ایشان تفنگ‌ها را بطوری کشاد داده که غالباً یك تیر خطا نشد دشمن را از میدان جنگ راندند و ایشانرا بپس نشستن تا بهار مجبور کردند - بالجمله میران که زخم خفیف خورده بود درپتنا باز داخل شد وخود را بعیش و عشرت سپرد - پس سردار لشکر شکست خورده با جرأت تمام عزم کرد تا از راه میان بُر بمرشد آباد کوچ کرده غفلةً نوّاب را در سرای خود گرفتار کند - بعضی را اعتقاد این است که اگر بمقدار هنری که در ارتکاب این امر بعمل آورده بودند سرعت در امضاي آن مینمودند کارنیك بسر انجام میرسید - امّا روساء چنانچه درحرکتهاي لشکر شرقيّ رسم است تکاهل ورزیدند وکالیود فرصت فرستادن افواج را بپائین رود یافته بجهت مدد وي رسید و دشمن را از اجراي مقصود باز داشت *

۷۷ دراین اثنا در بنگاله کار بطور دلخواه پیش نمیرفت جعفرخان حاکم کاهل و عشرت طلب و ظالم بود - نه فقط بجهت اداي قسطهاي قرضیکه بمدگاران داشت بلکه بجهت مصروفات تبذیر خویش نتوانست وجه پیدا کند و کوشش

کرد تا خزانۀ خویش را بواسطۀ غارت کردن امرای ملک معمور سازد امّا سه نفر از ایشان یکباره بعتو و طغیان پرداختند - فی‌الحقیقه مداخل سه ضلعه بجهت ادای قرض انگریز مقرّر شد و تجارت شوره بکلّم بایشان واگذار و دیگر گونه اختیارهای کلّی در ادارۀ کار تجارت بخشده شد - لکن بزودی و بطور واضح معلوم گشت که او حقوق دولت انگریز را که بروی داشتند فراموش کرد و فقط از بیم یا باین سبب که بهیچ وجه دیگر امکان مجری داشتن اقتدار خویش نیافت باین شرایط تن در مداد - لهذا بعد از تفتیش بسیار و ملاحظۀ کلّی درین وقایع امنای دولت عرض کردند تا میر جعفر را عزل کنند یا اقلاً سلب اختیار حقیقی بدست شخصی دیگر سپارند و بعد از تأمّل بسیار قرار بر آن شد که داماد وی میر قاسم که فقط شخص او چنین ممدود که قوۀ کار بقدری که کفایت اصلاح امور برهم خوردۀ ملک بکند داشت جانشین وی شود *

۷۸ میر قاسم با همه وجلادت خود را مشغول رتق و فتق امور ملک داشت - بحکمت عملی و بحالی کردن کسبۀ امرا بقیّۀ حساب انگریز را ادا کرد لکن درین اوقات وقایع مهمّه مایۀ جمع شدن عساکر حکّام متّفقه بر سرحد بود باین واسطه که پادشاه مغل همون بعضی جهات از سلطان اوده تقویّت یافته

بر ممالك مير قاسم چندي تاخت و تاز ميكرد كه مؤدّي بمضرّت بسيار بود ميجر كارنك بجهت صيانت آنها حركت كرد و لشكر مغل را بمحاربت آورده آنرا بكلّي متفرّق ساخت - از اهمّ اتفاقات گرفتاري منسيور لا بود كه تا بحال با دستهٔ از عساكر فرانسه مدد كلّي لشكر هندوستان در جنگ انگريزان بود چون سپاه او ترك او گفته و تنها مانده بر توپي سوار شده منتظر بر آمدن هلاك نشست - هنود كه بقوانين نيكوي حرب آشنا نبودند تعجّب بسيار كردند كه صاحبان منصب انگريز آمده با مداراي تمام اورا باردوي خود دعوت كردند و باحترام و تكلّف رعايت حقوق مهمانداري در حقّ وي بجاي آوردند - ميجر كارنك بعد از انجام حرب اظهار مصالحت كرد و نيز عرضه داشت تا بملاقات پادشاه در اردوي وي رود - و اگرچه در ابتدا پادشاه سر از قبول اين مطالب باززد وليكن بعد از تأمّل نه فقط سالار منصور و مظفّر را ملاقات كرد بلكه همراه وي تا پتنا رفت *

۷۹ انگريزان پسر امير جعفر را كه طمع خام فرمانفرمايي ويرا بر آن داشت تا كارهاءِ كه سابق با وي كرده بودند فراموش كرد باز باجراي امور ملكي سرفراز كردند - مقارن اينحال حكم به ميجر آدمس كه سردار عساكر بود رسيد. تا در افتتاح حرب غايت جهد نمايد چنانچه مير قاسم را از سائر

سلاطین هند که تا آن وقت بمقابله آمده بودند زیاده تر مستعد و آماده یافت - انگریزان اوّل کاري که کردند شکستن جمعي کثیر بود که برسم طلایه مقابل مرشد آباد ملاقي شدند وبعد ازان به یورشی مورچل و استحکاماتي که بجهت محافظت شهر ساخته بودند گرفته دیدند که صوبه‌دار با جمیع لشکر خود در میدان گریه مهیّاي جنگ است - لشکروي ظاهراً مانند لشکر فرنگستان بود زیراکه سپاهیّان بنوع ایشان لباس پوشیده و مسلّح وتربیت یافته بودند وهم توپخانهٔ خوب و آراسته داشتند - جمعیّت ایشان از بیست هزار سواره و هشت هزار پیاده متجاوز نبود امّا میجر آدمس در مقابلهٔ این فوج فقط سه هزار نفر داشت - بالجمله با این جمعیّت قلیل بر دشمن حمله برد لیکن خصم با جرأت وجلادت تمام تا چهار ساعت مقاومت کردند بلکه اتّفاقي افتاد که قدري از صفوف اورا احاطه کرده شکست دادند ودو توپ نیز بدست آوردند - بالاخره ثبات وتربیّت بهادران انگریز غلبه کرده خصم را از پیش برداشتند وجنگجویان هند هزیمت نموده همهٔ توپخانه وذخیرهٔ خود بجا نهادند - پس امیر ایشان بجانب لشکر گاهي محکم که بر کنارهٔ رود اودوه بود پس نشست وآن لشکرگاه جاي صعب بود که بر اطراف آن رودخانه . و کوهها - وباتلاق . احاطه کرده

بود بنوعي كه قريب يكماه تمام طول كشيد تا آن مكان بچنگ آمد - آخرالامر على الغفله حمله برده دشمن را مغلوب ساختند وبعد ازين واقعه مير قاسم جرأت مقابله در ميدان مقاتله كامي نكرد *

۸۰ نواب مزبور را بيز در حفاظت پتنا كه تدريج بعد از آن در معرض محاصره افتاد اميد باقي نماند - مستحفظين قلعه را ده هزار سپاه مدد داد وبجهت تائيد صيانت جمعي كثير از سواره بي نظام بكار برد - اهالي قلعه مقاومت سخت نموده ويكي از توپخانهاي انگريز را گرفته قور خانهٔ ايشانرا آتش زدند ليكن با اين همه عساكر انگريز در عرصهٔ هشت روز رخنه ساختند ويورش برده قلعه را مفتوح نمودند - پس مير قاسم. بكلّي نوميد گشته بملك اوده گريخت بجهت اينكه استمداد وطلب حمايت از صوبه داريكه شجاع الدّوله نام داشت بنمايد - صوبه‌دار مزبور درين وقت مردي ديگر در حمايت خويش داشت كه جلالت قدروي بدرجات از مير قاسم افزون بود يعني بر حسب صحّت نسل كه نام بزرگ پادشاه مغل داشت - درين دربار نوّاب مغرور را با تواضع وتكلّف سلوك كردند وشجاع‌الدّوله احتمال دارد بواسطهٔ ترقّي خويش تقويّت اورا برخود گرفت وبنابر آن اين سه شخص عظيم متّفق شده بجهت حمله بردن

بر عساکر انگریز در حرکت آمدند و درین اوقات اتّفاق افتاد
که لشکر انگریز بجهت محاربه باین سختي بسیار کم مستعدّ و
آماده بود - سپاهیان که غالبًا از مردم اجنبي و اهل ملک
بودند شکایت میکردند که بعد از چنان سلسلهٔ فتوحات عظیمه
نقد نقط بر ایشان انعام بخشیده نشد بلکه از بي آذوقگي و هوای
بد زحمت بسیار کشیده بودند چنانچه نا رضامندي ایشان
بشورش و بلوا انجامید حتّی اینکه جمعیّت کثیري از لشکر
جدا شدند *

۸۱ درین میانه امنای دولت در انگلیند باوجود این همهٔ
مساعدت و زینت فتوحات ایشان در اضطراب و تحیّر بسیار
بودند - مباشرت این ظفرهای پي درپي باغوا و اصرار ایشان
نبود و في الحقیقه چنین مینماید که ایشان نمیخواستند یک
قطعهٔ زمین را زیاده از آنچه بواسطهٔ حفظ تجارت مرور بود در
تصرّف آرند - اگرچه اهل شوری بواسطهٔ اعمال ایشان درباب
میر جعفر و میر قاسم صریحًا ملامت نکردند لیکن اظهار تشویش
نمودند که مبادا اعتبار و ایفای عهد ایشان بآن سبب بکاهد -
در عرصهٔ سه سال سه شورش شد که بواسطهٔ آن اقامت ایشان
در هندوستان درمعرض خطر بود وخصوصًا از مخارج سنگین
ومستمرّ که براین حرکتها مترتّب شد و آنها را بدون وضع حصهٔ

چهارم از مالیهٔ خود نتوانستند ادا بکنند شکایت میکردند - بعلاوه با اشکال هرچه تمامتر توانستند درخواست سپاهیان جدید را بامضا رسانند واگر دولت انگریز با چند افواج نظام ایشانرا مدد نمیکردند این نیز صورت امکان نمیداشت و همچنین بجهت روانگي این افواج کرایه کردن جهازها کار آسان نبود *

۸۲ درایّام از هم ریختن جمیع سلطنتهاي مغلیّه و مضافات واعمال عظیمهٔ آن هندوستان از حکومت منظّم تقریباً بکلّي بي بهره گشت هر متهوّر مجهول الحال که توانست گرد علم خود طبقات جنگجویان و قطّاع الطّریق را که در آن اقطار کثرت داشتند فراهم بیارد میتوانست نیز امید اقتدار علی الاستقلال بر اضلاع وسیعه بدارد که چندی از آنهارا از قبیل مملکت باید شمرد - از جملهٔ بلاد مزبوره میسور امتیاز دارد وزمین آن ملك یکي از عجیبترین اقطار مسطّحه و مرتفعه است که صور طبعیّهٔ آن اضلاع جنوبیّه را متنوّع دارد - بیش از نصف راه از یك دریا کشیده است تا دریای دیگر و از یک طرف قریب بساحل ملبار اتّصال دارد و از سمت دیگر در ثغور کرناتك منتهي میشود - دایرهٔ جبال مرتفعه که مثل سدّي بر اطراف کشیده است سطح کلیّهٔ زمین را قریب یکهزار ذرع بلند میکند و ازین اتّفاق مساعد آب وهواي آن فوق العادهٔ معتدل ومقرون

بصحت است - زمین کلیّةً طبیعتي دارد که لایق بعمل آوردن غلّهها و میوهاي نفیسه است و با اینکه زراعت بدون حذاقت ولي با زحمت در آن میشود با این حال حاصل بسیار میدهد - ملک مزبور در تحت ادارهٔ سپاهيّ متهوّر اینقدر رويي در ترقّي نهاد که مایهٔ تهدید وجود اقتدار انگریز در ممالک شرقیّه شد *

۸۳ میسور تا اندک پیش ازین بکلّي در تحت تصرّف مغل نبود و هنوز امراي آن ملک که اوّلاً سلاطین دکهن و بعد زوال ایشان پادشاه مغل را اظهار اطاعت مینمودند و گاه گاه نیز باج میگذاردند در آنجا فرمانروا بودند - در هنگام انحطاط پادشاهي مغل ازین دو امر سرباز زدند مگر وقتی که سردار پادشاهي میتوانست بقدري لشکر فراهم بیآرد که از ایشان باج بستاند - امّا از این قسم استقلال روساي اوائل را فایدهٔ بسیار نبود بواسطهٔ اینکه چنانچه عادت امراي شرق است در لهو و لعب مستغرق و تقریباً عنان اختیار بکلّي بدست وزرا سپرده بودند - در اوّل وهله چون جنگ کرناتک دولت انگریز را در معرض مقاومت با میسور آورد دو برادر که دیوراج و ننجراج نام داشتند و ننجراج بجلادت و کارداني بیشتر موصوف بود بسر امور جمهور برآمده بودند - در این ایّام بود که نام شخص جواني در افواه افتاد که گویا قلم تقدیر بر آن رفته بود که تعبیر

کلّي در این ملک و در جمیع ممالک جنوبیّهٔ هندوستان بوده *

۸۴ کرنل ولکس بیان تولّد حیدرعلي از نوشتجات اهالي ملک بتفصیلي کرده است که تکرار آن ضرورت ندارد - چنین مینماید که خانوادهٔ وي از ممالک شمالیّهٔ پنجاب است - اسلاف وي از اداني ناس بوده و بقدري فقیر و فلک زده که ببعضی اوقات از خیرات و صدقه مدد معاش میبانتند - فتح محمّد پدر حیدرعلي را شخصي محصاً للّه تربیّت کرده او در لشکر امیري از امراي میسور داخل شد و با دلیري نوکري بجا آورده بدرجهٔ نایک یعني سردار پیاده سرفراز گشت - زني از خاندان معتبر که شوهر وي از دست قطّاع الطّریق مقتول شده بود و بدین سبب در کمال فقر و فاقه میزیست بر آن داشته شد که دو دختر خود را پي در پي با این جوان عروسي کند - دو فرزند که شاه باز و حیدر نام داشتند از کوچک ترین این دختران مولّد شدند امّا چون یکي نه ساله شد و دیگری هفت ساله پدر و امیر وي در جنگ مقتول شدند - پس مادر و پسران در تصرّف امیری ظالم و حریص آمدند که نه فقط هرچه املاک ایشان توانست بیابد ضبط کرد بلکه بجهت اینکه دفینهٔ خود را بسپارند ایشانرا سیاست الیم میکرد - زن فتح محمّد از هرچه داشت بجز پسران و عصمت محروم شده ببرادر خود ابراهیم

پناه برده از سخاوت و معونت وی پرورش یافت - لهذا باید
حیدر تکلّی آزمائش بخت خویش کند و تا مدّتی آثار رشد
و صلاح بهیچ وجه از وی ظهور نامد ؛
۸۵ در این زمان حیدر اینقدر اسباب حرب و حربه را
فراهم آورده و نام خود را بر تقدیری بلند آوازه ساخته بود که شروع
بعمل پادشاهی مستور کرد - اختلال و اغتشاش دربار سر
مطالب او را حملی تقویّت نمود - رئیس خوان که سراج او را
بعنوان اسباب بازیچه در دست داشت عزم کرد تا خود را
ازین حالت رقّت خلاص دهد و بعقد جمعی بزرگ را با خود
مایل ساخته بود - امّا چون بعجله و پیش از وقت پرده از
مقاصد خود برگرفت قصری که بتحصن آن پرداخته بود
عرصهٔ حملات اعدا گشته بآسانی تمام مفتوح شد - بعد ازین
فتح اگرچه وزیر با پادشاه خود سوی احرام پس آمد لیکن
موبّدان او را با مقیّد و پای در بند کرده با بینی وگوش
بریده در بازار انداخت - دیوراج از ظلم و بیداد برادر نفور
گشته از وی برید و دریکی از صفحات دیگر ملک اقامت کرد -
طولی نکشید که خود سراج در معرض ضرورتی افتاد که تقریباً
کلیّةً بامرای همولن عاید میشود - افواج وی در باب صلحی
کشمر که پس افتاده بود دم از شکایت زده چون امتناعی بدرخواست

ایشان نشد پیش در او نشستند و موافق رسمي که در هندوستان متبرّک دانسته میشود تا مادامی که مدعیان بدین وضع بودند باید او از اکل و شرب دست بکشد و سپاهیانی که در قصر ایستادند اهتمام داشتند تا این قانون را چنانکه باید مرعي بدارند *

۸۲ چنین مینمود که حیدر درین اوقات باوج اقتدار رسیده امّا قدري بعد ازین در خطري عظیمتر از آنچه تا بحال بر سر وي آمده بود مبتلا گشت - طولی نکشید که رئیس و مهد علیا معلوم کردند و فی الحقیقه باید مستحضر شوند که محض نتیجهٔ این تغیّر اوضاع حکومت این بود که وزیري علی الاطلاق را بر جای دیگری منصوب کرده بودند و دست ایشان کما فی السّابق از اقتدار حقیقي کوتاه بود - پس کهندي راو را بخود مایل ساختند که او باتّفاق ایشان منتظر فرصتي ماند تا تیغ عدوانرا بر سر شخصي که خود معاون و مساعد معتبر او شده بود بزند - و فرصت مزبور زود تر واقع شد از آنچه احتمال آن میرفت در حقّ مردي مثل حیدر که در تعریضات و خیانت مهارتي تمام داشت - حیدر که بهیچ وجه ازین مطلب متوهّم نبود افواج خویش را در جوانب مختلفه متفرّق و با معدودي قلیل اردو در حوالي حصار سرنگپتم برپا

گرده بود بعینه با تحیر و اضطراب تمام دید که آنجا بوی توپ می اندازند - کهندی راو را که در هر امر معضل رجوع وی داو بود طلب لنگ دید که او بر فصیل ایستاده سرداری توپخانه میکند - با این همه چون دامی که در آن افتاده بود دید بار درین اضطرار و مضیق عنان تمالک و تماسک از دست بداد *

۸۷ بالجمله درین سلسلهٔ موجبات خلل و انکسار بزودی روی داد - مادهوراو که یکی از ماهرترین سرداران مرهته بود با جمل سقماس سوارهٔ ممسور تاحمت و تار کرد - سواران بر روی زمین هرجا منتشر شدند و بموجبی بندوبست محکمی داشتن حرکت خودرا نمودند که باوجود حزم و احتیاطی که داشت حیدر سر از ظهور جمعیت بزرگ ایشان که وی می پنداشت که هنوز دور اند تعجب کرد - در تلافی طرف شکست بزرگی افتاد و بعد از آنکه در اثنای جنگ که قدری طول کشید چند دفعه کوشش نمایندهٔ بجهت اصلاح امور خویش کرد بالاخره مجبور شد که بواگذار کردن بعضی از اضلاع معتبره و دادن سی و دو لکهه روپیه مصالحت را بخرد پس آن طایفهٔ بی نظم و ترتیب مراجعت نمودند و ویرا فرصت دادند تا از پی کارهای دیگر رود - بعده لشکر به کالیکت کشید و آن از شهرهای معتبر است که برکنار آن دریا واقع است و تا آنزمان در تحت

حکومت شخصي بود ملقب به زامرن - عساکر آنملک بهمان
طور جنگ و گریز اورا ملاقات کردند که اسلاف ایشان البکرک ر
صدمه زده و از حملات وي جان بدر برده بودند - امّا این
سپاهيّ سخت جمیع موانع را از پیش برداشته نزدیک بپاي
تخت رسید - زامرن از امّید مقاومت مایوس شده با وزرا بیرون
آمد و خواست تا معاهده کند - حیدر اورا بمهرباني ملاقات
نمود و چون زامرن یك کرور و نه صد هزار روپیه بر عهده گرفت
قبول کرد که دست از تعدّي باز دارد *

۸۸ چون عساکر انگریز در صحرا با قلّت آذوقه و عرضهٔ
اختلافات اهویّه مانده بودند ضعف بسیار برحال ایشان روي داد-
حیدر که علی الاتّصال مردم گرد علم وي فراهم مي‌آمدند عزم
کرد تا نه از پیش روي انگریزان بلکه چنانچه رسم وي بود مابین
شعاب دور زده با جلادت پیش برد - چون سردار لشکر وي
و او خود وقوفي تمام از وضع درّ هاي کوهستان داشتند
عقب یکدیگر بغتةً بر زمین مسطّح کویمبتور و بارهٔ محلّ که
از تسخیر آن انگریزان چنان مفتخر شده بودند تاخت آوردند -
دید که افواج کمپني جوقه جوقهٔ کوچک منقسم و متفرّق
شده بجهت حفظ جاهاے مقرّر شده بودند که ممتنع الدّفاع
بود چنانچه علی التّوالي تقریباً بدون مقاومت مفتوح شد - ر

بعضی از آنها نیز بسبب خیانت قلعداران ملکي بچنگ
ري افتاد حتّی اینکه در عرصهٔ شش هفته جمیع ممالک
مفتوحه را که موجب این هم افتخار بود دوباره ضمیمهٔ دولت
خود ساخت - درینوقت دشمن با جمیع لشکر ري بر دستهٔ
که بسر داري کپتان نکسن بود احاطه کرده بعد از دفاعي مردانه
غالبًا همهٔ آنرا عرصهٔ دمار و بوار ساخت *

۸۹ حیدر مست بادهٔ فتح درین اوقات چنان عزم کرد
که از عقب بر دشمن بیارد و انگریزان از خواب غفلت که
لازمهٔ ظفر است بیدار شده دیدند که لشکر گاهها و ذخائر
حربیّه که عمل لشکري متفرع بر آن است در این خطر
است که بدست دشمن افتد غرور ایشان چندان فرو نشست
که کپتان برك را فرستادند بجهت اینکه در افتتاح معاهده با
پادشاه میسور بکوشد - پادشاه باحترام تمام باوي ملاقات کرد
و چنان مینماید که مطالب خود را واضح باو گفت بنوع
صداقتي که در تدابیر پیچیدهٔ ممالک شرقیّه غالب رو نمي دهد -
حیدر گفت که مطلب اهمّ وی همیشه اتّحاد با اهالي انگلیند
بوده و هست و این غرض فقط بجهت خود ایشان و باغوای
رفیق بی عرضهٔ ایشان یعني محمّد علي صورت نگرفت و همچنین
اقرار کرد که اهتمامش درین اوقات بیشتر است بواسطهٔ فوایدي

که بر آن مترتّب است بالنسبه بخود خصوصاً چون غالب این بود که مرهتیان عنقریب تاخت و تاز متداول خود را بملک وي بیاورند - و براستي اعتراف باین کرد که چون قدرت مقاومت این هر دو دشمن ندارد درچنین حال اضطرار شاین مصلحت در اتّحاد با مرهتیان دیده با انگریزان بجنگد و معاهدهٔ با مرهتیان اشکالي بسیار نخواهد داشت - لهذا خواست که صاحب مزبور با اهل شوری بطور واضح بگوید که در اظهار مخالفت یا موالفت فرصت فوت نکنند - و ایشان موافق این قول مستر اند روز که اعتمادي تمام باو داشتند بلشگرگاه پادشاه فرستادند لیکن شروط معاهده که القا کردند هنوز بطوري بود که قبول آن مشکل بود *

۹۰ حیدر چون با فایده و عزّت این مجادلهٔ عظیم را با دولت انگریز نیك بسرانجام رسانیده بود تا با دشمني صعبتر از ایشان مقاومت نماید خود را زیاده آماده و مستعدّ دانست - مرهتیان بسرداري مادهو راو با جمعیّتي که گمان میرفت اقلًا مضاعف لشکر وي و در تحت سرداران حاذق بود بر ممالك وی تاخت و تاز کردند - با حکمت ویران کردن اضلاع خود را دوباره کوشش کرد تا ایشانرا مزاحمت کند - امّا مانند سابق همهٔ موانع را از پیش برداشتند و بنیاد تدبیر فتح بقاعده گذارده

جمیع قلاع مستحکمهٔ ویرا پی درپی مفتوح ساختند و ارتکاب ظلم بی نهایت کردند - درقلعهٔ از قلاع که مستحفظین آن با پایداري مقاومت نموده بودند سردار ظالم حکم داد تا گوش و بیني ایشانرا ببرند وقلعدار را طلبیده از وي پرسید که وي درضمیر خود از وجوب این تجدیع و رسوائي آگاه هست یا نه - قلعدار جواب داد تجدیع مصیبت من و لیکن رسوائي رسوائي تو است - حقیقت این جواب بر مرهتي بقدراثر کرد که ویرا صحیح و سالم رخصت داد *

۹۱ چون مادهو را بواسطهٔ شدّت بیماری مجبور شد که سرداري لشکر بدست ترمبیک ماما بسپارد حیدر عزم مقاومت کرده درجائی بسیارمحکم درمیان کوههاي سخت لشکرخود را تعبیّه کرد سپه سالار جدید قصد حملهٔ روبرو براین اردو نکرد امّا هر روز با اینقدر شدّت برآن توپ مي انداخت که بالاخره امیر میسور قصد عقب رفتن بجانب پای تخت خود کرد - دراوّل شب کوچ کرد باین امّید که پیش ازصبح ازتعاقب دشمن ایمن باشد امّا سرداری که غفلةً تفنگ خود را گشاد داد مایهٔ فاش شدن این راز بود وجمعي کثیر ازسوارهٔ مرهته فيالفور درعقب ایشان تاختند - واقعهٔ خیلي غریب درآن وقت اتّفاق افتاد - حالت نازک

لشکر مانع آن نبوده که حیدر چنانچه عادت وي گشته بود وقت شام مي‌نخورد تا بحدّی که کفایت ادارهٔ عملِ لشکری نمیتوانست کرد - در اینحالت مستي ملاقيِ پسر خود تیپو شده ویرا بشدّت هرچه تمامتر سرزنش و توبیخ کردن آغاز نهاد پس خیزران کلفت گرفته با چندان شدّت بر پشت وی زد که آثار آن ضرب زیاده از یکهفته ماند - شاهزاده خشم آورده بر سر فوج خود رفت و شمشیر و دستار و قبای زردوز خودرا بر زمین انداخته نعره زد که پدر من باید تنها جنگ خویش را بکند زیراکه بخدا و رسول قسم است که من امروز شمشیر از خلاف نخواهم کشید *

۹۲ درین جنگ انگریزان بمعاونت سلطان میسور در صیانت ممالک وي از عهد بیرون نیامدند و بعد از انجام آن کمپني بسردارن معتبر نوشته مداخلهٔ ایشانرا در جنگهای کرناتک و عقد عهود و مواثیقي که مایهٔ شراکت ایشان در محاربت بشود ملامت نمودند - و علی الخصوص امداد حیدر یا دیگر دولتي از دول هندوستان بآلات و سفائن حربیّه مایهٔ سرزنش فرمودند - بجهت اجرای این مطالب سر جان لندسي را برسم وزیر مختاري فرستادند تا مواظب اعمال اهل شوری شود - لیکن طولي نکشید که صاحب مذکور از دستورالعمل

خون خیلي تجاوز نمود باینمعني که با نوّاب محمّد علي عقد مخالطت بست و در اصرار اینکه حکومت مدراس باید حمایت مرهتیان کنند معیّت کرد - از چنان نقض شنیع مهر بکلّي سر باز زدند لیکن این گفت و شنید مختلف جمیع اعمال انگریز را ضعیف و متردّد ساخت - اهالي مجلس چون از حرکات سر جان لندسي واقف شدند اورا از خدمت خارج کردند و بجای او امیر البحر هارلند را منصوب کرده بوي دستور العمل برنهجي فرمودند که حسب امید ایشان مانع چنان واقعه شود *

۹۳ حیدر بمجرّد اینکه ازین تاخت و تازهای خویش را بیرون کشید بجهت اینکه ممالک از دست رفتهٔ خویش را دوباره بچنگ آرد سعي بلیغ کرد و اوّلاً ملتفت شد بساحل ملبار که آمد و رفت بآنجا بجز درمیان ملک کرگ که حایل مابین بود ممکن نبود - بغتةً بر آن ملک که تقریباً اهالي آن بهیچ وجه مستعدّ و آمادهٔ جنگ نبودند حمله کرد و بنحو غریب اظهار ظلم و بیرحمي نمود چنانکه بجهت هرکس که سر شخصي را بیارد مبلغ پنجروپیه بانعام مقرّر داشت و خود بجهت شمار کردن و پول دادن بجهت سرها با احتشام و شکوه نشست - لیکن بعد از آنکه هفت صد سر آوردند دو سر

بدین آمد که باینقدر بدیع الجمال و خوبصورت بود که صفت
رحم که از سیرت وي استبعاد داشت بروی اثر کرد و فرمود
تا این قتل عام را موقوف داشتند - کرگ مسخّر شد و دولت
کالي کت که در زمان پیش مقتدر لیکن حال بواسطهٔ نزاع
خانگي از هم ریخته شده بود غالباً هیچ مقاومت نکرد - مطلب
دیگر وي این بود تا آن ممالک وسیع را که مرهتیان از وي
ستانیده بودند دوباره در تصرّف آرد و هرج و مرجي که قدري
بعد از آن آن طایفهٔ مقتدر را برهم زد مقصود ویرا مایهٔ
تقویّت شد *

۹۴ درین زمان کینهٔ شدید در حقّ انگریزان در خاطر
حیدر خلجان میکرد - چنانچه پیش مذکور شد باصرار تمام طالب
دوستيِ ایشان بود لاشک بجهت غرض خود لیکن از روي صدق
و سداد باینمعني که هردو معاونت یکدیگر را در مقاومت با
اقتدار ثقیل مرهتیان نمایند - امّا چنین مینماید که وي بکلّي
از اعمال انگریزان متنفّر شد بواسطهٔ اینکه ایشان در اثناي جنگ
گذشته اگرچه دیدند که سلطنت وي تا مدّتي درحیزّ خطر
آمده بود بهیچ وجه کوشش معاونت نکردند و بنابراین از هر
امّید منفعت از معاشرهٔ با ایشان دست شست بلکه بزرگي
خود را در خرابي ایشان میدانست - مرهتیان نیز که بتدابیر

خود تغییر کلّي داده بودند در عوض تهدید تاخت و تاز اظهار
معاهده با حیدر در معاونهٔ انگریزان کردند و لهذا در افتتاح
عهود و پیمان بر این معني شد و عجب این بود که امنای
دولت مدارس نیز از فوایدی که بر معاهدهٔ با سلطان میسور
مترتّب شود حال واقف گشته بتدبیري که برعکس مصلحت
پیش بود مایل شده اظهار معاهدهٔ موالفت کردند با وعدهٔ که
بر فرض اگر دشمني از خارج بر وي حمله آرد معاونت کنند *
۹۵ در اوائل ماه جون سنهٔ ۱۷۸۰ع بعد از آنکه بجهت
انجام نیکي سفر مقصود در جمیع مساجد نماز خوانده و هنود
رسم بزرگ که جبم نام دارد بجا آوردند حیدر از سرنگپتم
روانه شد و در سرحدّ آن ملک لشکری تعبیه شده یافت که
غالبًا امثال آن در نظم و ترتیب در ممالک جنوبیّهٔ هندوستان
گاهی بجنگ نه پرداخته بود - لشکر مزبور مشتمل بود بر
بیست و هشت هزار سواره و پانزده هزار سرباز نظام و چهل هزار
پیاده که پیون مي‌نامیدند و بسیاريّ از ایشان مردم جنگ
آزموده بودند - جمله هشتاد و سه هزار سوای ایشان دو هزار
تفنگ انداز و پنجهزار عمله بجهت کندن نقب وغیره و تقریباً
چهارصد نفر از اهل فرنگستان - در اواسط ماه جولائي قطع
درهٔ چنگامه کرد و در مدد تاخت و تاز کرناتک برآمده آن

ملک را بکمال مضرّت و بلا مبتلا گردانید - روزی چند بعد
ازین وقتیکه حکّام مجلس بهیچ وجه اعتقادي بوجود خطر
نداشتند که بیک ناگاه ابرهای دخان مخلوط با برقهای آتش
در دو سه میل مسافت از مدراس مشاهده گشت - لیکن کرنل
ولکس این قول را که در افواه افتاد که همهٔ ملک بآتش
سوخته شد ردّ میکند - این کار بخلاف مقصودي که حیدر
در تدابیر فتح داشت بود او فقط بدور شهر دایرهٔ وسیع بجهت
تاخت و تاز کشیده باین خیال که بجهت تسخیر شهري اینقدر
محکم محاصرهٔ طویل ضرور است *

۹۲ مطلب دیگر این بود تا افواج متفرّقهٔ که در اطراف
ملک پراگنده بودند یکجا جمع کنند و بزرگترین و بهترین
این لشکر بحسب اثاثه و اسباب در تحت کرنل بیلي بود
که بجهت حملهٔ بر دشمنان بجانب وسط ملک خیلي پیش
رفته بود - این فوج دو هزار و هشت صد نفر و جمیع لشکر از
پنجهزار و دویست سپاهيّ متجاوز نبود - لارد مکلود که تازه
وارد هندوستان شده و عنان ادارهٔ سپاه در دست گرفته بود
باصرار و ظاهراً با قاعده خواست که میعاد لشکر در پیش
مدراس مقرّر بشود نه در قلب ملعهٔ که در هر جانب آن عساکر
دشمن جاي گرفته بود - بالجمله سپه سالار سرهکتر منرو جمع

کردن سپاه را در کنجیورم که بفاصلهٔ پنجاه میل از پای تخت واقع میشود بر عهده گرفت - لیکن کرنل بیلی تا بآنجا ملحق شود مجبور بر آن شد که از راه درون ملک حرکت کرد و در اثنای آن سفر عرضهٔ خطر حملهٔ جمیع عساکر حیدر شد - طغیان رود کرتلار حرکت ویرا ده روز بتعویق انداخت و بمجرد عبور از آن جمعی کثیر بسرداری تیپو بوی حمله برد امّا ایشانرا پس راند لیکن نه بدون صدمه - پس حیدر بحیلهٔ حرکتی بر سر هکتر جمیع عساکر خود را مابین دو لشکر انگریز تعبیه کرد *

۹۷ درین میانه کرنل بریتهویت با دو هزار سپاه اعتبار انگریز را در تنجور دوباره قوام میداد اگرچه چنین مینماید که چون سوارهٔ میسور در جمیع ملک منتشر بود افواج وی قلیلتر از آن بودند که از لشکر بزرگ بدون خطر جدا مانند - حیدر نه فقط جمیع راههای اخبار صحیح بر انگریزان مسدود ساخت بلکه در فریفتن ایشان رنجها میبرد - جمیع جاسوسانیکه ظاهراً خبر می‌آوردند گماشتهٔ او بودند و بریتهویت بر کنارهٔ رود کلرون اردو بر پا کرده بکلّی بی‌خبر ماند از آن که نقارهٔ لشکر دشمن از هر طرف باو احاطه میکنند - بلکه چون یکی از اهالی ملک حقیقت حال را بوی گفت او چنان از

اخبار مختلفه فریب خورد که آنرا قابل اعتبار نه پنداشت
تاوقتیکه دید که لشکري ده برابر افواج خودش اطرافش را
گرفتند - اتّفاق محرّران است که این معدود قلیل پاي ثبات
فشرده دفاعي مردانه کردند و درآن مجادلهٔ طویل بحملات
چند مکرّر و شدید خصم را پس راندند - امّا بالاخره ازحملهٔ
اهالي فرانس سپاهیّان بهم پیچیدند و جمیع ایشان درهرج
ومرج آمده آخرالامر یا مقتول یا بتسلیم مجبور شدند -
صاحب منصبان فرانسه آثار مروّت عادي نمودند حتّی تیپو
که سردار این معرکه بود اظهار بیرحمي چنانچه رسم وي بود
بالنّسبه باسیران ننمود ٭

۹۸ باوجود اهتمامي که دراخفاي خبر فوت حیدر ورزیده
شد طولی نکشید که امناي حکومت مدراس از آن واقعه
آگاه شدند و فی‌الفور سپاه سالار را اطّلاع داده گوش زد وي
نمودند که باید با حرکتي سریع فرصتي ازحالت اختلال و
واغتشاش که غالباً در ممالک هندوستان درینگونه اوقات
اتّفاق مي‌افتد بدست آرد - امّا از اتّفاقات سیئه آتش عدوان
وسرکشي مابین ارکان خود مجلس زبانه میزد - میتوان گفت
که اقتدار علی‌الاطلاق بسرایرکوت چنانچه مفوّض شد بطوري
که ارباب مجلس مداخلت نکنند برحسب لزوم وقت ضرور

بود و الحق در ادارهٔ امور حرب بایدهٔ سالاران برور کرده لکن این امر سر مشقی بجهت سالاران دیگر گشت و ایشان در ادّعای آن مبالغه داشتند - جنرل ستورت که بعد از سر ایر کوت سپاه سالار بود ماند زبی مدّعی اختیار کلّي گشت بخلاف لارد مکرتني که خواست تا اجرای امور حربیّه بکلّي در تحت ادارهٔ ارباب مجلس شود چنین مینماید که جنرل ستورت بجهت اثبات حقوق حالتهٔ خویش که ادّعاي آنهارا کرد بکلّي بر خلاف احکام اجرای حکومت عمل نمود *

۹۹ حالّا ذکر اوضاع اموري که در ساحل مغربي اتّفاق مي افتاد و بروديي عظمت پیدا مکرد بی مناسب نیست - بعد از آنکه تیپو بجهت اینکه ادّعای سلطنت را قرار دهد بتعجیل تمام کنارهٔ گرفت انگریزان سبب امداد جمعیّتي شایان سرداري جنرل ماتهوس که ادارهٔ امور را بدست خود گرفت دوباره دم از تقدّم و تفوّق زدند - امنای حکومت در بمبئي بصاحب مزبور حکم قطعي نوشتند که في الفور در حرکت جنگ دست کشاید و بلا تأمّل بخطّ مستقیم جلو ریز گشته بجانب شهر معتبر بدنور عطف عنان نماید - صدور حکم باین اصرار از طرف کسانیکه از کارهای حرب استحضار نداشتند و بآن فاصلهٔ دور واقع شدند بکلّي خلاف مصلحت بود - جنرل

ماتهیوس درجواب این کاغذ خطري که از چنان رویّه و خللي
که مترتّب خواهد شد بر منع کردن او از اینکه بصوابدید وقت
براي و رویّت خود کارکند بالحاح تمام ظاهر ساخت - لیکن
اگرچه در چنین حالات تا بحدّي مخصوص لابد راي و رویّت
خود شخص درکاراست صاحب مزبور بعجله و بلا تأمّل احکامي
که بوي شده بود بانجام رسانید - افواج خود را درآن سمت
ساحل که به بدنور از همه نزدیکتر بود پیاده کرده و بدون آنکه
از بعضي افواج دشمن که برپهلو و ساقهٔ لشکراو دور میزدند
پروائي داشته باشد بصعود کوهستان درجائي که زیاده از همه
صعب الارتقا بود پرداخت *

۱۰۰ چون تیپو شنید که این شهر معظّم بچنگ دشمن
افتاده و ایشان درحوالي دارالحکومه رسیده بودند بسیار متغیّر
گشت و طولي نکشید که بجنرل ماتهیوس معلوم شد که عساکر
پی در پی درعقب وي جمع میشدند و افواجي که با آنها
نمیتوانست دست درکمر زند اورا احاطه میکردند - درین اوقات
نیز رجال دولت بمبئي اورا اجازت داده بودند تا بمقتضاي
مصلحت دید خود عمل نماید امّا چندان مست بادهٔ فتحي
که بدون اشکال کرده بود گشت که اعتماد کورکورانه بر طالع
خود نمود - حتّی اینکه بعضي میگویند که بدستگیري از پردهٔ

غیب گردید و بدین نوع درین خواب غفلت فرو رفته وترک مبالات نموده دشمن را فرصت داد تا راه آمد و رفت ویرا از دریا بریدند و در همان وقت جمیع عساکر تیپو با مدد کوسیني یکی از اهالي فرانس که در فنون قلعه داري و قلعه گیري کارداني داشت اورا از همه جهات احاطه کردند - مستحفظان درارگ تحصّن جستند و بعد از دفاعي مردانه بتسلیم شهر مجبور شدند لیکن بطور خوشي و قرار بر آن سد که ایشانرا بسلامت تا بساحل دریا برسانند - چون تیپو داخل بدنور شد بخزانه رفت ولیکن چون آنرا خالي یافت غضب وتحیّر بر وی مستولي گشت *

۱۰۱ تیپو بعد از اتمام معاهدۀ مزبور دراجرای تدابیر ملکداري از دیگران امتیازي تمام حاصل کرد - اگرچه میتوان گفت که درلیاقت وهنر وداعیۀ ریاست با پدرمقابل بود وگاه گاه نیز در فنون حربیّه کارداني زیاده بظهور میرسانید لیکن چنانچه پیشتر نگارش یافت طبیعت او با پدر اختلاف کلّي داشت - حیدر همیشه براه راست درپی اغراض نفساني وترقّي خود میشد وهیچ مطلب دیگر اورا از نیل مرام باز نمیداشت - امّا چون انواع شهوات وتلوّن مزاج بر تیپو استیلا یافته بود اورا مانع شد از آنکه درست بر تدبیر اقدام نماید

و علاوه بر خلاف حیدر که درباب مذهب اعتنائي نداشت درشایع و مسلوک داشتن دین اسلام تعصّب و غیرتي زاید الوصف ازوی ظهور کردي و این موجد قبایح اعمال و ظلم بیجا گشت - انجام اینگونه رویّه این بود که انهدام مملکت موروثي او که پدر باین تدر حیل و جرائم کبیره بنیاد آن از هیچ نهاده بود مایهٔ هلاک او شد ※

۱۰۲ اوّل ظلمي که در بارهٔ مذهب کرد بر نصاراي سواحل کنره بود که بترغیب اهالي پرتگال این دین‌را اختیار کرده بودند و چنین مینماید که در این باب تا بحدّ مخصوص بهانهٔ کما بیش ظاهر الصّلاح داشت - در نوشتجات خود میگوید و احتمال است که این حقیقت داشته باشد که اهالي فرنگستان در ابتدا با ستمگاري اهالي ملک را بتبدیل دین مجبور کرده بودند - لهذا بنابر قول خود شصت هزار نفر لیکن موافق گفتار و لکس سي هزار نفر را فراهم آورده ایشان را بزور ختنه کرد و پس ایشانرا بزودي بپای تخت رسانیده در قلعهای مختلفه متفرّق کرد - و مذکور است که بواسطهٔ شدّت این ظلم بسیاري از ایشان هلاک شدند - با تلوّني که جای تعجّب است چنان فرا نمود که بدین نوع ترغیب کردن با قرار اسلام مایهٔ حرمت و عزّت بسیار میشود امّا همان اقرار را سزاي طغیان و نا فرماني

ایشان ساخت - کوهستان وحشي کرگ همیشه باکراه تمام متعلّق بمملکت میسور شده بود - سکنهٔ آنجا فرصت جنگ انگریز را غنیمت شمرده ادّعاي استقلال خود را دوباره کرده بودند و از فاتحان هم بواسطهٔ دین و هم بواسطهٔ اینکه رعایت حقوق ملک رعایا نمي نمودند کراهیّت تمام داشتند و بجهت اینکه حال قوّت مقاومت شدید یافته تیپو مجبور شد تا با جمیع لشکر خود بجانب ایشان حرکت کند - بمجرّد این حرکت ایشان نیز در قلب جنگلهاي خود که قریب ممتنع الوصول بود پنهان شدند *

۱۰۳ ادّعاي تقدّم و اقتداري که حیدر بدان هر روز ارتقا میيافت مایهٔ این شد که در سنهٔ ۱۷۸۹ع قویتر عقیدهٔ که هم از سالهاي دراز در ممالک جنوبیّهٔ هندوستان بدان نوع واقع نشده بود بر دشمني او منعقد شد - مرهتیان مکرّر بنیان مملکت حیدر را متزلزل ساخته بودند و هنوز باوجود اینکه درملک ایشان اختلافات بسیار روي داده بود بر دیگر ممالک هندوستان تفوّق زیاده داشتند - وچون خود پادشاه مغول را گرفته و پاي تخت ملک او را متصرّف شده بودند غیر از سلاطین افاغنه حریف دیگري در میدان نداشتند - با نظام الملک که در جاه و مکنت تالي ایشان بود معاهده نمودند باین شروط که در ائتلاف

سلطنت جدید که در جنوب هندوستان برخاسته اتّفاق کنند و آنچه درحیطهٔ تصرّف آید تقسیم نمایند - مرهتیان بفیروزي انجام این مطاب چنان مستظهر گشته که افواج مددي خود را طلب نکردند و از استغاثه بانگریزان نیز ابا کردند بخیال اینکه مبادا ایشانرا در ثمرهٔ این فتح متوقّع شریک باید بسازند - پس عساکر متّفقه بجانب رود تومبدره که مدّي کلّي مابین ممالک طرفین بود درحرکت آمدند و قلعهٔ محکم بادامي را محاصره کرده آنرا تسخیر نمودند و سوارهٔ ایشان براطراف و حوالي ملک منتشر شدند *

۱۰۴ کلّیةً نتیجهٔ معرکه مایهٔ این شد که دشمن فرار برقرار اختیار نموده شهر و پرگنهٔ معتبر سوانُر را بفاتحان رها کردند - قدري بعد ازین اظهار معاهده نموده و قضیّه باینجا ختم شد که تیپو همان خراج را متقبّل شود که حیدر برعهده گرفته بود و هنوز بعد از موضوعات بسیار بمبلغ چهل و پنج لک روپیه رسید - ازاین مبلغ سي لک ادا شد و بعلاوه سلطان ادوني و سائر شهرها را که درجنگ مسخّر کرده بود مستردّ ساخت و درازاي این تقریباً جمیع ممالک هندوستان که درجنوب رود تومبدره واقع است اقرار بسلطنت او آوردند - میتوان گفت که تیپو بواسطهٔ فیروزي انجام این مجاهده برعساکر متّفقه بدین

قوّت در فنون سپاه کشي از جميع امراي هندوستان امتياز حاصل کرد و در شروط معاهده مبالات و اقتصاد ننمود - بعد ازاين خود را مالک بلا حريف ممالک جنوبيّهٔ هندوستان دانسته راه بجهت وي باز شد تا بانواع اجحاف و تطاول مذهب اسلام را شايع و مسلوک بدارد - اوّل حرکتي که کرد اين بود که ازکوهستان پائين آمده درکالي‌کت داخل شد و آن از اعمال خاصّهٔ ملبار است و بعد از منازعت شديد بدست حيدر افتاده بود - سکنهٔ ملک مزبور اينقدر معادات مذهبي با مسلمانان داشتند که اگر کسي از آن قوم بر ديوار بيرون خانهٔ ايشان دست ميگذارد في‌الفور آنخانه را پاک ميسوزانيدند - بالجمله تنسّکي که ناير و آن اسم اکابر ايشان است بخود بسته بودند بواسطهٔ اخلاق و عادات ايشان زينت نيافت زيراکه چنان بفسق و فجور معتاد بودند که بقول تيپو بدين معني که ايشان جميع نسل زنا هستند و در مباشرت از بهايم بي حيا تر اغراق نبود *

۱۰۵ ملک کوچک تراونکور که بطرف اقصاي جنوبيّهٔ هندوستان واقع است درزمان هرج و مرجي که بنياد ساير ممالک اطراف را متزلزل ساخته بود بحال استقلال خود باقي مانده و بطرف هيچ يک از متخاصمين مايل نشده بود - ملک

مزبور نه فقط از سلسلهٔ جبال مرتفعه که بدماغهٔ کمرن منتهي میشود استحکام یافته بلکه دیوار و خندقي نیز بر اطراف آن کشیده شده که اگرچه نه بآنقدر مایهٔ حصانت شود البته صیانتي درکار بود - بالجمله تیپو تسخیر این ملک را که گویا در دائرهٔ فتوحات جدیدهٔ او و بجهت اتمام محوّطهٔ آنها ضرور بود منظور نظر ساخت و بجهت اجراي مقاصد بسیار موادّ نارضامندي را بهانه کرد تبیین این مقال آنکه ضلعهٔ کوچن که درین اوقات بکلّي از توابع میسور شده بود بالنّسبه به تراونکور بوضعي اتّفاق افتاده بود که دیواري که بجهت صیانت آن کشیده بودند ببعضي قطعات تراونکور احاطه میکرد و تیپو میتوانست شکایت کند که دیوار مزبور مانع مرور ببعضي از اطراف مملکت اوست - بعلاوه رئیس تراونکور بجهت حفظ سرحدّ خود قلاع کرنگنور و ایاکته را از اهالي هلند که ایشان در ازمنهٔ سابقه از چنگ اهالي پرتگال آنهارا انتزاع کردند خریده بود - تیپو ازین واقعه خیلي متغیّر گشت و گفت که قلاع مزبوره در ملک او واقع شده و اهالي هلند همیشه اذعان باطاعت او کرده بجهت زمین خراج گذار بودند - لیکن چنین مینماید که ادّعائي بی سبب بود - دیگر مایهٔ شکایت این بود که اشخاصي از قوم نایر که از ظلم و بیداد وي گریخته به تراونکور پناه بردهٔ بودند در آنجا با ایشان بحسن

سلوک پیش آمده اند - علی ایّ حال تیپو بدین بهانهها یا بهر وجهي دیگر بعمل خود صورت ظاهري داده در اجرای مقاصد درنگ نمي نمود مگر اینکه معاهدهٔ که درجنگ گذشته رئیس تروانکور با انگریزا نموده بود باین معني که در دفع دشمن طرفین متفق باشند کار را بتعویق انداخت - لهذا لابد شده مطالب خود را بامنای حکومت مدارس ظاهر ساخت و چنین مینماید که ایشان خیلي مایل بودند تا صلح و صلاح را با میسور جاري بدارند و بنابر این چنان وا نمود کردند که با خوشي تمام هر شکایت ویرا که مقرون بصواب باشد خواهند شنید - و نیز ارسال دو نفر را بجهت تفتیش و فیصلهٔ موادّیي که متنازع فیه بود بر عهده گرفتند - امّا این جواب موافق رایي تیپو نیامد و با جمیع افواج بجهت حملهٔ دیوار سمت تروانکور شتافت *

١٠٦ چون سلطان دید که این لشکر خوب و آراسته بدین نوع از دست این دشمن محقّر چنین شکست فاحش یافت صورت خشمش را بوجدان بهتر میتوان فهمید تا بتعریف کردن و سوگند خورد که تا تدارک این بلیّهٔ نکند و از دشمن انتقام نکشد از اردو حرکت نخواهد کرد - پس جمیع جوقههایي لشکر را از اطراف طلبیده و توپهای بزرگ را از سرنگپتم و بنگلور آوردهٔ

میدانستند - بنیان این ادّعا بر معاهدهٔ بود که اوّلاً درسنهٔ ١٧٩٨ع صورت گرفته بود باین گونه که نظام الملک با دولت انگریز در جنگ حیدر متّفق باشد و ممالک ویرا تقسیم کنند - این ادّعا قدری بیجا بود بواسطهٔ اینکه مکرّر معاهده برهم خورده بود و بعد از عقد آن نیز جنگ مابین اتّفاق افتاده و دوباره مصالحت با میسور بی آنکه بر شروط آن معاهده التفات نموده باشند بامضا رسیده بود - با این همه بجهت تقویت این دعوی لشکر فرستاده شد و نظام الملک با رضائی غیر متوقّع که جائی تعجّب بود به آن تن درداد - فی الحقیقه دراین اوقات مخافت و عداوت تیپو بر هر مصلحت دیگر غلبه کرد و برغبت قبول کرد تا شروط معاهده را بالنّسبه به گنتور مجری دارد بشرط اینکه جمیع فقرات دیگر که از آنجمله قسمت ممالک دشمن بود بر قرار سابق باشد - فرمانفرما نتوانست جمیع این مطالب را قبول کند لیکن رضا شد باینکه اگر آینده مقتضی باشد بایفای آن پردازد - و همچنین موافق شروط معاهده لشکری بجهت معاونت نظام الملک مقرّر شد که بفرستد و قرار بر آن شد که بجنگ چند دُوَل دیگر که اسم آن در آن معاهده مذکور بود بکار نبرند - درباره سلطان این قسم شرط مخصوص نشد بواسطهٔ اینکه معامله با وی صورت دشمنی کلّی داشت *

۱۰۹ چون ممشاء اعمال لارد کرنوالس بسته بایکگونه تدابیر بود حبر حملهٔ تیپو برحصار تروانکور غالباً اورا مایهٔ مسرّت شد ار آنکه توانست این امر را حجّت ساخته نقاعدهٔ اعلام جنگ کند - در جواب کاغذی که حکّام مجلس مدارس نوشته بودند بایمعنی که موافق رای ایشان تیپو همور طالب صلح و صلاح بود و نشابر آن ایشان دم ار معاهدهٔ باری سردند و باستعداد جنگ نمپرداختند اظهار عصب تمام کرد - در حقیقت اگرچه امر توروانکور قابل التعات بود لکن ظاهراً فی حدّ ذاته چنان بر خلاف مصلحت انگریز نبود که در اصلاح آن بدون آنکه احتیاج بجنگ شود کوشش نتوان کرد - بالجمله مارکوس کرنوالس اعلام کرد که این واقعه را از ابتدا و حالا نیز لایق در انداختن طرفین با یکدیگر متصوّر باید کرد و خود خواست تا متوجّهٔ مدراس شده بنفسه سرکشی امور کند - ولیکن چون حبر ورود جنرل مدوس که بر جلادت وکاردانی وی اعتماد کلّی داشت بگوش وی رسید فسخ این عزیمت نمود - درهمان وقت بعقد معاهده با نظام الملک وحکومت مرهته پرداخت و هریک ار ایشان بر عهده گرفت که هرچه حق کوشش باشد در استیصال سلطان بجا خواهد آورد و در عوض این خدمت بر فرض اینکه جنگ بنیکی بسرانجام برسد قرار بر

این شد که هر ادّعائي که ایشان بالنّسبه بمیسور داشته باشند کما حقّه استیفا شود - نظام الملک باصرار تمام خواست که باو کفالت نمایند که در غیبت عساکر وي مرهتیان جنگجو ملک اورا تاخت و تاز نکنند - امّا اگرچه انکار نمیتوان کرد که این خطر وهمي نبود لیکن خیلی بی قاعده بود که در نوشتهٔ ملکی آندولت عظیم را باینقدر تهاون در لوازم صداقت و مروّت نسبت بدهند - بالجمله فرمانفرما نظام الملک را در خفیه اطمینان حمایت داد و بدین وجه اورا خاطر جمع و راضي ساخت *

۱۱۰ چنین مینماید که تیپو از شتابي که انگریزان در حرکتهای ایشان بکار برده بودند خالي وبیخبر بود - در ماه جون سنهٔ ۱۷۹۰ع قدم جلادت پیش نهاده در مخالفت دست گشادند و مطمح نظر این بود که بخط مستقیم از طرف جنوب کوهستان را قطع کرده بجانب سرنگپتم در حرکت آیند - کرنل فلرتن در اواخر حرب گذشته بفکر این حرکت افتاده و در امکان طی کردن آن شکّ نداشت - راه مزبور بالنّسبه براهي که مابین ممالک سرحدّي باره محلّ بسمت شمال میرود این نقصان داشت که دورتر از مدراس و بناء علیه جمیع توپخانه و سیور ساتخانهٔ لشکر نیز بعیدتر واقع میشد - لیکن بعوض این درمیان ملکي رفت که در آن آذوقه و علوفه فراوانتر میسّر میشد و بعلاوه دور از سدّ منیع قلعهٔ

بنگلور بود - بالجمله لازم این بود که تسخیر قلاع و جایهای
مستحکم که سلطان در اراضي پیش داشت پردازد و جنرل
مدوس کویمتور را نشیمن‌گاه لشکر ساخته کرنل ستورت را که
در اینگونه حرب کاردانیی بسیار داشت بر این کار مامور فرمود *

۱۱۱ وقتی که کرنل ستورت بطور مذکور مشغول کار بود لشکر
نواب رسید بلند مسرور حالي پیش رفته بود - سلسلهٔ قلاع
بسواحل رودهای کاوري و بهوني که کارور و ایرودین و ستیمنگل
نام داشت پی درپی مفتوح شد و کرنل فلوید با دو هزار
در آخرین این قلاع را که بر گریوهٔ معبر گجلهتي مشرف و از
آن گریوه راه مستقیم بوسط ملک صرف در تصرف داشت -
بسبب این بندوبست اتّصال افواج مختلفه با یکدیگر خوب
بود زیرا که لشکر جنرل مدوس در کویمتور مقام گرفته بفاصلهٔ
شصت میل از دستهٔ کرنل فلوید و سي میل از فوج کرنل
ستورت واقع بود - کرنل فلوید وضع خطرناک خود را و اخباري
که شنیده بود که دشمن جمعي کثیر نهیب حمله آوردن بروي
فراهم مي آورد ظاهر ساخت - امّا سپاه سالار بدان ملتفت نشد
و حکم فرمود تا آن دسته همانجا که هست بماند - صحیح است
که سوراه مسرور سرداري سخت صاحب ناآسانی پس زاده شدند
حتّی اینکه مجبور شدند که پناه بکوهستان برند امّا از پیش در

رفتن این طلایه در تحت امیري بي غیرت سبب نمیشد که بتوان گفت اگر جمیع لشکر در تحت خود سلطان بمحاربت آیند چه واقع خواهد شد *

۱۱۲ · تیپو که ازین خیال بکلّي خالي بود بصیانت ممالک خود تعجیل کرد لیکن تدبیري معیّن و مؤثّر بکار نبرد و بواسطهٔ اینکه خود درحرکت دادن حریم از بنگلور مشغول بود زمان مجالی که خیلي بکار بود ضایع گردانید و با وجود اینکه برای مضرّت انگریزان کوشش متعدّد کرد غالباً بهیچ وجه ایشانرا از اینکه در پیش قلعه جاي استوار گیرند نتوانست منع کند - چنانچه ایشان در پنجم ماه مارچ درمقابل قلعه جاي گرفتند و با اینکه حوادثي چند مخصوص بر خلاف این عمل بود فی الفور با شدّت تمام بمحاصرهٔ شروع کردند اگرچه قلعه وسعتي داشت پیش از آنکه احاطه بآن توانستند کرد ولهذا عمل محاصره بتوپ بستن مقصور شد - دیگر آنکه مستحفظان قلعه هرچه مدد و آذوقه ضرور داشتند از اطراف مییافتند و همچنین سلطان با جمیع لشکر شجاع و زبده که درجنگ وگریز وقوفي تمام داشتند درحوالي قلعه دور میزد وکوشش متعدّد بجهت معاونت محصوران و مخالفت محاصران میکرد - امّا صدمهٔ حقیقي که ایشان خوردند از زیادتي تهوّر کرنل فلوید بود که بجهت مدد دیده‌بانان فرستاده شده بود -

چون در حین مراجعت دید که ساقهٔ لشکر دشمن بطوري است
که میتوان حمله برد نتوانست خود داري نموده این فرصت نیک
فوت کند - بنابر این اسپ برانگیخته اگرچه زرد درزمین
نا هموار و پست و بلند افتاد بایخحال افواج دشمن را پي در پي
از پیش برداشت - دراین وقت بغتةً گلولهٔ تفنگي بصورت وي
از یکطرف خورده از طرف دیگر بدر رفت لهذا از اسپ افتاد
علی الظّاهر چنین مینمود که حیات را وداع گفت *

۱۱۳ لارد کرنوالس بقیمت پانصد نفر مقتول و مجروح غلبهٔ
حالیه را خریده لیکن بطوري امر واقع شده بود که فقط ظفر کلّي
و آن هم باشکال تمام مقصود اورا حاصل میکرد - تیپو باهتمام هرچه
تمامتر مانند سابق دراطرف انگریزان ملک را ویران کرده بود
و ایشان درمیان صحراي بي آب و علف حرکت میکردند
و بیفائده هر سو دیده‌بانانرا فرستاده خواستند تا شخصي را پیدا
کنند که یا خبر یا مدد بدهد و درین اوقات لشکر از قحط و مرض
وجمیع بلیّاتي که درحین جنگ غالبًا از شمشیر قاتلتر اند
زحمت میکشیدند - قلّت اسباب بار برداري بدان رسیده بود
پیش روي دشمن سپاهیان مثل حیوانات بارکش بکشیدن اثا
و توپخانهٔ بزرگ مجبور شدند - القصّه بعد از چند دفعه پیش
و پس رفتن سردار انگریز با تاسّف تمام دید که باید فی الف

مراجعت بنماید و جمیع توپخانهٔ معمور و اثقال واحمال را
که بواسطهٔ محاصرهٔ سرنگپتم مهیّا کرده و بهمراه برده بود رها کند
و همچنین مجبور گشت که حرکت جمعیّت دیگر را بجهت
معاونت وي مي تاخت موقوف دارد *

۱۱۴ چون لارد کرنوالس با حالتي تباه بطرف بنگلور مراجعت
میکرد و قوّت سپاهیان از بی‌آذوقگي هر روز کمتر میشد و بیماران را
باشکال تمام همراه خود میبرد درین حالت بغتةً جمعي کثیر
سواره از جانب دست چپ ایشان نمودار شد که علی الظّاهر
طلایهٔ لشکري بزرگ مي‌نمودند - چون لشکر وي ایشانرا دیدند
وحشت تمام بر ایشان روي داد - امّا در حینیکه تدارک
مقاومت میدیدند یک سوار نزدیک آمده فریاد زد که من مرهتي
هستم و في الحقیقه این دستهٔ اوّل لشکر آن دوستان مقتدر بود
که بسرداري پر سرام بهاو و هري پنت رسیدند - امرای مزبور
روز معیّن عساکر را حرکت داده لیکن سبب این تعویق مکروه
محاصرهٔ دهاروار بود - و آن قلعهٔ است سخت و محکم بمسافتي
معتنابه بجانب شمال که در آن وقت تیپو استحکامات آنرا مرتّب
ساخته جمعي از مردان کار دیده را بمحافظت آن گماشته بود -
پرسرام بهدد فوجي قلیل انگریزان در ماه سپتمبر شروع بسنگر
ساختن کرده بود امّا طور حرکتي که درین محاصرهٔ عظیم نمودند

ثالثًا سرداران انگریز را مایوس گردانند - مرهتّان چون قلعه توپ
مي بستند گاهي جاي معيّن را نشانه نمي‌کردند یا در جاي
مخصوص رخنه کنند امّا علاوه توپ را بهر طرف گشاد
مي‌دادند - بعد از پر کردن توپ تا نیم ساعت تنباکو
کشیدن و حرف زدن مشغول میشدند پس توپ را انداخته
دارپر میکردند و بهمان طور بر سرگفتگو میرفتند و درمیان روز
باستصواب یکدیگر دوساعت بجهت چاشت و تفرّج مقرّر
کرده بودند *

۱۱۵ اگرچه لشکر باین سبب از صعوبت بي آذوقگي علی
العجاله استخلاص یافت لیکن لارد کرنوالس رحل مقصود که
تا وقتیکه سورت هوا شکسته نشود و تا توپخانهٔ بزرگ و دیگر ذخیرهٔ
فراوان از مدارس نرسد دوباره بجانب دار الحکومه حرکت کند -
درانثناي اینحال عساکر بتسخیر بعضي از دروگهاي هولناک
مامور شدند و این لفظ کوههاي صعب الارتقا معني دارد که در
این صحرا و دیگر قطار بلاد هندوستان بشکل قلاع ارتفاع دارند -
منجمله ننديدروگ بود که بالطّبع قریب متمنع الصّعود بود
و بجهت اینکه آنرا غیر ممکن التّسخیر کنند غایت حذاقت
و دقّت دراستحکام آن مبذول کرده بودند و قلعداري آن بدست
یکي از متهوّر ترین سرداران تیپو محوّل بود - لیکن با این همه

میجر گودي بعد از آنکه از تسخیر بعضي از قلاع کوچک فارغ شده بود فتح آنرا بر خود گرفت - راه بیدنۀ که جز مقابل آن امکان صعود نبود بواسطۀ دو دیوار نزدیک بقلۀ کوه مسدود شده و زحمت مرتّب ساختن سنگر و تعبیه کردن توپها بر دامنۀ صعب الارتقا و سنگ لاخ آن زاید الوصف بود *

۱۱۲ بواسطۀ اینکه معلوم شد که دروگ چنانکه گمان میرفت تسخیرش ممتنع نیست کرنل ستیورت قصد ساوندروگ کرد وآن قلعۀ بود از حصن ندیدروگ مستحکمتر و قلعدار آنجا خیال ارتکاب چنین مهّم را باطل میشمرد - لیکن بعد از هفت روز که در ترتیب سنگر و سقناق مشغول بوده و پنجروز دیگر توپ بقلعه بستند محاصران یورش برده بي آنکه یك نفر کشته شود قلعه را مفتوح ساختند - اهالي اوترادروگ از این فتوحات وحشت بر ایشان دست داده باندک کوششي تسلیم کردند و در اثنای اینحال نیز حیله درباب گرفتن کشن نگري که دارالحکومه و از قلاع مستحکمۀ باره محلّ بود نمودند لیکن بانجام نرسید و کرنل میکسول همین قدر توانست که شهر را آتش بزند تا اقلاً مرجعي بجهت دزدان و قطّاع الطّریق نشود - درین اوقات سلطان بطرف جنوبي عساکر فرستاده بود که بعد از خدعهای پی درپي کویمبتور را با مستحفظین قلعه که انگریز بودند گرفتند - قول و قراري را که

با مستحفظین قلعه کرده بود مابین ایشان که بعد از تسلیم ایشانرا روانهٔ پل گهات سازد که انگریزان در آنجا بودند مراعات نموده ایشانرا قتل کرده به سرنگپتم فرستاد *

۱۱۷ لارد کرنوالس بعد از آنکه کوشش چند بجهت اصلاح حال ذات الامیر بلا فائده نموده بود اسعداد جنگ را تمام کرده و لشکر را نظم و ترتیب کلّی داده قصد کرد که حرکت خود را بجانب مستقرّ حکومت دیگر بتعویق نیندازد - درین اوقات عساکر نظام الملک بسرداری پسر وی سکندر جاه که تا بحال مشغول بمحاصرهٔ گورمند بودند بوی ملحق شدند - تبعهٔ او انبوهی بدون رویّت بودند و بفوجی که پیش نگارش یافت شباهت کلّی داشت چنانچه غالباً امید نبود که ایشان بقاعدهٔ معاونت نمایند - پرسرام بهاو با جمعیّت مرهتّائي که داشت کارسازی وعده را خوب متوانست کرد لکن منفعت خویش را درین دانست که بطرف ملک حصینه بی دور عطف عنان نموده آنرا عرصهٔ نهب و غارت سازد و بدو ترجیح اغراض نفسانی بر مطالب مهمّهٔ معاهده درنگ نمود - کپتان لتل مر که اورا با قریب یکهزار نفر با پرسرام فرستاده بودند مجبور بر آن شد که درین مطالب بقاعده مؤیّد وی شود و مشتر قمهٔ تکالیف و تعب آن بر سر او و همکمان او آمد *

۱۱۸ درین وقت محال بود که خطر عظیمي که تاج و تخت سلطان در معوض آن بود از وي پوشیده ماند و في الحقيقه واضح بود که دوام آن فقط بر معاهدهٔ موقوف بود که از طرف دشمن القا شود - افواج انگريز بتنهاےُ عساکر ويرا شکشت داده و دارالحکومه را محاصره نموده بودند و بعلاوه لشکري بسرداري جنرل ابرکرمبي و لشکر ديگر که از طرف جنوب درحرکت آمده از کوه بالا رفته بودند و مرهتيان نيز درتحت ادارهٔ پرسرام بهاو که يا از خوف يا از حيا از سرق ونهب دست نگاهداشته بودند بايد باين لشکر منضمّ شوند - لهذا حقيقت گفتة شده است که بجز محقّق نبودن اوضاع زمانه هيچ چيز نبود که زوال اورا مشکوک سازد - بنابر اين عزم کرد تا بهرشرط که تواند درخواست مصالحه کند - لهذا دو صاحب منصب انگريز را که در تسخير کويمبتور ايشانرا گرفتار کرده و برخلاف شرايط تسليم آن شهر نگاه داشته بود طلبيد و ازيکي از ايشان پرسيد که آيا او از صاحبان مناصب جليله و اقرباي نزديک مارکوس کرنوالس است يا نه - پس با وجود انکار وي سلطان اورا رهائي داد وخواست تا سپه سالار را انهای بکند که تيپو خيلي طالب مصالحه است و ميخواهد تا سفيري را فرستاده در باب آن گفتگو کند -

مارکوس کرنوالس درجواب این مطلب غایت با رضامندي خود درباب سلوك امرا ظاهر ساخت امّا معروض مرقوم را قبول کرد - بنابر این یکي از معارف امرا که غلام محمّد نام داشت در اداء رسن و زروي چند درسوال وجواب گذشت - رفقاي انگریز را سر اگرچه بکلّي کار از پیش برده بودند علی السّویّه دراین امر شریک و سهیم ساختند - مطالب قطعیّه بدین معني به تیپو انهي شد که نصف ممالک را از بلوکي که باضلاع دُوَل متحالفه اتّصال داشت وا گذارد و سه کرور و سي لکهه روپیه ادا کند و دو نفر از فرزندان خودرا برسم کفالت بفرستد - اگرچه شرایط مزبوره بسیار سخت مضمون لیکن در ایّامی که این گفتگو جاري بود واقعهٔ چند روي داد که سلطانرا جز بقبول آنها چارهٔ نماند *

۱۱۹ بعد از تسلیم کفلاء وادای یک کرور روپیه عایقي عظیم روي داد و آن این بود که معاهده بر آن قرار گرفته که تیپو نصف ممالک خود را در جایهایٔ که بخطهاي امراي متّفقه اتّصال داشتند وا گذار کند امّا تفصیل آنها مذکور نشد و این مطلب اهمّی بود که بقاعده باید ازآن پیش از جمیع شرایط ملحوظ شده باشد - قصّه بایجا ختم شد که وسعت اضلاعي که از دست تیپو باید برود برحسب

مالیات نصفهٔ ممالک مقرّر بشود امّا سلطان در مداخل پرگنهاے
که نزدیك بدُوَل متحابّه بود اغراق زیاد گفت و نظام الملك
و پرسرام بهاو از طرف مقابل تقلیل کردند - پس بنابر این
اختلافات اقوال زیاد شد - در این اوقات مردم بافعال
سلطان سوءظن میداشتند وعلی الخصوص بجهت اینکه در
افواه افتاده بود که بر خلاف شروط معاهده با دقّت تمام
باستحکام سقفهاي سرنگپتم میپرداخت - چون دراین باب
اورا نصیحت کردند جواب داد که اگر انگریزان بخواهند
برجی از بروج را منهدم ساخته داخل قلعه را بایشان خواهم
نمود - این جواب چنان دور از عقل و اعتدال بود که بدفع
اندیشهٔ مردم چندان مودّي نشد - آخرالامر کار گذاران روي
دفترهاے که گمان میرفت معتبر است ظاهر کردند و از اینها
چنین مینمود که مالیّهٔ تمام ممالک سلطان از مبلغ دو کرور
و نه صد و شصت هزار لیرهٔ انگریزي متجاوز نبود - پس
هریک از دُوَل متحابّه برحسب ماصول ملک را مابین یکدیگر
قسمت کردند - مرهتیّان بسطي در دائرهٔ حدود ایشان تا
رود تومبدره دادند و نظام الملك در پرگنهٔ بیرون از رود پنار
ممالك خود وسعت داد - انگریزان حصهٔ خود را درجایهاي
مختلفه انتخاب کردند چنانچه درجانب مشرق باره محلّ را

که بر ثغور ملک تیپو واقع بود بدست آوردند و در جنوب
دندگل را و در مغرب صفحات متسعه از ساحل مالبار را
که منازع فیه و در آن نیز تلچري و کالیکت شامل بود
متصرّف شدند - سلطان از این کارها اعتراض نکرد تا وقتیکه
دریافت که ملک کرگ که تا مدّتها مقام مجادلهٔ شدید بود
از این محوّطه محسوب است *

۱۲۰ چون سلطان این فقرهٔ از عهد نامه را دید غضب
بشدّتي بروي استیلا یافت که قریب بجنون رسید و پرسید -
کرگ بچه ملک ایشان نزدیک است چرا یکباره سرنگپتم را
نمي خواهند ایشانرا معلوم است که مرگ را بر سر قلعهٔ
بدینگونه واگذارکردن ترجیح میدهم تا وقتیکه با حیل و خیانت
خزانه و فرزندان را از پیش من ربودند جرأت باین ادّعا
نکردند - بعضی از محرّران انگریز بر آنند که فی الحقیقه تیپو
نباید ادّعاي مزبور را غیر متوقّع شمارد امّا انکار نمیتوان کرد
که ممالک مقسومهٔ دیگر منحصر بود در صفحات بر حدود
ملک دور از کوهستانی که سدّ اطراف میسور بود بخلاف
ملک کرگ که شامل بعضی اطراف قلهٔ آن کوه بود و راه
بآساني بپای تخت باز میکرد - امّا حقیقت این است
که تا ما دامي که تیپو همّت بر انتقام کشیدن از سکنهٔ شجاع

کرگ مصروف میداشت لارد کرنوالس نمیتوانست رفیقان بهادر وطایفهٔ را که ظلم از روی بیداد بر ایشان رفته بود با جحاف وتعدّي سلطان رها کند - بمجرّد اینکه تیپو از قبول این مطلب امتناع مینمود دوباره همه چیز در هیجان آمد چنانچه شاهزادگان را از ملازمان جدا کرده و تدارک ارسال ایشان بکرناتک مصحوب دستهٔ انگریز دیده دوباره بتهیّهٔ اسباب بجهت تجدید محاصره میپرداختند - امید وجلادت لشکر رونق تازه گرفت وپرسرام بهاو بر سر سرق ونهب سابق خود رفت - امّا هنوز دو روز نگذشته بود که دوباره اعبایي لوازم وقت ثقیل شده سلطان اعلام کرد که بادّعاي ایشان تن در میدهد ولیکن باز تاخیر زیادی درکار افتاد - بالاخره در دهم ماه مارچ سنهٔ ۱۷۹۲ع عهد نامهٔ مقرّر بجهت امضا بپسران تیپو سپرده شد تا آنرا بسلطان برسانند *

۱۲۱ این معاهدهٔ مشهور مایهٔ مباحثهٔ بسیار شده است وملاحظاتیکه منشاء تدابیر لارد کرنوالس شد ظاهراً چنانکه باید فهمیده نشده است - مطالب معاهده چنین مینماید که یا افراط شده است یا تفریط بعلّت اینکه شرائط آن بنوعي بود که ممتنع بود در آینده امید دوستي بماند زیرا که اجراي شرائط مزبوره موجد عداوت شدید بود خصوصاً درخاطر سلطاني مغرور و متجبّر

و قهار و همچنین علی الاتصال خواهشمند دوباره بدست آوردن
بزرگي خود که باینگونه از دست رفته بود و از جانب دیگر
بقدري اقتدار بوي گذاشته بودند که اینگونه اقتدار در دست
چنین شخص البته احتمال داشت که روزي مایهٔ خطر شود -
باوجود این واردات مکره بدون هیچ نقض معاهده شش سال
گذشت و چون جمیع شروط آن انجام یافته بود دو شاهزادهٔ
جوان را که انگریزان بطور کفالت گرفته بودند در سنهٔ ۱۷۹۴ع
بپدر باز دادند - تیپو فرصت جنگ با فائده کردن نیافت
و سر جان شور که بجاي فرمانفرما نشسته بود بقدري بصلح
و صلاح پرداخت که نسبت افراط بوي دادند - علی الخصوص
تدابیر وي محل مباحثت گشت در وقتیکه مرهتیان که قبل
ازین دوستان نظام الملک بودند بارادهٔ که مدتی متمادي
داشتند تصمیم داده بر ممالک وي تاخت و تاز کردند - شروط
معاهدهٔ که پیش از افتتاح جنگ میسور مابین نظام الملک
و دولت انگریز بود اگرچه واضح نبود اما وضعي بود که بقاعده
بر فرض چنان جنگ بامید قويّ منتظر معاونت دولت انگریز
باید باشند - علی ايّ حال فرمانفرماي جدید بجهت احکامی
که بوي رسیده بود خویش را بکلّي از آنچه غیر از امور اصلاحیّه
بود معاف میدانست - نظام الملک در این ورطهٔ اضطرار افتاده

یکی از اهالی فرانس که ریمند نام داشت و بکمال جلادت وکاردانی درفنون حرب موصوف بود استخدام نموده - ریمند بسیار سرداران فرانسه را بخدمت نظام جذب کرد و بمدد ایشان بسپاه معمور ترتیب داد که بجز سپاه انگریز از عساکر دیگر هندوستان در تربیّت بیش بودند - در این اوقات تیپو نیز در اصلاح امور لشکری خود اشتغال بسیار داشت اگرچه بسبب قلّت اسباب و عدم استحضار از فنون حربیّه چندان فائده بر آن مترتّب نشد *

۱۲۲ وضع امور بدین نوع بود که در ماه می سنهٔ ۱۷۹۸ع ارل اف مرنگتن که بعده درجهٔ مارکوس ویلسلي یافت بمنصب فرمانفرمائي مامور شد - امیر مزبور را که رقم تقدیر بر آن جاري شده بود که کارهاي بزرگ او آثار لارد کالیو را در محاق نسیان اندازد چون بادارهٔ امور هندوستان میفرستادند دستورالعمل دادند و پیمان موکّد از وي گرفتند که طریقه بکلّي برخلاف آنچه درجمیع ایّام حکومت معمول داشت مسلوک دارد - باو دستورالعمل دادند تا مهمّا امکن درمحاربه باحکّام هندوستان اقدام ننماید بااینحال با هریک از آنها با خصومت هرچه تمامتر جنگید - رجال دولت خواستند که او بضرب شمشیر بقدر یک جریب بسط در دائرهٔ ممالک کمپني ندهد لیکن

همهٔ هندوستان را از همالّیه تا دماغهٔ کمرن بحیطهٔ تصرّف ایشان درآورد - با این همه دوستان واتباع او مدّعی آنند که او همیشه و علی الاتّصال بمقتضای دستورالعمل عمل مینمود وحوادثی که پیش از آنکه او عنان امور ملك را بدست گرفت موجود بود اورا برآن داشت که از مطالب اولیای دولت تا این حدّ تجاوز نمود *

۱۲۳ فرمانفرمای جدید بمجرّد گرفتن عنان حکومت بعملی که از سلطان میسور صادر شد و خیلی غریب مینمود رجوع نمود - امیر میسور مثل حیدر پدراو مدّتها عقد معاهده با اهالی فرانس تنگ بسته بود بواسطهٔ اینکه بمدد آن طایفه میخواست تا بنیاد اقتدار انگریزی را بر اندازد - چون این طایفه بواسطهٔ جنگ جمهوری که در فرنگستان واقع بود هندوستان را رها کردند این رابطه خیلی انحلال یافته بود - امّا تیپو با شوق تمام افواهاً غلبهٔ ایشانرا بر انگریزان و دیگر اقوام فرنگستان میشنید وامید در خاطر وی قوّت داشت که در اصلاح امور و عظمت کار او ایشان تقویّت خواهند کرد - وقتی که چنین خیال می بخت رباود نا خدای جهاز فرانسه در اوائل سنهٔ ۱۷۹۷ع در منگلور رسید بواسطهٔ اینکه در مرمّت جهاز شکسته استمداد نماید - درآنجا با غلام علی که سلطان قبل ازین ویرا برعمل سفارت در فرانس نصب

فرمده بود ملاقات کرد وچون دید که راه بجهت اظهار تکبر ولاف زني باز است خود را جلوه داد که سردار دوم درهٔ تیهوس بوده و گفت که باین واسطه آمده است تا اعلام کند که لشکري بزرگ در آن جزیره تیار است که با سلطان معاونت نموده در راندن دشمن طرفین از هندوستان یاري کنند - في الفور ویرا به سرنگپتم رسانیدند و سلطان بخلاف مصلحت دید وزراي ناصح که بطور یقین گفتند که این بیگانهٔ مکار وحیله باز است ویرا بکلّي معتمد و مقرّب خود گردانید *

۱۲۴ اخبار این واردات بطور واضح بفرمانفرما انهي شد و وي في الفور بمجلس شوري نوشت که بر وي یقین است که معني این وقایع شفاهاً وبلا قید وشکّ اعلام جنگ است وظاهراً صحیح ترین قوانین انصاف وتدبیر سیاسيّ مقتضي آن است که في الفور بسلطان تیپو حمله برند - اغلب عمّال ووزراي ناصح انگریز با این رأي همدستان شدند لیکن مستر ملّ برحسب عادت که مبادا تهمت طرفداري ملّت بوي نسبت دهند بلا تأمّل میگوید که وقایع مذکور نه باعث تاخت و تاز بر ممالک سلطان میسور بود ونه مایهٔ مخافت از اقتدار وي بیشتر از آنچه سابق واقع شده بود - گفته شده است که از صلح آخرین بعد تیپو بلاشکّ با انگریزان عداوت شدید داشت. ومنتظر هرگونه فرصت

بود که ممالک از دست رفتهٔ خود را دوباره بچنگ آرد - مقین؛ مؤلف برآن است که این گمان خیلی مقرون بیقین بود که اینگونه خیالات در ضمیر تیپو خلجان میکرد - امّا هرچند این گمان نزدیک بصواب بود فرمانفرما بی آنکه حرکتی شفاهاً از تیپو صادر شود برآن عمل نبایست بکند بجهت اینکه فرق بسیار بود ازین خیال تا اینکه عهد و میثاقی مقرّر بجهت خرابی دولت انگریز در هندوستان بسته شود *

۱۲۵ بعلاوه دلیل گفته شده است که چون اقدام برمعاهده بدون اسباب ایفای آن شد میتوانستند آنرا نا چیز شمرده بکلّی برطاق نسیان بنهند - لیکن این دلیل ممکت نمیتواند بود مگر اینکه محقّق میشد که سلطان نمیتوانست تحصیل اسباب اجرای تدابیر عداوت آمیزی که بمیل تمام درصدد آن برآمده بود بنماید - امّا بخوبی معلوم میشود که اورا چشمداشت مدد و معاونت بود از دولتی که از سائر ممالک فرنگستان در نظم و نسق سپاه کشی ممتاز بود و بعلاوه بالنّسبه بدولت انگریز کینهٔ شدید داشت و مخصوص وجهٔ همّت آن این بود تا در همین ملک بقصد انگریزان حرکت کند - امید سلامت فقط منحصر بود در دریا که دولت انگریز در آن تقدّم و تفوّق کلّی یافته بود لیکن از تجربه معلوم میشود که هرگز عساکر بحریّه هر قدر فیروزی قرین حال

آنها باشد بکلّي مانع دخول در بنادر ملکي عظیم یا سدّ مرور جهازهاي دشمن باقصاي بعیده نمي‌توانند شد - و دلیل براین مسئله این بود که دراین اواخر بونا پارت برغم جهازهای انگریز لشکري در مصر آورده که بجهت تسخیرآن ملک کافي بود و مردم بر آن بودند که مطلب بونا پارت از سفر مزبور في الحقیقة قصد هندوستان بود - شاید که در آن اوقات در باب خطر تاخت و تاز هندوستان عموماً اغراق گفته شد لیکن حال که کار گذشته است شاید زیاده ازآنچه باید بنظر حقارت دیده میشود - زیرا که احتمال است که ارکان دولت جمهوري اگر اشتغال بحروب خارجه نمي داشتند در فرستادن لشکري بزرگ بممالک شرقیّه میکوشیدند وبهیچ وجه یقین نیست که مطلب خود را از پیش نمي بردند *

۱۲۶ بیمي که از تدابیر تیپو داشتند از حالت ممالک اطراف در آن وقت ازدیاد پذیرفت - فقط طایفهٔ مرهتي و نظام الملک مي توانستند با وي برابري کنند - قوم مرهتي باوجود بزرگي که داشتند در آن اوقات بقدري در حالت هرج ومرج بودند که پیشوا فقط نام از امارت داشت وباشکال تمام حکومت خود را بر امراي فتنه جو که بجهت تقدّم وتفوّق مجاهدت میکردند توانست مجری دارد - ممالک نظام الملک دیگر بی نظام وترتیب بود وعساکر آن بکلّي بی تربیت - قوّت کلّي لشکری

وي منحصر بود در انواحي که ريمن نقامه؟ سرنگسلن تربيت
کرده بود واين لشکر از يکهزار و پانصد ده هزار نفر رسيده بود
واکنون تدارک اضافهٔ آن تا چهارده هزار نفر مي‌ديدند امّا اعتماد
باين لشکر نقدري در نظر انگريز استبعاد داشت که مطلق بايشان
امن نبود بلکه ايشانرا بطور نقش خصم خانگي ودشمن ملبي
مي‌دانستند - از مدتّي متمادی تدبير دولت فرانسه اين بود که
صاحب منصبان خود را در خدمت حکّام هندوستان بدارند
باين خيال که رسوخ خود را تقويّت و اعتبار حريفان خود را
کم‌کنند شکّ نبود که اگر سپه‌علم مخالفت بر مي‌افراخت
اين لشکر و امثال آن برودي گرد علم وي جمع مي‌شدند وعساکر
ويرا مايهٔ مدد کثير مي‌شد - علاوه تيپو با دربار پونه و حيدرآباد که
وفاداری آنها با دولت انگريز بهيچ وجه يقين نبود بعذر امکان
مشغول حمله سازي بود - و همچنين سفيري نزمان شاه پادشاه
افغانستان فرستاد که مقتدرترين کساني بود که در آن اوقات
رسوخ تمام در امور ممالک هندوستان داشتند واحتمال آن
ميرفت که بر آن ملک تاخت و تارکند - پس بنابراين واضح
بود که اندک تغيّري در روابط ملکيّه مايهٔ انعقاد اتّفاقی قويّ نقصان
ممالک دولت انگريز مي‌شد *

۱۲۷ در اين اوقات لازم گشت که بر آن لشکر بزرگ که

سرداران فرانسه در حیدر آباد فراهم آورده و تربیت داده بودند فی‌الفور لحاظ کنند و فرمانفرمای هندوستان عزم کرد تا در این باب تدبیری کافی کند - لهذا بکپتان کرکپا ترک که در حیدر آباد برسم سفارت بود حکم شد که پیش نظام الملک رفته صورت معاهده بنماید که با مخالف و موالف یکسان باشند و بواسطهٔ این معاهده کفالت حمایت اورا از جمیع دشمنان وی نمایند - بجهت موکد ساختن این عهد قرار بر آن شد که انگریزان چهار فوج پیاده با قدری توپخانه سوای دو فوجی که آنجا مقام داشتند بپای تخت بفرستند لیکن بوی نیز گفتند که باید فی‌الفور افواجی را که در تحت سرداران فرانسه بودند بر طرف کرده ایشانرا نیز از خدمت خارج کند و حرکت لشکری بجانب سرحد مملکت او اشارهٔ وافی بود که در قبول این مطلب جای توقف و تردد نمی‌ماند - نظام الملک بسیار مضطرب و مشوش شد - مذکور است که وی از تنمر و تجبر سرداران فرانسه بتنگ آمده بود لیکن خوف کرد که مبادا ملک وی موضع مجادلت این دو قوم متضاد شود بلکه شاید که بکلی زمام اختیار از دستش رفته در جرگهٔ نواب انگریز مجبور گردد - بالاخره درغرهٔ ماه سپتمبر سنهٔ ۱۷۹۸ع عهد نامه صحیح شده در تاریخ هژدهم امضای آن در کلکته شد و با چندان سرعت اجرای این امر نمودند که در دهم ماه اکتوبر فوجی تازه

بجهت مدد و کمك در حیدر آباد رسید *

۱۲۸ چون لارد ویاسلي بواسطهٔ این تدابیر موافقت عساکر حیدر آباد را حاصل کرد و در همان وقت با سعي بلیغ جمعیّت خود را کما ینبغي مستعدّ جنگ گردانیده بود عزم کرد تا بلا تامّل کار را یکسره کند - مکاتبات وي با تیپو تا هشتم ماه نومبر سنهٔ ۱۷۹۸ع بطور دوستانه میرفت امّا آن روز کاغذي نوشت که درآن بعد از ذکر بعضي از مطالب روزمرّه مسطور ساخت که محال بود سلطان خیال کند که وي از مخالطتي که مابین سلطان و اهالي فرانس که دشمنان صلبي انگریزان بودند وقوفی نمیداشت یا تغافل مي ورزید - و همچنین گفت که وي و دوستان وي بآن واسطه مجبور برآن شدند تا ببعضي جهات تدارك و تهیّهٔ نگاهداري و صیانت خویش کنند - بالجمله چون خیلي مائل بود که تدبیري کند که مایهٔ سلامت و آرامي و رفاه جمیع باشد خواست تا میجر دیوتن را که در وقتیکه شاهزادگان گروي را پس میفرستادند باین کار مامور و باین واسطه نزد سلطان بخوبي معروف بود بطور سفارت بفرستد - و همچنین نوشت که صاحب مزبور بطور واضح تفصیل آن تدابیر را خواهد کرد که بنابر راي وي و دوستان وي بجز از اجراي آنها اسباب بدگماني و شبهه بطور دلخواه مرتفع نخواهد گشت - در دهم ماه دسمبر فرمانفرما در باره

بسلطان نوشت و اعلام کرد که در شرف روانگي بطرف مدراس
است و امید میداشت که در آنجا جواب مراسله برسد *

۱۲۹ از قراري که معلوم میشود تیپو قبل از آنکه مراسلهٔ اوّل
بدست او برسد در بیستم ماه نومبر کاغذي مشتمل بر اعتراض
استعدادات حربیّهٔ انگریز و لیکن کما بیش بطور دوستانه نوشته
و نیز اظهار میل خود بصلح و صلاح نموده بود - امّا جواب نوشتهٔ
لارد ویلسلي مورّخهٔ هشتم ماه نومبر را بتعویقي طویل که مایهٔ
سوء ظنّ بود انداخت - این دفعه مطالب فرمانفرما بقاعده
و باین دو امر فقط محدود میشد یعني که تیپو جاسوسان فرانسه را
رخصت داده و بعضي از امکنهٔ سواحل ملبار را واگذار نموده در
عوض آن بهمان قیمت از ممالک داخلیّه بگیرد - امّا سلطان
که پیش از وقت دریافت که خیال دولت انگریز این است
که از وي خواهشي کنند نتوانست بضرورت قبول تن در دهد
و هنوز کورکورانه اعتماد بر تقدیر الهي و معاونت اجانب و معاهدهٔ
با حکّام ممالک شمالیّهٔ هندوستان داشت - بالاخره در هژدهم
ماه دسمبر و هم احتمال دارد بعد از رسیدن مراسلهٔ مورّخهٔ دهم
همان ماه اگرچه ذکر آن نمیکرد بجهت تبیین مقال کاغذي مبسوط
نوشت و امر فرنساوي را چنان فرا نمود که اجانبي چند بجهت
تحصیل مدد معاش اتّفاقاً وارد شده اند و بعضي از ایشانرا برکار

و شغل گذاشته ایم و با قصی الغایه اظهار تعجب کرد که نباید
از این سبب خیال قطع مودت طرفین شده باشد - در باب
قصد فرانس مستر دیوتی نوشت که معهود و مواثیق ماسن
چمان ثبات و قرار پذیرفته است که ابدالدهر خلل ندیر نبوده
بلکه سر مشق حکام عصر خواهد بود و بجهت امنیت ملک و رفاه
و فاید عموم اسبابی از این نیکوتر تصور دوستدار در نمي آید -
محال است نتوان گفت که مارکوس ولزلي تجاوز نمود در
فهمیدن اصل معمي کاغذ مزبور بر اینکه تیپو کلّي از قبول
سفارت سر باز زده و در وا نگذاردن پس از آنچه در معاهدات
سابقه نموده بود یکدل و یکجهت است *

۱۳۰ لهذا فرمانفرما وارد مدراس شده در نهم ماه جنوري
سنهٔ ۱۷۹۹ ع جواب رقعهٔ تیپو را نوشت و در کاغذی مبسوط
صورتحال همهٔ اسباب شکایت را بطور واضح تفصیل داد - بیان
آنچه در ایل اف فرانس واقع شده کرد و سواد اشتهار مالارتك را
نیز ملفوف کرده در آخر مرقوم ساخت که سفرایي سلطان در
مخالفت کمپني و دوستانش با اهالي فرانس یکسان شدند
و بجهت ترقّي و تکمیل این مطلب استدعای مدد لشکري
نموده و سپاه جمع کرده بودند و سلطان این حرکت سفرا را امضا
داشته افواجي که ایشان فراهم آورده بودند در لشکر خود داخل

کرده وچون استعداد جنگ خود کرده بود واضح بود که اگر مددي که کفایت این کار کند حاصل میکرد بر ممالک کمپني بي آنکه سببي ظاهر در دست داشته باشد تاخت و تاز میکرد - بنابر این معاهدهٔ موالفت و صلح و صلاح که مابین وي و دوستان کمپني بود نقض کرده بود و درهمین نوشته در باب قبول نکردن سفارت دیوتن صاحب فرمانفرما اظهار تاسّف کرد و هم مجدّداً باصرار تمام خواهش نمود که این معني قبول شود بواسطهٔ اینکه مایهٔ صلاح مابین خواهد بود و پیش از یکروز در قبول آن تامّل و توقّف روا ندارد - در شانزدهم ماه کاغذ دیگر فرستاد و ملفوف آن مکتوبي که بمعرفت مستر سپنسر سمتهه از طرف سلطان روم بنام تیپو نوشته شده بود و نیز نقل اعلام جنگي که سلطان مزبور بدولت فرانسه کرده بود روانه کرد *

۱۳۱ صورتهاي دو معاهده به جنرل هارس داده شد که از آنها بر حسب اقتضاي وقت اختیار کند - عهد نامهٔ اوّل که آنرا در صورتي که فقط لشکر بظاهر بسرنگپتم برسد باید نماید در واگذار کردن ساحل ملبار بانگریزان و همانقدر زمین بهریک از امراي متّفقه و قبول کردن سفیر انگریز و اخراج جمیع اهالي ممالک فرنگستان که در آن اوقات با دولت انگریز درجنگ بودند و اداي یکصد و پنجاه لکهه روپیه منحصر بود - امّا در صورتي

که امید فیروزي انجام حرب در آن سال روی نه نماید اختیار تغییري در شروط بهر وجه که مصلحت و اقتضاي وقت بداند با و مفوّض شد - لیکن باو گفتند که بهر حال کوشش کرده در دل سلطان اسباب بیم و دهشت احداث کند بعلّت اینکه فقط امید قبول او دراین امر بود و اگر احیاناً کار بجائي رسید که سنگر و سقفاتها جهت گرفتن سرنگپتم مهیّا شد و امید وازي عجلهٔ تسخیر پاي تخت آماده گشت عهد نامهٔ ثاني را ظاهر باید ساخت و بنابر این درخواست صلح را فقط مشروط براینکه سلطان نصف ممالک خود را وا بگذارد قبول باید کرد ●

۱۳۲ چون جنرل هارس به بهالاولي که قریب سي میل از پاي‌تخت واقع است رسید اردوي سلطان از بلندیها بنظر آمد رجنرل فلوید که با طلایه ولشکر پیش رفته بود چون قریب یک میل بآن نزدیک شد دید که جمیع لشکر بر بلندیها که بر عقب ده است جا گرفته اند - في‌الفور قرار بر این شد که بر دشمن حمله برند لهذا کرنل ولزلي اوّل مبادرت کرده و سوارا جنرل فلوید نیز موافقت نموده برمیمنهٔ دشمن تاختند - دستهٔ از افواج ایشان با نظم و ترتیبي تمام و جرأت وجلادتي ما لا کلام پیش رفت امّا پیادهٔ انگریز خود داري کرده تفنگ ها را گشاد ندادند و تیر دشمن را از مسافت شست ذرع برخود

خورده بیکدفعه بر دشمن تاخته صفوف ایشانرا برهم زدند و بعد از آن سواران حملهٔ سخت نموده ایشانرا از میدان جنگ راندند - پس جمیع عساکر هنود برهم خورده پشت بدادند امّا چون استعداد جنرل هارس از سواره زنبوره خیلی کمتر از خصم بود ایشانرا تعاقب نکرد - از هیچ طرف خونریزی بسیار نشد لیکن این دلیلی دیگر بود که نقاره و خلاصهٔ عساکر هند نمی‌توانند در روز معرکه با سپاه انگریز مقاومت کنند *

۱۴۳ تیپو کوشش دیگر کرد تا این طریق جنگ بی نظم و ترتیب را جاری دارد - آنچه علوفه که در مابین مقام دشمن و پلی‌تخت بود حتّی علفهای سبز جمیع را یا برداشت یا خراب کرد و خود در اطراف ایشان دور میزد تا چون ایشان در این ملک کوچ بکنند بر عقب ایشان حمله ببرد - امّا از این مقصود بکلّی بی بهره گشت بواسطهٔ اینکه جنرل هارس از ملاولی روانه شده بصوب یسار متوجّه شد و در گذرگاه سوسله از رود کاوری عبور نموده از راه کنارهٔ جنوبیّ آن رود بجانب سرنگپتم پیش رفت و چون سلطان از این خیال بکلّی خالی بود در فکر تدارک آن نیفتاده بود - سلطان و امرای وی چون دیدند که تدبیر آخر ایشان باین طور خطا شد در وحشت و مایوسی هرچه تمامتر مستغرق شدند - سلطان ایشانرا بجهت مشورت خوانده

گفت ما بتنگ آمده ایم عزم شما چیست - متّفق الکلمه گفتند
همراه جناب شما خواهیم مرد - پس یک یکدله قصد کردند
تا با فتح یا مرگ بخت را در جنگ بار دیگر آزمایش کنند -
جمیع حصار بسیار دل آزرده شدند ویکی از رؤساء پیش از رخصت
خواستن سر بر زمین نهاد و چنانچه در هندوستان نشان وداع
آخرین است پائی سلطانرا در آغوش گرفت - سیل سرشک
از چشم سلطان جاری شد و دیگران نیز مانند وی گریه کردند
و وداع یکدیگر گفتند مثل مردمانیکه در این پنجروزه دیگر امید
ملاقات هم نداشته باشند *

۱۳۴ در پنجم ماه اپریل انگریزان در محاذی سمت مغربی
قلعه بمسافت دو میل جای گرفتند و این موضعی محکم بود
زیراکه میمنهٔ ایشان با زمین پست و بلند اتّصال داشت و میسره
در رود کاوری منتهی میشد و از درختان چند اسباب ترتیب
سنگر و سقناق فراوان حاصل شده دشمن هنوز در پشت کاریزی
بجهت صیانت خود جای داشتند و کرنل ولزلي و کرنل شاو
در آن شبخون زده لطمه خوردند امّا روز دیگر مدد یافته آنرا
در روشنائي روز در تصرّف آوردند - در این اوقات جنرل فلوید
بجهت ملاقات و بدرقهٔ جنرل ستیورت و لشکر بمبئي فرستاده
شده در سیزدهم ماه وقت شام آواز توپها اشارت ورود ایشان

داد و در چهاردهم ماه دیر وقت بود که رسیدند بواسطهٔ اینکه
در عرض راه جمیع سوارهٔ میسور سر راه ایشان را گرفته لیکن هیچ
صدمهٔ حقیقي نه داده بودند - پس جنرل فلوید بجهت جمع
کردن آذوقه و علوفه بسمت جنوبي حرکت کرد باین واسطه که
بغتةً و خلاف توقّع معلوم شد که بقدر کفایت تا هژده روز فقط
غله در اردو بود - بالجمله این حادثهٔ خلاف العاده که کرنل ولکس
طور غریبي میگوید که بعد از گذشتن بیست سال هنوز وقت
پرسیدن سبب آن نیامده است مانع محاصره نشد بجهت اینکه
ذخیره هر وقت از اطراف میرسید *

۱۳۵ پس از معرکهٔ دوّم چون سلطان دید که استحکامات
وي علی التّوالي بدست دشمن مي افتد و محاصره بزودي بآخر
میرسد عزم کرد که دوباره درخواست مصالحه کند اگرچه از وي
پوشیده نبود که آنرا بقیمت گران باید خرید - بنابر این کاغذي
نوشته در آن ذکري از مکاتبات فرمانفرما کرد و خواهش اینکه
سفرای طرفین ملاقات کرده بنای سخن نهند ظاهر ساخت -
در جواب این کاغذ جنرل هارس بعد از شرح آنچه تازه اتّفاق
افتاده بود مطالب قطعیّه را بدین منوال اعلام نمود که سلطان
نصف ممالک خود را وا گذار کند و دو کرور روپیه ادا نماید
و از آن مبلغ یک کرور را في الحال و دیگر را بعد از شش ماه

بدهد و بعلاوه چهار نفر از پسران و چهار نفر هم از معارف امرا برسم گروی بفرستد و مهلت در قبول شروط مزبوره بست و چهار ساعت است و وکلا و صلح باید روز دیگر برسند و الّا حسب دلخواه سطي در شرائط داده بلکه سرنگپتم را علی العجاله متصرّف خواهد شد - مطالب مذکوره که اقرار باید کرد گوارا نبود در دل سلطان مکّار احداث عصب شدید کرده توبیخات و تقریعات شمعه بر دلاء و تطاول انگریزان نمود و اظهار کرد که نصحش این است که تن بقضای الهی در داده بمشّت وي رها دهد زیرا که شمشیر در دست مردن هزار مرتبه به از ایّام بسلکي ماندن سائر توّابان و راجگان در وطعه‌خواري کفّار بسر بردن است - القصه در عزم نه دادن جواب یکدل و یکجهت ماند - امّا شش روز بعد ازین چون سه بدي مرتّب شده بحر ترتیب توپها کار دیگر باقي نماند دو باره خود را راضي کرد تا اینکه کوشش کند تا کار را بتعویق اندازد یا سختي شروط را قدري کم بکند - در بست و هشتم ماه رسید کاغذ جنرل هارس را اعلام کرده اقرار بمطالب دوسالهٔ آن نمود و نوشت که چون مطالب مذکوره فقه مهمّه و گران اند و بدون واسطهٔ سفرا صورت بسگیرند خواهش دوستدار این است که دو وکیل را بفرستد تا در این باب گفتگو کنند - امّا سپاه سالار عزم کرده بود که از

اینگونه مسائل را قبول نکند لهذا درجواب نوشت که اگرچه بنابر شرائط مشروحه که بسبب قبول نه شدن درحقیقت هنوز درمیان نبود میتوانست که زیاده از سابق طلب کند الّا اینکه بازهمان شرائط سابق را عرضه کرده قبول آنرا برأي سلطان میگذارد - لیکن قبول سفرا نمیشود مگر اینکه با اشخاص گروی و خزانه بیایند و وقت آن تاروز دیگر ساعت سه خواهد بود - چون سلطان این جواب را مطالعه کرد چنین می‌نماید که قوای نفسانیّ او بکلّي روي درانحطاط نهاد - مایوسي و اندوه بیشتر از غصب بروي استیلا یافت وحالت مبهوتیي بوي دست داده زمانیکه از آن حالت باز می‌آمد بمفاخرات اعراق آمیز و بیجا میگذرانید و از آن اعتنائي بقاعده بخطر خویش نداشت و بتحصیل اسبابي که بازمایهٔ دفع آن میتوانست شد نه پرداخت *

۱۳۶ در این وقت افواج میسرة در معرض موانع و عوائق شدید آمدند - بمجرّد رسیدن بسر دیوار دیدند که خندقیي عمیق مابین آن دیوار و سنگریي که اندرون بسته بودند واقع شده است و از اینجا دشمن با جمعیّتي زیاد آتش خانهٔ قویّ بکار داشتند - مستحفظین قلعه را از آمدن سلطان تهوّر زیاد گشت و با جلادتیي تمام صیانت سقفاتهای چند که درراه محاصران

مرتب شده بودند نمودند - حالت محاصران اکنون بانجامی نازک رسید جمیع سرداران که مبادرت بحمله کرده بودند یا کشته یا مجروح شدند و لفتنت فاوکور که بعد از ایشان سرداری فوج محوّل بوی شد فی الفور از پای در آمده میجر لیمپستن جای اورا گرفت - درین اثنا کپتان گدال با دستهٔ از افواج میمنه باشکال تمام عبور از خندق نموده و سنگر اندرون را تصرّف کرده بهمان طوری که دشمنان بانگریزان زحمتی رسانیده بودند ایشانرا از یک طرف تیر باران تفنگ گرفت - لهذا پای محصورین از جای کنده شده فرار کردند تا بجائی که جمعی دیگر از طرف مقابل آمده در عقب ایشان است و چون دیدند که باین طور اطراف ایشان بهمه جهت گرفته شده است باضطراب تمام آهنگ گریز کردند و از در مخرجی که از قلعه باز بود فرار نمودند و قلعه بکلّی بدست محاصران مفتوح گشت #

۱۳۷ درأثنای این حال جنرل برد بعد از فتح نمایان افواج میمنه سپاهیان خود را تا چند دقیقه آرام داده بود درین وقت بعضی از صاحب منصبان خبر آوردند که راه بسرای سلطنت یافته و در صحن آن جمعی دیدند که بعضی از ایشان از اعاظم ملک می نمودند - لهذا فی الفور به میجر الن که چنین مینماید بجهت این کار نازک بسیار قابل بود حکم داد تا ایشانرا

بتسليم بلا تامّل خواند بجهت دفع مصايبي كه اگر بر سراى سلطنت يورش مي بردند از آن چاره نبود - سردار مزبور چون بطرف قصر رفت ديد كه بسيار نفر در بالا خانهٔ جمع شده اند و بايشان مطلب پيغام را اعلام كرد ايشان دهشت تمام ظاهر نمودند و قلعدار را حاضر كردند او بسيار مضطرب و پريشان خاطر شده خواست تا كار را بتعويق اندازد - امّا ميجر الن با دو صاحب ديگر اصرار كرده و از راه رخنهٔ در ديوار داخل شده صحني را ديد كه در آن جمعيّت كثير مردم مسلّح فراهم آمده بودند - بايشان مطالب خود را عرضه كرد و بجهت خاطر جمع كردن ايشانرا نه فقط علمي سفيد برپا كرد بلكه شمشير خود را نيز بايشان داد *

۱۳۸ بدين وضع بود انقراض سلسلهٔ اگرچه سلطنت آن طول نكشيد و مملكت آن محدود بود امّا لاريب فيه كه از ساير ممالكي كه بنياد آنها بر انهدام مملكت مغل نهاده شده قوّت و انتظامي زياده يافته بود - صحيح است كه سبب ترقّي دولت ميسور هرج و مرج هندوستان بود و ثبات و دوام آن غالباً بر طبيعت شخصيّ دو نفر متفرّع شده كه صفات عجيبه و مختلفهٔ ايشان مكرّر نگارش يافت - بالجمله ذكر اين هم لازم است كه حيدر بدون آنكه ربطي بنوشتن و خواندن داشته باشد

بنیاد شهرت خویش نهاد و بتحصیل آنچه اصل علوم انسانیّه
است گاهي نپرداخت بخلاف تیپو که با وجود اعباي ثقیل
فرمانروائي همیشه بذوق و مشرب ادبا موصوف بود - امّا خیالات
خام و بي‌ثبات را بر حصافت عقل که مخصوصه بپدراو بود
رجحان داده مکرّر بعجلهٔ احداث مستحدث ثاني بي رویّت میکرد
که بنتائج بد منجرّ میشد - اگرچه بي اعتنائي کلّي که حیدر
بمذهب داشت دلیل بر عدم تهذیب اخلاق وي بود امّا
مایهٔ آن شد که با دانائي تمام این رویّه را مسلوک داشت که
هرکس با جراي احکام شریعت خود بپردازد - بر خلاف تیپو
که دل او مملو از تعصّب دیني بود و غالب اوقات همّت
در شایع داشتن آن مصروف و علی الخصوص همین تعصّب
موجب دیوانگي و قبائح اعمال او گشت و بنابر این خود را نوعي
از رسل که باید بضرب شمشیر دین خود را در عالم مسلوک
بدارد میدانست و خیال مذکور را ضمیمهٔ مقاصد و داعیهٔ ریاست
خود ساخته در هر جانب محاربه بجهت دین اسلام جاري
داشت و با انگریزان نصارا و براهمهٔ مرهته و نایر بت پرست
و ناجر از در منازعت درآمد - آخر چنانچه مسطور شده است
در تعصّب بیهوده مستغرق شد و نه فقط مسلمانان بلکه هنود که
خستهٔ ظلم و عناد وي بودند طلبیده از ایشان پیش آمد

احوال خویش را میجست - بعد از تسخیر سرنگپتم چون در دفتر خانهٔ او جست و جوي کرده شد با عهدنامها و نوشتجات و مکاتبات ملکي کاغذي یافته شد که در آن خوابهای او و تعبیراتي که کرده بودند بود - کرنل بتیسن چند نسخهٔ غریب از آنها ضبط کرده است *

۱۳۹ تیپو بسبب حروب طویل با انگریزان و قبائح اعمال بالنّسبه باسرا و عداوت صلبي که ظاهر ساخت درنظر ایشان مانند دیوي خونخوار مینمود - امّا چون عساکر انگریز در ممالک داخلیّهٔ او نهضت کردند دیدند که معموري و زراعت با قاعده و ظاهراً حکومت منظّم در آن جاري بود - رعایا همیشه تعلّقي تام بلو ظاهر داشتند و سکنهٔ ممالکي که از دست او رفته بود همیشه بجانب او مایل بودند لیکن با مردم ممالکي که بدست وي مفتوح میشد بظلم و تعدّي پیش مي‌آمد و بنا علیه خود را عرضهٔ نائرهٔ عداوت ایشان که انطفا پذیر نبود میساخت و این هم غالباً منشاء خرابي او شد - عموم محرّران انگریز بر آن اند که حیدر بجهت بناي مملکت و تیپو بجهت تدبیر آن قابلیت جبلّيّ داشتند - امّا این هم باید ذکر بشود که تیپو بر امراي ممالک هندوستان که از آنها با حیدر دم برابري زده شده و حتّي کمانیکه بر او غلبه کرده بودند هم کمال استیلا و غلبه داشت -

و لیکن اقتدار روز افزون انگریز و حذاقت و کاردانی ایشان
در اجرای امور که تا بحال امثال آن در تواریخ هندوستان دیده
نشده بود مایهٔ خرابی او شد - چون میسور برین طور بکلّی بحیطهٔ
تصرّف آمد ادارهٔ امور آن در آینده مطلقاً موقوف برأی و رویّت
انگریزان شد - مرهتیان در این جنگ شریك نه شدند واز
نظام الملك پوشیده نبود که باین با هرچه فاتحان باو بدهند
قناعت کند - بنابر این فرمانفرما بحکومت علی الاطلاق ساحل
کنره و خطهٔ کویمبتور و راههای کوهستان و خود سرنگپتم را که
پای تخت و مرکز اصلی مراودت بود بجهت کمپنی متصرّف
شد و بدین وجه جمیع سواحل بحریّه و راه آمد و شد از یک
سمت تا سمت دیگر مابین ملک را استحکام ساخت *

۱۴۰ قطعهٔ بزرگ از اقطاری که بممالک نظام الملك اتّصال
داشت با و مقرّر شد و حصّهٔ دیگر را هم بخیال اینکه آنرا بمرهتیان
عرضهٔ کنند نگاه داشتند لیکن بشرایطی که چنانچه مرقوم خواهد
شد از قبول آن امتناع کردند - با این همه پرگنهٔ وسیع در وسط
میسور باقی بود و مارکوس ویلسلی تقسیم آنرا مصلحت ندیده
خواست تا در آن سر زمین مملکتی که در تحت اداره و حمایت
دولت انگریز شود احداث بکند - پس حرف درین میرفت
که کرا برتخت بر دارند - فرمانفرما بی میل نبود باینکه یکی از

خاندان تیمور برین منصب جلیل مقرّر بشود مگر اینکه ملاحظه کرد و حقیقت هم همین بود که البتّه عظمت و شاني که درین اواخر خاصهٔ دودمان او بود بخاطر آورده متصّل با دولتي که موجب انقراض آن شد در خواهد انداخت - لهذا مصلحت واقتضای وقت اینگونه مینمود که شاهزادگان دودمان تیمور را وظیفهٔ کافي معیّن کرده رؤساي قدیم را که خلق هنوز بایشان کمال بستگي داشتند از گوشهٔ اختفا و استحقار بیرون بیارند - وارث این خانواده که فقط در پنج سالگي بود و مادر او در فقر وفاقه و افلاسي تمام مي زیستند و ازاین حالت بیچارگي با رضای خلق باحتشام و شکوه که لازمهٔ پادشاهان شرقیّه است و تا بحدّي مخصوص بشراکت در ادارهٔ امور مالک ارتقا یافتند *

۱۴۱ درمیان شرحي مسلسل که درباب فتوحات متعدّد انگریز در ممالک جنوبیّهٔ هندوستان نگارش یافت تاریخ مرهتي بجز آنچه باوضاع حکومت میسور مربوط بود از نظر افتاده است - شاید طالعه کنندگان این اوراق را در خاطراست که چه طور در چنین تنزّل مملکت مغل ایشان تقویّت واستعلا یافته آلت مخصوص تخریب و تدمیر آن گشتند حتّی اینکه اگر باعساکر افغان که بالنّسبه نظام و قوّتی داشتند ملاقي نشده و دو دفعه چنان شکستي نمي یافتند که هر

لشکري ديگر بغير از آن طايفه مي يافت بکلّي مستاصل ميشد هرآينه بر مملکت مستولي شده سلطنت مغول را جاي ميگرفتند - بالجمله طولی نکشيد که سکنهٔ جنگجو و بيابان گرد اراضي کوهستان را جمع آوري نموده باقتدار زياد ارتقا نمردند و چون افاغنه دراستقرار حکومت خود در جزيرهٔ هندوستان نکوشيدند عشيرهٔ مرهتي دو باره درميان آن ممالک تقدّم يافت - فقط دولت ميسور در ايّامي که دروسط السّماء ارتقا و رفعت بود تاچندي با تفوّق ايشان از در منازعت در آمد امّا چون آن دولت اوّلًا متزلزل و ثانيًا عرضهٔ دمار و بوارگشت بجز ملّت خارجه که کاري چنين بزرگ کرده و خانوادهٔ تيپورا برانداخته بود ايشانرا حريف ديگر نماند و حرف در آن ميرفت که کدام از اين دو ملّت دست تصرّف بر هندوستان دراز کند - بالجمله پيش از شرح آخرين معارضت ذکر بعضی از امور داخليهٔ مرهتيان و سخنهاي که سابقًا با اهل تجارتهاي انگريز درميان بود بی مناسبت نيست *

۱۴۲ سيواجي در خاطر تبعهٔ وحشي مزاج خود رسوخي نا متناهي داشته و بسبب اعتنائي که مردم درحقّ او داشتند توانست تخت و تاج را بدست اعقاب و اخلاف خود بسپارد - امّا شاهزادگانيکه بعد از او بر معارج تخت وي عروج کردند

بجلادت و رشدیکه لازمهٔ چنان جدّ مشهور بود اتّصاف نداشتند و در آسودگی مال و تجمّل مستغرق شده بتدریج ادارهٔ امور مهمّهٔ ملکداري و حرب را برجال دولت و قوّاد سپاه مفوّض کردند - و لهذا مآل اینحال چنانچه در تاریخ خانوادهاي شرقي غالبًا بحکم لزوم اتّفاق مي افتد این بود که وزیر و یا علی الخصوص سردار سپاه که فی الحقیقه رتق و فتق امور ملک و بخشیدن انعامات و عزل و نصب درکفّ کفایت او بود بزودي محلّ و مصدر اقتدار حقیقي شد - و چون عنان عقل پادشاه و سررشتهٔ امور ملک را بدست خود گرفت لهذا کار از میان برداشتن او از پیش نمیرفت - امّا مردم تا بحدّ مخصوص درحقّ خاندان قدیم اعتنا داشتند و بجهت اینکه آثار و اعمال باني آن هنوز درنظرها بود خلع رئیس مستحقّ خالي از خطر نمیبود - و این همه آسانتر و بمصلحت نزدیکتر بود که لوازم احتشام و اسباب تجمّل و آسودگي بجهت وي مهیّا سازند و شخصي که در مجلس یا در اردو بزرگتر بود بنام عمل او ادارهٔ امور حقیقي را در دست بدارد *

۱۴۳ بعد از فوت اورنگ زیب ساهو نزد عظیم پسر پادشاه مرحوم ماند و چون شاهزادهٔ مزبور میخواست تا اختلال و اغتشاش در ملّت مرهتي که در آن وقت با دولت مغل

بطور دزدي و طراري و با شدّت تمام محاربت جاري ميداشتند
احداث كنند ماهو را پيش قوم و خويشان وي فرستاده -
عمّ زادهٔ اوراجه راما و بعد از انتقال وي تارا باي كه زن او
بود در غياب ساهو ادارهٔ امور را بوكالت كرده بودند و چنين
مينمود كه خاتون مزبور بداراي اين منصب جليل خيالي
مائل بود ليكن مردم بنسل مستحق سيواجي چنان تعلّق
داشتند كه باستعفا مجبور شد و در ماه مارچ سنهٔ ۱۷۸۰ ع
ساهو بر تخت اسلاف عروج كرد - درائنای زمان طويل
تا بحدّي مخصوص اظهار ذكاوت و كياست نمود و از درجهٔ
سياستي كه داشت بكلّي تنزّل نكرد امّا تربيتي كه در حرم
سراي مغل يافته بود بر تخنّثي كه لازمهٔ عادات اهالي شرق
است انزود چنانچه طولي نكشيد كه ذوقي در طلب عيش
و عشرت ظاهر ساخت و تعويض اعباي ثقيل بدست ديگران
نمود و ليكن از اتّفاقات حسنه هم بجهت خود و اقلاً هم
بجهت ترقّي ملك غالباً ببالاجي وشوناتهه اعتماد داشت *

۱۰۴ , اين مرد كه بعدها بسر امور طائفهٔ مرهته بر آمد
در اوائل احوال در تحصيل ماليات خدمتي باو محوّل بود
و اعتنائي بحال وي نبود و در مبادي ترقّي از قزاقيهائي
كه مخصوص به آن طائفه است بقدري بري بود كه نميتوانست

بدون آنکه دو نفر از دو طرف بازوي او را بگیرند بر اسپ سوار
شود - بالجمله طولي نکشید که کمال ذکاوت و حسن آداب
او مایهٔ اعتبار کلّي نزد ساهو گشت باینمعني که امیر مزبور را
در تمشیت بلاد و تشیید مباني اقتدار خویش میل از راه صلح
و صلاح بیشتر بود تا در مبادرت بسرق و نهب - وزیر مذکور
بحسن تدبیري کافي ساهو را از نزاعي که مابین او و انگریا بود
مستخلص کرده آن امیر مقتدر را بر آن داشت تا باطاعت
ساهو تن در داد - ساهو تا باین قدر از افعال او در این باب
مسرور شد که ویرا بمنصب پیشوائي سرفراز ساخت و این لفظ را
غالباً معني مرتیب کرده اند امّا چنین مینماید که بجهت
اینکه رتق و فتق جمیع امور در آن منصب مندرج بود بوزارت
عثماني زیاد مناسبت داشت - چندي نگذشت که بالاجي
عنان حکومت را بکلّي در دست خود گرفت و کار را بخوبي
از پیش برد لیکن حکومت او بیشتر از قبیل سیاست کشور بود
تا ریاست لشکر و بتدریج فائدهٔ موافقت و اتّفاق را بامراي
قوم که غالباً با یکدیگر مخالفت و نفاق مي ورزیدند حالي
کرده باین تدبیر ایشانرا مستعدّ کارهائي نمود که از آن ببعد
آن طائفه را مایهٔ رعب جمیع ممالک ساخت و همچنین در
مداخل و مخارج ملک نظم و ترتیب داد و بترفیه حال رعایا

پرداخت و جمیع شعبه های سیاست را منظّم ساخت #

۱۴۵ در ماه اکتوبر سنهٔ ۱۷۲۰ع بالاجي بعد از ایالتي مختصر که بیش از شش سال طول نکشیده با وجود این اختصار بجهت نیل اغراض مهمّة که پیش نگارش یافته کفایت کرد راه آخرت پیش گرفت - دو پسر از وي ماند که بزرگتر ایشان که باجي راو نام داشت در تحت ادارهٔ پدر در امور ملکیّه و فنون حربیّه تربیّت یافته در امر اوّل با پدر دم از همالات زده و در امر ثاني از وي سبقت برده بود - باجي راو ساهو را در آن داشت تا بسط حملي متجاوز از آنچه مصلحت و شوناتهه شده بود در دائرهٔ آمال بزرگي دهد و ویرا بر حالت مملکت مغل ملتفت کرد که از زمان باستان مرکز جمیع خیالات شکوه و حشمتي بود که در دلهای اهالي هندوستان میگنجید لیکن درین اوقات شیرازهٔ اتّفاق ملّت بدرجهٔ از هم گسیخته و تنزّل کرده که هرکس جرأت حملهٔ بکند بحکم لزوم بدون اشکال میتواند آنرا بچنگ آرد - اگرچه ساهو شخصاً سپاهيّ نبود امّا از خیال ریاست چشم وي خیره و عقل وي تیره شد و بمقاصد وزیر تکلّي تن در داد - بالاخره وزیر بسبب نزاع خانگي وجنگي که با نظام الملک صوبه دار دکهن جاري داشت نتوانست درپی مطالب تقدّم و تفوّقي که منظور بود برود

و چون در آخر سپاه جمع آوري نموده بسمت مستقرّ حکومت مغل در حرکت آمد بیماریي شدید بر وي غلبه کرد و در سواحل رود نربده بعد از آن که نوزده سال اجراي امور ملک کرده بود حیاترا وداع گفت *

۱۴۶ در این اوقات مرتبهٔ پیشوائي غالباً موروثي گشته بود و پسر بزرگ باجي راو که بنام پدر اسم بالاجي منضمّ کرد بعد از مخالفتي چند از طرف راگوجي بونسلي که طالب همین پایه بود بر این منزلت عالي منصوب شد - منازعات با امیر مزبور و اسباب خارجه خیال بر انداختن سلطنت مغولیّه را بتعویق انداخت - پادشاه مغل بر ادا کردن خراج معمول که حصّهٔ چهارم مایهٔ مملکت بود و چوتهه نام داشت وعده کرد و راگوجي اضلاع بنگاله را سراپای ویران ساخت - در سنهٔ ۱۷۴۹ ع ساهو وفات یافت و اعتبار ریاست که هنوز قدري بواسطهٔ اصالت شخصي و شرافت نسب ساهوجي باقي بود بکلّي از میان رفت حتّی اینکه بالاجي خواست تا آنرا ایکباره منهدم سازد خصوصاً بجهت اینکه در حلال زادگي شاهزادهٔ جوان که نامزد مسند گشت شبهه میرفت - لیکن بعد از اندکي تأمّل صواب چنین دانست که این سلطنت را که محض نام بود با کمتر احتشام و دبدبه جاري بدارد - بالجمله سکواربائي

حرم حاملهٔ راجهٔ مرحوم تکلّی بر مسند وي بود امّا این بار
دنبال تدابیر دیگر بعجله قصد سواری خویش را بر ترس
انتقال شوهر اعلام کرده بود لهذا پیشوا بالضرور اینکه علی الظاهر
کوشش میکرد تا اورا از اجرای این مطلب ممانعت کند اما
آنرا بطوری بخاص و عام اعلان کرد که حسب حالات عمود
چاره نبود از آنکه این رسم شنیع را بجای آرد چون راگوجی
بونسله را دور نموده و مستقرّ حکومت را از ستاره بپونه نقل کرده
بود پیشوا سرکردهٔ مستقل ملّت مرهته گشت - تا چند سال
مشغول بامور خارجه شد مثل حروب و معاملات سیاسیهٔ دکهن
وکرناتک و تخریب اقتدار انگریا که دزد دریائي مشهور بود
و از آخر این امور بعضي اعمال حمیده که در آنها اهل انگریز
زیاده از سالارین شریک بودند صادر شد *

۱۴۷ چون منصب پیشوا بالکل موروثي گشته بود مادهو راو
پسر او بر جاي پدر بر آمد و چون هنوز بسنّ رشد و بلوغ نه
رسیده بود عم وي رگهناتهه راو بوکالت سررشتهٔ امور بدست
گرفت - این امیر که از پیش نزد انگریزان براگوبه معروف شد
شهرت کاردانی در فنون حربیّه تفوق یافته بود - امّا هنوز چهار
سال نگذشته بود که برادرزادهٔ جوان تقدیري جلادت و ثبات
نفسي ظاهر ساخت که خود در اجرای فرائض این منزلت

رفیع کفایت بکار برد - در سنهٔ ۱۷۴۹ و ۱۷۶۵ ع بآن جنگ
مشهور با حیدر پرداخت که انجام فیروزيِ آن شاهد هنر ذاتي
و تدابیر بي انتهای وي در قواعد حربیّه بود - جنگي دیگر که
غالبًا بواسطهٔ یکي از سرداران خود معروف به تربنك ماما با حیدر
کرد در تاریخ میسور مذکور است - آخرالامر در اواخر ایّام حیات
باز در صدد این بر آمد که اقتدار خود را در نقطهٔ وسط ممالک
سلاطین مغول بر قرار بدارد - پس لشکري بزرگ بسرداري
سندیا روهیل کهند را تاخت و تاز کرد و شاه عالم که وارث
نام اعظم مغل بود معاونت انگریزان را بمدد مرهتیان مبدّل کرده
ایشانرا فرصت داد تا بقیّة السّیف آن اقتدار سلطنتي را که
سالهای دراز بر جمیع هندوستان فرمانروا بود تصرّف کردند *

۱۴۸ در این اوقات یکي از مطالب اهمّهٔ کمپني این بود
که بندر باسین و سالسیت و بعضي از جزائر کوچك در نزدیکي
آنرا ضمیمهٔ بمبئي ساخته و باین واسطه حکومت خود را در آن
ملک ایمن گردانند - بنابر این اذن فرستادن سفیري بدربار
پونه داده شد با دستورالعملی چنینیکه هرگونه فرصتی که اسباب
وصول باین مطلب شود از دست ندهد و چون راگوبه بجهت
تجدید اقتدار مطلق خود از اولیای حکومت بمبئي استمداد
نمود عزم کردند تا این درخواست را آلت نیل مرام خویش

بسازند - في الحقيقه مداخله در نزاعهاي خانگي امراي هندوستان
بر خلاف احکام و تدابير کمپني بود و اقرار بايد کرد که در
تقويت شخصي که با خونريزي و غصب راه بامارت باز کرده بود
بجهت تحصيل مطالب ايشان طريقهٔ خوب نبود - امّا باين
ملاحظات اعتنا نکردند و در باب جرائم راگوبه دوستان ايشان
مدّعي آن اند که ازين کارها اطّلاعي کلّي نداشتند و يقين
داشتند که پيشوا بي گناه و طفل حرامزاده بود - بالجمله حتّي
پيشوا چون شنيد دوستان جديد او امداد ايشانرا مشروط بشرائط
بزرگ ميکنند و علي الخصوص درباب واگذار کردن باسين
و سالسيت متعجّب گشت - امّا چون ديد که دشمنان او سنديا
و هلکررا که رجوع او غالباً بايشان بود رو بخود کرده بودند
دانست که چارهٔ نبود بجز اينکه بهمهٔ مطالب انگريزان
تن در دهد و ايشان نيز درين اوقات بلا تامّل سالسيت
و اعمال آنرا متصرّف شدند - درباب مبلغ خطير که از او
طلب کردند مجبور برآن شد تا عجز خود را از اداي
آن ظاهر سازد و از ملاحظهٔ اوضاع و احوال او خيلي احتمال
حقيقت اين سخن ميرفت - بالجمله بعوض اداي مبلغ
جواهراتي که قيمت آنها بشش لك روپيه ميرسيد نزد ايشان
برهن گذارد و بعلاوهٔ واگذار کردن قطعهٔ از زمين که من بعد از

بمالیهٔ آن توانند مبلغ معهود را تحصیل کنند برعهده گرفت *

۱۴۹ کمپني که تا حال حکومت ثلثهٔ بنگاله و مدراس و بمبئي را جداگانه و مستقل داشتند در این اوقات که بواسطهٔ زحماتي که در اینگونه بندوبست مترتّب میشد دراین تفکّر افتادند که حکومتي یگانه که بمنزلهٔ مرکز باشد بنا کنند - بنابر این بفرمانفرما و اهل شوراي کلکته اختیار امر و نهي در ادارهٔ امور سائر حکومتها دادند لیکن ارکان حکومت مدراس و بمبئي هنوز بقبول این مطلب خیلي راغب نبودند و علي الخصوص اجزاي مجلس بمبئي در کارهاي گذشته بامراي کلکته چنانکه باید اعتنائي نداشته بودند - حکّام مجلس کلکته چون ازین امر آگاه شدند بر اعمال ایشان اعتراض کردند که افعال ایشان في حدّ ذاته بر خلاف قانون عدالت و مناقض تدابیر معمولهٔ کمپني است که از مداخله بامور داخلیّهٔ ممالک هندوستان اجتناب کنند - اغلب امراي انگلند بر این حرکت ملامت کرده اند لیکن چنانچه معلوم میشود بدون دلیلي بقاعده - البتّه حرف دراین میرود که آیا مناسب بود که از حکومت بمبئي بکلّي صرف نظر کرده کرنل اپٹن را بجهت انجام معاهدهٔ دیگر از بنگال بفرستند - شکّ نیست که این حرکت حکّام مجلس بمبئي را بمخمصه انداخت و ایشانرا عرضهٔ اهانت و استخفاف امراي

هندوستان ساخت و بتجربه رسیده است که حکومت هنود
هر قسم استلانت را بر ضعف حمل کرده فی الفور خواهشهای
زیاد میکنند - نانا فرنویس یکی از وزرای براهمه که باقتدار
کلّی در دربار پونه ارتقا یافته بود تغییر رویّت داده شکایت کرد
و فی الحقیقه چون انگریزان متّصل دریی واگذار کردن باسین
و سالسیت بودند نه بدون سبب که باوجود اینکه باقرار صریح
خود ادّعای ایشان بجا بود هنوز خواهش داشتند که امکنهٔ
مزبوره را در تصرّف بدارند - القصّه گفتگو بنوعی بر خلاف
توقّع شد که کرنل اپتن بمجالس کلکته و بمبئی انهی کرد
که احتمال کلّی میرود که فی الفور قطع شود - بالجمله وزیر مرهته
چون دید که امرای انگریز در قصد تجدید جنگ ثابت
ایستاده اند و از این معلوم شد که این حرکت ایشان نه از روی
بیم و هراس است پس تقریباً هرچه منازع فیه بود بقبول آن
تن در داد - بنابر این معاهدهٔ در پورندر انجام یافت باین
شرط که انگریزان هرجای را خواستند مالک شوند و مهلت
یکماه مقرّر شد بجهت اینکه راگوبه افواج خود را کم کرده انگریزان
از حمایت او بکلّی دست بدارند *

١٥٠ وقتی که ظاهراً امور بصلح و صلاح تنظیم می یافت
انقلاب روزگار تغییری غریب بمیدان آورد - امنای دولت

در انگلند چون خبر بندوستي را که حکومت بمبئي با راگوبه کرده بودند شنیدند بر منافع علی‌النقد آن بیشتر نظر کرده تا باصول قواعد کلّیهٔ آن از این جهت آنرا بکلّي پسند کردند و فی‌الفور بعد از انجام معاهدهٔ پورندر باین معني نوشتجات ایشان رسید - محال بود که فی‌الفور اینگونه امر مهمّ را ناچیز شمارند لیکن اجزای مجلس بمبئي این کار را مایهٔ افتخار غریبي بر مجلس بزرگ بنگال دانستند که با چندین شدّت افعال ایشانرا ملامت کرده بودند و لهذا خیلی میل داشتند باینکه عذري بجویند بطوري که دوباره با حکومت پونه در اندازند - لهذا بهیچ وجه حمایت خود را از راگوبه باز نگرفتند و نیز از حیله سازي که بجهت دوباره برقرار داشتن اقتدار وي برپا شد در این کار تقویّت یافتند لیکن کاردانی و حذاقت نانا فرنویس در امور ملکي این مقاصد را باطل کرد *

۱۵۱ نانا فرنویس با یکی از اهالي فرانس که لوبن نام داشت و چنین مینماید توقّع جمعیّتي کثیر بجهت مدد از فرنگستان در خاطر نانا فرنویس انداخته بود بحسن سلوک پیش آمد - بالجمله گمان میرفت که نانا آثار مخالفت نموده بود و مستر هارنبي حاکم بمبئي در شرحي که درباب امر مرهتیّه نوشت ثابت کرد که بزودي وضعی خطرناک خواهد

پیدا کرد و منجرّ بر آن میشود که باین انگریزان یا برکاری درست اقدام کنند یا یکباره ترك امید ترقّي حال خود در ممالك غربیّهٔ هندوستان نمایند - بعلاوه مستر هاستنگس اگرچه بلامتي که بر حکومت ببمبي کرده شد موافقت نموده بود حال بفکر آن افتاده که از معاهدهٔ پورندر شروط بهتر حاصل میتوانست شد - لهذا ایشانرا اجازت داد که در اطفاي نایرهٔ اختلاف درمملکت مرهته مدد کنند و بجهت انجام این مطلب کرنل لیسلي را با جمعی کثیر فرستاد تا از راه وسط هندوستان از بنگال تا بساحل غربیّ حرکت کند *

۱۵۲ بعد از این معرکه سالاران سپاه قطع کردند حتّی آنکه مراجعت نیز صورت نمي بست - بنابراین جز در مصالحت چاره ندیدند واین کار درچنین وقت مثل آن بود که شرائط معاهده را بکلّي بخواهش دشمن وگذارند بجهت اینکه اجازت مراجعت ایشان ببمبي بدهد - هر قدر کپتان هارتلي نصیحت کرد که این تدبیر مایهٔ ننگ است و راهي هم نمود که شاید میتوانستند بآن طور مراجعت کنند فایده نه بخشید و همچنین اعتراضات مستر کارناك اگرچه اصراري نکرد نیز سودی نداشت - القصّه هرچه گفته شد بجبن و بددلي امرا اثر نکرد حتّی اینکه بسپردن راگوبه راضي میشدند اگر امیر مزبور درخفیه اقرار

نميكرد كه خود را بمراحم سنديا بسپارد - انگريزان نيز با سنديا قول و قرار كرده شرايطي في الجمله مقرون بمروّت حاصل كردند امّا معاهدهٔ ورگاون اگرچه از جميع مصايبي كه تا بحال برسر لشكر انگريز رسيده بود بزرگتر نبود شكّ نيست كه از همه بيشتر مايهٔ فضيحت بود - باينمعني كه بجميع مطالب كه منازع فيه بود تن در داده جملهٔ ممالك را كه تازه بحيطهٔ تصرّف در آورده بودند باز دادند و بعلاوه مجبور بر آن شده تا افواجي را كه از بنگال كوچ داده بودند موقوف بدارند - اين معاهده هم در بمبئي و هم در انگلند مايهٔ غضب شديد گشت و هر سه نفر مستر كارناك و كرنل ايجرتن و كرنل كوكبرن از خدمت خارج شدند و چنين مينمايد كه افعال ايشان اين دفعه قابل عذر نبوده - و اين بيشتر هم مايهٔ تعجّب ميشود كه اين حركات بكلّي برخلاف آنچه درازمنهٔ سابقه از ايشان سر زده بود و علي الخصوص در بارهٔ كرنل كوكبرن كه نام خود را برشادت اقصى الغاية بلند آوازه كرده بود و مردم ويرا از معارف سپاه كشان ميدانستند امّا آن قابليّت كه در اجراي امور حربيّه از وي صادر گشت كفايت اقدام بر اين كار كه صعبتر و بزرگتر بود نكرد - بالجمله انگريزان ببهانهٔ اينكه معاهده بدون آنكه اختيار انجام آن بدست معاهدين باشد شده است آنرا منسوخ

دانسته فقط تا اینکه کرنل لیسلي با لشکر وارد شود حمله بر
دشمان را بتعویق انداختند *

١٥٣ در ایّام سرما که از اوائل ماه اکتوبر شروع میشود
جنرل گودارد بمحاصرهٔ باسین پرداخت و کرنل هارتلي افواج
خود را دراغلب ممالک دکهن منتشر کرده ویرا معاونت نموده
و از آنجا توانست آذوقه و علوفه و پول فراهم سازد - دراین
جنگ کار بخوبي از پیش رفت بایمعني که باسین در دهم
ماه دسمبر تسلیم شد و کرنل هارتلي صفوف خود را درجاي
محکم آراسته لشکر متّفق وکثیر مرهته را که خواستند از وی
دست برد برند شکست فاحش داد - بدین منوال آب بر
روی کار انگریز آمد که درآن وقت بجنرل گودارد انهي شد
که حکومت بمبئي قصد بنای معاهده بلا تأمّل دارند - بنابر
این دستورالعمل نوي داده شد تا بمجرّد خبر اینکه دربار پونه
همین میل دارند خود را بجهت قطع و ترک محاربه مهیّا
بدارد - این مطلب ببعضی از احوالات سابق الذکر جنگ
دکهن مربوط بود بایمعني که حیدر با نظام‌الملک و مرهتّان
معاهده نموده با شدّت تمام تاخت و تارکرناتک کرده تهدید
خرابي تجارتخانهٔ انگریزرا در مدراس کرد - دراین صورت قرار
برآن شد که ترک بسیاري از آنچه دردست داشتند نموده

و آنچه حقّ کوشش بود بجهت اینکه دربار پونه را از شرکت
در این اتّفاق قويّ مانع بشوند بظهور برسانند - بالجمله معاهده
خصوصًا بعد از خبر صدمهٔ که بلشکر کرنل بیلي رسیده بود
در عهدهٔ تعویق افتاد - در این صورت مکره جنرل گودارد
خیال کرد که اگر از کوهستان عبور کرده لشکر خود را در جاے
تعبیه کند که از آنجا راه بدارالحکومهٔ مرهته باز بشود شاید
کار صورت بگیرد *

۱۵۴ از این زمان بعد اتّحاد و صلح و صلاح مابین دولت
ما و مرهتیّان تا سالهاي دراز جاري بود و منشاء این اتّحاد
بیمی بود که هر دو طایفه از اقتدار کلّي و ادّعاهای سلطان
میسور داشتند - مذکور گشت که ایشان در معاهدهٔ متواتر با
انگریزان متّفق شدند وهم در جنگهائي که بالاخره واسطهٔ خرابي
تیپو شد گاه بگاه بدون رویّت نوع مددي میدادند - تاریخ این
معاهده خیلي خصوصیّت بیدا کرد بواسطهٔ ترقّي سندیا بمرتبهٔ
که از جمیع امرایي متّفقه بحکم لزوم پیشی گرفت - چون
مملکت وي باخطهاي جنوبي و بقیّة‌السّیف ممالک مغل
اتّصال داشت پی در پی اصلاع مرقومهٔ در ذیل را بآن منظمّ
کرد - از جانب شرق بندیل کهند را بچنگ آورده و از طرف
مغرب امرایي جنگجو راجپوتانه را خراج گذار ساخت و آخر

شاه عالم که نام پادشاهی مغل داشت و آن نام باوجود زوال دولت هنوز معتنابه و محترم بود خود را بواسطهٔ هرج و مرج دربار درپناه وی گذارد - بدین نوع سندیا آگره و دهلي و اقطار اطراف را در تصرّف آورد و آنچه از حکومت و پادشاهي باقي مانده بود در قبضهٔ اقتدار گرفت - بقدر از این واردات نیک مفتخر شد که ادّعای چوتهه که چهاریك از خراج است از حکومت بنگال نمود - مستر مکفرسن که در آن وقت حاکم بود از قبول این دعوي با خشم هرچه تمامتر سرباز زد و اصرار کرد که علی رؤس الاشهاد ترك این ادّعا کند *

۱۵۵ وضع رفیع سندیا از جهات دیگر بی ثبات و مشکل بود چون خیلي احتیاج بپول داشت مجبور بآن شد که تحمیلات شاقّه بر امرای راجپوت نماید - لهذا آن طایفهٔ مغرور سر بشورش بر آورده و محمّد بیگ و غلام قادر که مانند پادشاه مغل از حکومت مرهته نفور گشته بودند با ایشان ضمّ شدند - در یکی از جنگهای راجپوتانه شکست فاحش یافت واگرچه قبایل جنگي آن ملک چنانچه رسم ایشان بود بعد از غلبه بر خصم متفرّق شده بمنازل خود مراجعت نمودند - امّا بعد از آن واقعه حتّی باحکّام مسلمانان تاب مقاومت نداشت و چون دوباره شکست یافت و کار او بنهایت رسید درخواست

کرد اگرچه فایدهٔ بسیار بر آن مترتّب نشد که نانا فرنویس از جمیع موادّ نزاع و حسد درگذشته بحکم اتّفاق ملّتی اورا معاونت نماید - بالجمله بواسطهٔ شدّت سبعیّ غلام قادر که دهلي را متصرّف شده و پادشاه را گرفتار کرده با وي و خاندان و متعلّقان وي در نهایت ظلم و بیرحمي سلوک میکرد استخلاص یافت - غلام قادر بدست خود با نوک خنجر پادشاه را کور کرد و بدیگر بیداد و ظلمها پرداخته عرضهٔ انضجار و تنفّر قلوب خاص و عام گشت - بالاخره رفیق وي اسماعیل بیگ برجاي محمّد نشسته جانب سندیا را گرفت و در آن اوان نیز لشکري بجهت مدد سندیا از پونه رسید و باین واسطه امیر مزبور در دهلي داخل شده غلام قادر را تعاقب و اورا گرفتار کرده بقتل رسانید - چون برین وسایط امیر مرهته فی‌الجمله باقتدار پیش ارتقا یافته بود خواست تا بنوعي که اسلاف وي هرگز آنگونه عمل نکرده بودند بنظم و نسق و تقویّت افواج خود پردازد *

۱۵۲ چون سندیا بدین نوع خودرا در اقتدار و بزرگي از امراي مرهتي برتر یافت مطلب دیگر وي این بود که در تدابیر دربار پونه رسوخ پیدا کند - لهذا بدان جانب روانه شد علی‌الظّاهر بواسطهٔ اینکه لقب وکیل مطلق که بسعي او پادشاه مغل داده بود بر پیشوا گذارد - این ملاقات بسیار نا پسندیده

بود امّا بابا فرنویس بلا واثقۀ حواست تا ارانن مصنق راه یابد - بالاخرۀ سندیا رسید و با تواضع و تکلّف هرچه تماعتر استقبال ویرا کردند - بیشوا باحتشام و شکوه تمام این لقب را که مي پنداشتند مایۀ ازدیاد حشمت و رتبت حتّی بجهت شخصي مثل اوست بر خود گذارد و سندیا بواسطۀ این خدمت بزرگ بر نیابت علی الدّوام مقرّر و اختیار انتخاب جانشین بر دوي مفوّض شد - و در حقیقت رسوخ کلّي که لازمۀ اینگونه منصب بود در دربار پیدا کرد و نه فقط باظهار احتشام و تجمّل درین رسم ملکه بدعوت صید و نخچیر و سائر ملاهي که ورزیر سال خوردۀ غالبًا مانع بود رسوخ کلّي در خاطر وي پیدا کرد - القصّه سندیا ظاهر بود که بجای بابا فرنویس مي نشست و حکومت مرهتي مسافت لکن بیماریئ سخت بر وي غلبه کرد و در دوازدهم ماه فبروري سنۀ ۱۷۹۴ ع وفات یافت *

۱۵۷ خاندانۀ مهاداجي سندیا یکي از بزرگترین خاندانهاي هندوستان است و وجود او آلت کلّي در ترقّي این خاندان باین درجۀ رفیع شدۀ - و او مردي بود با جلادت و حداقتي فوق العادۀ و تجاربي زیاد و بقدري متمسّک باصول اسانّت که قاطبۀ ناس را معتقد این بود که بالطّبع از ارتکاب جرائم کبیرۀ و آثام عظیمه بري است - و این نوع تعریف تعریفي است که غالب

در حقّ بزرگان هندوستان نمیتوان کرد و فوت او در این وقت
که خطري عظیم متوجّهٔ مملکت بود میتوان گفت که سبب اصلي
زوال سلطنت مرهتّیان آمد که بعد از آن اتّفاق افتاد - چون
نسلي از وي نماند بقوانین وراثت اعتنا نکرده دولت راو را
که پسر برادر کوچکتر او بود بولایت عهد متبنّه داشت - پسر
مزبور که فقط در پانزده سالگي بود اگرچه ذکاوت و جلادت
داشت امّا از اجراي امور بقدری مستحضر نبود که بتواند از متاعب
و مشاقّي که بزودي بر سر وي آمد خلاص بیابد *

۱۵۸ چنین مینمود که بعد از وفات حریف خود ناناڤرنویس
دو باره حکومت مطلق العنان در ادارهٔ امور جمهور باو محوّل شد
امّا خود آن رغبت حکمراني که داشت ویرا در ورطهٔ بلای
پر آشوبتر انداخت - وقتیکه مادهو راو نامرا که ملقّب بپیشوا بود
بکلّی در تحت ادارهٔ خود داشت باجي راو پسر راگوبه را نیز که
چون بسرحدّ بلوغ رسید آثار رشد و لیاقت و اخلاق و آداب
پسندیده ظاهر نمود و باین واسطه در خاطر خواص و عوام رسوخ
بسیار حاصل کرده بود قید شدید کرد - مادهو راو که از اقرباي
نزدیک او بود در این باب زیاده از دیگران متامّل و متالّم شده
مکاتبت بینهما جاري و برپا شد و این دو جوان که هم در چنان
معرض عداوت شدید بودند عقد اخوّت جاني بستند - در

مکاتباتکه با یکدیگر میکردند عالناً حال میبخشند ایکه روزی آید
که ازین گرفتاری استخلاص یابند با یکدیگر بمعاملات و مواجات
حرکت کنند و در مساعت اسلاف در اجرای اعمال عظیمه
با یکدیگر برد مسابقت پس از وقت میباحسن چون بابا
در این تردّد مکاتبات و حالات بی عیب اطّلاع یافت بغضب
شدید آمده تن ناحی زاو را شدید در ساخت و سر مادهو راو را
سرزنش و توبیخ بسیار کرد *

۱۵۹ غصّه و غضب بر جوان رشد استیلا یافته خود را از بالای
سرای سلطنت زیر انداخت و بعد از دو روز وفات یافت • این
مصیبت حملی بر خلاف مصلحت بابا فرنویس بود بعلّت
اینکه وارث مستحق همان شخص بود که در احداث دشمنی
او این قدر کوشش کرده بود - بالجمله در مبادی حال رزیر
خواست تا برفع این غایله بپردازد و این هم عرضه کرد که
حرم امیر مرحوم باوجود اینکه سنّ بلوغ نرسیده بود کسی را
بفرزندی بر دارد که باین وسیله او را بپیشوائی بر آورده خود بطور
وکالت اجرای امور کند - امّا فهمید که مردم برایں تدبیر بهیچ
وجه راغب نبودند و چون شنید که سندیا طرفداری جوان
محبوس میکرد دائرهٔ خود را در نشستن پسر مزبور بر تخت
دانسته همّت بر انجاح آن مطلب گماشت - چون این قصد

بباجي راوانهي شد بقدري متحيّر گشت که قاصد را بر آن مجبور کرد تا دم گاو را بدست گرفته قسم خورد که دراین معنی خیانت نیست پس متوجهٔ پونه شده بر تخت عروج کرد - امّا امید نبود که صلح ذات‌البین جزگرگ آشتي باشد وازاین زمان بیعد امور دربار بکلّي درورطهٔ مناقضت وحیله سازي افتاد باینمعني که پیشوا خواست تا بنفسه سرکشي امورکند ونانا وامراي دیگر طالب آن بودند که ویرا نام امارت گذارده ادارهٔ مهمّات را بقبضهٔ اختیار خویش بگیرند وازهرج ومرجي که آنجا برپا شد اشخاصیکه روزي درکمال دوستي واتّحاد بودند روز دیگر بنیاد تضییع وتخریب یکدیگر را می نهادند - امّا شرح این کارهاي مخلوط وممزوج وذکر اسامي اشخاص مجهول الحال که دراختلال واغتشاش وقت خود را بمیدان آوردند فائده نمي بخشد - بالجمله بعضي مردم خواستند تا آن امیررا که از مدّتها دربند اسار مانده بود آلتي بجهت انجاح مطالب خویش بسازند - نانا فرنویس بعد از انقلاب مختلف روزگار وچشیدن شربت تلخ انتظار تا بحدّ مخصوص اقتدار سابق بدست آورد - امّا چندي از حکومت جدید اونگذشته بود که دست اجل گریبانش را گرفت ونام کارداني ورای ورویّت که غالبًا سائر وزراي هندوستان نداشته اند از خویش باقي گذارد

وشخصي ديگر نماند که با حسن تدبير و پيش بيني که قليلي بعد از آن اجراي امور طايفهٔ مرهته را درکار بود اتّصاف داشته باشد *

۱۶۰ پيش از فوت فرنويس نيز دربار پونه از چندي وضع خطرناک داشت - اين دولت با انگريزان و نظام الملک متّفق شده عقد معاهده بر خلاف اقتدار وادّعاي سلطان ميسور بسته بودند ومکرّر با دولت انگريز درجنگ آن سلسله موافقت ومعاونت کرده بودند اگرچه نه بطور دلخواه ونه موافق رسم وقاعده - هرچند لارد کرنوالس بقاعده از اعمال لشکر ايشان شکايت ميتوانست کرد امّا نه فقط اظهار غضب نکرد بلکه از ممالکي که بدُوَل متحابّه واگذارده شد ايشانرا نيز مثل کمپني ونظام الملک حصهٔ سيوم معيّن نمود ومارکوس ويلسلي بعد ازين چون مباشرت جنگ آخرين با ټيپوکرد ايفاي شروط اين معاهده را از ايشان اقتضا نمود - بالجمله درآن اوقات حسدي شديد ونه بي سبب درباب ترقّي دولت انگريز درايشان پيدا شد واگرچه مطلقاً سر از امضاي عهد وپيمان خويش بازنزدند واضح بود که التفات کلّي بطرف سلطان ميسور مينمودند - نانا فرنويس باين رأي بسيار همداستان بود امّا باوجود اين بهيچ تدبيريکه مايهٔ جنگ با دولتي باين مقدار مقتدر ميشد بکلّي تن

در نداد - امّا سندیا و پیشوا جوانان متهوّر بامرار تمام جانب تیپورا گرفتند و مراسلهٔ که در سرنگپتم یافت شد دلالت بر این واقعه میکرد که از آن عداوت بخوبي ظاهر شد - و شکّ نیست که اگر بخت مساعدت پسر حیدر مینمود امرایی مزبور فی الفور بوي متّفق میشدند امّا خبر تسخیر پایي تخت میسور و مرگ سلطان و زوال سلسلهٔ مقتدریي این غرض را باطل کرد - پس بهر نوع سعي میکردند تا عذر تکاهل خود را در رعایت حقوق معاهده بخواهند و علامات مقاصد دشمني را بپوشانند *

۱۹۱ اگرچه مرهتیّان عهد خود را بهیچ وجه بپایان نبرده بودند مارکوس ویلسلي مصلحت در اظهار نا رضامندیي وکینه ندید حتّی اینکه حصّهٔ از ممالک مفتوحه را بجهت ایشان مقرّر نمود لیکن عزم کرد که بواسطهٔ غلبه که در این اوقات بر ممالک هندوستان داشت بقدریکه ممکن باشد این طایفهٔ مقتدر وفتنه جو را اداره پذیر بسازد - بنابر این حصّهٔ از ثمرهٔ فتح میسور را بایشان عرضه کرد مشروط بر اینکه پیشوا بهمان مضمون که در این اواخر در معاهده با نظام الملک انجام یافته بود راضي شده لشکري از انگریز بجهت مدد قبول کند وقطعهٔ از زمین را که مالیهٔ آن بعد از اداي هرگونه مصارف کفایت مدد معاش ایشان کند وا گذار نماید - امّا بعد از آنکه مرهتیّان بانواع مساهله وحیل

کلورا چمن ماه تعویق انداختند از این مسئله بکلّي ابا کردند -
و این هم واضح بود که پیشوا بجز اینکه لابد و ناچار شود بدینگونه
تدبیر تن در نخواهد داد و فرمانفرما امید قويّ داشت که طول
نخواهد کشید تا اینکه چنین ضرورت او را روي دهد و با دقّت
تمام منتظر فرصت بود و خیال کرد که هرج و مرج اوضاع طایفهٔ
مرهته چون بحکم لزوم ازدیاد خواهد پذیرفت لابد پیشوا را
بدرخواست معاونت انگریزان مجبور خواهد کرد - بعلّت اینکه
اگرچه پیشوا نام امارت داشت و خود مردي رشید و طالب
جاه و نام بود الّا اینکه از وي پوشیده نبود که بسبب دغا و ري
سپاهیان مجهول الحال اقتدار وي هر روزه بیش از پیش مختصر
و محدود میشود - بالجمله سندیا مامي اینکه در حقیقت پادشاه
مرهته است بنامي حرکت گذاشت بجهت اینکه لشکري داشت
زیاده بر آنچه در تحت علم پیشوا بود و واضح بود که او را فقط
اسباب بازیچه میدانست هلکر نیز افواج کثیر درید و بدعلي را
جمع آوري نموده و بی میل نبود باینکه با هر حریفي هر قدر مقتدر
باشد زور بازوي خود را بیازماید - بالجمله اسباب شورش و فتنه
در جمعه مهیّا بود امّا تا چندي بظهور نیامد ولهذا بعد از فتح
مسور سه سال گذشت پیش از اینکه اتّفاقي که مارکوس
ویلسلی را چشم داشت آن بود فی الحقیقه صاحب مزبور تهیّه و

تدارك اسباب سفر بانگلند میدید در ماه جنوري سنهٔ ۱۸۰۳ ع
این خبر غیر متوقع مایهٔ فسخ عزیمت او شد - برهم خوردگي
امور مرهته که وي از مدّت متمادي منتظر آن بود بمیزاني زیاده
و بوجهي بیشتر از آنچه بجهت اجراي تدابیر خود توقّع داشت
دست بهم داد *

۱۶۲ دودمانهای سندیا و هلکر که حال از درکات دنیّه
بدرجات علیّه ترقّي کرده و باهم بطور هم چشمي میزیستند
تا چندي در جاه و مکنت تقریباً مساوات داشتند پس چون
سندیا بمرتبهٔ عالي رسید خوانوادهٔ وی عظمت کلّي یافت - امّا
جسونت راو نام یکي ازین قبیله که نسبت حرامزادگي بنسب
وي میدادند و بواسطهٔ جرأت و جلادت و هنر مخصوص درجنگ
و غارت خود را باوجود ننگ نژاد سرکردهٔ خاندان سپاهیّاني که
در تحت علم این خانواده میجنگیدند نموده دودمان هلکر را
بمراتب و اقتدار سابق رسانید - اختلافات مابین وي و سندیا
زود سر بر زد زیراکه در اثناي تاخت و تاز اطراف ممالك
نیز عرصهٔ نهب و غارت او بود - بعد از حرکتي چند دو لشکر
در حوالي اندور که پاي تخت هلکر بود بیکدیگر ملاقي شدند
و هلکر شکست فاحش یافته نود و هشت توپ در دست دشمن
گذارد - گمان میرفت که حالت وي بقدري خرابي یافته بود

که سه‌دیا تعادل بسیار وررویده ویرا تعاقب نکرد - مانند لشکر مرهتی هیچ جمعیّتی بآن آسانی و زودی فراهم نمیتوان آورد - سالار شکست خورده چون چندی در ممالک اطراف تاخت و تارکرده بزودی جمع خوانان شجاع را که در غارت وخطر عیش خویش را دانستند رو بخود کرد - جمعیّتی کثیر که از حالت آرام و فراغت مستقرّ بودند از لشکر دشمن بی در بی باردوی وی ماندند - القصّه بزودی بقدری قوّت پیدا کرد که بجانب پونه در حرکت آمد ٭

۱۶۳ بالجمله پیشوا نقض عقد معاهده را با انگریزان بسته بود - در وقتیکه اوّل آثار آن بلّله که ویرا از پای در آورد روی نمود خواهش مدد لشکری ظاهر ساخت ولیکن حتّی‌الامکان بر شروط محدوده چنانچه لشکر مرور نماید در ملک داخل شود لیکن درسرحدّ مقام گرفته درهنگام احتیاج مستعدّ کار باشد - مطلب وی لاریب این بود تا خود عرصهٔ عداوت وملامتی باشد که مترتّب میشد بر داخل کردن این احادیث مقتدر درممالک خود ونیز محض بسم آمدن ایشان امرای مخالف را ملایم سازد و حکومت خویش را دوباره برقرار بدارد - بالجمله مارکوس ویلسلی باوجود این آثار بی‌اعتمادی که ازوی ظاهر شد از امضای این معاهده نکلّی سرباز زد

امّا بندوبست مدد معاش لشکر باشکال تمام مقرون بود - صحیح
است که پیشوا قطعهٔ وسیعي از مملکت را عرضه داشت لیکن
بواسطهٔ اینکه در هندوستان خاص واقع بود که او در آنجا بجز
نام اقتدار نداشت و درنفس‌الامر سندیا وهلکر آنرا در قبضهٔ
تصرّف گرفته بودند و از ایشان بضرب شمشیر گرفتن لازم میشد *
۱۶۴ انگریزان ادّعاي واگذاردن قطعهٔ زمین کردند که در
تحت ادارهٔ خود درآرند حتّي اینکه بقبول مبلغ نیز راضي
میشدند با اینکه در اداي آن یقین نبود - بدین طرز معاهده را
تا روز پیش از معرکه بتعویق انداختند پس امیر مزبور چون
دید که هرکدام غلبه بکند خود درحالت نیابت وزیر دستي
خواهد آمد معاهده را صحیح کرد و بعد از فتح عظیم هلکر
عزم کرد تا بکلّي بانگریزان متوسّل شود - از قلعهٔ سنگره که
در آن پناه برده بود این مقصود را ظاهر ساخت وبنابر این
او را دعوت کردند تا متوجّهٔ ساحل دریا شود باین واسطه
که سوال و جواب دراین باب را بقاعده و امنیّت آنجا توانند
کرد - لهذا بسورندروگ رفته و بر جهاز سوار شده درباسین
رسید و آنجا کرنل کلوز او را ملاقات کرد و آن معاهدهٔ مشهور
با شروط و اصولي زیاد درسي ویکم ماه دسمبر سنهٔ ۱۸۰۲ ع
صحیح شد - کمپني نه فقط وعده کردند تا با شش هزار سپاه

او را مدد کنند که بجهت مصارف ایشان ملکي که مالیهٔ آن بیست و شش لکهه روپیه بود مقرّر شده بلکه بعلاوه اقرار کردند تا هر قدر عسکر که داشتند یا اینکه بجهت دوباره تقرّر امارت پیشوا در طایفهٔ مرهتي ضرور شود بکار ببرند *

۱۹۵ پیش از آنکه بتعریف آن حرب شروع بکنیم که عظیمترین جنگها است که دولت انگریز تا بحال در هندوستان کرد و بقضاي الهي اقتدار آنرا در ممالک هندوستان بکلّي برقرار داشت محال است که از تفحّصي چند در ضرورت و صواب بیني این امر مهمّ باز مانیم - مستر ملّ که با فراست تفتیش این امر کرده است بحث میکند که جنگي که از معاهدهٔ باسین برخاست واضح است که بواسطهٔ عمل اختیاري خود فرمانفرما بود و اینکه چون امراي مرهتي در نزاع خانگي خود مشغول بوده نه فقط قصد جنگ با دولت انگریز نکردند بلکه خواهش اینمعني را نیز نداشتند - مطلب هریک این بود که خود پیشوا را در تصرّف آورده و بنام او ادارهٔ همهٔ مملکت کنند - امّا تدبیري که مایهٔ استخلاص وي از جمیع ایشان شد واعتبار نام وعظمت ویرا بدولت غیر نقل کرد و بعلاوه دماغ ملّت را بخاک مالید این خود مانعي در راه هریک از ایشان بود ولهذا علی‌السّویّه هریک را مورد کینه و عداوت گشت -

و از آن پس میگوید بجهت کمپنی ممکن بود که بآسانی
پای از میان بیرون کشیده امرای مختلفه را در جنگهای
جمهوری، تباه شده میدیدند و از جانبین استدعای معاونت
قبول کرده انواع نفع برای خود حاصل میکردند و مابین
مخالفان حکم میشدند - امّا این مسئله با حوادث و واردات
متنوّعه بسیار مخلوط و ممزوج است و براهینی که از طرف
دیگر در پیش میآوردند اقلاً همان نمایش راستی دارد *

۱۹۲ حقیقت این مسئله را کسی انکار نکرده است که اگر
دولتی ممالک اطراف خود را مشغول جنگ ببیند از روی
انصاف میتوان گفت که مداخله مابین میتواند کرد - و این
مداخله بواسطهٔ مروّت و ایمن داشتن مظلومان است یا منشاء
آن تدبیر است که مبادا دولتی در غلبه بر دیگران اقتداری
زایدالوصف پیدا کرده که بجهت ملک خودش خطر ناک
باشد - امّا در این اوقات مجاهدات رؤسائی مرهتی صورت
نزاع خانگی نداشت بلکه جنگی بقاعده مابین امرای مستقلّ
بود - اتّفاق ملّت که باید درخاطر امرای این طایفه قوّت
داشته باشد فقط مایهٔ قصد و آرزوی اقتدار شخصی بود وواضح
است که این غرض حرص وطمع جمیع طالبان را انگیخته بود -
لهذا احتمال بسیار داشت که بزودی یکی از این امرا تقدّم

و تفرّق خواهد یافت و ادارهٔ امور مرهته را در قبضهٔ اقتدار خود خواهد گرفت - محال است که منکر ازین شویم که درچنین حال، سالاري كار دان دولت انگریز را مایهٔ بیم و دهشت بسیار میشد هم از وسعت مملکت که بر آن دست تصرّف میداشت و هم از فائدهٔ که مترتّب میشد بواسطهٔ تربیت لشکر وی بقاعدهٔ فرنگستان - و همچنین شخصی نیز امید موافقت دولت فرانس میداشت برخلاف انگریزان که از بی ثباتي درستي نظام‌الملک و دیگر امراے که نوّابان ایشان بودند دهشت میداشتند *

۱۹۷ از مکاتبات سرّیهٔ مارکوس ویلسلي که درین اوقات اشتهار یافت ظاهر است که وي امید قويّ میداشت که نقط رسوخ این معاهده بدون آنکه احتیاج بجنگ شود مایهٔ صلح، و صلاح میگشت و بوجه کافي میزان اقتدار ممالک مرهتي را برقرار میداشت - و امید چنان بود که سندیا بعد از آن صدمهٔ بنیان کن براسطهٔ وعدهٔ که بوي عرضه داشتند که هرچه از دست وي رفته بود باز خواهند داد و متضمّن ایمن بودن آن خواهند شد با کمال خوشي با دولت انگریز و پیشوا موافقت خواهد نمود - و گمان میرفت که اسباب و تهیّهٔ هلکر بی پایدار و کمتر از آن بود که با این سه دولت، متّفقه، مقاومت

نماید - فقط دربارهٔ راگوجي بونسلي که راجهٔ برار گشته و چنانچه مذکور شدهٔ یکی از اسلاف وي ادّعای پیشوای مرهته نیز کرده محلّ شبهه بود - امّا مشهور شد که وی باین قدر دل گرمي بجانب فاتحان متوسّل شد که اندیشهٔ بسیار نبود که وي بدور شخصی مثل هلکر گرد خواهد آمد که امور وي باضطرار رسیده بود - در حقیقت اگر امراي مزبور بنیان تدبیر بر مقاصد اصلي ملکي نهاده بودند کار را تا چندي بمداهنه میگذرانیدند - اوّلاً تا وقتیکه سندیا عساکر از هم ریختهٔ خود را فراهم آورده و حریف ویرا که دران سمت رود گوداوري جاي گرفته و چنین مینمود که مایل نبود طریقهٔ قطعي پیش بگیرد بتوانند راضي کنند که با این معاهده اتّفاق نماید *

۱۶۸ بالجمله اغراض مزبورهٔ اگرچه علی الظّاهر مبناي آن نیک بود صورت نگرفت - سندیا و راگوجي این قدر خوف و ترس از اقتدار دولت انگریز داشتند که نه فقط مایهٔ تسکین شدّت معادات که مابین بود گشت بلکه ایشانرا بر آن داشت تا در نا بود ساختن معاهدهٔ که ظاهراً مایهٔ غلبه و استیلاي تامّ کمپني بر ملک مرهته بود بعجله و پیش از وقت کوشیدند - و با این همه سندیا که بعد از شکست خوردن بجانب برهانپور رکضت کرده و در آنجا جمعیّتي کثیر فراهم آورده بود در مبادي

حال پرده از اسرار خود بر نگرفت و چون ویرا دعوت کردند
تا بشروط معاهدهٔ باسین راضي شده از منافع آن امر حصه
بردارد اظهار قبول نمود - امّا خواست تا قبل از آن که باینمعني
تن در دهد با پیشوا مراسله و مکاتبه کرده در بعضی امور از وي
استفساري نماید - بعدها از قبول این مطلب ابا کرد امّا
گفت که در اجراي آن مزاحمت نخواهد نمود - علی ایّ حال
اقامت او در برهانپور بالضّرورة مورث دهشت و بیم انگریزان
شد بعلّت اینکه چنین حرکت بجز اینکه اعتبار خویش را
در دربار پونه دوباره مستقرّ سازد ظاهراً معني دیگر نداشت -
لهذا مستر کولنس که برسم سفارت در لشکرگاه او مقام داشت
باصرار تمام قبول معاهده را بوي عرضه داشت اگرچه اورا
حالی کرد که اگر از این امر امتناع نماید چنین کار موجب
نا رضامندي دولت انگریز نخواهد شد - امّا در آن صورت
چشمداشت این بود که فی الفور از رود نربده که مملکت او
در شمال آن واقع است عبور کند و این حرکت را دلیل
بر صدق دوستي و عدم دشمنی خویش نماید *

۱۶۹ سندیا اظهار دوستی نمود امّا گفت که وضعی که
در این اوان برخود گرفته بجهت نگاهداري و جلو گرفتن
هلکر لازم بود - از این بعد مارکوس ویلسلی بسفیر انگریز

نهي کرد که اگر چنين که متصوّر است معلوم شود هر دليل ديگر که بدون شائبهٔ ريب و ريا ميل سنديا را بصلح و ملايم توابه کند قبول خواهد کرد و تا مدّتي باين اعتقاد بود که امير مزبور بدون آنکه هلکر و راجهٔ برار باري متفق الرأي شوند جرات مقاومت نخواهد کرد - بنابر اين بوي و به راجهٔ برار نوشته ايشانرا در باب ايمن بودن حکومت ايشان بر قرار سابق اطمينان داد - در همان نوشته ببعضي حکايتهاي غير مرضيّه که از ايشان استماع افتاده بود اشارتي فرموده ايشانرا متنبّه ساخت که اندک حرکتي بجهت تعويق و تاخير معاهدهٔ باسين از قبل هر حکومت موجب معادات دولت انگريز خواهد شد - راجهٔ مزبور اگرچه در جواب اين کاغذ بکلّي بر خيال دشمني انکار کرد وليکن در همان وقت نوشتهٔ که بعظيم الامرا فرستاده بود در آن خواهش ملاقات با سنديا بجهت بناي تدابيري که مايهٔ مزاحمت در ايفاي معاهدهٔ مزبور شود ظاهر ساخته بود بروز کرد - اگرچه انکار بر چنان مطلب شد و صورت صلح و صلاح درميان بود امّا عمل لشکري سنديا و نيز راجهٔ برار بکلّي ممدّ حقيقت آن بود - لهذا گرنرجرل عزم کرد که جميع لشکر انگريز را وضعي بدهد که اگر وقت مقتضي حرب و ضرب شود بسرعت و جلادت هرچه تمامتر مستعدّ کار باشند *

۱۷۰ - چون اعمال حکام ملکی هر روز بیشتر موجب بدگمانی بود فرمانفرما بجهت اینکه تاخیر و تعویق در اخبار و استخبار کلکته واقع نشود در بیست و ششم ماه جون برادر خود را سردار کلّ عساکر که در ممالک مرهته بودند نموده اختیار صلح و جنگ را بوی واگذار فرمود - موافق قوانین لشکری لارد لیک و جنرل ستیورت بر او در امر اوّل تقدّم داشتند امّا لارد لیک بکلّی مشغول کار دیگر بود و گمان میرفت که جنرل ستیورت دخل و تصرّف نخواهد کرد - لهذا سر ارتهر ولزلی بکرنل کلوز حکم فرمود تا وی باصرار تمام از سندیا حقیقت حال این وضع مخالفت باز نماید و درخواست کند که امیر مزبور بجانب وسط ممالک خود مراجعت کند - سندیا بطور واضح اظهار صلح و صلاح کرد حتّی اینکه درباب راضی شدن بمعاهدهٔ باسین ارادهٔ خویش را ظاهر ساخت امّا بواسطه اینکه وی باتّفاق راجهٔ برار هنوز نوای مخالفت میزد و گمان میرفت که بصاحب منصبان خود حکم رسانیده بود تا خود را مهیّا بدارند که بمجرّد خبر مستعدّ کار باشند - بعلاوه لازم دانسته شد تا باو و براجهٔ برار اعلام کنند که هریک عساکر خود را بمقامهای معموله در وسط ممالک خود بفرستند و لشکر انگریز نیز از طرف دیگر همچنین حرکت خواهد کرد - درجواب این اقتضا سندیا نوشت که

او بعد از چند روز با راجهٔ برار ملاقات و بعد از آن بسفیر اعلام خواهد کرد که آیا صلح یا جنگ برپا شود - چون سالار از این جواب محتمل الوجوه که عبارت آن بطور واضح اشاره بجنگ بود مطّلع شد عزم پیش قدمي نمود تا والکي و آن جائي محکم بود که از آنجا توانستي با فائده در جنگ مبادرت بکند *

171 در سیوم ماه چون راجهٔ برار رسید و با سندیا ملاقات کرد لیکن مجالست و مشورت اصلي تا هشتم ماه واقع نشد و چون سفیر دولت انگریز در دوازدهم ماه خواست که آنچه خبر از آن مکالمت صادر شده بیابد ویرا جواب جز بمساهله و حیل ندادند - دو امیر مزبور اقرار کردند که ببعضي جهات از شروط عهد نامهٔ باسین راضي نیستند و لیکن گفتند که عساکر ایشان در ممالک خود هستند بدون اینکه ارادهٔ جنگي داشته باشند - الاّ اینکه اعتراف کردند که قصد حرکتي بطرف ممالک نظام الملک میدارند - از این توهّم و از وقایع دیگر جنرل ویلسلي یقین کلي حاصل کرد که ایشان عزم جنگ دارند و فقط منتظر اند تا اینکه تهیّه و تدارک اسباب حرب بانجام و معاهدهٔ که با هلکر افتتاح کرده بودند باتمضا رسد - في الحقیقه هر دقیقهٔ مهلت بجهت ایشان فائده داشت لهذا حکم بکرنل کولنس شد تا از روي شدّت براجهٔ برار اعلام کند که في الفور باید بجانب

پای تخت خود ناگپور و سندیا نیز اگر تواند از رود نربده عبور
کند و الّا تا برهانپور برود ٭

۱۷۴ بواسطهٔ تصفیهٔ مزبوره و کاغذی که جنرل ویلسلی صاحب
نائند آنها نوشته بود کرنل کولنس در بیست و پنجم ماه جولای
ازو ملاقات یافت امّا چون تا سلخ ماه مزبور حل مسئله
چیزی از طرف ایشان حاصل نشد بایشان حالی کرد که دربار را
بلا تأمّل رها خواهد کرد - پس او را بخیمهٔ راجه طلبیده بوی
گفتند که امرای متّفقه برهانپور که در عقب ایشان بمسافت
پنجاه و هشت میل واقع است خواهند رفت مشروط بر اینکه
سردار انگریز لشکر خود را ببمبئی و مدارس که مساکن مألوف
ایشان است بفرستد - چنین تمنّا که ملک مرهته را بکلّی
برای رزیدنت امرای متّفقه مگذارد فی‌الفور ابا شد و بالاخره
قرار بر آن شد که هر یک بمستقرّ حکومت خود مراجعت کند
بشرطی که در همان روز که ایشان در حرکت آیند نواح انگریز
نیز برگشت پردازند - بالجمله حال بر آن رفت که پایان این
مسئله بسالار انهی نشود امّا چون کاغذی که علی‌الظاهر این
معنی در مضمون آن مندرج بود رسید معلوم شد که فقط مسئلهٔ
مردود اوّل که درجهٔ قبول نیافته بود در آن است و ذکر مطلب
ثانی بکلّی نیست - بنا بر این سفیر انگریز یقین کرد که امرای

متّفقه فقط کار را بمداهنه میگذارند فی‌الفور اردوی ایشانرا رها کرد و جنگ بلا تامّل شروع شد *

۱۷۳ سر ارتهر ویلسلي سردار لشکري بود مشتمل بر هفت هزار پیاده و یکهزار نهصد سوارهٔ انگریزي و پنج هزار چهار صد سوارهٔ هندوستاني سواي فوج کرنل ستیونیسن که سرحدّ ملک نظام‌الملک را نگاه میداشت - با سرعت جبلّی بجانب احمد نگر کوچ کرد و در هشتم ماه اگست سنهٔ ۱۸۰۳ع آن قلعه را که یکی از پشت بندهاي مملکت دکهن میدانستند بحرب یا تسلیم خواند- روز اوّل بر شهر یورش بردند و در دهم ماه بر قلعه توپ بستند در دوازدهم ماه مستحفظین قلعه آنرا رها کردند - پس بشهر اورنگ آباد رفت - بالجمله در اثناي این حال عساکر متّفقه با سوارهٔ کثیر از کرنل ستیونیس گذشتند و ظاهراً قصد کردند تا از رود گوداوري عبور کرده بر حیدر آباد که پاي تخت نظام الملک بود ایلغار کنند - بالجمله سپه سالار انگریز با حکمت عملي ایشانرا مجبور کرد تا بجانب شمالي مراجعت نمودند امّا چون جنگ وگریزي که ظاهراً مایل بودند بکار برند موجب مضرّت بسیار میشد عزم کرد اگرچه مجادلهٔ مشت و نیشتر باشد تا با ایشان تلاقي نموده کار را یکسره کند و دو فوج انگریز جداگانه بقلیل فاصله از یکدیگر از دو راهي که گمان گذار خصم

بود حرکت کردند *

۱۷۴ این قسم بود معرکهٔ اسئي که بنیاد شهرت بزرگترین سردارهاي آن زمان را انداخت واقتدار دولت انگریز را بر طبقات مغلوب هندوستان غالب ساخت - با این همه اعمال وي دراین باب مورد مباحث بسیار شده است وبسیاري را رأي این است که او با عساکر خود با تهوري زیاد درمجادلهٔ مشت و نیشتر مبادرت کرد - از طرف دیگر مدّاحان وي میگویند که او همین صورت را غنیمت دانست زیرا که بجهت دل گرم کردن حریف بجنگ جز این چارهٔ دیگر نبود - امّا از مضمون یکی ازکاغذهاي دلکش که بسر طامس منرو نوشته است این حجّت باطل میشود - در آن مینویسد که قصد حرکتي بجز باتّفاق کرنل ستیونیس نداشت و هم اقرار میکند که ظهور جمیع لشکر هندوستان در آن میدان وسیع مایهٔ تشویش بسیار براي او شد - بالجمله خیال کرد که درچنین حال نتوانست بدون نتیجهٔ برآفت پس بنشیند ، سر طامس که قدري با دقّت عیب فنون حربیّهٔ میجوید میگوید که اگر قصوري بود در مصاف دادن بوده لیکن در ادارهٔ خدمهاي جنگ همه چیز درست بود - جنرل ویلسلي جمیع افواج خویش را کما ینبغي درکار معیّن کرد هر نوع اشتغالي مخصوص داشت و وي هرجا که

دشمن زیادة میتاخت بر وقت بطوري که باین گاه با پیاده وگاه با سواره تقويت مینمود - در باب نتیجهٔ معرکه نیز گفته شده است که نقصان و فقدان حقیقي دشمن باین قدر قلیل بود که گویا فتح بکلّي روي نه نموده - امّا قطع نظر از تسخیر آتشخانهٔ کثیر ایشان و تفرقه و پراگندگی که در لشکرهايي بی‌نظام همیشه بر شکست مترتّب میشود احتمال دارد این فتح که بواسطهٔ جمعیّتي باین قدر قلیل دست داد رسوخي زیاده در امزجهٔ مردم پیدا کرد بر آنچه در حوادث متداوله بسبب فتحي خیلي کاملتر از این ظاهر میشود - طبعیّت اهالي هندوستان خیلي قابل تأثر است چنانچه هر اتّفاق غیر متوقّع و غریب بر ایشان اثري اقصی الغایه میکند - از آن رو ایشان در امثال و مانند این آثار جلادت همیشه اغراق میگویند و بآنها نسبت تاثیري نادر میدهند که غالبًا از عالم غیب شمّهٔ دارد - در معرکهٔ اسئي همّت و غیرت اهالي هندوستان مغلوب شد و از آن روز ببعد دانستند که ملک از دست ایشان رفته بحیطهٔ تصرّف غازیان قهّار در آمد *

۱۷۵ بعد از این فتح سندیا تنها اظهار مطلوب خویش را آغاز نهاد - امّا بواسطهٔ اینکه این عمل از معرفت کساني صادر شد که وي بقاعدة و شفاهًا اختیار قول و قرار را بایشان تفویض

نکرده بود و میتوانست که اعمال ایشانرا انکارکند بنیاد مصالحت
بر آن نهادن ممکن نگشت - سپه سالار بکرنل ستیونیس حکم
فرمود تا شهر بزرگ برهانپور و قلعهٔ متّصل اسیرگده را که آنرا
غالباً ممتنع التّسخیر میدانستند مفتوح سازد - شهر مزبور بدون
مقاومت تسلیم کرده شد و قلعه نیز بعد از مقاومتی خیلی جزوی
که جای تعجّب است گرفته شد - بنابراین رئیس مرهتی
بالحاح درخواست صلح کرد و شروط صلحی موقّت بجهت
جمیع ممالک وی که در جنوب رود نربده داشت قرار گرفت -
پس سالار انگریز لشکر خود را به برار کشید و با لشکر راجهٔ برار
در صحرای ارگانون تلاقی شد و آنجا دید که بر خلاف صلح مزبور
جمعی کثیر سوارهٔ سندیا هنوز ممدّ وی بودند - فی‌الفور بر ایشان
تاخت و بعد از مجادلهٔ که سختی آن کمتر از جنگ اسئی بود
بکلّی فتح یافت - سی و شش توپ از دشمن گرفت و فقط از
لشکر او چهل و شش نفر مقتول و سه صد و هشت نفر مجروح
شدند - بعد از آن گاولگده را محاصره کرد و آن یکی از آن
قلعهای کوهستان بود که قوام و پشت‌بند هندوستان میدانستند -
مستحفظین قلعه مقاومتی معبتر از آن که قلاع دیگر کرده بودند
نمودند و انگریزان در مرتّب ساختن توپها بر اطراف لغزندهٔ آن
زحمت بسیار کشیدند لیکن در عرض چند روز رخنه ساختند

و یورش برده دیوار بیرون را گرفتند - سنگري اندرون باقي ماند
که تا چندي مانع سعي محاصرین بود تا اینکه کپتان کامپل
با دستهٔ فوج زبده برآن یورش برده درقلعه را بجهت ادخال
لشکر مفطوح ساخت *

۱۷۶ در این اوقات سر اتهر میتوانست بجانب مستقرّ حکومت
راجه نهضت کرده باتّمام بانهدام اقتدار وي بپردازد امّا بنقد
سفیري دراردو رسیده بود و در خواست کرده که درباب
مقدمات صلح گفتگو کنند - سفیر مزبور خواست تا دلیل گوید
براینکه سندیا ابداً خیال دشمني در سر نداشته بود و بعد ازقدري
مباحثهٔ بی فائده در این باب پرسید که به چه شروط صلح
صورت پذیر بشود - سالار انگریز جواب داد که باید سندیا
ساحل و بنادر کتاک که بجهت تمامیّت اقتدار دولت انگریز
در سواحل شرقیّه درکار است و ضلعهٔ را که درکنارهٔ رود ورده
واقع و تا حال اختیار آن مابین سندیا و نظام الملک نه بی‌نتائج
مکره منقسم بود واگذار نماید - علاوه بر این اقتضای چند امر
دیگر هم کرد ولیکن بعدها ترک آنها را نمود و چون فتح کاولگده
ممدّ اتمام مکالمه شد کار در شانزدهم ماه دسمبر سنهٔ ۱۸۰۳ع انجام
یافت و عهد نامه در دیوگاون در روز دیگر صحیح شد *

۱۷۷ بعد از تسخیر علیگده سپه سالار بجانب دهلي که

دار الحکومهٔ سلطنت بود و اقامت مردي که هنوز منزلت و لقب بزرگ بادشاه مغل داشت بخطّ مستقیم حرکت کرد - در وقتي که حصار آن شهر مشاهده گشت دید که لشکري که بسرداري فرانسه ترتیب یافته درد درجای محکم بجهت سدّ مرور درآن آراستهٔ قتال وجدال است - اگرچه لشکر خصم نوزده هزار نفر بود و افواج او از چهار هزار و پانصد نفر متجاوز نبود عزم کرد تا فی الفور بمحاربت آید امّا بواسطهٔ اینکه بیرون کردن دشمن از موضعي که داشتند بدون اشکال و صدمهٔ عظیم صورت امکان نداشت بجهت اینکه ایشانرا بحکمت عملي از جای بر آرد همچنین وا نمود کرد که رجعتي میکند - عساکر انگریز این خدمهٔ نارلت را بقاعده و ترتیب هرچه تمامتر بکار بردند و دشمن باین خیال که حقیقةً فرار میکنند سنگر و سقناق خود را رها کرده با دل گرمي ایشانرا تعاقب کردند - بمجرّد آنکه لشکر دشمن خوب در میدان آمد جنرل لیك رو برگردانیده بیك حمله ایشانرا از میدان جنگ راند و جمیع توپخانهٔ خصم را بچنگ آورد و سه هزار نفر از ایشان مقتول و مجروح ساخت *

۱۷۸ عساکر منصوره بجانب آگره حرکت کردند و این شهري بود که با پاي تخت لاف برابري میزد و تا بحال

بواسطهٔ قلعهٔ محکم که جمعی کثیر صیانت آنرا میکردند محفوظ
بود - لیکن فتنه و عدم انتظام در مستحفظین قلعه افتاد و صاحب
منصبانیکه غالبًا اصل و نژاد ایشان انگریزي بود در معرض
بدگماني درآمده مقید شدند - درهمان وقت هفت فوج
از لشکر سندیا که از دخول ممنوع شدند بواسطهٔ اینکه مبادا
از غنیمتي که درقلعه بود حصهٔ بچنگ آرند هنوز در شهر
و در مسجد اعظم جای داشتند - اوّلًا بیرون کردن ایشانرا لازم
دانستند و این کار بالاخره با زحمت زیاد بانجام پیوست -
سپاهیّان جمله دو هزار و پانصد نفر فی الفور میل بجانب
فاتحان نمودند - درانثای این حال امرای مرهته مصلحت
در معاهدهٔ تسلیم دیدند و چون وقت امضای آن نزدیك
رسید بغتةً دوباره بتوپ انداختن پرداختند - بلا تأمّل سپه
بندي مرتّب شده در دوازدهم ماه اکتوبر سنهٔ ۱۸۰۳ع رخنه
در حصار قلعه کردند لهذا دشمن درهمین شام بر اقرار ایمن
بودن جان و مال تسلیم کردند - غنیمتي که اینجا یافت شد
بمبلغ قریب دویست و هشتاد هزار لیرهٔ انگریز رسید و برسم
انعام بسپاهیّان منقسم شد *

۱۷۹ هنوز لشکري در میدان باقي مانده که مرکّب بود
از چند افواج که از دکهن آمده بودند و همچنین از فراریان

عساکر مختلفه کثرت یافتند - جنرل لیک در تعاقب این
جمعیّت شتافت بخیالی که فقط جمعی گریخته اند که صاحب
منصبان ایشانرا بحال خود رها کرده اند بی خبر از اینکه از
ایشان مقاومتی خواهد دید که در جمیع ایّام محاربت ندیده
بود - این جمعیّت که مشتمل بود بر نه هزار پیاده و پنج هزار
سواره و توپخانهٔ معمور در پس رفتن تعجیل میکردند که در
غرّهٔ ماه نومبر جنرل لیک فقط با سواره از پی ایشان تاخته
عزم کرد تا فی الفور حمله برده مانع نجات ایشان بشود -
بالجمله دشمن که ابر گرد حرکت ایشانرا پوشانید بزودی در
موضعی سخت جای گرفته بیریدن بند اصطخری که در
پیش روی ایشان بود آنرا زیاده استحکام دادند - اوّل سواره
مبادرت کردند و قدری نیز نصرت یافتند لیکن چنان از
توپخانهٔ دشمن بایشان زحمت رسید که لازم دانسته شد که
ایشانرا ازکار باز داشته منتظر آمدن پیاده شوند *

۱۸۰ چون امور سندیا بدین طور بر هم خورد و راجهٔ برار
از وی روی گردان شده و بهترین افواج او از پای در آمدند
دید که بجهت نجات یافتن از معاهدهٔ که مایهٔ تحقیر
و تذلیل او شود باید خیالاتی که برآن تشبّث جسته بود
از سر بیرون کند - در سیُم ماه دسمبر سنهٔ ۱۸۰۳ ع معاهده

در اردوي جنرل ويلسلي صحيح شد و بنابر آن دوآب يعني ملكي را كه مابين رود گنگا وجمنا واقع است وچند خطّهٔ وسيع بسمت ديگر رود جمنا واگذار نمود و بناً عليه دهلي وآگره كه دارالحكومهٔ پادشاه مغل بود وخود شخصي را كه نام پادشاه داشت نيز بدست انگريزان سپرد و بعلاوه بروچ را وما بقي آنچه از اضلاعي كه درسواحل گجرات داشت ازدست داد وازممالك جنوبيّه احمدنگررا به پيشوا وچند پرگنهٔ عظيم را به نظام الملك رها كرد - امّا جايهاي ديگر كه در وقت حرب ازوي گرفته بودند مستردّ شد - بالاخره باو اصرار كردند كه معاهده را بهمان نوع كه با پيشوا كرده بودند قبول كند باينمعني كه لشكري بجهت مدد كه ويرا از اعباي ملكداري غالباً فارغ سازد درممالك خود داخل بكند امّا بجهت عجالهٔ وقت ازاين مسئله بكلّي سرباززد *

۱۸۱ دراين اوقات كه هلكر زوال اركان ديگر ملّت مرهته را مشاهده ميكرد وضع خود او غالباً بي ثبات وپر بوك ومكر بود - درابتداي كار چنان فرا نمود كه موافقت او با ايشان متصوّر بود امّا چون حقيقةً جنگ برپا شد اوساكن ماند وچنين مينمود كه منتظر فرصت بود كه دُوَل ديگر از مجادله ومقاتله بكلّي ازكارافتاده خود مداخله نمايد وپيشي بگيرد - عليِ ايّ حال

سلسلهٔ فتوحات انگریزان اورا مورد تحیّر وبیم گشت وبنوعي
پي درپي برآمد که قبل ازآنکه توانستي تدبيري کافی
بکند ایشان مطلب خویش را ازپیش برده بودند - پس
چنین مینماید که او خواست تا ازبرهم خوردن اقتدار سندیا
فرصتي بدست بیارد وبنیاد اقتدار خود بر انحطاط دولت
وي نهد - اولاً سندیا باین قدر بیم کرد که شش هزار سپاه که
انگریز بجهت مدد و معاونت بوي عرضه داشتند قبول کرد امّا
این جمعیّت باین نقط برسرحدّ ملک مقام کنند و تدارک
مدد معاش ایشان ازاضلاعي که بنقد واگذارده شده بودند
باید دید - هلکر چون دید که دشمنان باو بهمه جهات احاطه
میکنند ومقاصدي که درباب فتوح خویش داشت بواسطهٔ
انگریزان درشرف بهم خوردن است چنین مینماید که بعجله
تصد محاربت ایشان نمود *

۱۸۴ تهدید تاخت و تاز ملک راجهٔ جینگر که یکي
ازدوستان ایشان بود کرد و خواهشهاي خلاف قاعده وبي
اندازه نمود ودرکاغذي باسم سر ارتهر ویلسلي نوشت که
تا صدها میل ملک چون صحرا عرصهٔ نهب وغارت خواهد
شد لارد لیک را فرصت یک نفس کشیدن نخواهد ماند
ودرجنگ مدام بواسطهٔ حملهٔ لشکرمن که مثل امواج دریاي

متلاطم قهّارند آفات و آلام بر سر لکها بني نوع آدم خواهد آمد - در همان وقت بالحاح تمام سندیا و سائر امرائی را که هنوز دم از استقلال میزدند دعوت کرد که انگریزان را در حکم اعداي جمیع دانسته بدشمني ایشان اجماع کرده بر خیزند - فرمانفرما چون تصمیم عزم در جنگ هلکر داد از لوازم دانست که نه فقط باید بتضعیف و محدود ساختن اقتدار وي بپردازد بلکه باید مثل او شخصي را که با وجود وي کار بر جمیع ممالک دیگر قرار و امنیّت نمیگرفت بکلّي مستاصل گرداند - امّا بجهت اینکه ظاهر کنند که کمپني از خود غرضي ندارند قرار بر آن شد که هیچیک از ممالکي را که مفتوح شود متصرّف نشوند بلکه آنها را ما بین امرائی که ایشان تا هنوز حتّي ظاهراً در اتّحاد با انگریزان استادگي کرده بودند منقسم بکنند و بنا شد که حصّهٔ بزرگتر بجهت سندیا معیّن بشود مشروط بر اینکه در تدمیر و تخریب حریف بوجه کافي و از روي صداقت معاونت نماید *

۱۸۳ لارد لیک بمجرّد شنیدن این خبر که دهلي در معرض خطر است بدان صوب تعجیل کرده در هفدهم ماه اکتوبر وارد آنجا شد و بواسطهٔ اینکه آنجا خبر یافت که هلکر با سوارهٔ خود در بلاد ما بین دو آب تاخت و تاز پیش گرفته

بود حود در تعاقب وي روانه شده افواج پیاده که با وي بودند سرداري حمزل درارر فرستاده تا بر لشکر دشمن که در قلعهٔ دیگ مقام گرفته بود ثازند - این قلعه مستحکم و یکي از قلاع مملوکهٔ راجهٔ بهرتپور بود و راجهٔ مذکور چون دید که بخت انگریزان را دیگر مساعدت نمیکرد بدشمن ایشان متوسّل شده بود - چون فرارر در تاریخ سیزدهم رسید خصم را دید که با حذاقت تمام مورچل و استحکامات زیر حصن مذکور تعبیه کرده بودند چنانچه باتلاقي هم در مقابل لشکر ایشان بود و بجانب چپ قریهٔ مستحکم - مقابله که فی الفور واقع شد گویا تجدید تماشای معمول بود یعني سپاه انگریز یکباره روی بتوپخانهٔ بسان کن خصم آورده پیش از آنکه بدشمن برسند نقصان بسیار یافتند لیکن پس از نزدیک رسیدن با سرنیزه حمله بردند ایشانرا از پیش برداشتند و چنین اتفاق افتاده بود که صفوف متعدّد توپها که عقب یکدیگر تعبیه شده بود هریک از آن صفوف با حملهٔ مجدّد گرفتن لازم گشت - سپه سالار انگریز که سرداري بود بکمال شجاعت مشهور زخمي خورد که از شدّت آن نتوانست در معرکه بماند واین زخم بعد از آن سبب فوت او گشت و فتح بواسطهٔ کرنل منسون بانجام رسید *

۱۸۰۴ در این اوقات صرصر حوادث امور هلکر را بکلّي در معرض بلا آورد - در وقتیکه شکستهاي تازه دمار از لشکر قويّ وي بر آورده ممالک وي که محلّ فراهم آوردن سپاهیان نو و اسباب دیگر مي بود بدشمن افتاده بود - از طرف دکهن کرنل والس چندور و قلاع دیگر آن جانب را تسخیر نموده و از صوب گجرات کرنل مرّي تقریباً جمیع ملك ملوا را تاخت و تاز کرده و در اندور که پای تخت آن بود داخل شده تدارك این میدید که مانع پس نشستن هلکر شود - فقط بهرتپور که راجهٔ آن هنوز بر همان عهد بود تاب مقاومت داشت و لهذا بواسطهٔ اینکه غلبهٔ بر این امیر فتنه جو بانجام فیروز برسد تسخیر این شهر را از لوازم دانستند - این قلعه در نظر لشکري که محکمترین قلاع هندوستان تاب حملات ایشانرا نیاورده بود در اوّل وهله چندان وقعي نداشت - امثال آن کوهستان صعب الارتقا که به گوالیار و اسیرگده احاطه میکنند در آنجا نبود - استحکاماتي که داشت فقط دیواري بلند بود از گل ساخته و خندقي پهن که قدري صعب المرور بود و خود طول دیوار فصیل که دائرهٔ آن شش یا هشت میل مسافت داشت در محافظت شهر مانعي دیگر بود - امّا رئیس با جلادت و کیاست و ممارست هرچه تمامتر بصیانت آن

پرداخت وگفت که قوّت مملکت مرهتّان درپشت زین ایشان است واقتدار وي از سختي مورچل و استحکامات - غالبًا تا بحال سحر محکمترین قلعها بقاعدهٔ پیش مرفت یعني سبه بندی مرتّب شدهٔ جمعتّي بتهب یورش گرفته مشد که کما بش صدمه خورده هر مقاومتی را از پیش برمیداشتند و قلعه را مفتوح مساختند *

۱۸۵ سندیا چون دید که جنگ از جانب هلکر شروع وفتوحات قویّه که بر بدو این کار مترتّب شد بغایت متاثّر گشت و واضح بود که سودائي مي‌پخت که این فرصت بچنگ آورده آبي بر روي کار خویش آرد لکن بی ثباتي رايي و تردّد خاطر که خاصهٔ حکّام هندوستان است سبب این شد که با بطوء وتدویر متوجّهٔ صوب مقصود گشت - بالجمله اوّلا زیاده ارسابق از انگریزان طلب مطالب کرد وبجانب ثغور ایشان لشکر کشید و چون در این باب اورا نصیحت کردند اسباب مختلفه را بهانه کرده کاربرون بردن لشکر را بتعویق انداخت - آخرالامر در وقتیکه هلکر بعد از معاهدهٔ که با راجهٔ بهرتپور کرده شد با عساکر از هم ریخته وصدمه خورده پس مي‌نشست سندیا اورا در اردوي خود پناه داد وهمچنین قبل از این مقدّمه کاري کرد که تا بحال

غالبًا هیچ کس چنین کاري نکرده بود باین معني که خانهٔ سفیر انگریز را یغما و اورا گرفتار کرده بود - لارن لیك چون فصل باران نزدیک مي‌آمد نمیتوانست في‌الفور امراي سرکش را در نقطهٔ وسط ممالك ایشان تعاقب کند امّا اقتدار ایشان باین قدر انکسار یافته بود که در زود منقاد شدن ایشان شکّ نداشت - لیکن در این حیص و بیص جمیع اصول رویّت دولت انگریز بالنسبه بهندوستان تغیّري عظیم یافت *

۱۸۶ تدابیر عظیمهٔ فتوحات و معاهداتي که بقوّت خزائن مارکوس ویلسلي در باب آنها رنجها برد بواسطهٔ اینکه این مملکت وسیع شرقي را در تحت حکومت انگریز بیارد در انگلند اثري بزرگ کرد و در دلهاي اهالي آن ملك وقعي تمام یافت - چشمهاي مردم از این ظفرهاي غیرمترقّبه خیره شد امّا جمعیّتي بزرگ از امراي ملکي این رویّه را خلاف جمیع قوانین حقیقیّهٔ ملکداري دانستند - یکي بجهت اینکه منجرّ بسلسلهٔ بی‌انتهاي جنگ میشد و دیگر اینکه کمپني از نشستن بر تخت سلطنت مغول وجدّ و جهد کردن بجهت فتح هندوستان از قواعدي که باتّفاق اقرار خود بنیان عمل ایشان بر آن است پاي بیرون خواهند نهاد - مجادلهٔ با هلکر که با شدّت تمام بعد از اختتام جمیع جنگهاي دیگر بر پا شد

مورد اندیشهٔ بسیار درباب جدال و قتال بی‌نهایت هندوستان شدند - ارکان مجلس که رأيي عامه در ایشان رسوخ بسیار کرد و از مخارج بیحدّ که در آن جنگ بنقد صرف شده بود متأثّر شدند قصد کردند تا بکلّي تبدیل تدبیر امور هندوستان کنند - لهذا درعوض مارکوس ویلسلي که خواه راست خواه دروغ شهرت بحاکم جنگ جو یافته بود مارکوس کرنوالس را براین عمل منصوب کردند - صاحب مزبور درحقیقت در ایّام قبل که حکومت این ملک با او بود اختلاف چندان در اصول این رویّه نداشت امّا گمان میرفت که وي سیرتي با اقتصاد وتواضع مقرون داشت و چنین میدانستند که رأيي او بر خلاف توسعهٔ فتوحات تا باین حدّ بود *

۱۸۷ بوي دستورالعمل دادند تا باصول رویّتي بکلّي بر خلاف شخصي که قبل از وي حاکم بود عمل کند باین معني که بهر قسم ممکن باشد درصلح بکوشد و تدبیري بجهت امور اصلاحیّه بگذارد که دولت انگریز از آن تجاوز ننمایند وخود ازجا نه جنبیده امراي هندوستاني را بجنگ و جدال و صلح و صلاح خود رها کند مثل اینکه بُعد المشرقین مابین است - حکّام مجالس در انگلند مارکوس

ویلسلي را بجهت شوقیي که در خدمت ملت داشت و جلادت و کارداني و لیاقتي که از وي بروز کرده بود تعریف و ثنا گفتند و نیروزي نمایان را که قرین حال حرب انگریز شده بود بملکات سنیّهٔ او حمل کردند - لیکن این تعریف را بالفاظ ذیل یعني علی العجاله بدون اینکه در منشاء و تدبیر جنگ غوري شود محدود ساختند - مارکوس ویلسلي ازاین قید و تعلّق بغایت متأثر گشت و نوشت که اگرچه وي شکرانهٔ را که در حقّ قوّاد سپاه کرده در اخبار نامهٔ مخصوص حکومت اشتهار داده و لیکن خود را از اعلان آنچه در حقّ وي گفته بودند معاف دانسته بود و رأي او این بود که اینگونه فقرات در باب عهود و مواثیقي که در این اواخر انجام یافته بود و همچنین در باب دوام جمیع معاهدات با امراي هندوستان هرجا احداث شکّ در نظرها خواهد کرد - پس با اصرار تمام بایشان نوشت که شهرت انصاف و علو همّت ایشان بقدري بتواتر پیوسته که محال بود کسي بتوان خیال کند که چون منشاء اعمال اورا قرین انصاف تصوّر نکردند از ثمرهٔ فتوحات او بهره ور شوند ٭

۱۸۸ بر فرض تسلیم که رویّت مارکوس ویلسلي در

ادارهٔ مملکت بقدری که دوستان وی مدعی بودند بصلح و صلاح مقرون نبود لیکن حرف در این میرفت که تا چه پایه بدون خطر و از روی سداد ترک این رویت بدین نوع بغتةً میتوانستند کرد - نادر اتفاق می افتد که دولتی بزرگ با انصاف بتواند از مداخله درکارهای ممالک اطراف دست نگاه دارد و بکلّي اجتناب نماید ازکوشش در حفظ ضعفا از تعدّي ظالمان تا یکی بر دیگری بطور نمایان سبقت نگیرد - واحتمال هم دارد که فقط محض خیال بود که اکابر امرای هندوستان از روی راستي با صلح خو بگیرند یا با دولت انگریز در حقیقت موالفت ومخالطت ورزند - غالبًا غاصباني بودند که بعد از زوال دولتي عظیم سر بر زده و هریک بزرگي خود را در خرابي دیگران دیده فقط حکومت مطلق العنان را مطمح نظر ووجههٔ مقصود و قابل طلب میدانستند - امّا جمیع ایشان دیدند که بسبب مداخلهٔ انگریزان خیالات خام بزرگي خود که در سر داشتند یا برهم خورد یا باطل شد و عساکر ایشان مغلوب و بعضي از نفیسترین جواهري که زینت تاج ایشان بود ربوده شد - لهذا چندان شبهه نبود که چون ایشانرا بحال خود گذارند لابد منازعت درمیان ایشان بجهت تفوّق بر پا خواهد شد

و یا از دست کسیکه باین مراد فایز شود و یا همه باهم اتّفاق کرده سعي بلیغ خواهند کرد تا دمار از دولت انگریز بر آرند و ممالکي که از ایشان گرفته شده بود باز بچنگ آرند - بنابر رأيي کسانیکه مؤیّد تدبیر مارکوس ویلسلي اند مادّه بجهت اجراي روّیتي که امیر مزبور پیش گرفت بنوعي مستعدّ بود که فقط یك سعي بلیغ که فیروزي انجام آن آسان و متیقّن بود ضرورت داشت بجهت آرامي هندوستان وتسکین هرج و مرجی که در هر صورت دیگر مایهٔ خرابي و ویراني ملك میشد - لیکن بجهت اینکه آن کار بنهایت نرسید اغلب ممالك هندوستان دربلاد اختلال افتاده و بنیان محاربهٔ دیگرکه خرج آن زیاد و بخطر مقرون بود نهاده شد *

۱۸۹ لارد ویلسلي بواسطهٔ برهم خوردگي مزاج خویش اعلام کرده بود که بمجرّد آنکه جنگ سندیا و راجهٔ برار باتمام رسد بالضرورة بفرنگستان مراجعت خواهد نمود امّا چون خبر منازعت با هلکر را شنید خواهش ماندن را تا اتمام این نزاع نیز ظاهر ساخت - ولیکن خیال امنای دولت در انگلند بروجهٔ دیگر بود - درسیم ماه جولائي سنهٔ ۱۸۰۵ع مارکوس کرنوالس وارد کلکته شد و چون شنید که جنگ

ضمور جاري است عزم کرد تا بي العور بجانب ممالک شمالي رود و بعضه سرکشي امور کند - امّا بواسطهٔ اصراريکه در خدمت ملّت داشت و بجهت ابرام دوسال در وقتيکه سر شجوحت و بعضه پيرهي اورا از اقدام بر اينگونه امور مانع بود اين کار را بر عهده گرفت - هر روز نسبت رنج سفر ساري وي زياد ميشد تا آنکه چون بده عاري پور که بر سواحل رود گنگا واقع است رسيد پياده شدن مجبور شد و بعد از آنکه تا چندي درد مکشيد در پنجم ماه اکتوبر داعي اجل را لبيک گفت - سبب اينکه نتوانست بمنزل مقصود برسد و بواسطهٔ انحطاط قواي جسمانيّه و نفسانيّه حالت ضعف يا ملاحظه کردن اخبار جديده نه داشت - سر جورج بارلو که بر ارکان ديگر مجلس عالي در خدمت سبقت داشت و از عهدهٔ مناصب مختلفه کما ينبغي بر آمده بدان درجه ترقّي يافته بود که بر جاي فرمانفرما نشست امّا بواسطهٔ مشرب و عادات سابقه نتوانست با حسن تدبير و کفايت جامع بعور امور ملکيّه برسد - و چون نه آراي حاکم پيش زياد اعتنا داشت و مي پنداشت که اين رويّه معقول نظر حکومت انگلند است گوشي بدلائل بداده انچه لارد لیک در باب تبديلات و مصالح امور گفت از وي قبول نکرد *

۱۹۰ سالار مزبور اگرچه بر رویّهٔ جدید اعتراض کرد امّا چون دید که بواسطهٔ حکومت عالي استقرار و قوام گرفته است با فراست کوشش کرد تا باکمل وجه باجراي آن بپردازد - پس با حکمت عملي کاررا بوجهي صورت داد که اظهار مقدّمات مطالب از طرف سندیا صادر شد و چون قصد شده بود که بجمیع مطالب منازع فیه تن در دهند در انجام معاهده مؤرّخه بیست و سیوم ماه نومبر سنهٔ ۱۸۰۵ع کار بدون اشکال از پیش رفت - بنابر این امیر مرهته قلعهٔ معتبر گوالیار را بدست آورد و در آنجا سراي سلطنت و دار الحکومه را مقرّر نمود - رود چنبل حدّ مابین ممالک او و انگریزان معیّن شد و ایشان قطع معاهده با امراي راجپوت و سائر امرائي که سندیا از خراج گذاران خود میدانست بر عهده گرفتند - مطلب آخرالذّکر موافق تدبیر جدید ملکی بود امّا در بارهٔ راجهاي بوندي و جیپور که بواسطهٔ این رابطه خدمات عظیمه کرده بودند رأیي مردم بر آن بود که این عمل با راستي و صداقت ملّت مناسب نبود - هلکر بعد از آنکه سندیا اورا رها کرده با بقیّة السّیف لشکر بجانب ممالک غربیّه پس نشست بجهت اینکه با سکهان پناه برد - ایشان ویرا پناه ندادند و چون لارد لیک ویرا تعاقب کرد

اگر تدبیر جدیدیکه سردار انگریز را مجبور بقبول آن نموده موجب نجات وی شد نکرده بود البتّه کارش بنهایت رسیده بود - بالجمله هنوز درخواست صلح نکرده بود که مسئول ویرا با جابت مقرون داشتند با شرائطي خوب بنوعي که تقریباً جمیع آنچه درجنگ از او رفته بود دوباره بدست آورد *

۱۹۱ دراین برهم خوردن عموم معاهدات عهود و مواثیقي که بمیزاني وسیع با نظام الملک و پیشوا شده بود بالضروره در تحت ملاحظه آمد - خواهش کمپني بالنّسبه بمعاهده که با پیشوا درباسین کرده و منشاء جنگ گذشته شده بود چنین معلوم میشد که قطع و ترک آنست - امّا حتّی سر جبورج بارلو چون بغور این مسئله رسید محال بود نه بیند که اجرای اینگونه تدبیر مایهٔ بلّیات عظیمه خواهد شد - اگر انگریزان نقض معاهده با این امرای بزرگ نموده و افواجي که بجهت نگاه داشتن و ملائم ساختن ایشان گذارده بودند از ممالک ایشان بیرون میکردند این عمل علی الخصوص در چنین وقتي که هنوز آتش عداوت انگریز در سینهٔ ایشان زبانه میزد اغلب ممالک هندوستان را از اقتدار و اختیار انگریز بیرون میبرد و در حقیقت مایهٔ این بود که بنیاد اتّفاق اهالي هندوستان را درآینده بجهت زوال ایشان مي نهاد -

و همچنین پیشوا با وجود اینکه غالبًا باکراه تمام انگریزان را نظر میکرد بسبب حالت امور داخلیهٔ بلاد خویش اوّلًا بجهت عجالهٔ وقت طالب این بود که بآن واسطه ادّعای ایفای شروط معاهدهٔ باسین کند - در سنهٔ ۱۸۰۷ع لارد منتو که مردی عاقل و کاردان بود بر جای سر جیورج بارلو نشست و کوشش کرد تا غالبًا تنظیم مهمّات امور اصلاحیّه را حسب معمول کمپنی مجری بدارد امّا از اجزای تدبیر با جلادت حتّی از اظهار دشمنی در هر وقتی که چنین مینمود که اعمال امرای هندوستان مقتضی آن بود شانه خالی نکرد - در ایّام حکمرانی او تغیّری در اوضاع امور ممالک عظیمه روی نداد امّا هنوز در خفیه مادّه بجهت معاملات مستعدّ بود و رقم تقدیر در آن رفته بود که این اسباب بروز کرده هندوستان را دوباره در ورطهٔ محاربهٔ خونخوار اندازد *

۱۹۲ یکی از غریبترین علامات وضعی که هندوستان در این زمان داشت اطوار عسرقت و قطع طریق بود که در سکنهٔ اغلب بلاد این مملکت رواج داشت - اقوام صحرائی که پنداری نام داشتند و قواعد دزدی و طرّاری طبقات مرهته را بحدّ افراط بکار می بردند دولت جدید را که هیچ بنیاد ثبات و دوام نداشت و نتوانست ادّعای هیچ وطن یا ملکی

بکنند و بهیچ وجه در مصالح تدابیر ملکی بقاعدهٔ شریک
نبود غالبًا تقویت نمودند - صحیح است که مرهتیان غارت را
از لوازم تدبیر خویش میدانستند لیکن با این همه صاحب
ملکی و وطنی که بآن محبّت بسیار داشتند بودند و صنایع
مقرّر که با تاخت و تاز شان نسبتی نداشت در ایّام فراغت
بکار می بردند - مطالب امرای ایشان در اندوختن مال
بکلّی منحصر نبود امّا خواستند تا در ادارهٔ امور جمهور نیز
اقتدار پیدا بکنند - برخلاف این پنداریان که صرف قطّاع
الطّریق و فقط بواسطهٔ جمعیّت مستحق اسم لشکر بودند
و فخر ایشان نه در جنگ روبرو بلکه در گریز از چنگ دشمن
بود - چنانچه اگر احیانًا لشکری بر ایشان می تاخت بغتةً
یا بطور شبخون بهادر کسی بود که زود تر از همه میگریخت *
۱۹۳ پتهانان و دیگر لشکر های مسلمان چون بعد انقراض
جمیع سلاطینی که از آن طائفه بودند دیگر پادشاهی نداشتند
که در خدمت او بجنگند منبعی دیگر بجهت اجتماع
و ازدیاد افواج دزد و دغلی شدند - اغلب ایشان با امیرخان
که صاحب رشادت و جلادت و در حرب گذشته در تحت
علم هلکر جنگیده بود ضمّ شدند - امیر مزبور هنوز اذعان
با طاعت هلکر میکرد و میخواست که مشیر و مشار کارهای او

شود - امّا مطلب اصلي این بود که با قریب دوازده هزار نفر سوارهٔ گزیده و دویست عرادهٔ توپ ممالك راجپوت و دیگر حکومتهای کوچك این صفحات را مرعوب ساخته بر ایشان تحمیلات کند - اگرچه بعینه مثل پنداریّان هیچ ملك مقرّر نداشت و مانند ایشان نیز همّت بر سرق و نهب میگماشت لیکن بیشتر بقاعده کار میکرد و هوای تحصیل اعتبار ملکي داشت - با این همه بقول سر جان مالکوم مسلمانان بسبب میل بهبوط در تجمّل و تن آساني که خاصهٔ ایشان است کمتر از هنود مایهٔ دهشت میشوند بعلّت اینکه هنود اگرچه فعلاً بلازمهٔ وقت تن در میدهند امّا غالبًا با ممارستي علی الدّوام در پی کار خود مي روند - اگرچه امیر خان با پنداریّان تعلّقي نداشت امّا بآساني جمعي کثیر از ایشانرا بجهت اجرای کارهایکه در آن امید استیفای حرص و چپاول ایشان بود میتوانست با خود مع سازد - از این قبیل تاخت و تاز بود که در سنهٔ ۱۸۰۹ع بجانب برار کرد که در آن ایّام در تحت رئیس تن آسا و آرام طلب بود واگر لارد منتو عاقلانه برخلاف عادت خویش که میل بصلح وصلاح داشت عمل نمیکرد آن ملك را بر مي انداخت - جمعي کثیر بسرداري کرنل کلوس بخطهٔ ناگپور فرستاده و بامیر انهي شد که ملك مزبور

درحمایت دولت انگریز است - آن شخص مجهول الحال
جوابی بی اندازه درشت داد امّا طولی نکشید که از اسباب
مختلفه مجبور برگشت بجانب مالوا شد و فرمانفرما بعد از
ملاحظهٔ زیاده بر اوضاع امور از سر تدمیر و تخریب او که
اوّل خیال آن داشته بود برخاست *

۱۹۴ از طرف دیگر معامله با پیشوا نیز بطور دلخواه بهیچ
وجه از پیش نرفت صحیح است که امیر مزبور از راه تملّق
انگریز شروع بکار کرد حتّی اینکه درخواست اقامت افواج
مددی ایشانرا درملک خود نمود لیکن مطلب او این بود
که ادارهٔ ملک خود را که تقریباً کلیّةً از قبضهٔ اختیار وی رفته
بود دوباره بدست آرد - علاوه بر خطهائی که در تصرّف سندیا
و دیگر حکّام بالاستقلال بود اضلاعی عدیده خصوصاً در
ممالک جنوبیّه برسم جاگیر تقسیم یافته مثل تیول فرنگستان که در
قرون اواسط حکومت شان فقط در اظهار اطاعت و خدمت
لشکری منحصر بود و بجهت تکمیل این مشابهت کسانیکه
سیورغال داشتند درایّام اختلال و اغتشاش امور ملکیّه که تازه
روی داده بود تقریباً بجهت خود استقلال کلّی تحصیل نموده
بودند - بالجمله استدعای معاونت بدشمنی ایشان کار را بر کمپنی
تنگ نمود بعلّت اینکه با بسیاری از ایشان در زمانهٔ پر شور

و شرّ گذشته معاهده بسته بودند - با این همه بر عهده گرفتند که حکومت پیشوا را بر ایشان نه بطور پادشاه علی الاستقلال بلکه مانند امیر الامرا مقرّر دارند *

۱۹۵ امّا چون این نوّابهای مغرور باظهار این اطاعت محدود نیز راغب نبودند و مکرّر پیشوا را باستدعای معاونت دوستان بجهت اثبات حقوق خود و ضبط متملّکات ایشان مجبور ساخته بلا بر خود کشیدند - بنابر این در عرض چند سال غالباً بواسطهٔ مدد یا بجهت بیمی که مردم از دولت انگریز داشتند اغلب نوّابان مذکوره را منقاد ساخته و بواسطهٔ ضبط اموال ایشان خزانهٔ خود را معمور کرد - بالجمله چون بکلّی باقتدار پیش ارتقا یافته و وجوهی را که درکار بود اندوخته بود عزم کرد تا رقبه از ربقهٔ اطاعت انگریز بکشد و دوباره حکومت خود را در امرای معتبر مرهتی مقرّر سازد - بنابر این بجهت انجاح این مطلب - بترمبکجی دینگلیه رجوع کرد و او وزیری بود رشید و فرزانه و لیکن مردی حیله باز و بی اعتماد و از درجهٔ ادنی ترقّی کرده خود را بکلّی وقف اقای خود ساخت - هم از اوّل وهله سفیر انگریز ترقّی شخص مزبور را بطور خوشی ملاحظه نمیکرد و طولی نکشید که بالمشافهه با او در انداخت - پیشوا از جملهٔ تدابیر بزرگی خود

که بکار داشت یکي این بود که ادّعاهای قدیمه بالنّسبه بهگیکوار که اسم پادشاه گجرات است و با او دولت انگریز معاهده نموده بود دوباره تازه کرد و چون در این مقدّمه صحبت‌هاي درهم و برهم زیاد روي داد قرار بر آن شد که گنگادهر شاستري که وزیر اعظم گجرات بود بدربار پونه رفته بطور واضح کار را صورت دهد و قبل از حرکت تذکره درباب حفظ جان و رعایت خاطر وي از امنای دولت انگریز گرفته در حرکت آمد *

۱۹۷ سفیر انگریز در این حیص و بیص عزم کرد تا تدبیري درست بکار برد و بجهت انجام دادن معاهده حکم کرد که لشکر مددي بپونه نزدیکتر بیاید - پیشوا که بی شک بیم داشت که مبادا او را باین عمل قبیح نسبت بدهند به بهانهای مختلفه از این کارشانه خالي کرد - بالاخره دو نفر که بایشان اعتماد داشت با سفیر انگریز علی الظّاهر بجهت اطّلاع بر مقصد وي ملاقات کردند - صاحب مزبور چنین وا نمود کرد که از قول او استنباط کردند که او خیال تحمیل این جرم بر پیشوا ندارد حتّی اینکه در ذکر آوازه که در باب گناه وي انداخته بودند کار را چنان جلوه داد که باین خبر بهیچ وجه اعتنا ندارد و فقط بایشان انهي کرد که چه طور لازم است که پیشوا بسزاي

شخصی که مصدر این عمل بود برفت ساحت حال خود ر
ظاهر بسازد - بالجمله درخواست این شد که ترمبکجي را
که مردم اورا شفاهاً بقتل وزیر نسبت مي دادند با دو نفر
از همکنان او که منشاء اصلي این کار بودند سخت مقیّد بمازند
که استقصای کلّي در این کار بشود - پیشوا بجهت استخلاص
ترمبکجي زیاده بر زیاده رنج برد رگاه گاه خواست تا تصدیق
اورا بکند وبار دیگر گفت که گرفتار کردن او در قوۀ او نبود -
سوء ظنّي که بجهت این گونه کار در ضمیر سفیر انگریز پیدا
شد باینمعني که پیشوا میخواست جرائم ترمبکجي را بپوشاند
اورا بر آن داشت تا با رضای فرمانفرما خواست تا ترمبکجي را
بقید انگریز بسپارند *

۱۹۷ این مطلب بحکم لزوم بیشتر مایۀ تنفّر پیشوا شد
وبازدیاد لشکر خود پرداخت و معلوم شد که مستعدّ این بود
که با وزیر موافقت نموده وهمراه او از مستقرّ حکومت فرار کرده
در بر انگیختن مرهتیّان بر کمپني بکوشد - بنابر این سفیر انگریز
از لوازم دانست اینکه حکم نهضت افواج مددي را بجانب پونه
بدهد - امّا باجي راو چون دید که تیغ عدوان کشیده میشود
دل خود را باخت و ترمبکجي بدست انگریزان سپرده شد
وایشان این واقعه را بغایت غنیمت شمردند بعلّت اینکه از

مدّتي متمادي دريافته بودند كه بالاخره كار بالضّرورة بمعادات
با شخص مشار اليه كه آثار دشمني بطور واضح از وي ظهور كرد
خواهد انجاميد - امّا اورا فقط بسبب اينكه دررعايت حقوق
مصلحت آقاى خود كوشش مينمود و مخالف با اعتبار اجانب
بود از كار خارج كردن درنظرها خيلى شنيع مينمود - وليكن
چون جرمي كه اورا بر آن نسبت ميدادند بجميع وجوه
در خاطرهاى مردم اقبح واقبح مينمود بعلّت اينكه در
حقّ برهمني ودرصحن يكي از مقدّسترين بتخانهاى ايشان
مرتكب شده لهذا مايهٔ آن شد كه تدبير كافى را كه سفير
انگريز درسزاى آن نمود در نظرها خيلي جلوه داد ٭
۱۹۸ پيشوا بعد از فرار ترمبكجي بر استحضار از امال
و محلّ اختفاي او نيز بكلّي انكار كرد و چون ممكن نبود
كه بر كذب اين قول دليلي اقامه كنند در بدائت حال
اتّحاد و صلاح بين مملكتين نقصان نه پذيرفت - امّا حركات
باجي راو هرروز بيش از پيش مورث نا رضامندي گشت -
لاشكّ فيه كه افواج چند على الظّاهر بجهت اطفاي نائرهٔ
طغيان فرستاد امّا بايشان چنان انهي كردند كه نمي توانند
دشمني پيدا بكنند و فى الحقيقه با شخصي كه باقرار خود در
معرض مخالفت با تدابير او بودند مراودهٔ دوستانه جاري

داشتند - و بعلاوة سفير انگريز معلوم كرد كه پيشوا با باثيلي
مكاتبات و مراسلات على الدّوام ميكرد و در دهي كه از پونه
دهِ؛ ميل مسافت دارد با ترمبكجي ملاقات نمودة حتّى
اينكه مبلغي كرامند بجهت او فرستادة بود - و در همين اوقات
نيز باستعداد اسباب حرب مي پرداخت چنانچه گمان بود
كه خيال موافقت با وي داشت - و قول و قراري نيز
بجهت اجتماع جميع مرهته بر استئصال اقتدار انگريز در
خفيه با سنديا و هلكر و ديگران از امراي مرهته جاري بود -
بالجمله چون هرچه بوي درين باب نصيحت كردند بسمع
قبول اصغا نكرد و همچنين چون ازوي خواستند كه تدبيري
كه دليل بر صدق و راستي قول او باشد بنمايد قبول نكرد
چنين مينمود كه با قوانين حقيقيّة ملكداري مناسب نبود
كه جمعيّت مذكورة را فرصت قوّت گرفتن بدهند *

١٩٩ سفير انگريز حكم بجهت نهضت افواج مددي
بجانب پونه دادة بپيشوا انهي كرد كه بجز اينكه سنگر وراري
و پورندر كه از محكمترين قلاع او بود على العجاله بدست انگريز
تسليم كند و بدوبارة سپردن ترمبكجي پيش از انقضاي مدّت
يكماه قرار بدهد در شروع بمعادات مهلت بيست و چهار
ساعت فقط ميماند - باجي راو تا چندي جواب را بتعويق

انداخت امّا بالاخره با آن ضعف عقل که غالبًا در وقت
خطر از وي ظهور میکرد بجمیع شرائط مذکوره بدون اعتراض
تن درداد و بنابر این قلاع مزبوره تسلیم و بجهت هرکسی
که سر ترمبکجي را بیارد انعامي معیّن شد - علاوه براین سفیر
انگریز بپیشوا حالي کرد که نباید پنداشت دررعایت این
مطالب قضیّه باختتام مي پیوندد بعلّت اینکه چون اولیای
دولت انگریز را بر او اعتماد نمانده است و نباید توقّع بر
تجدید معاهدهٔ باسین بدارد مگر مشروط بر تغیّراتیکه تفصیل
آن موقوف بر حکم جدید فرمانرما خواهد بود - بناءً علیه
چندي بعد اعلام شد که تجدید روابط دوستي ما بین جز
بقبول شرائط مرقومهٔ ذیل صورت نمي بندد بدین معني
که پنجهزار سواره و سه هزار پیاده ضمیمهٔ لشکر مددیي شود
و اضلاعی که مالیهٔ آنها سی و چهار لک روپیه باشد بجهت
مدد معاش ایشان واگذار شود که از آن جمله شهر محکم
احمد نگر است و پیشوا ترک ادّعای منصب امارت جمیع
مرهته نموده مکاتبت و مراسلت با حکّام را بدون واسطه
موقوف بدارد - پیشوا بهر وجه که توانست در تخفیف
و در شانه خالي کردن از این شرائط سخت کوشش نمود
امّا چون سفیر انگریز ثابت ایستاد عهد نامه بدین قرار

در سیزدهم ماه جون سنهٔ ۱۸۱۷ع صحیح شد *

۲۰۰ در ضمن ذکر اموری که در پونه روی داد- رفته رفته سخن تا باوائل ایّام فرمانفرمائی مارکوس هاستنگس که در اواخر سنهٔ ۱۸۱۳ع وارد هندوستان گشت منجرّ شد - چنین مینمود که کمپنی بجهت اینکه شخصی را که اوازهٔ سپاهگری او اینقدر بلند بود بدین منصب عالی منصوب ساخته یقین کردند که اصول تدابیر اصلاحیّه یا محض صیانت ممالک خود چنانکه چندی بر آن عمل نموده بودند دیگر صورت نه بندد - و فی الحقیقه طولی نکشید که مارکوس هاستنگس اظهار میلی نمود تا دوباره همان رویّت عملی که مارکوس ویلسلی با قدرت تمام بکار برده بود مجری بدارد وعلی الظّاهر عزم کرد تا ترقّی جمعیّتهای قطّاع الطّریق که روز بروز زیاده بروز داشت منهدم ساخته و تجدید معاهدات با راجپوت و دیگر امرا نموده کلّیةً تقرّر اقتدار انگریز را بر ممالک هندوستان ثابت سازد - امّا بسبب وقوع بعضی حوادث غریبه در جائیکه غالبًا توقّع آن نبود تا چندی نتوانست که بدین کارها ملتفت بشود *

۲۰۱ اقطار وسیعه که از قلل جبال حمالیه گرفته تا قفار و براری هندوستان ممرود همیشه مولد و مسکن ایلات و

احشامات وحشي و جنگجو بوده است و بواسطهٔ اینکه چنانکه
در باب دیگر مسطور شد مشتمل است بر بسیار درّههای
تنگ ما بین سلاسل مرتفعه و صعب الارتقا منقسم بود
ما بین رؤسائي مستقلّه که گاهي قبل از این بوجهي که مایهٔ
خطر و اندیشه بممالک داخلیّهٔ هندوستان شود متّفق نشده
بودند - بالجمله در اوقات تازه گذشته گورکه طایفهٔ وحشي
لیکن شجاع بسرداري شخصی جنگجو درّه های نیپال را که
از جمیع گریوهای آن کوهستان عظیم معتبرتر اند در قبضهٔ
تصرّف گرفتند و دارالحکومهٔ خود را آنجا نقل کرده و با
حکمت عملی امرای حوالي و حواشي را با خود دوست
نموده ما حصل را مایهٔ فتح دیگر ساختند - لهذا بتسخیر اقطار
مختلفه پرداختند تا اینکه مملکت ایشان متجاوز از هشت
صد میل طول یافت و شامل تقریباً جمیع اقصای شمالیّهٔ
هندوستان گشت - بعد از آن با نظر تمنّا بر وهاد وسیعه که
از پایهٔ این کوهستان با زراعت بلاد گرمسیر و قابل مالیهٔ
فراوان گسترده میشود نگاه کردند *

٢٠٢ چون اکثر در شجاعت و هم در نظم و ترتیب بافواج
ملک نسبت نداشتند شاید که اگر وقت مساعدت مینمود
احداث مملکي میکردند که با اقتدار مملکت اورنگ زیب دم

برابري ميزد - ليكن بايد نه فقط با بقيّة السّيف دولت مغول يا سوارۀ بی نظام مرهته بلكه با اقتدار منظّم آن دولت جديد كه سر آمد ممالك هندوستان گشته بود تلّقي نمايند - انگريزان بواسطۀ فتوحات عديده كه در جنگ گذشته ايشانرا دست داد بسطی در حدود ممالك خود دادند چنانچه تقريباً جميع بلاديي كه در اين كوهستان بود بحيطۀ تصرّف در آوردند - گوركهان چون ديدند كه راه ترقّي بدينوجه مسدود شد تا چندي تردّد نمودند كه آيا با غنيمي مقتدر درانداززند يا نه - ليكن با اينحال بعضی از صفحات كوچك را كه بواسطۀ حقوق نا مقرّرۀ ملكيّت كه در آن ملك رواج داشت و ميتوانستند ادّعاي قديم آنها را بكنند مستخلص ساختند - بعد از آنكه مكرّر شكايت نموده شد راضي بآن شدند كه حكم چند از طرفين ملاقات نموده ادّعاي ممالك منازع فيه را فيصله نمايند - اشخاص مزبورة ملاقات كردند امّا چنان مذكور شده است كه كسانيكه از طرف نيپال جمع شدند هر دليلي را هر چند واضح بود بر اينكه ادّعاي ايشان بالنّسبه باقطاري كه متصرّف شده بودند بكلّي بيجاست مسموع نداشتند - حتّی اينكه در مطالبي كه مجبور باذعان آن شدند امناي حكومت ايشان از امضاي آن يا شانه خالي كردند يا بكلّي از قبول

آن سرباز زدند - بالاخره چون مارکوس هاستنگس یقین کرد
که ادّعای فلان خطه بطور واضح ثابت شد جوقهٔ را فرستاد بجهت
اینکه تا این مباحثات بی‌انتها بپایان رسد در آن سرزمین
بجهت اقتضای حال اقامت کنند - اهالی نیپال دربدایت
حال مخالف این حرکت نه شدند امّا چون بجهت سالم نبودن
هوا آن صفحات را رها کرده جمعی قلیل افواج بجهت محافظت
حدود گماشتند اهالی نیپال با جمعیّت کثیر پیش آمده و ایشانرا
رانده بعضی را مقتول وجمعی را مجروح ساختند - و بعد
از این عمل جائی تردّد نبود دراینکه بلا تأمّل بایدانگریزان
در محاربت دست بگشایند *

۲۰۳ این وقایع مایهٔ تشویش و اندیشهٔ بسیار در کلکته بود
و در جمیع دربارهای هندوستان که در انتهاز فرصتی بودند
بجهت اینکه دمار از دولت انگریز بر آرند مورث مسرّت
وبهجت هرچه تمامتر گشت - سندیا و امرای دیگر حرکتها
کردند که چنین مینمود که مقتضی ازدیاد لشکری بود که
بجهت جلو گرفتن امرای مزبور در ممالک ایشان جای
داشتند - امّا مارکوس هاستنگس با فراست دریافت که
اصلاح امور جز بغلبهٔ قاطع بر اهالی نیپال و ایشانرا بدرخواست
مصالحه مجبور ساختن صورت نخواهد بست - لهذا جهت

عساکري که بنقد درموضع جنگ بودند مدد فرستاد و آنها را دریکجا جمع کرد - جنرل اخترلوني که تا بحال بواسطهٔ مصائبي که بر افواجي که باتّفاق وي بحرب معيّن شده در حرکاتشان خلل افتاده بود با جلادت بر دشمن تاخت - پيش از اين امير سنگه را اجبار کرده بود که از بلنديهاي رامگده تا تلهاي مالون که آنها نيز وضعي سخت داشتند مراجعت کند و همچنين قلاع رامگده و بلاس‌پور و قلعهاي ديگر که در اين کوهستان بودند مفتوح کرد - در همان وقت چون خطهٔ کماون از حملهٔ دشمن ايمن نبود کرنل نکولس با افواج چند شهر الموره را که دارالحکومهٔ آن ضلعه بود محاصره کرده آنرا در بيست و پنجم ماه اپريل سنهٔ ۱۸۱۵ ع مفتوح ساخت - امير سنگه که تا کنون درمقام محکم مالون سخت محصور بود بتسليم کردن مجبور شد ليکن بشرائطي مقرون بعزّت بواسطهٔ اينکه اجازت يافت که با افواج خود بلشکر بزرگ نيپال ملحق شود *

۲۰۴ امناي دولت نيپال بجهت اين نکبات چنان دل از دست دادند که عزم افتتاح مصالحه کردند باوجود مخالفت جمعي از امرا خصوصًا امير سنگه که حتّي عرضه داشت که از خاقان چين استعانت نمايند - مارکوس هاستنگس القاي شرائط

سخت نمود باین نهج که دشمن باید جمیع ممالکي را که در طرف
مغرب مفتوح شده حتّی ترایي را که بطور حدّ جنگلي در
طول دامنهٔ کوهستان واقع است وا گذار نماید - این فقره در باب
ترایي یکي از معظمات عوائق امضاي معاهده گشت نه بجهت
قیمت ملک بلکه بجهت اینکه اغلب امراي معتبرهٔ دربار در
آنجا سیورغال داشتند و مداخل ایشان از آنجا بود - بالجمله
مارکوس هاستنگس باین معني اعتنائي چندان نکرده یکدل
و یکجهت ماند و دستور العمل داد که نباید این مطلب سدّ راه
سرانجام کار شود و فی الحقیقه سفراي نیپال باین مطالب راضي
شده عهدنامه را صحیح کرده بودند امّا چون آنرا بجهت امضاي
امناي دولت خود فرستادند ایشان بواسطهٔ اسباب مزبورهٔ بر آن
وا داشته شدند تا از قبول معاهده سر باز زدند - در این صورت
چنین مینمود که دیگر جاي اظهار مماشاتي که بالنّسبه بایشان
در خاطر بود نماند و جز از تجدید محاربه چاره منحصر شد -
امّا بر این بسیار زحمت مترتّب آمد بعلّت اینکه بامید قوي
صلح مستظهر شده دولت انگریز نه فقط در استعداد آلات حربیّه
مانند سابق مشغول نبود بلکه بعضي از اسباب و سامان جنگ را
فروخته بود - با اینهمه مساعي فوق العاده نموده و در ماه
جنوري سنهٔ ١٨١٦ع لشکر مستعدّ کار شدند *

۲۰۵ چون منازعت با نیپال نیك باختتام پیوست مارکوس
هاستنگس باصول رویهٔ تدبیري جدید که خواست بالنسبه
بممالك وسط هندوستان در پیش بگیرد ملتفت شد که جزئي
از این مطلب مشتمل بود بر تجدید و ازدیاد معاهداتي که بقوت
خزائن با امراي هندوستان کرده شده و جزئي بر استئصال
طبقات قطاع الطریق که در نقطهٔ وسط ملك سر بر زده بودند -
بجهت اجراي مقصود اول اظهار دوستي از طرف حکومت
بهوپال دروقتیکه سندیا و راجهٔ برار تهدید تاخت بان ملك
میکردند در مبادي حال معقول نظر آمد لیکن بواسطهٔ اختلالي
که بر محاربت با نیپال مترتب شد لازم گشت تا با تواضع
از این درخواست ابا نمایند - پس افتتاح معاهده کرده شد
با امیر راجپوت جیپور که شکایت بسیار کرده بود باین معني
که دولت انگریز اورا درسنهٔ ۱۸۰۶ع بحال خود رها کرد تا
عرضهٔ غارت خانوادهٔ هلکر و دیگر طوائف دزد و ذلیل گشت -
معاهدهٔ مزبور تا چندي بزودي و خوبي پیش میرفت اما
فقط شهرت اینکه انگریزان بوي مدد و معاونت میدهند
دشمنان اورا ملائم ساخته همه خطر عاجل وقت را از میان
برداشته آتش مخمود رشك وحسد طبعي سلاطین هندوستان
درباب دخول عساکر خارجه بزودي دوباره اشتعال یافت -

جمعي از امراى مقتدر وزرائي را كه ادارهٔ معاهده ميكردند خائن و بدخواه دولت خواندند و ايشان مصلحت در آن ديدند تا شروطي را كه قبول آنها صورت پذير نبود پيش آورده مانع امضاى آن شدند *

۲۰۹ واقعهٔ خوبتر درجايي ديگر اتّفاق افتاد كه تدارك و تلافي اين تكذيب آمال را كرد - راجهٔ برار كه راگوجي بونسلي نام داشت وفات يافته پسري از وي ماند جسماً و عقلاً بقدري ضعيف كه نمي توانست حتّى نام پادشاهي بر خود گذارد - در اين صورت اپهه صاحب كه بني عم و وليعهد مستحقّ او بود عنان امور ملك را بعنوان وكالت در دست گرفت و از قراري كه معلوم ميشود اين ادّعا موافق قانون قرابت بود امّا بجهت اينكه امير ديگر باسم دهرمجي بونسلي جمعيّتي از امراى مقتدر را رو بخود كرده بود حرف در آن ميرفت كه آيا اپهه صاحب ميتوانست بدون استمداي معاونت خارجه خود را نگاهداري كند يا نه - بنابر آن اپهه صاحب مطالب خويش را در باب معاهده ظاهر ساخت و درخواست را مشروط بر اين كرد كه او را با لشكري مدد دهند و دراجراي امور نيز تقويّت نمايند - مزاج اجزاي مجلس كلكته در اين اوقات چنان بود كه بآساني و رضامنديي تمام قبول

این مطلب را نمودند - لشکري مشتمل بر شش فوج پیاده
و یک دستهٔ سواره که کما بیش از جملهٔ کوکبهٔ امیر مزبور شود
معیّن شد و مبلغ هفت و نیم لک روپیه نقد در عوض وا گذار
کردن قطعهٔ زمین که همیشه منجرّ بنزاع و حسد میشد
سالیانه بجهت مصارف ایشان مقرّر گشت - بنابر قول مستر
پرنسپ این معاهده با کمال مسرّت و ابتهاج در نظر اجزاي
شوریٰ جلوه کرد بعلّت اینکه رأي ایشان آن بود که معامله
ایست که ملک برار را از ممالک مرهته جدا میکند و بانگریز
مقرّر میدارد بیخبر از اینکه در حقیقت این حیلهٔ فقط بود بجهت
انجاح اغراض نفساني و بعد از فائز شدن بمقصود امیر مزبور
ترک آن خواهد کرد *

۲۰۷ واقعهٔ بر این محاربه مترتّب شد که بلاشکّ کما بیش
موجب اندیشه بود یعني دخول عساکر ما در ممالک امرائي
که بحسد و کینهٔ هرچه شدیدتر بزرگي دولت انگریز را مشاهده
میکردند - جمیع ایشان در ترقّي این دولت انحطاط اغراض
طمع آمیز و زوال استقلال خود را معاینه دیده با دقّت هرچه
تمامتر منتظر وقت مساعد بودند تا بر ایشان تازند - حتّیٰ
حکومتهاي ناگپور و حیدرآباد با وجود معاهدهٔ که باقرار خود
ایشان در میان بود بهیچ وجه قابل اعتماد نه بودند - بعلاوهٔ

اینکه باین که جنگ پنداری در ممالک سندیا و هلکر که با دولت انگریز دشمنی جانی داشتند جاری شود - در بارهٔ سندیا سرجان مالکوم براستی ذکر میکند که گاهی امید نبود که وی نقصان اقتدار را که از دست انگریزان بوی رسیده بود فراموش کند - جمیع خصامت و تعصّب و غرض وی بر خلاف ما هست جز از تشویش و اندیشهٔ وی امید نداریم و دقیقهٔ بر وفاداری و عهد و پیمان وی اعتماد نباید داشت - فی الحقیقه معلوم میشود که چیتو که سردار بزرگ پنداریّان بود بالعاج تمام بوی نوشته بود که ماوائی بوی دهد تا عیالش آنجا از خطر محفوظ بمانند وگفت از چنین عنایت خاطر من جمع خواهد شد و با دلگرمی در مقاومت انگریزان توانم آمد - پس باری از برکت خدا و بخت بلند شما شورش تا اطراف و نواحی کلکته بلند خواهد شد - همهٔ ملك ویران و خانها سوخته وایشان بقدری باضطرر خواهند رسید که البتّه اخبار این پایمالی بشما خواهد رسید - امّا بالفعل از عدم مرجعی اینهمه تدابیر را معطّل باید کرد *

۲۰۸ باین مطلب وزرای سندیا جواب دادند که باین کار نمیتوانند اقدام کنند مگر فی الفور با دولت انگریز برهم بزنند لیکن خاطر جمع باشد باینکه در خفیه حتّی الامکان ویرا

معاونت خواهند کرد - در چنین حال لارد هاستنگس از لوازم دانست که قبل از آنکه ممالک سندیا را رها کند اورا باجبار بمعاهده راضي بدارد که شرائط آن اورا از مجال مداخله بنوع دشمني در حرب آینده بکلّي مانع شود - بکرنل کلوز که برسم سفارت در گوالیار اقامت داشت حکم رسید که بسندیا بگوید افواج خود را بکلّي برأي وروِیّت فرمانفرما گذاشته پنجهزار سواره بجهت مدد بفرستد ووجوه مدد معاش ایشانرا نیز ادا نماید وهمچنین قلاع هندیا واسیرگده را بجهت اقتضاي حال تسلیم بکند امّا بجهت اینکه آبروي او ریخته نشود علم خود را بالاي قلعه مزبوره بر افرازد - وهمچنین باید درخفیه باو بفهمانند که ما دامي که محاربه جاري است از مستقرّ حکومت خود نجنبد - در ابتدا سندیا اعتراض کلّي کرد اوّلا بر اینکه انگریزان داخل مملکت او شوند وبعد از آن بر شرائطي که متضمّن آن حرکت بود چنانکه لارد هاستنگس از یکجانب وجنرل دونکن از سمت دیگر بیك منزلي بسرحدّ وي رسیده بودند قبل از آنکه باکراه تمام عهد نامه را صحیح کرد *

۲۰۹ بعد از آن با امیر خان افتتاح سخن کرده شد وبواسطهٔ اینکه از ارکان معاهده بود مطلب اوّل این بود که وي لشکر خود را که مایهٔ فتنه وفساد اند بر طرف کند - این مطلب

سخت بود زیراکه از قبول آن باید جمیع اقتدار و اختیار خود را
که بنیاد آن در لشکر وي بود از دست بدهد امّا در معارضهٔ آن
کفالت تصرّف املاكي كه هلكر باو داده بود وحكومت وي
در آنها بدین چنان وعده مستقرّ نبود با وي نمودند - چون امیر
خان قبول باین شروط کرد عامل وی عهد نامه را در دهلي
صحیح کرد باین شرط که پیش از آن که بامضاي امیر خان برسد
یکماهه مهلت دهند ولیکن وقت معهود گذشت و اثري از
وعده بظهور نرسید تا اینکه افواج انگریز از هر جانب ویرا احاطه
کرده عهد نامه را صحیح کرد - چون جمعیّت وي متفرّق شد
چندان میغموم که جمیع امید کبکبه و دبدبهٔ خود را در معاهدهٔ
انگریز گذاشت وبجهت تکمیل و ترقّي این مطلب دقیقهٔ از
لوازم تواضع و ظاهر نمودن محبّت فروگذاشت نکرد *

۲۱۰ اوضاع حکومت خاندان هلکر از مدّتي چند در اغتشاش
کلّي افتاده بود - جسونت راو که سبب استعلاي آن دودمان
شده بود بعد از نتیجهٔ بدي که بر جنگ انگریز مترتّب شد
دیوانه گشته بعد از چند سال وفات یافت - ولیعهد وی ملهار راو
هنوز سنّي نداشت ودر عهد خورد سالي او اختلال و اغتشاش
تمام در ادارهٔ امور ملک روي داد - از یکجهت تلسا بائي
زن هلکر مرحوم که بر عمل نیابت ریاست منصوب شده بود

و از جهت دیگر امرای افغان که بطریقهٔ نهب و غارت بغایت مائل و سران طرفین بودند - خاتون مزبور فقط بجهت حفظ اعتبار خود در خفیه درخواست افواج بجهت مدد و معاونت از انگریزان نمود - امّا امرای مشار الیه باین امر خلاف کلّي داشتند و لشکریان کلیّة نیز با ایشان متّفق‌الرّاي بودند و آرای ایشان چنان وزن داشت که تلسا بائي جرأت باجرای معاهده نکرد - بالجمله چون امرا سوء ظنّي داشتند که کار هنوز درمیان است بنوعي غضب بر ایشان استیلا یافت که اورا گرفتار کرده و بکنارهٔ رود برده بقتل رسانیدند و بعد از آن فقط بجهت اتمام استعدادات ضروریّهٔ جنگ بتعویق افتاد *

۲۱۱ در هنگامی که مجالس محاربتهاي کلّي و بزرگ هندوستان باین‌نوع خوش باختتام پیوست دو جنگ دیگر که کذالك پر از وقایع بود اگرچه همان اهتمام سائر جنگها در آنها نبود درجاهای دیگر واقع شد و عظیم‌تر این دو در پونه دست داد - پیشوا همیشه از وقتیکه بصحیح کردن عهد نامهٔ آخر مجبور شد در استخلاص از باري که اکنون بروي گران مینمود بجهد هرچه تمامتر کوشش میکرد و هنگامیکه انگریزان درجنگ پنداري مشغول بودند بوي فرصت نیکو بود تا دوباره دعواي استقلال خود کند - جزئي تاملّي باو مینمود

که انگریزان را اشتغال باین مجادله طول نخواهد کشید و بعد از آن ایشان هر مخالفت را که وي یا امراي دیگر درصدد اظهار کنند بآساني فروخواهند نشاند - امّا پیشوا مثل بسیار امراي دیگر هندوستان اگرچه بلیاقت و کیاست موصوف بود و دراجراي تدابیر عموم اهالي شرق مهارتي تمام داشت نتوانست بطورکافي بر تحقیق حال خود ملاحظه کند - عداوتي که خود او با انگریزان داشت و درمیان امراي خویش مشاهده میکرد و نیز میل جمیع امراي دیگر باینکه درمخالفت انگریزان هم عهد شوند سبب ترغیب وي باین کار شد *

۲۱۲ مدّتی طویل پردهٔ سخت بر مقاصد دشمني خود پوشید و چون انگریزان خبر بوي دادند که قصد جنگ پنداري دارند اظهار موافقت کلّي با این مطلب و خواهش اینکه مهمّا امکن دراسعاف و انجاح آن شریک بشود نمود - و در حقیقت دراین کار چنان حذاقت بکاربرد که سرجان مالکوم که یکی ازامراي کاردان و مجرّب بود بعد از آنکه تا چند روز در دربار او ماند بکلّي فریب خورده مسطور ساخت که اعتقاد او این بود که بهیچ وجه واهمهٔ مخالفت از جانب پیشوا نباید داشت - امّا خیال سفیر انگریز هم از اوّل وهله بروجه دیگربود وطولي نکشید که نتیجهٔ آن بخوبي وضوع یافت - صاحب مزبور

دین که پیشوا معاونت خودرا در جنگ مقصود علیه بهانه کرده
امّا فی الحقیقه با ارادهٔ که بکلّي مناقض آن بود با دقّت تمام
بجمع آوري سپاه پرداخت و همچنین زمینداراني را که تا حال
در تذلیل و تحقیر ایشان عمداً کوشیده بود با ایشان بطور تواضع
و استمالت بناي سلوك گذاشت وکذالک بابو گوکلا را که
مردي بود با لیاقت و بقابلیّت مشهور و تا آن اوقات
خانه نشین ونوعی از مغضوبان نظر بود بر سر کار آورده اوّلاً جمیع
امور را برأي و رویّت او مفوّض داشت - اردوي بزرگ
در حوالي لشکرگاه انگریز بر پا کردند وسواران مرهته باظهار
تهدید و وعید در اطراف لشکرگاه اسپ مي‌تاختند - عساکر
کرنل برّ که تعداد آن بنابر وثوق بیجا بر دوستي پیشوا مقرّر
شده بود از سه دستهٔ هندوستاني متجاوز نبود ویک فوج انگریز
که هنوز از بمبئي نرسیده بود - چون آثار مخالفت دربار هر روز
زیاده بظهور مي‌پیوست مصلحت در آن دیدند که افواج را
بکوچانند بجاي نزدیک بشهر که بواسطهٔ زاویهٔ رود مولا محکم
و قابل صیانت بود - امّا سفیر انگریز که خواست اورا نسبت
تقدّم بحرب ندهند عزم کرد که الّا باجبار سفارت خانه را
رها نخواهد کرد - پس مکاتبات تهدید آمیز از طرفین شروع
شد و در پنجم ماه نومبر سنهٔ ۱۸۱۷ع چنان بغتةً بر سفارت

خانهٔ حمله کردند که سفیر و همراهان او هنوز بر اسپ سوار نشده بودند که خانهٔ او بغارت رفت و جمیع اموال و املاک و کتب و نوشتجات وي یا برده یا تلف شد *

۲۱۳ جنرل سمتهه باوجود اینکه مقام وي درعقب لشکر بزرگ بود قرار داده بود که اگر روزي بگذرد بدون رسیدن خبر از پونه یقین باید کرد که راه بسته شده است و با جمیع لشکر بآنجانب خواهد شتافت - امّا یکهفته باین بگذرد تا او برسد و اندیشه آن بود که اگر تا عرض این مدّت سپاه را درجاي تنگ و متّصل درمعرض توپخانه و سوارهٔ دشمن بدارند مبادا دل باخته عزم فرار کنند چرا که علامت آن از وجنات حال ظاهر شده بود - لهذا سرداران عزم کردند تا آن لشکر قلیل را حرکت داده بمقابلهٔ دشمنانی برند که بیقین با بیست و شش هزار سپاه درمقابل ایشان جای گرفته بودند - باین امر بچندان سرعت و جلادت پرداختند که با وجود آنکه سواران دشمن چند بار بشدّت حمله ور شدند و گاهی باطراف فوج انگریز رسیدند الّا انگریزان بالاخره ظفر یافته و درمیدان معرکه مقام کردند - محقق است که دشمن را صدمهٔ بسیار زدند امّا حمله های بی باکانه و غلبه های پی درپی بر جمعیّتي بآن کثرت مناسبات درلشکر را تغییر کلّي داد - باین واسطه چون

جنرل سمتهه در سیزدهم ماه نومبر با شمشیر درمیان سوارهٔ پیشوا راه کشاده در پونه رسید و تهیّهٔ حمله بر اردوی مرهتي کرد آن امیر فی‌الفور بپس نشستن شروع کرد *

۲۱۴ پیشوا تا شش ماه علی‌الاتّصال گردش ممالک وسیعهٔ دکهن میکرد و وقتی در اطراف و حوالي میسور وگاهی قریب برود نربدہ عطف عنان مینمود - امّا بواسطهٔ احتیاط و سرعتی که در حرکات بکار مي‌برد حتّی اینکه مابین افواجي که از اطراف محاذي یکدیگر میشتافتند راه خود را باز میکرد چنانچه متعاقبان بسر وقت وي هرگز نرسیدند - باري براه بریدن هشت صد نفر که بجهت معاونت کرنل بّر مقرّر شده بود مستظهر گشت امّا کپتان ستانتن که سردار این جوقه بود در دهي جاي گرفته با جلادتی اقصی‌الغایة اگرچه صدمهٔ بسیار باو رسید ولی جمیع حملات ویرا ردّ کرد تا اینکه پیشوا مجبور بترك این امر شد و عقیدهٔ مردم این بود که این کار مردانه ترین کارهاے بود که درین جنگ وقوع یافت - بالجمله پیشوا چون خود را بیچاره و در بدر یافت و خبر فتوحاتي که در اقطار دیگر انگریزان را دست داده بود مسموع وي گشت اظهار مطالب صلح و صلاح نمود بامید اینکه اگرچه بادشاهی کمتر از حالت اوّل باشد باز بوي خواهد ماند - امّا فرمانفرما بعد از ملاحظهٔ عداوتي

که مدّتها از وی سرزده و چنان حملهٔ که از روی خیانت در چنان وقتی کرده بود تصمیم عزم داد باینکه نام اورا از جرگهٔ امرای مستقلّ هندوستان محو و پیشوائی را نابود سازد - بعلاوه باین که دولت انگریز در جمیع ممالکی که متعلّق باو بود حکومت مستقلّ بکند امّا تا اینکه فی الجمله آزردگی مرهتیّان را تسکین بدهد راجهٔ ستاره را که از نسل سیواجی بود و باوجود اینکه مدّتی متمادی درگوشهٔ خمول میزیست هنوز مردم درحقّ او غایت احترام را مرعی میداشتند دوباره بر روی کارآورده قدری از اعتبارات پیشین اورا مسلّم دارند و بجهت تکمیل این مطلب جنرل سمتهه شهر ستاره را محاصره کرده آنرا باندک منازعت مفتوح ساخت *

۲۱۵ پس کوشش کرد تا خودرا بمستقرّ حکومت سندیا برساند بعزم اینکه چون مقتدرترین امرای مرهته بود ویرا مدد یا اقلاً پناه بدهد ولیکن راه های عبور کوهستان مسدود بود - بالجمله هرروزکارش بیشتر باضطرار کشید و خلق انبوه علم ویرا رها کردند وانگریزان چنان با حذاقت دور او پره زدند که دیگر اورا جای امید نجات نماند - پس شروع بمراسلت و مکاتبت با سر جان ملکوم نموده بعد از مباحثهٔ چند قضیه باینجا ختم شد که تسلیم شود وبعد از آنکه وظیفهٔ هشت لک روپیه بجهت او

معین آید دست از منزلت پیشوائي برداشته و از جمیع ادّعا هاي سلطنت چشم پوشیده بقیّة العمر را دریکی از شهرهاي معتبر که از دار السّلطنهٔ خودش دورباشد بسر برد - مارکوس هاستنگس این مبلغ را خیلي زیاده مي پنداشت امّا اگر این ملاحظه بشود که مبلغ مزبور مایهٔ اتمام مجادله با امیري مثل او گشت که بر سائرین در اقتدار و بزرگي تقدّم داشت چنین مینماید که از حدّ اعتدال بیرون نبود - خوفي که مردم داشتند که مبادا مداخل خود را دوباره اسباب حاصل کردن رسوخ خود در ادارهٔ امور ملکیّه بسازد صورت نگرفت باین جهت که بعد از این مقدمه خود را بعیش و عشرت که از قرار مذکور همیشه عادت او بود مشغول ساخته خواست تا با این طور جمیع خیالات بزرگي سابق را بر طاق نسیان نهد *

۲۱۶ دروقتیکه ملک پونه دراین اختلال شدید بود اوضاعي تقریبًا بعینه مثل این درناگپور بر پا بود - اپه صاحب انگریزان را فقط بجهت اینکه کار وکالت بروي قرار بگیرد دعوت کرده بود و تا مادامي که مي پنداشت ایشان این مطلب را درکارانند برهمان عهد ماند - آخر شاهزادهٔ جوان را بقتل از میان برداشته خود را بر مسند برآورد - پس خود را از مدد و معاونت خارجه مستغني پنداشته همان نفرت واکراهي که عادتًا خاصهٔ

کساني است که دراین وضع اند اظهار کرد و این مایهٔ آن شد
که در زمرهٔ امراي مرهته که بواسطهٔ جنگ پنداري بقصد دولت
انگریز اتّفاق کرده بودند شامل گشت - و علاوه بر این معلوم
شد دروقتیکه پیشوا مشغول با تمام تدابیر تعدّیي بود ابه صاحب
باري متّصل مراسلات و مکاتبات میکرد - بالجمله بعد از معاهدهٔ
اوّل که پیشوا بقبول آن مجبور شد غیرت او خیلي کاست امّا
چون این خبر استماع نمود که پیشوا دوباره دست بشمشیر برده
حمله بر افواج مددي انگریز کرده است گشت امیدش رونق
تازگي گرفت - پس نشستن باجي راو که بعد از آن وقوع یافت
اورا در تسویف و تردید بسیار انداخت لیکن بالاخره عزم کرد
که باوجود خطرهٔ چنین امر متابعت اورا نماید - دربیست
و چهارم ماه نومبر سنهٔ ۱۸۱۷ع سفیر انگریز را دعوت کرده
تا در رسومات پوشیدن خلعت ثمین وافراختن علم زرّین
که علامت حکومت عالي بود و هر دو از طرف پیشوا باو رسیده
حاضر بشود - صاحب مزبور عذر خواست وهمچنین اظهار
ناراضمندي نمود بر اینکه راجه درچنین وقت این تکلّفات
را قبول بکند و فی‌الحقیقه از قراري که معلوم میشود این
بی‌اعتنائي بدون رویّت و بی‌محلّ بود و مایهٔ استحصار صاحب
منصبان انگریز از خطر آینده شد *

۲۱۷ چون انگریزان نمیتوانستند هیچ یک از این کارها را بر اپه صاحب ثابت بکنند و یرا متکفّل آنها ندانستند و لهذا در وقت تسلیم ناگپور او را رهائي دادند و شرائطی که با قبول آنها توانست تخت خویش را مستقرّ بدارد بوي اعلام کردند - و عبارت از آنها این بود که او بهمه جهت با نظام الملک بیک چشم دیده و لشکر وي در تحت ادارهٔ کمپني شود حتّی اینکه وزراي وي از دست ایشان نامزد منصب شوند - راجهٔ مزبور نا رضامندي خود را فقط این قدر ظاهر کرد که اگر بجهت وي وظیفهٔ چنانکه شایستهٔ شان اوست معیّن شود دست از همه چیز برداشته گوشه خواهد گرفت - امّا این مسئله موجّه نیامد و لهذا بحیله سازي و بهانه پردازي برداخت که از این حالت مکروه انقیاد استخلاص یابد - هرجا عساکر جمع شدند و حکم به قلعداران و رؤسائي کوهستان رسید تا افواج خویش را فراهم آرند و حتّی الامکان دشمن را زحمت برسانند - بالاخره مکاتبت خفیه که مابین اپه صاحب و باجي راو جاري بود بروز کرد چنانچه باجي راو دعوت متّفق کردن افواج خود با عساکر پیشوا یافته فی الحقیقه اقدام بر آن کار نموده بود *

۲۱۸ لهذا مستر جنکنس لازم دانست تا اپه صاحب را حکم مراجعت بسفارتخانه نماید و چون وي قبول این مطلب

نکرده جمعي را فرستادند که اورا گرفتار کردند و آن هم از اتفاقات حسنه بدون اینکه احتیاج بچیره دستي شود - بالجمله اسیر کردن امراي هند تا محبوس داشتن ایشان آسانتر است و چون بحسن سلوک با راجه پیش آمدند و بعضی از اتباع و اشیاع نزد وي آمد و شد داشتند بناي تدبیر فرار وي درلباس غلام نهادند - چهارساعت بصبح مانده روانه شد وتا صبح این واقعه ظاهر نگشت ولهذا چون اسپان را منزل بمنزل گذارده بود تعاقب وي فائدهٔ نداشت - بهر حال چون جنگ پنداري باختتام پیوسته و باجي راو باضطرار رسیده بود اپهه صاحب چاره نداشت بجز آنکه در اقطار کوهستان مردم جنگلي را برانگیخت - لهذا امداي دولت انگریز توانستند با شروطیکه معقول نظر ایشان آمد باجي راو را که نوادهٔ راگوجي بونسلي بود بر مسند آرند امّا رتق و فتق امور را بکلّي درتحت ادارهٔ خویش بدارند *

۲۱۹ بالجمله درسنهٔ ۱۸۲۵ ع واقعهٔ عظیم دروسط هندوستان روي داد - بعد از وفات راجهٔ بهرتپور درسال مذکور بلونت سنگهه وارث مستحق وي چون بواسطهٔ درجین سال پسرعمّ خود خلع شده بود به سرداود اختر لوني که درآن اوقات برسم سفارت دردهلي بود استغاثه نمود - صاحب مزبور ویرا

طرفداري كرد امّا فرمانفرما كه دراين هنگام ميل او برحسب
قاعدهٔ قديم بعدم مداخله در امور خارجه بود بر عمل سفير
انكار نمود - آخرالامر استحضار زياده ازاين كارويرا برآن
داشت تا تبديل اين رأى كرد وحكم به لارد كمبرمير رسيد
تا بجانب شهر حركت وغاصب را خارج نمايد - بنابر اين
آن سردار كاردان با بيست وپنجهزارنفر وتوپخانهٔ معموربگرفتن
آن قلعهٔ مشهور روان شد - محاصره دربيست وسيوم ماه دسمبر
شروع شد ليكن بزودي معلوم گشت كه گلولهٔ توپ نميتواند
در ديواري گلين كه قطرآن شصت قدم بود اثري كند
ولهذا بايد نقب زنند - باين واسطه درهژدهم ماه جنوري
سنهٔ ۱۸۲۶ع رخنه كرده شد - صبح ديگر يورش بردند وبعد
از دو ساعت مقاومت مردانه كه درآن بسياري از بهادران
محاصرهٔ اوّل شريک بودند قلعه مفتوح ودرجن سال گرفتار
شد وديگر درهندوستان قلعهٔ نماند كه بتواند بقاعده با لشكر
انگريز مقاومت كند - دروقتيكه اين مجادله جاري بود علامات
شورش درممالک اطراف بظهور پيوست وبنابرقول اسقف
هيبر شكّ نبود كه اگراين جنگ بخوبي انجام نمي يافت
اهالي جميع ممالكي كه درجنوب رود جمنا واقع است بر
مي خاستند كه اقلاً بقدر وبرقرار سابق در سرق و نهب

دست بکشایند - بالجمله این فیروزي خیالات طغیان را برهم زد و تقدّم انگریزان را بکلّي بر قرار داشت *

۲۲۰ در ماه جولای سنهٔ ۱۸۲۷ع لارد ولیم بنتنك بر منصب فرمانفرمائي مامور و انتخاب وي خصوصاً مایهٔ خوشنودیي مستر کاننگ که در آن وقت وزیر اعظم بود شده و لیکن وزیر مزبور قبل از روانگي وي وفات یافت - صاحب مزبور چنین معلوم بود که بارادهٔ اجرایي قاعدهٔ بدون تعصّب مقرون بادارة که در آن اوقات از مقتضیات میدانستند بر سر این کار خواهد رفت - در دهم ماه جولایي سنهٔ ۱۸۲۸ع وارد هندوستان شده و قلیلي بعد از آن بجهت گردش ممالک شمالیّه روانه شد تا اینکه بغور اوضاع امور برسد و در تشیید مباني اتّحاد با امرایي مستقلّ در آن اطراف بکوشد - بنابر این با سندیا در گوالیار ملاقات کرد و تا چندیي هم در اجمیر اقامت کرده امرایي راجپوت را دعوت کرد که یا خود حاضر شوند یا سفرا بفرستند - در همین اوقات در مصارف لشکري تخفیف بسیار داد خصوصاً در بهتّه و آن مبلغ معیّني است که هر ماه علاوه بر مواجب مقرّره بصاحباني که در سفر و حرکت هستند میرسد - این امر احداث نا رضامندیي صاحب منصبان کرد بعلّت اینکه بسیاري از ایشان از خانوادهاي بزرگ بودند

و باميد اينكه اوقات با عيش و تجمّل بسر برند و صاحب ثروت و مكنت شوند جلاي وطن اختيار كرده بودند - در عرض مدّت فرمانروائي صاحب مزبور محاربهٔ كلّي وقوع نيافت امّا شورش چند جزئي در بعضي از حدود بعيده و وحشي ممالك متعلّق بدولت انگريز منشاء اختلال و اغتشاش شد *

۲۲۱ در سنهٔ ۱۸۳۲ ع و در سال بعد طائفهٔ كه چوار نام داشت كه متمكّن اقطار جنگلي نزديك بسرحدّ بنگال بودند زحمت بسيار دادند - از گمرك گريزانيده ماليهٔ ديوان نميدادند و بعلاوه بواسطهٔ امكنهٔ ايشان كه صعب الوصول بود رفته رفته عادت كردند كه كار باجماع ميكردند - بنابر آن طولي نكشيد كه جمعيّت ايشان ازدياد پذيرفته بقاعده بناي تاخت و تاز گذاشتند - گمان وافي بود كه بعضي از اكابر و اعاظم ايشانرا ترغيب و تقويّت ميكنند امّا ثبوت آن از روي قانون ممكن نبود - رئس ايشان علي الظّاهر گنگا نراين نام داشت و او كتخداي ده كوچكي بود در درّهٔ كوه و مكاني از گل ساخته و چند سرپوش و سايبان مثل اينكه براي حيوانات ميسازند بر اطراف آن داشت - بالاخره تاخت و تاز بحدّي رسانيدند كه هيچ كس نبود سزاي ايشانرا در كنار شان نهد و بطور مقرّر بر ايشان تاختن لازم گشت - وقتي چهار فوج بجمعيّت

کثیر پیادهٔ بی نظام بجنگ ایشان مامور شدند لیکن در فرو نشاندن نائرهٔ فتنهٔ ایشان زحمت بسیار کشیدند - گنگا نراین که هرگز زیاده از چهارصد نفر همراه نداشت مکرّر شکست یافت و قلاع جوار پی درپی مفتوح و خراب شدند امّا این قطّاع الطّریق درپناه اشجار جنگلهاي صعب المرور التجا میکردند - آخر الامر سردار شجاع ایشان در مقاتلهٔ اتّفاقي با قوم دیگر کشته شد و بعد از آن واقعه اتباع وي متفرّق شدند و دیگر جمعیّتي که موجب بیم باشد فراهم نیاوردند *

۴۲۲ در سنهٔ ۱۸۳۴ع مجادلهٔ شدید تر در مغرب هندوستان روي نمود - راجهٔ کورک چنانچه پیش نگارش یافت یکي از دوستان معتمد علیه دولت انگریز که در تسخیر میسور معاونت کلّي نموده بود امّا درین اوقات تخت و تاج برسم ولایت عهد بر پسرش قرار گرفته و او جبّاري بود سفّاک و با قوم و خویشان خود چنان بظلم و تعدّي اقصی الغایه پیش آمده بود که خواهر او با شوهر لابد شده خود را بحمایت دولت انگریز کشیدند - راجه باصرار و تعجیل هرچه تمامتر ایشانرا استرداد خواست و چون این مطلب مقبول نیفتاد کاغذهاي خلاف قاعده بحکومت مدراس و فرمانفرما نوشت و همچنین یکي از صاحب منصبان انگریز را که بجهت مکالمت پیش

او فرستاده شده بود مقیّد ساخته از رهائي او ابا کرد - و همچنین در افواه بود که وضع معادات با دولت انگریز بر خود گرفته و دشمنان دولت را که در عداوت ایشان شبهه نمیرفت جاي داده و اغوا نموده و بنابر این وجوه در غرّهٔ ماه اپریل سنهٔ ۱۸۳۴ع اشتهاري از طرف فرمانفرما صدور یافت که درآن خلع او مقرّر و هم اعلام شد که لشکري درشرف حرکت است بجهت اینکه درممالک وي داخل شده متصرّف بشوند - چون قلّت جمعیّت این ملک وعدم قابلیّت مقابلهٔ آن با دولت انگریز ملاحظه شود شاید درکمال حقارت ملحوظ آید - امّا بسبب وضع بغایت دشوار زمینش که در آن جز جبال مرتفعه در زیر اشجار متراکمه وصعب المرور نبود و محافظان آن طائفهٔ بشجاعت مشهور بودند البتّه امر تسخیر آن مایهٔ تأمّل شد *

۲۲۳ چون در این اوقات ملک گوالیار از سائر ممالکي که هنوز بحال استقلال خود باقي بودند مقتدر تر بود اوضاع امورداخلیّهٔ آن درانظار وقعي وافر داشت - دولت راو سندیا وفات یافته وکالت ملک را بدست خاتون بیجا بائي مفوّض نموده بود - بانوي مزبور چون از شوهرش پسري نمانده بجهت اینکه تخت نشیني بریکي از نسل

ذکور مقرّر بشود پسري را باسم جنکو راو با لقب مهاراجه مشرّف کرده اورا بفرزندي برداشت - جوان مذکور چون بسنّ بلوغ رسید هواي حکومت مطلق داشت امّا بائي بتفویض آن بهیچ وجه مائل نبود - بنابر آن جوان مزبور بکفران نعمت بائي عزم کرد تا بهر وجهي که تواند ادّعاي خود را ثابت کند و چون فرمانفرما در مستقرّ حکومت رسید دراهر جلوس خود از وي معاونت طلب کرد - امّا صاحب مزبور بوي گفت که چون گوالیار حکومتي مستقلّ است امکان ندارد که دولت انگریز بهیچ وجه در این کار مداخله نماید - پس عواطف بائي را و منّتي که بالنّسبه باو داشت بخاطر جنکو آورده اورا سفارش نمود باینکه باید بائي را باکمال احترام سلوك کرده صبر هم نمود تا وقتیکه بحسب مصلحت دید خود بائي ادارهٔ امور را بدست وي سپارد - امّا جنکو بکلّي بقبول این نصیحت میل نداشت و در سنهٔ ۱۸۳۳ع کوشش نمود تا عنان ملکداري را بدست خود بگیرد و چون این کار از پیش نرفت راجهٔ جوان بخانهٔ سفیر انگریز که از مداخله دست باز داشته آنرا قفل کرده بود رفت و تمام روز گرسنه درصحن این خانه وعرصهٔ تابش آفتاب نشست وآخرالامر چون اذن دخول یافت

و درخواست وي درباب مدد اجابت نشد سر بر خط
انقياد بائي در آورد *

۲۲۴ بالجمله از طرف ديگر اغلب سپاهيان از حكومت زني بتنگ آمده و از بيجا بائي متنفر و گويا مائل بتغييري شده نرد باني بر دريچهٔ وثاق راجه گذاردند وار را بدر برده پادشاه خود خواندند - بيجا بائي ببعضي از افواج كه هنوز با او بستگي داشتند پناه برد امّا ايشان با مخالفان كه جمعيّتي زياده وهم همهٔ آتشخانه را در تحت تصرّف خود آورده تاب مقاومت نداشتند - بالجمله بتوسّط سفير انگريز قرار بر آن رفت كه جنكو بتخت برآيد و دولت انگريز اورا رئس بخواند و بيجا بائي بدون آنكه كسي متعرّض شود تا دينا پور برود - القصّه بائي در اين شهر پاي ثبات نشرده بالاخره بعد از آنكه اطراف شهر فروگرفته شده وكارش باضطرار رسيد تسليم كرد و ده لك روپيه در وضيفهٔ اومقرّر شده در فتح گده منزل گزيد - در اين كار كمپني باصول رويّت عدم مداخله در امور خارجه و اقرار بسلطنت هر كسيكه في الحقيقه سر رشتهٔ كار را در دست خود داشت ميپرداخت - امّا بعضي بر اين تدبير ملامت كرده اند كه تغيّري كه وقوع يافت بجهت نقل حكومت از خاتوني كه عادات صلح

و ملاح میداشت بجوانی جنگجو و متهوّر و جاه طلب بر
خلاف مصلحت ما بود و فی الحقیقه هم در دربار وهم در
لشکر اختلافات عظیمهٔ چند که درآن سخن اعتنا بمصلحت
دولت انگریز نشد روی داد و لیکن بالاخره آثار جلادت از
جنکو باین قدر ظهور کرد که توانست اقتدار بالاستقلال
مقرّر کند *

۲۲۵ قلیلی بعد از آن واقعهٔ عظیمتر دربارهٔ مان سنگه
رئیس جوده پور روی داد و آن اینست که فرمانفرما اورا
بنوع نوّاب و خراج گذاران بر اقتدار سابق گذاشته بود -
امّا چنین دانسته شد که امیر مزبور بهیچ وجه از عهده شرائط
موقوف علیه کما ینبغی برنیامده بود و چون در مجلس امرائی
که بجهت ملاقات فرمانفرما درسنهٔ ۱۸۳۲ ع در اجمیر اجتماع
کردند حضور نداشت محال بود که اورا مائل بدوستی و
اطاعت شمارند - و علاوه براین تا دو سال خراج پس افتانیده
و پناه بطوائف قطّاع الطّریق داده و در وقتیکه در قلع و قمع
سارقان از وی استعانت نمودند از امداد ابا کرده بود - چون
نصائح براین اعمال نموده شد از جواب او خواهش تن در
دادن یا بمقتضای عهد و پیمان خود عمل نمودن بهیچ وجه
معلوم نشد - بنابر این ختم برآن شد که لشکری که کفایت

تسلیم کلّي یا خلع اورا بکند فرستاده شود و بجهت اتمام این مطلب حکم برآن شد که ده هزار نفر در نصیرآباد در ماه اکتوبر سنهٔ ۱۸۳۴ع اجتماع بکنند - مان سنگه بمجرّد شنیدن این کیفیّت سی نفر را با حشم و خدم بسیار برسم رسالت باجمیر فرستاد تا اینکه با سفرای انگریز که درآنجا بودند مکالمه بکنند - رسل مزبوره در ابراز خصوصیّت مخدوم ایشان بدولت انگریز و استعذار از اینکه مصدر غضب آن دولت شده مبالغه نمودند - بایشان گفته شد که بهیچ قول ایشان اعتنا نخواهد شد مگر اینکه منجرّ ببعضي اعمال مقرّره شود باین معني که بلا تأمّل فراریّان را بسپارد و مبلغي کرامند ادا نمایند - ایشان بسیار معذرت خواسته در اجتناب از قبول این مطلب غایت جهد مبذول داشتند و لیکن چون پرسیدند که درصورتي که مان سنگه قبول نکند چه چاره خواهد بود بایشان انهي شد که في الفور خلع خواهد شد آثار کمال اضطراب نموده مهلت اقلاً دو روز خواستند و بعد از انقضاي آن مدّت کوششي چند در دفع آن غائله نموده بالاخره بجمیع مطالب تن در دادند و بدین وجه طوفاني که متوجّهٔ آرام ممالک غربیّهٔ هندوستان بود مندفع شد *

۲۲۶ فرمانفرما برجمیع این امور تحسین نمود امّا چنین

مینماید که از عهدي که بالنّسبه بمعاهدهٔ جدید از پادشاه گرفته شد طرفي نه بستند - دو برادر زاده که از برادر بزرگ بودند ادّعا کردند که چون پدر ایشان اگر زنده بود بر جاي برادر مي نشست باید که بعوض او ولایت عهد برایشان مقرّر بشود - امّا در اوائل حال دولت انگریز بدین مسئله ملتفت شده بعد از تامّل بسیار ورجوع بآراي اکابر فضلا و علما وهمچنین بدانچه دراینگونه امور درایّام سابق اتّفاق افتاده بود که از آن جمله مقدّمهٔ پادشاه حال دهلي بود معلوم کرد که بروفق قواعد اهل سنت اگر کسي قبل از تصرّف املاک واموال وحقوقي که بنابر وراثت حقّ اوست فوت شود اولاد اورا از املاک واموال وحقوق مزبوره بهره نخواهد بود ودراین صورت حق وراثت ببرادر میّت منتقل میشود - وهم معارضهٔ عجیب مابین دو شاهزاده روي داد که کدام ارشد اولاد بود امّا چون هردو از ولایت عهد محروم شدند مناظره دراین مسئله بیفائده بود - یکی از ایشان تا مدّتي در انگلند ایّام بسر میبرد امّا هرچه کوشش نمود کمپني و پارلیمنت اعتناء نکردند *

۲۲۷ تغیّري دیگر دراوضاع امور ملکیّه که قدري بدانچه پیش نگارش یافت مشابهت داشت سبب وقعي عظیم در انظار

مردم هندوستان شد - دولت انگریز راجهٔ ستاره را که نژاد
خود را نسلاً بعد نسل بسیواجي باني جنگ جوئي سلسلهٔ
مرهته میرسانید و چنانچه سبق ذکر یافت پیشوا و امراي دیگر
اورا محبوس کرده بودند مستخلص ساختند و اگرچه جمیع ممالک
وسیعه متعلّق بخاندان را بر عهدهٔ او نگذاردند الّا اینکه قطعهٔ
زمین حاصل خیز بجهت او مقرّر نمودند مشروط بر اینکه اعتنائي
کلّي بنصیحت سفیر انگریز بنماید و طریق مراودت با ممالک
خارجه مسلوک ندارد - بنابر این تا سالهاي چند با حسن الوجه
کاررا از پیش میبرد واظهار تعلّق تامّ با دولت انگریز مینمود
و بطوري که از اتّفاقات سیّئه امراي هندوستان بدان معتاد نیستند
همّت بر ترفیه حال رعایا مي گماشت - آخرالامر آثار مواضعه
بطور صریح از وي ظهور کرد و تقریباً در سنهٔ ١٨٣٦ ع کارهائي که
بوي نسبت دادند صورتي مقرّر گرفته در این سه رؤس مسائل
مرقومهٔ ذیل منحصر شد - اوّلاً اینکه بعضي از سرداران هندوستاني
را بترک دولت خواهي کمپني ترغیب داده خواسته بود
تا ایشانرا رو بخود کند ثانیاً اینکه از روي خیانت با اپه صاحب
که در آن اوقات پناه براجهٔ جوده پور برده مکاتبات و مراسلات
کرده بود ثالثاً اینکه با حاکم گوها که از اهل پرتگال بود بهمین
طور مراودت جاري داشته بود - بالجمله بعد از تفتیش و تفحّص

بسیار سر رابرت گرانت حاکم بمبئي بجرائم او بکلّي متیقّن گشت و فرمانفرما نیز بعد از تردید بسیار با این فتوی موافقت نمود *

۲۲۸ سر رابرت وفات یافته سر جیمس کرناک در سنهٔ ۱۸۳۹ ع برجاي او نشست و چنانچه در افواه افتاده است با کمال میل بالنّسبه با میر مزبور روانهٔ هندوستان شد - امّا چندبي نه گذشت که متیقّن بدان شد که مبناي آنچه بوي نسبت دادند بي پایه نیست و لیکن رضاي فرمانفرما را حاصل کرد باینکه اگر امیر مزبور ضامن بدهد که در آینده با دقّت تمام بایفاي شروط معاهدهٔ که مایهٔ جلوس او بر تخت شده بود بپردازد جرائم سابقه بر طاق نسیان نهاده خواهد شد - و همچنین نیز از وي خواستند که وزیر مقرّب خود را معزول کرده بدون استرضاي دولت انگریز اورا اذن اقامت در ممالک خود ندهد - بالجمله سر جیمس با وي ملاقات نموده این مطلب را عرضه کرد امّا وي بشدّت تمام از قبول آنها تحاشي نمود - عقیدهٔ دوستان او آن است که او مغرور و متکبّر و در اثبات حقوق خود راسخ العقیده مختصر اینکه بغایت تند مزاج بود - امّا از طرف مقابل میگویند که بخاطر او انداخته شد که کمپني کار را با وي یکسره نخواهد کرد و نیز اعتمادي قوي بر گماشتگان و وکلاي

زیاد که در انگلند و در پونه و در بمبئي داشت و سالیانه مخارج ایشان به سی صد و پنجاه هزار روپیه میرسید نمود - حاکم بمبئي چهار بار علی التّوالي ملاقات نموده خواست تا در عزم او تغییري دهد امّا فائده بر آن مترتّب نشد و چون در بیست و هشتم ماه اگست از آنجا روانه شد بسفیر انگریز دستور العمل داد که هر کاغذي که بوي برسد پیش او ارسال نماید - چون راجه بر استبداد اصرار کرد اشتهار نامهٔ خلع او در پنجم ماه سپتمبر صدور یافت و در هفتم ماه دسمبر او را به بنارس کوچانیده در جرگهٔ امراي وظیفه خوار داخل ساختند - تخت خالي شده ببرادر او مفوّض شد و در هژدهم ماه نومبرش سنهٔ ۱۸۳۹ع بر مسند ریاست بر آوردند - یکی از اوائل اعمال او ابطال رسم ستّي مابین هنود یعني رسم احراق زن زنده با لاش شوهر بود و بعد از این چند تدابیر دیگر نیز که البتّه متضمّن فوائد ملّت بود بعمل آورد *

۲۲۹ از طرف دیگر بعضي از اجزاي مجلس در انگلند که مبناي اعمال ایشان بر صدق و راستي بود تدابیر مزبوره را از قبیل تطاول و اجحاف بلکه مضرّ نیک نامي انگریز دانستند - و چون مجلسي مخصوص در دوازدهم ماه فروري سنهٔ ۱۸۴۰ع منعقد گشت سر چارلس فوربس بنابر درخواست نه نفر از اهل

مجلس عرضه کرد تا کساني را که ادارهٔ امور در عهدهٔ ایشان بود سفارش نمایند باینکه تا وقتي که در آنچه به راجه نسبت داده شد استقصائي با کمال راستي نشود تدابیر حاکم بمبئي را امضا نکنند - باقي اجزاي مجلس مناقض این رأي بودند وگفتند که باید اشخاصي که اجراي امور داشتند بغور این مطلب برسند وکاغذهاي متعلّق باین امر بنظر مالکان امورکمپني برسد - بالجمله چون این کارکرده وفرصتي هم بجهت ملاحظهٔ این امر داده شد مجلس دوباره جمع شد ومناظرهٔ بغایت طولاني وگرم دست داد - جنرل رابرتس وجنرل لودوک که برسم سفارت در دربار راجه مانده بودند بالصاح تمام طرفداري وي را نمودند واصرار کردند که هیچ اثري که تائید آنچه باو نسبت دادند بکند از نوشتجات او بظهور نیامده وهیچ یك از این کارها بر او ثابت نشده است - وهمچنین گفتند که بسیاري از وکلا وصاحب منصبان او وعلی الخصوص براهمه سوداني دشمني بالنّسبه باو مي پختند وبرادرش بامید اینکه برجای او بر آید در اثبات گناه فائدهٔ خود دانست - امّا خیال اینکه با مدد ومعاونت حاکم گوها وراجهٔ محبوس ناگپور با دولت انگریز در اندازد محض توهّمي مضحک بود وممکن نبود که بخاطر امیری که باقرار همگنان بهنر وذکاوت اتّصاف

داشت خطور کند - علی ایّ حال مانند هر متّهمي مستحقّ آن
است که بانصاف دریافت جرائم او بشود و دیگران نیز بآرای
ایشان موافقت نمودند - بالجمله باین مقال جواب داده شد
که بانصاف هرچه تمامتر دریافت شده است و همچنین
ملاحظاتي که باین در حقّ شهود شده - بسیاری از ایشان مردمي
بودند که در اثبات جرم راجه غرضي نداشتند و حتّی دوستان
وي اورا با شدّت در باب مواضعه که بدان میپرداخت
و نتائجي که بر آن مترتّب میتوانست شد نصیحت کرده اند -
و شکّ هم نبود که مکاتبات چند مابین او و حاکم گوها و راجهٔ
ناگپور جاري شده بود و این کار في حدّ ذاته نقض معاهده بود
که مایهٔ بر آمدن او بر تخت شد و اگرچه صاحب کیاست بود
امّا از تدابیر ملکیّه وقوفي نداشت و استبعاد هم نداشت که از
جانب دیگر خیالات موهومه بپزد - باین همه اقرار کردند
که وا رسي کردن امور امیری در ممالک خود خالی از اعتراض
نبود لیکن نسبتهائی که باو داده بودند بوی گفته شده و جوابي
درخور یافته نشد - علاوه بر آن شرائطي که دوام اقتدار وی در آنها
منحصر شده درکمال نرمي بود بعلّت اینکه حقیقةً با شرائطي
که در اوّل جلوس وی کرده بودند تفاوتي چنداني نه داشت -
بالآخره این مسئله قبول نشد و کوششهای چند نیز که در تجدید

آن نموده شد از پیش نرفت *

۲۳۰ سلطنت کابل در اواخر قرن گذشته در تحت احمد شاه ابدالي یکی از مقتدر ترین سلطنتهاي آسیا شده بود و او بعد از فتحي که درمعرکهٔ پانیپت در سنهٔ ۱۷۶۱ ع برمرهتیان یافت تخت مغل را ظاهرًا بکلّي بچنگ آورده بود - امّا اقتصاد یا حزم او را بر آن داشت تا باملاع زرخیز سواحل رود اتک و درّهٔ دلربای کشمیر تناعت کند - بعد از آنکه بلخ و هرات وسند بممالك سابقه منضمّ کرده بود بنیاد مملکتي عظیم نهاد که تخمینًا جمعیّت آن بچهارده کرور میرسید و در وقت سفارت مستر یلفنستن به پیشاور در سنهٔ ۱۸۰۸ ع این سلطنت کما فی السّابق در دست جا نشین او که شاه شجاع الملک نام داشت بود - امّا در آن ایّام ملک مشرف بطغیان عظیم بود و چندي بعد از آن محمود میرزا که برادر شاه شجاع بود غالبًا بمدد وزیر فتح خان از طائفهٔ بارکزائی ویرا از آن ملك راند - سلطان جدید بر وزیر حسد برد و اورا از خدمت بیرون کرده چشمش برکند و بواسطهٔ این ظلم برادران فتح خان که بسیار بودند در صدد انتقام بر آمدند - محمود میرزا از جمیع ممالک جز هرات رانده شد و بعد از تغیّرات چند کابل وغزنین وقندهار و پیشاور درمیان امرای طائفهٔ بارکزائی منقسم شدند - کابل وغزنین حصهٔ

بدست دوست محمّد خان افتاد که در اقتدار از ایشان بیش
بود - در میانه این اختلال و اغتشاش رنجیت سنگه اقتدار
خود را بر طائفهٔ جنگ جو سکهه بکلّي مجری داشته و جمیع
ممالکي را که درجانب مشرق رود سند واقع است متصرّف
شده کشمیر را تمیمهٔ ممالک خود ساخت - خان بخارا بلخ را
در حیطهٔ تصرّف درآورد و امرای سند رقبه از ربقهٔ اطاعت
کشیدند وکامران میرزا پسر محمود شاه که فقط شاخهٔ بود از
خانوادهٔ احمد شاه که چیزي از اعتبار بر باقي مانده بود پرگنهٔ
معتبر هرات را متصرّف شد وبدین طور مملکتي که دراین
اواخر چندین عظمت داشت از هم ریخته باجزای مختلفه
متفرّق شد *

۲۳۱ شاه شجاع بعد از اخراج خود در لودیانه سکونت
داشت و دولت انگریز وظیفهٔ چهار هزار روپیه ماه بماه بجهت
او مقرّر کردند - امّا سلطنتي را که از دست او رفته بود بنظر
تمنّا معاینه مي کرد و چند نفر از امرای خراسان و افغانستان
او را تحریص کردند تا کوشش نموده آنرا دوباره بچنگ بیارد -
این خیال را منظور نظر ساخته در سنهٔ ۱۸۳۱ ع برنجیت سنگه
اظهار مطلب نمود و در دوازدهم ماه مارچ سنهٔ ۱۸۳۳ ع با وي
معاهده کرد - انگریزان راضي شدند باینکه وظیفهٔ چهار ماهه را

باو پیش دهند اما از مداخلت زیادة در این امر سر باز زدند - لهذا شاه در بدر نتوانست روانه بشود تا وقتیکه زمان سفر قریب الفوت شده بود - پس اول قطع اصلاع واجهٔ بهاول پور را کرد لیکن جز یك توپ از کار افتاده و یکهزار روپیه چیز دیگر از دست وي نیافت و بعد از این با رضای امرای سند از رود اتك عبور کرده در شکار پور مقام کرد - و لیکن امرای مزبور بدرخواست او بجهت وجه نقد گوشي ندادند و شاه شجاع که جمعیّت بزرگ فراهم آورده بود عزم کرد تا خود این کار را صورت دهد و مبلغ سه لک از آن شهر اقتصا کرده جمیع محصول اطراف را ضبط کرد - بنابر آن اهالي سند لشکر جمع کردند و بر او تاختند لیکن شکست فاحش یافته بدادن مبلغ مزبور و نیز بفرستادن لشکري بجهت مدد تن در دادند *

۲۳۲ دوست محمّد خان مست بادهٔ فتح خود و نه بدون سبب متغیّر شده از حرکات رنجیت سنگه که اعمال وي هیچ منشاء اصلي نداشت خواست که ممالک از دست رفتهٔ خود را دوباره بچنگ آرد بلکه آن امیر جاه طلب را بکلّي بر اندازد و چون فهمید که قوّتش کفایت این امر نمیکند امید کرد که بواسطهٔ اجتماع و اتّفاق ملل ترکستان

باین مراد فائز شود و کسی که توانست بیش از همه بطور
مؤثر اورا معاونت بکند پادشاه ایران بود - مملکت ایران در
معرض تغیرات علی الاتصال افتاده و علی الخصوص در قرون
گذشته اولًا فتح افاغنه و ثانیاً اخراج ایشان از طرف نادرشاه
وحشمت واعتباری که سلطنت بواسطهٔ او بر آن ارتقا یافت
از وقائع دیگر امتیاز دارند - بعد از فوت نادرشاه تا مدّتی
متمادی عدم انتظام روی داده بالاخره آغا محمّد خان که
جدّ پادشاه حال بود ملک را از این حالت اضطراب مستخلص
ساخت - دولت ایران در تحت ادارهٔ آغا محمّد خان و پسر
برادرش فتح علی شاه اعتنا و اعتباری داشت - امّا چون ضرورت
داعی مقابله با اقتدار روز افزون روسیّه شد و برابری با افواج متعدّد
منظّم آن دولت صورت نه بست بعضی از بهترین ممالکی که
ما بین دریای خزر و دریای اسود واقع است از ایران گرفته
شد - در چنین حال دولت ایران از دولت انگریز معاونت
طلب کرده ایشان از ترقّی قیصر حسد برده مبلغی نقد دادند
وهم بعضی از صاحب منصبان مجرّب را بجهت نظم و ترتیب
لشکر شاه فرستادند - امّا مقصود این بود که اورا فقط بطور
دفاع مدد دهند و باین واسطه اورا نصیحت دادند تا اینکه
دست از جمیع خیالات جنگ و فتح باز بدارد *

۲۳۳ . درمعاهدهٔ که بدین طور بر نفع یکدیگر شد ظاهرًا گمان دوام و ثبات میرفت اما در مصالح و تدابیر امور ایران تغیر پدید آمده بود - اگرچه از آن ترقي که در تربیت جنگ یافته بود قوت مقاومت با روس نداشت لیکن بهمه جهت از قبائل وحشي خراسان و افغانستان بهتر بود - اهالي خراسان که مدتها در تحت رؤسائي شجاع وجنگ جو بودند بعد از مجاهدات شدید گردن باطاعت نهادند - پس قصد خطهٔ متصل هرات را کردند وبعد از فتح .آن چنان مینمود که درآن حالت اضطراب وتشویش که درافغانستان بود توسعهٔ بلاد ایراني تاکنار رود اتک اشکالي نخواهد داشت - بدین تدابیر فتح علی شاه باکراه راضي شد بیشتر بواسطهٔ عباس میرزا که برادرکوچك ویرا حاکم خراسان کرده بود - درسنهٔ ۱۸۳۴ ع شاه وفات یافت و بواسطهٔ آنکه عباس میرزا نیز قبل از ایشان رحلت نموده بود پسر وي که محمد نام داشت جانشین جد شد - این پادشاه جوان که طالب نام بود و قبل ازاین هم لشکر به هرات کشیده بخوشي هرچه تمامتر این تدابیر جدید فتح آمیز را در پی شد که بجهت انجام نیك آن تحصیل رضاي دولت روس بکلّي ضرور افتاده واحتمال هم داشت نفع بیشمار از تقویت ایشان مترتب شود - ازطرف دیگر دولت انگریز که همیشه مخالف تدابیر مقرون

بفتح دیگران بوده لابد آنها را که بممالک اطراف حدود خود تعلّق داشت با غیرت مخصوص ملاحظه میکرد - در حقیقت جاي توقّع نبود که دولت روس مائل بشود بترقّي خصم قدیم شان که از او چندین خطه هاي معتبر انتزاع نموده بود و بلا شکّ و ریب خواهش استرداد آنها در خاطر او هنوز خلجان میکرد - امّا طائفهٔ مقتدر از اهل مشورت خانهٔ دولت روس در اجراي این مطالب اصرار کردند و رأي ایشان بر آن بود که مبادرت بفتوحات بعیده موجب این خواهد شد که دولت ایران بیش از پیش وا بسته بدولتي با این اقتدار و متّصل بحدود خود شود - احتمال هم دارد که خیالات دیگر داشته میخواستند بواسطهٔ اینگونه تدبیر دور اندیشي آنهارا صورت بدهند *

۲۳۴ مسئلهٔ اینکه آیا دولت روس قصد فتح هندوستان دارد یا نه مورد مباحث بسیار شده است و غالبًا بی اطّلاعي چنانکه باید از وضع ممالک - میگویند که راه ایشان درمیان اقطار وسیع و غالبًا صحراي ترکستان میرود پس قطع درّه هاي هولناک و برف علی الدّوام جبال آن قفقاز هندي باید کرد و همراه بردن اسباب و آذوقهٔ مختلف لشکر این ایّام از چنان راه ممکن نیست - محقّق است که اسکندر و تیمور از این راه آمدند امّا اسکندر بتعاقب کردن دارا تا بلخ مجبور بود و تیمور از ممالک ترکستان

بیرون آمد - ولیکن راه دیگر هست در میان ایران و افغانستان
از طرف جنوبي سلسلهٔ این کوه بزرگ هندوکش که موانع
و عوائق بسیار ندارد و غالبًا فاتحان هندوستان از قبیل سلسلهٔ
غزنویّه و افاغنه و بابر شاه و نادر شاه از آن راه باین ملک آمدند -
با اینهمه بر فرض دولت روس بتواند از این راه چهل هزار
لشکر بفرستد ما چنین می پنداریم که تدابیر سیاسیّهٔ روسیه
بیش از آن است که در حقیقت گرد این مطلب بر آید -
لیکن اگر لشکري خیلي کمتر از آن بکار آرد یا وعدهٔ فرستادنش
کند احتمال دارد که رسوخ شایسته در ممالک غربیّهٔ آسیا پیدا
کند و هم مظنّهٔ بکند که غلغله درهندوستان انداخته موجب
دهشت دولت انگریز شود *

۲۳۵ از مکاتبات مستر یلیس که در سنهٔ ۱۸۳۵ ع سفیر ما بود
چنین مینماید که اینگونه تدابیر محرّک اعمال هر دو دولت
بود - دربار ایران نه فقط دعوی هرات را بلکه دعوی قندهار
وکابل نیز شفاهًا کرده واستعداد بسیار بجهت لشکر بر هرات
کشیدن میکرد و ایلچي روس کونت سمونیچ باصرار هرچه تمامتر
ایشانرا بر مي انگیخت تا فی الفور باین مهمّ پردازند - در ماه اپریل
سنهٔ ۱۸۳۶ ع سفیري از پیش امرایي قندهار آمده عرضه داشت
تا ایشان در مخالفت و موالعت با دولت ایران متّفق شوند

بلکه خود را برسم باج گذاران دانند و امید نیز داد تا بمدد ایشان شاه ایران مانند نادر شاه تا دهلي برسد - شاه ويرا بمهرباني تمام ملاقات کرد و این معاهده را قبول فرمود اگرچه وزیر ایران در مراسلت با مستر یلیس چنین ادا نمود که این سخن قول مجنون است - مستر مکنیل که بجاي آن صاحب سابق مامور شد در ماه ستمبر سنهٔ ۱۸۳۶ ع نوشت که شاه بجانب هرات کوچ کرده است - بالجمله در استراباد بی آذوقگي و بی نظمي عساکر ويرا باضطرار رسانید امّا ایلچي روس متّصل اصرار داشت تا در زمستان نیز بجنگ پردازند - لهذا چون بلارد درهم که سفیر دولت انگریز در پطرز بورغ بود حکم شد تا این وقائع را بدربار روس اعلام کند کونت نسلرود وزیر روسیّه جواب داد که اگر سفیر ما کونت سمونیچ بروش مذکور عمل کرده خلاف حکم بوده است *

۲۳۶ بمجرّد شنیدن این خبر دولت انگریز از مرکز هندوستان بسفیر ما حکم رسانید تا در بنیان مصالحه مابین ایران و هرات آنچه حقّ کوشش باشد بجاي بیارد - لهذا او عزم هرات نموده بعد از مشاقّ و متاعب بسیار پادشاه را که لشکر او از بی آذوقگي تکلیف میکشید بر آن داشت تا افتتاح قول و قرار کرد و کار هم بخوبي پیش میرفت - در آن هنگام کونت سمونیچ در لشکرگاه

رسید - پس رأي محمّد شاه بكلّي تبديل يافت و معاهده بتعويق افتاد باين سبب که صاحب روس نه فقط وجه نقد داد بلكه با مصلحت خود حرکات محاصره را تقويّت کرد - آخر بواسطهٔ اینکه ایّام محاصره امتداد مي يافت ده روز بعد از این شاه مستر مکنیل یعني ایلچي انگریز را طلبیده گفت که مشروط بر اینکه وي از جانب دولت انگریز کفالت نماید مطالب کامران میرزا قابل قبول خواهد شد - ایلچي دید که اگر قبول کند از دستور العمل تجاوز خواهد بود لیکن از ملاحظه بر عظم این مطلب بالاخره بر سر رضا آمد ولي شاه وضع صحبت را تغییر داده و اقتضای مقاصد دیگر کرده دوباره محاصره را جاري داشت *

۲۳۷ بزودي معلوم شد که سبب این تغیّر ورود قاصدی از طرف کنهدل خان حاکم قندهار بود و او اظهار کمال دوستي و میل بمعاونت در محاصرهٔ هرات نمود و فی الحقیقه معلوم شد که قریب چهار ماه قبل از آن کپتان وکووچ که یکي از صاحب منصبان روسیّه بود از راه ایران متوجّه بشهر قندهار شده در عرض راه با وي باحترام پیش آمده و پول هم داده بودند - طولي نکشید که نتیجهٔ این سفارت بروز کرد باینمعني که معاهدهٔ انجام یافت که بمقتضاي شروط آن شاه ایران اقرار

نمود باینکه شهر هرات را باءراي قندهار وا گذار کنند و ایشانرا
از تاخت و تاز هر دشمني مصون بدارد و بعوض این باید
ایشان اذعان باطاعت او بکنند و به پیش کش و لشکر مدد
بدهند - معاهدهٔ مزبور بواسطهٔ کونت سمونیچ از طرف دولت
روس امضا شد و بنابر آن سفیر انگریز را چون جمیع مطالب
بخطا رفت بلکه رعایت مروّتي چنانکه باید بالنّسبه باو نشد
در دویم ماه جون سنهٔ ۱۸۳۸ ع اردو را رها کرد - از طرف
دیگر مطالب دوست محمّد خان مایهٔ تردید و تشویش
شد - فرمانفرما کپتان برنس را آنجا فرستاد تا در دفع موانع
عبور و مرور تجارت رود سند مکالمه نماید و اگر اتّفاق
بیفتد در تجدید صلح ما بین امیر و رنجیت سنگه بکوشد -
دوست محمّد خان سفیر را بحسن سلوک ملاقات کرده و در
آن ضمن بزودي از تدابیر سیاسیّه صحبت داشته خواست
تا حمایت دولت انگریز را بجهت خود تحصیل نماید - فرمانفرما
کاغذي نوشته او را اطمینان داد که دولت انگریز بطوع و
رغبت آنچه لازمهٔ خیر خواهي است در قول و قرار صلح
ما بین وي و رنجیت سنگه که او هم بر این امر راضي شده
بود بجای خواهد آورد و بدین نوع امیر مي تواند در
ممالک خود ایمن بماند امّا توقّع زیاده از این نباید داشت

واین هم فقط باین شرط که او قطع و ترک روابط ملکیّه با
ملل غربیّه بکند - امّا شرائط مزبور بهیچ وجه بر وفق آمال
او نبود و چون وکوویچ و سفیري از شاه ایران رسیدند و
اورا بانواع افتخار و مواهید مستظهر ساختند اورا بر آن
داشتند تا معاهدهٔ ایشانرا ترجیح داد - پس کپتان برنس مرخص
شده جواب کاغذي که آورد درغایت درهم و پیچیده بود *

۲۳۸ فرمانفرما خیال کرد که اوضاع امور مقتضي ملاحظهٔ
با دقّت هرچه تمامتر بود - علی الظّاهر چارهٔ نبود از آنکه
هرات بالاخره مفتوح شود بسبب اینکه از قراري که معلوم
شد معاهدهٔ قندهار مانع جمیع اسباب نجات آن شهر شده -
پس همهٔ ممالک غربیّهٔ آسیا با یکدیگر اتّفاق قوي نموده
در تحت رأي و رویّت دولت روس خواهند بود و آندولت
هر وقت که بخواهد در رفاه و آرامي هندوستان میتواند
غلغله بیندازد که بلا شکّ و ریب بسیاري از امرای آن
خواهش و رغبت گردن پیچیدن از رقابت دولت انگریز
میداشتند - دراین صورت چنین دانسته شد که اصول رویّتي
که بحال جاري و مشتمل بعدم مداخله در امور خارجه بود
دراین اوقات نه فقط صورت پذیر بلکه خالي از خطر نبود -
شاه شجاع مستحق سریر کابل بود و طائفهٔ مقتدر باو راغب

بودند حتیٰ اینکه میجر وید نوشت که این طائفه بحکم لزوم
بر کسانیکه اقتدار بارکزائی را بر قرار میداشتند تقدّم دارند -
شاه شجاع با رنجیت سنگه که در آن وقت با امیر کابل معادات
داشت در کمال دوستي و اتّحاد بود و چنین مینمود که اگر
دولت انگریز باین دو رؤساء بپیوندد پادشاه در بدر را دوباره
بر تخت بر آوردن اشکالي نخواهد داشت و بدین طور اهالي
ملک محکم افغانستان را رو بخود کرده آن ولایت را سدّ راه
و عائق بر حملهٔ از طرف مغرب بسازد - لهذا بجهت انجام
مطالب مزبورهٔ عهد نامهٔ ما بین حکّام ثلثه در بیست و ششم
ماه جون سنهٔ ۱۸۳۸ ع در لاهور صحیح شد و جمعیّتي شایان
از خطهٔ بنگال بجانب رود سند متوجّه و قرار بر آن شد که
جمیع افواجي که توانستند از بمبئي بفرستند در آنجا با
لشکر بنگال ملحق بشود - محمّد شاه هنوز باجرای محاصرهٔ
میپرداخت و در بیست و سیوم ماه جون یورشي بنابر رأي
کونت سمونیچ برد امّا صاحب مشار الیه شکایت کرد که
موافق دستور العمل او کار را صورت ندادند - ایرانیان با
جلادت و جوانمردي تمام تاختن کردند امّا بعد از خونریزي
بسیار لطمه خورده افغانان از خندق عبور کرده و شمشیر بدست
ایشانرا تعاقب کردند - بالجمله چون هنوز اطراف شهر را

در گرفته بودند و مشاق و متاعبي که بواسطهٔ بی آذوقگی روي داد علی الظاهر غالباً مدفوع شد سفیر انگریز کرنل ستدرت را فرستاد تا اعلام بکند که اگر محاصره را هنوز مجری بدارند این امر علامت معادات حقیقي با دولت انگریز دانسته خواهد شد - و موقع شك نیست که چون شاه از معاهدهٔ مزبور و از آنکه افواج انگریز در شرف حرکت بجانب افغانستان اند استحضار داشت این پیغام اثر کرد - در چهاردهم ماه اگست اعلام برخاستن کلّي نمود امّا تا نهم ماه سپتمبر از آنجا روانه نشد الّا اینکه در معاهده با کامران میرزا موافق شرائط سابقه کوشش نکرد *

٢٣٩ در ماه اکتوبر سنهٔ ١٨٣٨ ع لارد پالمرستن بطور اعتراض بارلمانی دولت روس نوشت و خواهشي را که باقرار خود در باب دوام صلح و صلاح در ایران نموده بودند بخاطر ایشان آورده پرسید که یا از اقوال دربار یا از اعمال وزرا باین تدبیر ایشانرا بپیمند - کونت نسلرود دو کاغذ علی التّوالي نوشته بپمس اظهار صلح اعاده نمود و علی الخصوص از هرگونهٔ قصد همدوستان انکار علّت اینکه صورت پذیر نبود و هم بهیچ وجه باصول رویّهٔ حقیقي مقرون بصواب مناسب نه - امّا باستدلالی عریب تصدیق افعال صاحب منصبانی که

درمحاصرهٔ هرات بودند حتّی کونت سمونیچ که در آن کار
دست کلّي داشت نموده گفت که این کار فقط بواسطهٔ مدد
دولتي بود که ما بین رابطهٔ موالات استحکام داشت و بعلاوه
دولت مزبور درحال احتیاج بود و معاهدهٔ قندهار نیز صرف
بواسطهٔ مدافعهٔ دشمنان طرفین انجام یافته بود - بالجمله اعلام
شد که این هر دو نفر باز خوانده وجنرل دوهامل بر منصب
وزیر مختاري مامور شده است و نوشت که صاحب مزبور
اقتصاد و میانه روي بقدري مشهوراست که نصب او في حدّ
ذاته دلیلي ازهمه قویتر است بر اینکه دستورالعملي که بوي
داده شد به چه وضع است - بعلاوه نوشت که قیصر روس از
امضای معاهدهٔ قندهار اگرچه خالي از مضرّت بود سرباز
زده بعلّت اینکه از حدّ تدبیر مقرّر بیرون بود و در نزاع
داخلي امراي افاغنه خود را سهیم و شریك نساخت - و
چون این کاغذ در پنجم ماه مي سنهٔ ۱۸۳۹ ع و در وقتیکه
خبر مهمّ انگریز بکلّي معلوم شد مسطور شده مثل آن بود
که دولت روس بر عهده گرفتند که بالنّسبه بحرکت ایشان دم
مقابله نخواهند زد - بناً علیه لارد پالمرستن اگرچه از قبول
استدلالات مسطوره ابا کرد امّا اظهار رضامندیي کلّي از
نتیجهٔ این کار نمود *

۲۴۰ در اواخر سنهٔ ۱۸۳۹ ع واقعهٔ که علامات اختلالي عظیم داشت روي داد و آن این بود که رنجیت سنگه وفات کرده مملکتي را که خود او بنا آنرا گذارده و چنانچه عقدهٔ مردم بود قوام و دوام آن تقریباً بکلّی بسته بر ذکاوت و جلادت او بود بعد از خود گذاشت - مرقوم گشت که پسر ارشد او اگرچه به روئت بود امّا ثبات رأیي و جلادتي که ادارهٔ امراي سنه خو که باید سروري ایشانرا بکند و مقتضي آن بود اتصاف نداشت - شیر سنگه که یکي از پسران دیگر رنجیت سنگه بود امّا بسبب علّهٔ حسن پدر از عواطف او بهره مند نشده قدري بدرایت و حدّت طبع پدر موصوف بود - چون بسنّ رشد و بلوغ رسید و آثار کارداني آشکار در فنون حربیّه از او ظهور کرد پدر التفات باو فرمود حتّي اینکه حکومت کشمیر را باو گذاشت و میگویند که در آنجا بظلم و تعدّي فرمانروائي میکرد - بالجمله چون کهرک سنگه بلا شکّ وریث وارث مستحقّ بود وبدان جهت دولت انگریز طرفداري اورا میکردند في الفور بر تخت نشست امّا رئیس جدید جرأت کرد بآن که دیهان سنگه را که وزیر کاردان پدر او شده بود از نظر انداخته اعتماد بامر دیگر چیت سنگه داشت - باینهمه چون دیهان سنگه را هنوز وضعي تمام در انظار بود

مصدر قتل حریف خود شده و کهرک سنگه را مقید ساخته سر رشتهٔ جمیع امور را بقبضهٔ اختیار نونهال سنگه پسر کهرک سنگه که هنر و شهامت داشت سپرد - در پنجم ماه اکتوبر سنهٔ ۱۸۴۰ع رئس خلع شده بعد از بیماري طویل راه آخرت پیش گرفت و احتمال کلّي میرفت که اورا زهر خورانیدند - در وقت تجهیز و تدفین وي تیري از بالا پائین افتاده سبب فوت نونهال سنگه شد و بعضی را اعتقاد این بود که این حادثه هم از روي قصد و عمد وقوع یافت - بنابر این دیهان سنگه را بارتکاب این هر دو فعل شنیع نسبت دادند و او بلا تامّل شیر سنگه را طلبیده او را بتخت بر داشت امّا چون یکي از بیوهاي نونهال سنگه حمل خود را اعلام کرد مادر امیر مزبور که خاتوني ثابت الرأی بود جانب این زن را گرفت و چون شیر سنگه دریافت که خاتون رسوخي در لاهور پیدا کرده است که او یارای مقاومت با آن ندارد ترک حقوق خود را کرده از شهر بیرون رفت *

۲۴۱ امّا غرض او فقط این بود که اتّباع خود را که بنوعي از استقلال حکومتي بر بعضي از اضلاع این ملک پر شور و فتنه داشتند جمع آوري نماید و طولي نکشید که از هر طرف امید تقویّت اورا دست داد اگرچه در وقت مراجعت

مستقرّ حکومت باصد نفر سش همراه او نمودند لکن هر
قدر نزدیکتر شد امید ظفر زیاده تر مسموع و بعد از آن
دهیان سنگه با جمعیتی کثیر باوی ضمّ شده کار ورا به
نیکی سرانجام داد - ملکه اگرچه همور تدری سرجنبانی
کرد امّا بعد از چندی بشرط اینکه با او اقرار جان بخشی
و مروّت نمایند لابد شده تسلیم کرد در اثنای این اتفاقات
عرصه لشکری کثیر از طرف دولت انگریز دور حدود ملک را
در گرفته با دقّت تمام مواظب هر حرکت شدند - اما
چنین مسموع که اسباب مداخله در امور ملک موجود نبود
و فی الحقیقه معرّض این امر شدن بدون آنکه ملک را بکلّی
در حیطهٔ تصرّف در آرند صورت نمی بست - آثار تردید
و تشویش ظاهر بود امّا بسبب معاهدات انگریز شیر سنگ را
تا چندی از کار بازداشت و دولت انگریز نیز باجرای
مطالبی که در آن اوان بیشتر لزوم داشت میپرداخت *

۲۴۴ در این اوقات حالت ارامی وسط افغانستان فی الجمله
مشوّش بود - شیر جان کس راه سند را ترک کرده و بسمت
پنجاب عطف عنان نموده با بعضی از افواج لشکر از آب سند
در اتک عبور کرده و به مدهسال مراجعت نمود - بالجمله مصلحت
وقت اقتضا کرد تا جمعیّت شایان سرداری سر ولوبی کس

مصدر قتلگمارند بجهت اینکه اگرچه ازکساني که بایشان گمان
سرمت میرفت کسی نمانده بود الّا اینکه آثار و علامات
واضح بود که مردمان بحکومت جدید راغب نیستند واین
امر خصوصاً از مؤیّدان اجنبي آن هویدا بود - مذکور است نیز
که شاه و پسران او ترک مبالات و احتیاط نموده در جلب
خاطر مردم سعي نمیکردند - عقبهٔ لشکر از صاحب منصبان
و سپاهیان انگریز بقتل میرسیدند وبعضي ازامرا علی رؤس
الاشهاد دم ازمقاومت زده بجز باشکال بسیار مغلوب نشدند -
عظیمترین این وقائع درپیشوت اتّفاق افتاد که کرنل اررد
خواست تا دروازهٔ شهر را آتش زند چنانچه در غزنین واقع
شد امّا بسبب بد جنسي باروت این کار از پیش نرفت
و صاحب مذکور لطمه خورده پس نشست وشصت ونه نفر
در این امر مقتول یا مجروح شدند - بالجمله بعد از آن
دشمن قلعهٔ مزبور را و قلعهٔ خکي را که بآن اتّصال
داشت رها کردند *

۲۶۳ بعد از آنکه دوست محمّد خان از پشت کوهستان
کابل سربدر آورد چون امرای خلوم و خوندوز ویرا بمهرباني
و مروّت سلوک کردند متوجّه بخارا شد بامید اینکه باین
دربار که مقتدر ترین ممالک ترکستان بود استغاثه نماید -

امّا خان بخارا از حرکت روسیّه بجانب خیوا مستشعر شده و بادیشهٔ اینکه چنان کار احداث حشم دولت انگریز کند نه فقط از قبول درخواست وی تحاشي نمود بلکه او را مقیّد ساخت - در ماه اگست سنهٔ ۱۸۴۰ ع دوست محمّد خان از بند اسار رهائي پیدا کرد و چون امرائی که در ثغور ملک سکني داشتند باو هنوز مائل بودند در احتیاج معاون و مساعد نماند و از ایلات اذبک و اتّباع قدیمهٔ خود جمعیّتي شایان بآساني گرد علم خود فراهم آورد - حتّی اینکه والي خلوم با وي ضمّ شده دست در جنگ کشاد و عساکر متفقّه از راه درّهای کوهستان بسمت کابل در حرکت آمدند و آن مستقرّ حکومت که از سدّ منیع کوهستان بیش از پنجاه میل مسافت نداشت بکلّي عرضهٔ حملات امرای مذکوره گشت - پس دوست محمّد خان بشهر محکم سگهان که بر حدود ملک واقع شده عطف عنان نمود - مستحفظان این قلعه جمعی کثیر از افغانان بسرداري کپتان هکینس در تحت ادارهٔ صاحب منصبان انگریز تربیت یافته بودند لیکن بمجرّد ورود دشمن بطرف با میان پس نشسته آثار نا فرماني و بی‌نظمي بظهور رسانیدند حتّی اینکه دستهٔ چند لشکر را رها کرده بدر زدند *

۲۴۴ در این اوقات یکي از پسران دوست محمّد خان
درگریوهٔ معتبر غوربند در کهستان جاي داشته و جنرل سیل
بر او فرستاده شد و در بیست و نهم ماه بر سر وي تاخته
دید که او در دهي که دیوار باغي و سلسلهٔ از قلاع آنرا
محفوظ داشت جای گرفته بود - فوجي بجهت یورش ترتیب
داده چنان بجلادت پیش رفتند که چون بفاصله پنجاه ذراع
از پشت دیوار رسیدند دشمن جمیع مواضع خود را رها کرده
دم علم ساخته بجائی که سواره نمي توانستند ایشانرا تعاقب
کنند هزیمت یافتند - شش نفر فقط از انگریزان مجروح شدند -
پس جنرل سیل شنید که بعضی از امرایي متمرّد در قلعهٔ
جلگا که شانزده میل بسمت شمال و مشرق مسافت داشت
تحصّن جسته بودند - در صبح سیوم ماه اکتوبر اطراف آنرا
بکلّي فروگرفت امّا بواسطهٔ خرابي راه نتوانست توپخانه را
قبل از چهار ساعت عصر بکار بیارد - روز دیگر در ساعت
سه عصر رخنه قابل صعود شد و کپتان ترسن با شرذمهٔ از لشکر
متکفّل یورش بر آن شدند - دستهٔ مزبور بر سر سوراخي که
در دیوار کرده شد رسیدند لیکن دشمن از خانهای اطراف
چنان آتش بر ایشان مي باریدند که پس از جدّ و جهدي
زیاد مجبور شدند تا بدرّهٔ که در نزدیکي بود پناه بردند *

۲۴۵ این جای بهیچ وجه قابل صیانت نمي نمود باین واسطه که فقط دیواري سست و فصیلي تنگ و خاکریزی بی فائده داشت و بسمت شمالي درختها و خرابه ها بمسافت پرتاب طپانچه دشمن را بخوبي پناه میداد - ایشان بزودي باجماع کثیر بهمه جهات فراهم آمدند خصوصاً بطرف شمالي و اینجا لشکرگاه را که با خرج سنگین در سنهٔ ۱۸۴۰ ع بناشده آتش زدند و علی الاتّصال تفنگها را گشاد میدادند - چون بیرون کردن ایشان از این موضع لازم دانسته شد کرنل منتیته بسر جمعي کثیر سواره و پیاده مامور شد - سردار مزبور بعد از تسخیر سه مقام که احتمال داشت که مانع کار شود بر انبوه خصم که بر تلالي که در پیش رو واقع بود تاخت - بمجرّد رسیدن وي حریف بغتةً برهم خورده پشت دادند و تا مسافت بسیار هزیمت شدند و در اثنای آنحال از حملهٔ سواره که کپتان الدفیلد بآن مبادرت کرد صدمهٔ بسیار خوردند - پس حمله بر عساکري که در اطراف دیگر شهر بود برده ایشان نیز با همان سرعت و با وحشت تمام بدر زدند و طولي نکشید که غالبًا افغاني با سلاح در نزدیکي جلال آباد بنظر نیامد *

۲۴۶ در این اوقات کابل محلّ حوادث عظیمه گشت که

که فی‌الحقیقه امثال آنها در جمیع تواریخ ما در هندوستان
واقع نشده است - چنانچه مذکور شد سفر باین ملک نه
بواسطهٔ تسخیر بود امّا باین اعتقاد که پادشاهي که اخراج بلد
شده است اگر دوباره بر سر ملک آید جمعیّتی بقدر کفایت
مقتدر خواهد داشت که تخت اورا نگاهداري کنند - بالجمله
اکنون ظاهر شد که وی جز حمایت انگریزان دستگیري
دیگر ندارد و ایشان باین سبب مالک حقیقي افغانستان
شدند - میتوان گفت که افغانان در مغروري و شجاعت
از جمیع طبقات آسیا سبقت میبرند - از عهد محمود غزنوي
تا ایّام احمد شاه ابدالي مکرّر بهندوستان تاخته و مظفّر
و منصور مراجعت کرده و نیز بنیاد دو خانوادهٔ که بزرگترین
دودمانهاي هندوستان بود نهاده بودند - یکی سلسلهٔ سلاطین افغان
بود که متجاوز از مدّت سه صد سال فرمانروا بودند و دیگر سلسه را
اگرچه مغل نام داشت بابر با مدد سکنهٔ آن ملک بر تخت
بر آورده بود - اکنون خود را ملّتی مغلوب دانستند و مجبور
شدند باقرار زیردستي خود و زبردستي قومی دیگر که
با ایشان در دین و زبان و در رسم و رسومات جنسیّت
نداشتند - درچنین حال عجب نبود که آتش خشم و کینه
از سینهٔ ایشان سر بر زند و اگر بقاعده در استخلاص خود

میکوشیدند ما نیز تا بحدّی مخصوص با خیال ایشان مشارکت
میکردیم امّا سبب هرچند قوي باشد عذر قتل نفس و نقض
عهد نمیتواند شد *

۲۴۷ مطلب اهمّ و قابل التفات صیانت قلعهٔ سبورساتخانه
بود که مابین آن واردو شاه باغ حائل و پناهگاهی بزرگ دشمن
شده - در چهارم ماه کپتان سوین با دو دسته از فوج چهل
و چهارم سعي کرد تا بآنجا راه یابد امّا چنان عرصهٔ آتشخانهٔ
قوي گشت از قلعهٔ که در تصرّف دشمن بود که خود با سردار
دیگر مقتول و از کسانیکه با او بودند بسیار کشته شده پس رانده
شدند و جرگهٔ از سوارهٔ زبده بهمان مصیبت مبتلا گشتند -
بالجمله کپتان بوید یکی از صاحب منصبان سبورساتخانه
در باب اهمیّت حراست این قلعه اینقدر اصرار نمود که
جمعی زیاده را مهیّا کردند لیکن روانه کردنش را تا صبح دیگر
بتعویق انداختند و آن گاه ینسین وارین که نگاه دار قلعه
بود با مستحفظان آن درآمد وگفت که دشمن نقب کنده
و دروازه را آتش زده دیگر صیانتش محال بود - پیش نرفتن
مطلبی که هم لزوم کلّي داشت و هم ظاهرًا سهل مینمود
برغیرت طرفین اثر کلّي کرد - دشمنان شجاعت وجرأت
زیاده پیدا کردند و بسیاري که تا بحال موافقت با انگریزان

نموده بودند خصم را پشتي کردند - بخلاف اين عساکر انگريز بسيار پست همّت شده آثار رشد و دليري که اکثر از مخصوصات طبعي ايشان است ديگر ننمودند *

۲۴۸ در تاريخ دهم لشکر باز در حرکت آمد با وجود اينکه جمعيّت ايشان که در معرکه بکار مي‌آمد کم گشته بود - قريب تا بدو ميل بی آنکه زحمتي بر ايشان رسد پيش رفتند تا وقتيکه بر سر تنگناي ما بين دو کوه غير ممکن الارتقا رسيدند و ليکن در آنجا انبوه افاغنه بر هر بلندي جا گرفته بودند و از آن بلنديها تفنگها را گشاد دادند بطوريکه غالباً يک تير خطا نشد - افواج هنديان اسلحه و اسباب جنگ را انداخته خواستند تا فرار کرده جان بسلامت برند امّا دشمن با شمشيرهاي کشيده حمله بردند و قتل عام شروع کردند - در اثناي اين کوچ پر خطر قريب جميع فوج تباه شد و بآخرش معلوم گشت که از چهار هزار پانصد نفر انگريز که از کابل روانه شده بودند فقط دويست و هفتاد نفر باقي مانده ولی جمعي کثير از دوازده هزار لجّاره رسته بودند - اکبر خان که اکنون در نزديک آنجا آمده بود گفت که اگر انگريزان خود را بوي بسپارند ايشانرا بسلامت تا جلال آباد خواهد رسانيد بشرطيکه ديگران را بحال خود رها کنند - سپاه سالار بواسطهٔ انسانيّت

و مروّت شروط مزبوره را قبول نکرد لهذا سپاهیان روانه شده مجدّداً در معرض صدمات افاغنه بر آمدند و جمعی نیز باز از ایشان کشته شدند تا آنکه به اردوے که در درّهٔ تزین واقع بود بساعت چهار رسیدند - پس دوبارهٔ درخواست مصالحه کردند امّا مثل سابق هیچ فائده بر آن مترتّب نشد *

۲۴۹ کپتان فیرس با دویست و پنجاه نفر سپاه هندوستانی که از عساکر شاهی بودند در پیش بلاق که قلعهٔ است مشرف براهیائیکه ما بین جلال آباد و پیشاوراست جایی داشت و در آنجا بعضی از صاحب منصبان بواسطهٔ اینکه شنیدند که راهها در پیش ممتنع المرور است مقام کردند - دشمن در سیزدهم نومبر بقراولان لشکر تاخت و دستهای چند بجهت دعوا ظاهر شدند که اگرچه در ابتدا بآسانی صدمه خورده گریختند بتدریج زیاده شده بپنجهزار نفر رسیدند و قبّه کشیده با شدّت تمام بر قلعه احاطه کردند - توپی که در برج وسط تعبیه کرده بودند مانع پیش آمدن ایشان بود لیکن زود معلوم شد که قورخانه قریب تمام شدن است وبعلاوه مردم قلعه خیانت ورزیده اند - امید دیگر نبود بجز آنکه بضرب شمشیر راه استخلاص یابند ولهذا در شب شانزدهم ماه کسانیکه اسلحه داشتند جمعیّت کرده صف آراستند - در وسط ایشان زن کپتان فیرس و خواهرش

لباس مردانه پوشیده با دیگران که اسلحه نداشتند جمع شدند - تا هنگام روانه شدن بر حریف علی الاتصال آتش میباریدند و بعد از آن بیرون جستند - دشمن فی الفور آگاه شده حملهٔ شدید بردند لیکن بواسطهٔ چند شلیک تفنگ بنیان کن بپس رفتن مجبور شدند *

۲۵۰ افواج مدد پی در پی می آمدند و جنرل پلك که بهمه جهت لائق انتخابی بود که در تعین وی اجزای حکومت کردند بر سرداری آنها و جمیع عساکر بسمت مغربی رود اتك ماءمور شد - صاحب مذکور در اواخر ماه جنوري رسید لیکن پیش از اقدام بر آن امر مهیب که باید شروع جنگ از آن بشود یعني از دخول درهٔ خیبر لازم دانست تا وقتیکه افواج کثیر جمع نشود توقف اولی - در اوائل ماه اپریل این لشکر تا تقریباً هشت هزار نفر ازدیاد یافته واگرچه این عدد باشکال کفایت این امر میکرد و سپاه سالار منتظر ورود چهار هزار تن دیگر بود لیکن وضع خطرناك امور افغانستان عزم اورا در عبور از درهٔ خیبر مصمم ساخت - قریب ده هزار از سکنهٔ شجاع کوهستان که در این نوع حروب حذاقت تمام داشتند گریوهٔ هولناك را صیانت میکردند و بجهت مسدود کردن مدخل تنگ آن سنگري محکم مرتب ساخته رجوته جوته در هر

گوشه از سر تلهای سخت و صعب الارتقا از چپ و راست منتشر شده بودند و از آنجا بخاطر جمعي تمام میتوانستند تفنگها گشاد دهند بر لشکري که جز جوقه های کوچک از راه پائین نتوانستي حرکت کند - گذر لشکري که این گونه عرضهٔ آتشخانهٔ دشمن باشد از چنان تنگنائی غالباً صورت امکان نمیبستد اقلاً نه بدون خونریزي هولناک *

۲۵۱ در همان وقت عمل لشکري در جانب مغرب بشدّت جاري بود - دشمن دقیقه ازکوشش فرو نگذاشت تا لشکر جنرل نوت را که بجهت نگاهداري در قندهار بود بیرون رانند - شاهزاده صفدر جنگ پسر شاه شجاع در غارت کردن دهات و شورانیدن خلق بر حکومت انگریز با امرا موافقت نمود - با این حرکتها در ماه فروري بسر برده در آوّل ماه مارچ باطراف شهر احاطه کردن آغاز نهادند - سپه سالار تا ایشانرا بدور نشستن مجبور کند لازم دانسته دو هزار سپاه بسرداري میجر لین بجهت صیانت شهر گماشته خود با جمعیّت لشکر بر این قطّاع الطّریق تاخت - با وجود اینکه جمعیّت دوازده هزار سپاه داشتند که نصف ایشان سوار خوب آراسته بودند زود پس نشستند و از رود های تنگ و ارغنداب عبور کرده از تلاقي پیادهٔ که در عقب ایشان مي تاخت حذر کردند - در نهم ماه جنرل نوت بقدري

انزدیك شد که یک تیر پرتاب زیادہ مسافت ما بین نماند لہذا توپ بر ایشان کشادہ بضرب گلولۂ آتشین دمار از روزگار خصم بر آورد و فقط بواسطۂ اینکه سوارہ بقدر کفایت نداشت از انہدام نجات یافتند وبعد از اتمام این مطلب بدون آنکه جزئي صدمه بہمراهان یا بشتران یا باسباب وي برسد مراجعت کرد *

۲۵۲ در این اوقات کابل بعد از کنارہ گرفتن انگریزان در معرض اختلال و طغیاني بغایت عظیم آمد امّا تحقیق حال این سرشتۂ حوادث و دریافت مطالب مردم وحشي که در آن کارها دخیل شدند بغایت مشکوك ومشتبه است - بالجمله چون شاہ شجاع بدون معاون و مساعد عقب ماندہ بود احتمال زیاد داشت که گرفتار خشونت و سبعیّت مردم شدہ بقتل برسد - امّا بر خلاف متصوّر بالاحصار را در تحت تصرّف خود داشته رسوخي عظیم پیدا کرد حتّی اینکه طوائف مختلفه اعتنا بار کردند - بناءً علیه چنین مینماید که تنفّر مردم در حقّ او بر معاونت اجانبي که ویرا تقویّت نمودہ بودند مترتّب شدہ و چون جمیع مردم در این خیال متّفق شدند شاہ شجاع ظاهرًا مصلحت وقت در این دانست که خصوصیّتي را که بالنّسبه بدولت انگریز داشت پردہ بپوشد و دلیل هم دارد که او با خوشي و رغبت ظاهري در خیالات اخراج

کلّي ایشان شریک و سہیم شد - منقول است که یکي از
خاصّان که سبب هرج و مرج ملک بود اورا راضي داشتند
باینکه چون سرداري لشکررا که بجهت اجراي آن مطلب
فراهم آورده شد بکند - بالجمله متوجّهٔ این مقصود شده
بالاحصار را رها کرد امّا طائفهٔ مقتدر بارکزائي که بدوست
محمّد خان تعلّقي تامّ داشتند عزم کردند که درست باین
خوبي را ازدست نداده انتقام از دشمن بکشند *

۲۵۳ درایں اوان در تدابیر انگریز تغیّري عظیم اتّفاق افتاد
باینمعني که در ماه سپتمبر سنهٔ ۱۸۴۰ ع سر رابرت پیل و
دوستان او بدون آنکه بهیچ وجه تعهّد اجراي رویّهٔ متقدّمین ایشان
بالنسبه بهند نموده باشند بر سر امور بر آمدند - چنین مینماید
که ارادهٔ عزل لارد اوکلند نداشتند امّا امیر مزبور چون دید
که وضع جون حالي از اضطراب نیست و مدّت معمول منصب
داري او قریب بانقضا بود استعفا نموده معزول از مقبول افتاد و
اگرچه در باب اصول رویّه با افاعیه بسیار تشتّت آرا روي نمود
امّا چون فرمانفرما با دقّت تمام برعایت حقوق خدمت
محوّله باو قیام نموده و با صعت کوم ترقّي مستحقّان پرداخته
و در انجاح و اسعاف هر مطلبي که متضمّن فائده و معموري
آن مملکت بزرگ که در تحت ادارهٔ او بود اهتمام فرموده

مردم از رفتن او بغایت متألم شدند - بجاي او امناي دولت
لارد یلینبره را که بمهمات هندوستان خیلي رجوع نموده و
بآن جهت صدارت مجلسي که ادارهٔ امور میکردند بر وي
مفوض شده بود بر منصب فرمانفرمائي مامور فرمودند و اجزاي
کمپني اظهار رغبت وخوشي تمام از این معني نمودند - امیر
مزبور در هشتم ماه نومبر سنهٔ ۱۸۴۲ع روانه و سال دیگر در بیست
و هشتم ماه فبروري وارد کلکته شده و هفتهٔ چند در آنجا اقامت
کرده متوجهٔ اله آباد شد و بعدها از آنجا بجانب شمله که
لشکرگاه صفحات غربیهٔ هندوستان بود عطف عنان نمود -
از قراریکه معلوم میشود في الفور با خود قرار داد که نباید
علی الدوام در افغانستان استقرار دارند یا اختیار اهالي ملک را
در انتخاب حاکم و وضع حکومت خود محدود بسازند -
بالجمله بعد از مراسله و مکاتبه با جنرل پالک کار بدین ختم
شد که صاحب مزبور از جلال آباد و جنرل نوت از قندهار
لشکري بر کابل کشیده تقدم انگریز را در میدان جنگ ظاهر
بسازند ومحمد اکبر خان را خارج کرده واسترداد اسرا نمودهٔ
جمیع تلامي را که بر فرض ضرورت جنگ دیگر مایهٔ حراست
ملک تواند بود بخاک پست کنند *

۲۵۴ پس جنرل پلک جلو ریز گشته در یازدهم ماه در

تزین رسید و چون دید که سپاهیان و حیوانات بسیار خسته
شده اند تا یك روز اوتراق کرده ایشانرا فرصت آرام کردن
داد قبل از آنکه بقطع درّههاي هولناك که در پیش واقع
بود بپردازد - خصم وحشي مزاج این مهلت را بین دلي منسوب
کرده حمله بر مقامهای قراولان یسار برد و بجهت دفع آن
کرنل تیلر را مصحوب دویست و چهل سپاه لازم شد که
بفرستند - پس دشمن تا بقلل جبال اطراف پس رفته از آنجا
علی الاتّصال آتش باریدن گرفت لیکن کرنل تیلر در خفیه
دور زده بر پهلوي ایشان تاخت و بعد از آنکه بسیاري از
ایشان کشته شدند از آنجا بپائین راند - بالجمله حریفان قدري
بعد از این بغتةً بر قراولان لشکر انگریز که در تحت لفتنت
منتگمري بود تاخت آورده پیش از آنکه فوجي بجهت معاونت
تونست برسد اورا بپس نشستن مجبور کردند و از کسان او
چهار نفر کشته و هفده نفر زخمي شدند و بر این روش تمام
شب حملات میبردند لیکن هرجایي را بطور خوب مصون
یافتند - میجر سکنر که در وقت شام دستهٔ بهمراه برده بود
خصم را از بلندیهائیکه در پیش اردو بود بپائین راند *

۲۵۵ افغانان بعد از چندین مصائب بجانب تهستان که
بلا فاصله بطرف شمالي کابل واقع است پس نشستند باین

امید که ملاذي بجهت عجالهٔ وقت و مرجعي که از آن بتوانند دوباره مراجعت نموده بر شهر بتازند در آن انتظار بیابند - بالجمله جنرل بلک عزم کرد تا ایشانرا بیرون بامد و اگر گرفتار نکند اقلاً دور براند - محلّ بزرگ ملاقات ایشان که آنجا اکثر امرا املاک و اثقال و نساء و اطفال خود را برده بودند قصبهٔ استلف بود که پانزده هزار سکني داشت و مشتمل بود بر مشتي از خانها و قلاع که بر دامنهٔ کوهي بنا شده و در عقب آن قلال بلندتر بدرّه که راه ترکستان در میان آن است احاطه میکنند - فقط راهي بآن از قطع کردن سلسلهٔ تلال است در میان گریوهای تاریک و در زیر باغها و درختهای انگور و سیب که اطراف آنها دیوارهای مضبوط بسته شده و جزائلچیان تیر انداز حاذق بر جمیع بلندیها جاي داشتند - بعد از ملاحظهٔ وضع زمین قرار بر آن شد تا انگریزان بر یمین حمله برند اگرچه این جانب بالطبع محکمتر بود زیراکه دشمن جمیع توپها و کارداناں سپاه را بر یسار تعبیه کرده بودند *

۲۵۶ خدعهٔ دیگررا بکار دشمن نکردند - اکبر ورؤسائي دیگر که تنبیه ایشان از طرف ما شاید قرین مصلحت میشد از سرحدّ بیرون رفته در ترکستان التجا کرده بودند - نزدیک

شدن زمستان خبر کافي داد که در امضاي عزم خالي کردن ملکي که موقع چندين فتوح و مورد چندان مصائب بود نبايد وقت ضايع گردانيد - فتح جنگ چنانچه مذکور شد بدون امضاي دولت انگريز بر تخت نشسته بود و ليکن معلوم گشت که نزل بلشان و ديگر امراي موالف براحترامي که مردمان درحقّ خاندان فتح جنگ داشتند بنياد کار نهاده خواستند که شاه پور را که برادر کوچک او و هنوز طفل بود بر جاي وي نشانند و غالبًا باين اميد که ايشان بنام وي اجراي امور کنند - جنرل پلک که بر عدم مداخله در اين امر تصميم عزم داده نه فقط آنرا قبول کرد بلکه بالاحصار را بحال خود و اسبابي بجهت محافظتش با توپخانهٔ که درآنجا بود واگذارد - برادر بزرگ همراه لشکر ما بهندوستان آمد - با اينهمه از لوازم دانسته شد که قبل از مراجعت گوشمال سختي بافغانان نمايند تا بدانند چه قسم مخاطره ها بحکم لزوم در جنگ با دولت انگريز مترتّب ميشود *

۲۵۷ در دهم ماه اکتوبر لشکر بسه قسمت منقسم شده بسرداري جنرل پلک و جنرل مکاسکل و جنرل نوت روانه شدند - جنرل سيل با فوج زبده بجهت کشادن راه ميمنه و بتصرّف گرفتن بلنديهاي منقد خورد کابل پيش رفت - بنابراين

تدبیر مناسب فوج جنرل پلک در شانزدهم ماه بجگدلک رسید بی آنکه دشمن در مضرّت ایشان هیچ کوشش حقیقي کرده باشد - فوج دویم در تحت جنرل مکاسل اندک زحمت کشید و قدری نقصان دید - ماندگي حیوانات بارکش پیش رفتن ساقهٔ لشکر جنرل نوت را بتعویق بسیار انداخت وجمعي زیان از طائفهٔ غلیجه این فرصت را غنیمت شمرده چند حملهٔ سخت کردند - سپاهیان ما با جوانمردي مدافعت نمودند لیکن دوازده نفر از ایشان مقتول وچهل ونه نفر مجروح شدند - از جگدلک بجهت آساني حرکت افواج مزبوره هریک جداگانه بفاصلهٔ یکروز روانه شدند ودر بیست ودویم وبیست وسیوم وبیست وپنجم ماه پی در پی بجلال آباد رسیدند - تا سه روز در استئصال مورچل واستحکامات آن حصن مشهور مشغول بودند ودر بیست وهفتم ماه فوج اوّل ودر بیست ونهم افواج دیگر در پی آن روانه شدند - با تعجیل هرچه تمامتر راه میان درّه ها را گرفتند لیکن با وجودیکه خیبریّان ایشانرا مزاحمت ومقابلت روزمرّه میکردند صدمهٔ بسیار نخوردند مگر درسوم نومبر که دشمن با شدّت تمام بر فوج جنرل مکاسل حمله بُرده جنگ برپا شد ودو صاحب منصب ونفري چند از سپاهیان از پاي درآمدند - دو توپ نیز بدست دشمن

افتاد امّا روز دیگر باز بدست آمد - در روز ششم فوج دیگر بسرداري جنرل نوت از درّهٔ نزدیک به جمرود بیرون آمد و جمیع افواج بزودیی بعد از آن در حوالي پیشاور جمع شدند *

۲۵۸ باین وتیره این مجادلهٔ طویل مشتمل بر حوادث بسیار که هم مایهٔ افتخار وهم موجب مصیبت بود باختتام پیوست - البتّه تفکّر اینکه باید همه چیز را بر قرار سابق بگذارند وقطع و ترک هر مطلبي را که بجهت انجام آن درجنگ در آمده بودند بنمایند خالي از اندوه نبود - بالجمله درحسب عقیدهٔ مؤلّف اغلب مردم انکار نخواهند کرد که قصد اتمام مجادله بدین نوع وبطوري که لارد یلیبرو اعلام کرده بحزم وپیش بیني فراوان مقرون بود - چنانچه پیش سمت تحریر یافت لارد اوکلند باعتقاد اینکه افاغنه مقدم پادشاه قدیم وخلع شده را گرامي خواهند داشت وبناءً علیه اگر سلطنت افغانستان بروي بخوبي قرار بگیرد آن ملک سدّ راه وعائق دشمنان دولت انگریز خواهد شد بنیاد جنگ نهاده بود - از قراري که معلوم میشود رعایا تا بحدّي مخصوص تعلّقي بسلسلهٔ قدیم داشتند امّا بمجرّد اینکه واضح شد که نگاهداري او بجز بامداد و معاونت لشکر انگریز صورت نمي بست امید هائیکه این طائفهٔ مغرور وشجاع وسلح شور وفتنه جو بالطّوع

و الرغبه سر بخطّ اطاعت نهند بحکم لزوم قطع شد - شاید که
با حسن تدبیر صیانت قلع و جایهاي محکمي چند بطور محصور
بودن ميتوانستیم کرد امّا ملك را هرگز متصرّف نمي شدیم -
و مثل ملک اسپانیه بالنّسبه به ناپولیدن . و الجیریا . در این روزها
بالنّسبه بدولت فرانس تصرّف افغانستان همیشه مایهٔ ضعف
و متّصل سبب تلف سپاه و خلوّ خزانه میشد * . .

٢٥٩ اواخر سنهٔ ١٨٤٢ع از فیروزي انجام محاربات شرقیّه
هم در انگلند و هم در هندوستان با تهنئت و مسرّت گذشت .
مصائب متواتره چنانچه غالبًا نظیر آن در تاریخ لشکر انگریز
مسطور نشده است قرین حال ایشان شده بود خواري و شکست
وگریز باعث ننگ علم انگلند وراي نهر سند گشته چنانچه
بعضي مردم هم در انگلند و هم در فرنگستان برسم تفاؤل انصرام
دولت مارا در هندوستان پیش از وقت در مي‌یافتند - بالجمله
هر قدر وقائع غم اندوز مصیبت آمیز روي نمود همانقدر ظفرهاي
نمایان متوالي آن دست داد وهمان ذلّت و فضیحت که
بجهت عجالهٔ وقت عارض افواج انگریز شد دلیل قوي بر آن
شد که بالاخره بر هر جمعیّتي که دُوَل آسیا بتوانند بر سر ایشان
بکشند تقدّم دارند - بالجمله عموم متیقّن بآن شدند که انگلند
بحکم ضرورت باید رود سند را که چنین میفماید سدّي است

بزرگ و طبعي در جانب شمال و مغرب ممالک شرقيهٔ ايشان ثغور مملکت خود مقرّر سازد و عقيدهٔ کلّي اين بود که صلح و صلاحي پايدار و علی الدّوام بر اصول اين تدبير معيّن مترتّب خواهد شد - امّا دشمن ديگر که هنوز در صدد معادات بر مي‌آمد باقي ماند *

۲۶۰ آب و هوا و صور طبعيهٔ مملکت سند که بلا فاصله متّصل باضلاع جنوبيهٔ افغانستان بر دو ساحل مثلّث عظيم آب سند واقع است اختلاف کلّي دارد از آن کوهستان سنگ لاخ که انگريزان تازه در قبضهٔ تصرّف آورده بودند گويا محض بجهت اين مطلب که آنرا بسکنهٔ فتنه جو مستردّ سازند - بکلّي در اواخر سنهٔ ۱۸۴۲ع لارد يلنبره تدابير از دست دادن افغانستان را با تمام رسانيد و جميع افاغنه را که دربند اسار مانده بودند نجات داد - في الفور بعد از اين ببعضي اعمال امراي سند برخلاف عهود و مواثيق وقت وکذالک بآثار مشعر بر مقاصد دشمني ايشان ملتفت شد - در ايّام مصائبي که بجهت عجالهٔ وقت در افغانستان واقع شده چنان مينمود که اعتبار شجاعتي را که اهل انگريز در هندوستان قائم نموده بودند نابود سازد از طرف امراي سند آرزوي بطور واضح بروز داشت که اگر وقت مساعدت کند عهود و مواثيقي را که در ميان بود بر طاق نسيان نهند

و این امر مایهٔ تقویت اهالي افغانستان بود تقریباً مثل اینکه لشکري بجهت معاونت ایشان بجنگ انگریزان ترتیب داده باشند *

۲۹۱ در چهارم ماه اکتوبر سر چارلس نابیر در سکر رسید و عنان اختیار جمیع عساکر سند را در دست خود گرفت - در عرض راه مطالب قطعیهٔ فرمانفرما را بامرای سند انهي کرد و بعد از چند روز حکم بمیجر اوترم رسید تا همچنین طلب جواب صاف وکافي کند - گمان بسیار میرفت که چون امرا فتوحات عساکر انگریز را در جانب شمالي شنیده باشند معاهدهٔ بایشان اشکال بسیار نخواهد داشت امّا توقّعیکه فرمانفرما داشت بخطا رفت - صحیح است که مذاکره زیاده از چهار ماه طول کشید وآن هم بامید قوي که انجامش فیروز خواهد شد حتّی اینکه امرای سند در قبول شرائط جدیده که فرمانفرما بواسطهٔ اینکه ایشان نه فقط ظاهراً مائل بمخالفت شده بلکه بانواع مختلفه نقض معاهدات موجوده کرده بودند القای آنها لازم دانست سر رضا جنبانیدند - با این همه عوائقي که غالباً در معاملات با دُوَل هندوستان روی میدهد در این وقت نیز بظهور آمد - واضح بود که با وجود قبول شروط مقرّره بر عهد و پیمان ایشان اعتماد نباید داشت و

طولي نکشید که دلیل وافي بر حقیقت این خیال اتّفاق افتاد *

۲۶۲ میجر اوترم در پانزدهم ماه به سر چارلس ناپر باین طور مینویسد - از مکاتباتي که چند روز پیش از این بشما نوشته ام یقین کرده باشید که مساعي و اصراري که در صلح و صلاح با امرای سند نمودم از پیش نخواهد رفت و با ملالت تمام باید خبر بدهم که ایشان در محاربت دست کشاده امروز صبح بر خانهٔ من حمله آوردند - بعد از دفاعي مردانه از طرف معاونان من یعني سپاهیان دستهٔ از فوج بیست و دویم بسرداري کپتان کنوی مجبور شدم تا آنجا را خالي کنم بواسطه اینکه اسباب آتش خانه تمام شده بود - درساعت نه صبح جوق های بسیار سواره و پیاده بر سه طرف حصار سفارت خانه که از طرف چهارم سفینهٔ پلانیت بفاصلهٔ پانصد قدم تقریباً صیانت آنرا میکرد در باغات و خانهایے که مشرف بر صحن بود جاي گرفتند و محال بود که با معدودي قلیل که داشتیم چنان وسعت را در تصرّف بداریم *

۲۶۳ اخبار چنین فتح نمایان که با وجود اتّفاقات غیر متوقّعه با کثرت جمعیّت دشمن دست داده بود بحکم لزوم مایهٔ ابتهاج و مسرّت کلّي گشت - هر چند وفا داري و خواهشهای دوستانهٔ امرای سند موقع شک بود اگر سپه سالار انگریز

از حملهٔ که ایشان بمجرّد امضای معاهدهٔ مذکور بغتةً و باین
پایه خیانت بر سر وي بردند غافل میشد میتوان ویرا
معذور داشت - علی ايّ حال با وجود فتوحات کامله که
در محاربت ثاني با افاغنه دست داد مصائب و متاعبي
که از جنگ اوّل صادر شده بود بکلّي از نظرها محو نشده و
شاید که بعضي از امراي هندوستان که غالبًا در رویّهٔ تدابیر
ملک اندازهٔ ملاحظهٔ عاقبت امر نمیدانند این خیال را کردند
که دولت انگریز نه بمرادیي که در بدو کار بجهت انجام آن
مباشر جنگ در افغانستان شد فایز آمده و نه بواسطهٔ تصرّف
علی الدّوام بر آن ملک مستّر بسطي در دائرهٔ ممالک خود
داده بود - لهذا میتوان گفت که بجهت اصلاح تقدّم و تفوّق
انگریز فتحي در پشت دیوار حیدرآباد اگرچه دعوائي مشت
و نیشتر هم بود لازم گشت - حذاقت سردار لشکر در فنون
حربیّه و شجاعت عساکري که محکوم وي بودند مایهٔ حصول
این مراد شد و بنابر این فتح ایشان بمناسبت وقت سبب
تهنئت و شادماني گشت *

٢٦٤ لارد یلینبره در مراسلهٔ مؤرّخهٔ پنجم ماه مارچ که از
سلطان سراي آگره نوشت از طرف دولت و اهل هندوستان
بهادراني را که صیانت ملک را کرده بودند مشکور السّعي

ميسازد ودرباب نخستين عمل عداوت كه از طرف دشمن
سرزده بود نوشت كه فرمانفرما نميتواند از خيانت حمله بر سفير
انگريز يا از تعدّي كه از طرف كساني كه درهمانوقت بامضاي
معاهده مي‌پرداختند صدور يافت دربگذرد و از مطالب اوليّه
فرمانفرما اين است كه اقتداري را كه بواسطهٔ فتح اورا دست
داده است بوجهي بكار ببرد كه بيش از همه متضمن رواج بازار
تجارت و رفاه و آرامي اهالي مظلوم سند باشد - پاداش
وفاداري دوستان بعنايات فراوان و سزاي امراي خائن بوجهي
كه عبرت جميع باشد از مطالب ثانيه است كه فرمانفرما در
اجراي آنها تقصير بر خود روا نخواهد داشت - فرمانفرما
تحسين از طرف خود وشكرگذاري از طرف دولت و اهل
هندوستان بالنسبه سپاه سالار و بهادراني كه در تحت ادارهٔ
او بودند مينمايد - شهرت ايشان بواسطهٔ جلادت دشمن زياده
شده كه فتحي از همه كاملتر در ميداني از همه خونخوارتر
كردند - انتهى - بالجمله هنوز وقت مقتضي آن نبود كه مطالب
مندرجهٔ مراسلهٔ فرمانفرما را جاري بدارند - امراي سند بايد
خوب مستحضر شده باشند كه در وقتيكه بدين صورت شمشير
كشيدند نميتوانستند دوباره در غلاف كنند بعلت اينكه
مصالحه با امرائي كه فرصت زمان معاهدهٔ دوستانه را غنيمت

شمرده اظهار عداوت کردند بلکه رسوم متعارفه ما بین دُوَل
متخاصمه را نیز معمول نداشتند دیگر صورت نمي بست -
با وجود اینکه دشمن صدمهٔ شدید خورده بودند هنوز ایشان از
مخالفان خیلي جمعیّتي زیاد داشتند وبسرداري امرائی بودند
که نمیتوانستند امید شرائط خوب از فاتحان بدارند - هوش
محمّد سیدي یکي از امراي باوچ از سائر سران امتیاز داشت
وچنین دانسته شد که او باامیر شیر محمّد امیر میرپور خمیر
مایهٔ اصلي جنگ بود - از اخبار اغراق آمیز و مشکوک که
بزودي پس از ابتهاج ومسرّتي که بعد از خبر شکست لشکر
سند در پشت دیوار حیدرآباد شیوع یافت واضح بود که
چه قدر اثر قوي شکست ومصائب افغانستان در خاطر ها
داشت چنانچه در وقتیکه بوسطهٔ هندوستان بجانب انگلند
در حرکت بود خبر بی اصلي رواج داشت که لشکر سر
چارلس ناپیر درجنگي که ثاني الحال اتّفاق افتاد شکست
فاحش خورده بودند *

٢٦٥ بواسطهٔ اینکه جمعیّتي قلیل که بسرداري سر چارلس
ناپیر بود از شش هزار نفر متجاوز نمیشد فلهذا نتوانست عساکر
خود را در مواضع ممتدّه در اطراف وجوانب شهر حیدرآباد
که بعد از معرکهٔ میاني در تصرّف گرفته بود تعبیه کند -

باینجهت سردار انگریز در اواسط ماه مارچ شنید که دشمن بار دیگر بفراهم آوردن جمعیت مشغول است که تعدادش از سپاهي که بعد از مجاهدت سخت آنرا متفرق کرده بود بسیار کم نیست - در تاریخ بیست و سیوم ماه مارچ سپه سالار انگریز از اردوئی که در حیدرآباد بود کاغذي بفرمانفرما نوشته اعلام کرد که میجر ستاک و میجر لیسلي با سواره و پیاده و توپخانهٔ سبک روز پیش بوي ملحق شدند - این مدد کفایت تلافي نقصانهائیکه در فتح میاني شده بود نمود و هم چون احتمال مقابلهٔ دیگر با دشمن ساختهٔ مستعدّ میرفت سپاه انگریز را قوي دل گردانید - سپه سالار در همین مراسله مینویسد که دشمن در این وقت بفاصلهٔ شش میل از لشکرگاه وي نشسته است با جمعیّتي بقدر کفایت چنانکه بر شترهاي وي شروع تاخت و تاز کرده اند لهذا روز دیگر تعاقب ایشانرا کرده و هرجا که بایشان برسد حمله خواهد برد *

۲۲۲ بامداد پگاه سپاه سالار افواج خود را حرکت داد و قریب دو میل پیش رفته بودند که دشمن را در مسافت یک میل و نیم در پیش روي دیدند - چون بقدر یکهزار دویست ذراع از مقام خصم رسیدند افواج آراستهٔ قتال و جدال پي در پي بجهت حمله در حرکت آمدند - قریب بساعت

نه صبح توپخانهٔ انگریز بر موضع حریف آتش باریدن گرفت و قلب لشکر ایشانرا از نظم و ترتیب انداخت چنانچه جمعي کثیر بسمت دست چپ حرکت کردند و ظاهراً تاب تیر باران توپخانه از چپ و راست نیاوردند - صفوف دشمن تقریباً بشکل خطّ مستقیم بود - جر بزرگي که در پیش روي ایشان بود بر دو حفرهٔ عمیق موازيِ یکدیگر مشتمل بود که یکي از اینها بیست قدم عرض و هشت قدم عمق و دیگر چهل و دو قدم عرض و هفده قدم عمق داشت و برعلاوه بواسطهٔ خاکریز و سنگرهای منیع مستحکم بود - بالجمله ترتیب با حذاقت این مورچل سدّ راه انگریزان منصور و مظفّر نگشت با وجود اینکه عدد مستحفظین آنها از جمعیّت انگریز بسیار زیاده بود و تهوّر و جلادت ایشان بالنّسبه بهر لشکر هندوستاني که تا بحال دم از مقابله با سپاه انگریز زده بودند پایي کم نداشت *

۲۶۷ در انتهاي جنگ با افغانان ثمرهٔ تدبیریکه کمپني بفرمان فرمایان هندوستان مکرّر القا نموده بودند تا از زیاده کردن حدود وسیع ممالک دولت انگریز حذر کنند بظهور آمد - امّا فتوحات سند که بآن زودي بعد از ظفرهاي افغانستان واقع شد بکلّي از وقائع متضادّهٔ دیگر وجود گرفت و ظاهر

کرد که خیالات تدبیر ملکي هرچند ثبات و دوام علی‌الظاهر دارند بر آنها اعتماد نباید داشت - نقرات مرقومهٔ ذیل رأي بعضی است که در وقت این فتح چنین گفته اند اگرچه تجربهٔ بعد از آن از قیمت خیال اول بسیار کاست و آن اینست که سند ملکي است که اگر در دست ما نباشد رود سند سرحدّ مستحکم نمیتواند شد - مرور و عبور آن رود را نیز بسلامت نمیتوان کرد اگر دولتي مستقلّ که در این وقت جنگ و جدال با ما دارد یکي از کنارهاي رود را در تصرّف خود بگیرد - ملکي حاصل خیز است و بادارهٔ ما بیشتر حاصل خواهد داد و عسکري که بجهت نگاهداشتن آن ضرور است از براي ما خرجي نخواهد داشت چونکه مداخل خود ملک بآساني کفایت مخارج آن خواهد کرد - بفاصلهٔ سفر یک هفته از دار الحکومهٔ ضلع مغربي ما واقع میشود - شاهراه هاي آن ما بین درّه هاي ممتنع المرور مثل بولان وغیره واقع است بلکه مشتمل است بر رود خانهاي بزرگ که جهازهاي دخاني ما بجلدي و سلامتي میتوانند قطع آنها بکنند - زمین هموار است و باشکالي کم قابل صیانت زیراکه در اندک زمان دشمني قویتر از تابش آفتاب نخواهد ماند *

۲۶۸ اعمال امراي سند و بلوچ که هنوز اذعان باطاعت

نکرده بودند خصوصاً اعمال شیر محمّد خان که در جمع آوری
لشکري دیگر غایت جهد میکرد مایهٔ زحمت فراوان شد - از
طرف دیگر حرکات امرائی که دولت انگریز را بر دوستي ایشان
اعتماد بود بیشتر از وضع امراي شکست خورده مایهٔ وحشت
شد - علی مراد خان که انگریزانیکه در سند سکنیٰ داشتند
مکرر او را مورد عنایات کلّي ساخته بودند چنین مینماید که
چون خبر بود بر او مسلّم گشت یقین کرد که هر ملع
دیگر که دولت انگریز از امرا انتزاع نماید بهمین طور باو
مفوّض خواهد شد و دیگر علامت عطوفت این بود که
توپهائی را که در معرکهٔ میانی بدست آورده بودند باو گذاشتند -
پس بمجرّد اطّلاع بر اینکه بمراد بی‌جاي خود فایز نخواهد
شد آتشخانهٔ را که افواج دولت انگریز تسخیر نموده باو
گذاشته بودند بدست شیر محمّد خان سپرد *

۲۷۹ از نوشتجاتي مؤرّخهٔ ماه اکتوبر سنهٔ ۱۸۴۲ع که از
هندوستان آمد بطور دلخواه معلوم شد که ممالک شرقیّه که هم
از چند ماه اینقدر مایهٔ تردّد و ترصّد شده بود دیگر حادثهٔ
که قابل مناظره و مباحثه شود نداشت - در روز نامهٔ بمبئي
مسطور است که خطوط از طرف سکر و حیدر آباد مثل اینکه
از آسوده ترین اطراف مملکت است بر وقت میرسد

و اخباریکه از آنها نیز میرسد تازه و قابل ذکر ندارد بلکه بهیچ نمي ارزد و هیچ گیر و دار یا واقعهٔ غریب یا هیچ قسم قزاقي بظهور نمي آید حتّی اینکه ذکر مخاطره از افواه نیز افتاده است و مي‌گویند که امرا روز بروز اذعان باطاعت مینمایند و ملک با آساني غیر متوقّع رو بصلح و صلاح میگذارد - بالجمله از اراضي شمالیّه هنوز معلوم شد که اوضاع امور بروجه دیگر است و از افغانستان متّصل اخبار اختلال و اغتشاش و علامات شورش و طغیان میرسید - کابل درکمال هیجان بود و مذکور شد که دوست محمّد خان باستبداد و استقلال تمام فرمانروائي میکرد وعلی الخصوص بالنّسبه بامرائیکه اندکي اظهار دوستي انگریزان در وقتیکه ایشان در آن ملک اقامت داشتند نموده بودند دست تعدّي دراز کرده - امین الله خان را مقیّد ساخته و بر پایش بند گذارده بود و در افواه افتاد که بحکم همین امیر بیش از بیست نفر از اعیان کابل در بند اسار بودند - و همچنین شیوع یافت که صفدر جنگ زنجیر بر پا به قندهار سخت محبوس شد و اعوان و انصار و مشیر و مشاران او هرجا فرار کرده جان بسلامت بدر میبردند - مصلحت دولت انگریز بجز اینکه مبادا خطر این شورش بممالکي که در تحت ادارهٔ ما بود اثر کند باینهمه چیزها تعلّقي نداشت - بالجمله بواسطهٔ تدبیرکاني که به لارد یلنبیره القا شد از اتّفاقات

حسنه دولت انگریز را احتیاج مداخله دراین نزاعهاي خانگي نشد ولیکن این قدر آسان نبود که ابراي ذمهٔ خود را در باب اینکه اینهمه اختلاف و شورش در آن طائفهٔ شجاع و فتنه جو احداث نموده بود ظاهر سازد *

۲۷۰ در ملک دیگر نیز که بیرون از سرحدّ شمالي مملکت هندوستان ما بود موجبات بیم بفقد روي مینمود - در آن اقطار وسیع که رودهاي ستلج واتک احاطه بآنها دارد علامات شورش و فتنهٔ زیاد بظهور آمده بود و در اوّل سال دیگر درمکاتبات ملکي تهنئتها کرده شد که امور هند با چندین معموري و رفاه دایر است که فرمانفرما واهل مشورت خانه میتوانند این وضع نازک امور که چنین مینمود وهم درپنجاب وهم درگوالیار زود بروز خواهد کرد ملتفت بشوند - پس نزدیي در فکر بندوبست امور افتاده چنانچه درماه اگست حکم بر جمیع عساکر که درخطهٔ آگره بودند جاري شد تا بمجرّد خبر مستعدّ حرکت باشند و درافواه مذکور بود که بزودي لشکري بسرداري سرهوگف بجهت نگهباني ملک در حوالي رود ستلج تعبیه خواهد شد - اسبابي که بالاخره مؤدّي بطغیان وخونریزي بسیار درپنجاب شد مختصرًا حسب ذیل میتوان تقریر کرد - چون رنجیت سنگه درسنهٔ ۱۸۳۹ع وفات یافت

حرم خاصهٔ وي نيز چنانكه رسم هندوان است با سه نفر از زنان ديگر در آتشي كه بجهت سوزانيدن نعش شوهر افروخته بودند خود را سوختند - ليكن پيش از آن كه خود را در آتش بزنند پيش خود كهرك سنگه را كه پسر وولیعهد راجهٔ مرحوم بود و دهيان سنگه را كه وزير عزيز وي بود طلبيده ودست ميّت را بدست پسر جفت كرده درخواست كرده كه پسر سوگند ياد كنند كه با وزير احسان و مرحمت كند وبا همين قسم قسم از وزير نيز بدولت خواهي و موالفت پسر عهد و پيمان گرفت *

٢٧١ كهرك سنگه بلا تأمّل بر تخت عروج كرد و ميل بجانب دولت انگريز داشت امّا ذكاوت و جلادتي كه منزلت با اين اشكال مقتضي آن بود اتّصاف نداشت - هنوز چهار ماه از سلطنت او نگذشته بود كه چنانچه سابقاً سمت تحرير يافت و با قوّت احتمال كه گويا زهر بوي دادند راه آخرت پيش گرفت وولیعهد او نونهال سنگه از افتادن تبري از سقف در وقت مراجعت از مراسم احراق پدر وفات يافت - مردم انتقال متواتر اين دو نفر را بر مواضعهٔ وزير مقرّب رنجيت سنگه حمل كردند و او بعد از موانع چند كه غالباً بواسطهٔ مخالفت يكي از زنهاي رنجيت سنگه وقوع

يافت شير سنگه را بتخت برداشته بمرادي كه از مدّتها پيش
نهاد خاطر او بود فايز آمد - در اوقات پر شور و شرّ كه بعد
از آن روي نمود امناي دولت انگريز تا چندي با دغدغهٔ
خاطر مواظب احوالات و اعمال ايشان بودند امّا بعد از
چندي چنين مينمود كه امور مملكت كه غالبًا بواسطهٔ قابليّت
رنجيت سنگه بنا شده تا بحدّي مخصوص نظم و نسق
پذيرفته از اينكه محلّ توجّه امناي حكومت هندوستان شود
كه در آن اوقات بامور معظمهٔ ديگر اشغال داشتند افتاد - از
طرف ديگر بناي مخالفت و معادات ما بين راجهٔ جديد
و وزير جاه طلب بظهور آمد و در تعيين اسباب اين اختلاف
اقوال است - مستر اسبرن ميگويد كه شير سنگه شخصي مردانه
وضع و خوش منظر بود و علي الخصوص بواسطهٔ اينكه ميل
بمشرب و عادات فرنگستان داشت واظهار دوستئ انگريز
نمود ديهان سنگه كه كينهٔ شديد درحقّ ايشان داشت ازوي
نفور گشت - بالجمله احتمال دارد كه اين محض يكي از اسباب
اختلاف بود و همين كفايت است كه چرا در تدابير كلّيه
منازعت ميكردند - منقول است كه راجه صرف اوقات را
در لهو و لعب و سستي و بيكاري كه مكرّر مايهٔ خرابي
دودمانهاي هندوستان شده است ميكرد و در اختلافاتي كه

مکرر مابین شیر سنگه و وزیر مقتدر رنوع یافت وزیر جرات
کرد باینکه بر سر جمع اورا بر فسق و فجور ملامت کرد -
بالجمله مبنای منازعت علی الظاهر هرچه بود از اعمال سابقهٔ
وزیر غالباً موقع شك نیست که سبب حقیقی خصومت
ذات البین این بود که راجه درکسر تدابیر و تخفیف اقتدار
وزیر میپرداخت و بنابر این وزیر با بعضی از اکابر امرای
دربار درساخته بقصد جان راجه متفق شد و زمانیکه بجهت
اجرای این عمل تبیع اختیار کرد دلیلی واضح است بر
رسوخی که در دلهای سپاهیان پیدا کرده بود *

۲۷۴ در این اثنا امور دربار گوالیار که از مدتی مورث
دغدغهٔ خاطر و بی اعتمادی بود یکباره برهم خورد - اختلال
واغتشاش و عدم انتظام در آن ملک روی داد و طوائف مختلفه
یکدیگر را از ادارهٔ مهمات ملک خارج ساخته وامرای متواتر
بجهت تقدم و تفوق آغاز مناطحت نموده ملک در پای
سپاه بی نظام و مطلق العنان افتاد - بالجمله چون امنای
دولت انگریز برحسب شرائط معاهدهٔ که با راجهٔ مرحوم
نموده حمایت ولیعهد و صیانت ممالک اورا برقرار سابق
برعهده گرفته بودند دیگر ممکن نبود که از فرمانفرما پوشیده
بماند که اعمال امرای گوالیار فی الحقیقه بر خلاف عهود

معاهده بود - بناءً علیه لارد یلینبره حکم بتقدّم افواجي فرمود که بنابر قول او بجهت این امر کافي شوند که در باب امن و آمان آیندهٔ رعایاي دولت انگریز که بر سرحدّ مملکتین سکني داشتند کفالت گرفته راجه را حمایت بکنند و اطفاي نائرهٔ شورش در ممالک او نموده جمیع متمرّدان را تنبیه نمایند - این امر ببشتر لزوم داشت بواسطهٔ اینکه راجه سنّي نداشت وبکلّي بی‌مربّي بود ولهذا عوضهٔ دوخطر بود که هم دست خوش دشمنان خود وهم مصدر خلافها بالنّسبه بهندوستان بشود - بالجمله با وجود تهیّه و تدارکي که بجهت چنین حادثه دیده شد مقاومتي شدید و خیلي زیاده از آنچه در خیال سپه سالار مسمّی به سرهو گوف بود نمودند *

۲۷۳ در بیست و چهارم ماه دسمبر سنهٔ ۱۸۴۳ ع وکلاي دربار گوالیار ملاقات دیگر که قدري طول داشت با فرمانفرما نمودند - بسیاري از سکنهٔ متشخّص که از گوالیار به اردو آمدند خیال داشتند که مخالفت و مقاومت با دولت انگریز بهیچ وجه صورت نمي‌بندد - بالجمله تهیّه و تدارک بجهت استقبال مهد علیا که چنان توقّع بود در بیست و هشتم ماه به اردو خواهد رسید با شکوه و احتشامي که مناسب بود با منزلت او و لازمهٔ ملاقاتي که باید بکند دیده شد - فرمانفرما که در

اوّل وهله با اقتصار تمام اظهار مطالب خود را نموده بود اقتضا کرد که دوباره ماما صاحب و دوستان او را بر سر امور بیارند و خواص جي والا تسلیم و تبعهٔ او را معزول کنند و بجهت اصلاح حال سرحدّ طرفین بوءول و ایصال بعضي از صفحات زمین تن دردادهٔ کسانی را که در لشکر سر بشورش در آورده بودند بر طرف کنند و بالاخره خواسته تا تغییري در جمیع نظم و نسق لشکر دهند و توپخانه را که قریب چهل سال قبل از این بواسطهٔ دولت راو سندیا بنا نموده و مردم از روي شگون حفظ مملکت را بسته بوجود آن میدانستند تسلیم نمایند - اینمعني در نظرها مانند تفرقهٔ جمیع لشکر و ابطال استقلال ملّت جلوه کرد - بالاخره اسباب صریح موجود است که اعتقاد کنیم که اظهار مطالب دربار مرهته از اوّل تا آخر بنابر صدق و راستي نبود و بمجرّد اینکه دریافتند که مسائل بي‌پایه و بی‌مایهٔ که اوّلا ظاهر ساختند نمي توانند مانع تقدّم انگریزان بیانید با خود قرار دادند تا با شدّت تمام پنجه زنند و از قراري که معلوم میشود دیگر مصالحه فقط بجهت دفع الوقت جاري شد *

۲۷۴ اقرار باید کرد که یکي از عظیمترین موانع قول و قرار ما بین مللي که تربیّه شدند و جمعیّتهائی که هنوز تهذیب

كلّي نيافته اند هميشه اين خواهد بود كه تا چه پايه بر موكّد
ترين مواعيد و اظهار صداقت ايشان اعتماد بايد داشت -
در دُولي كه بكمال تربيّه اختصاص يافته اند قدر اعتبار ملّت
و صدق گفتار چنان دانسته ميشود كه نادر اتّفاق مي افتد
كه وزيري هرچند بي‌نام و ننگ باشد اعتنا بدان نداشته
باشد - امّا در تدابير امراي هندوستان حركات نا هنجار چنانچه
از امراي سنده سرزده بود بيشتر عموم يافت از آنكه مايهٔ
تعجّب زياده شود - علي ايّ حال از ارتيابي كه در تدابير دربار
مرهته بروز كرد طرز و موقف موحش لشكر ايشان استنباط نشد -
كليّةً تضادّ صور طبعيّهٔ ملك كارهاي افواج با نظام را خيلي مانع
ميشود بعلّت اينكه درّه‌ها و انهار عميق و قريب ممتنع المرور
هر جا كشيده شده از اين جهت اسباب دست برد بدون
رويّت افواج بي‌نظام در آنجا فراوان است و فقط بعد از
آنكه نقّابان زحمات شاقّه و علي الدّوام كشيده بودند راه مرور
لشكر مستصفي گشت - بالجمله افواج جدا گانه در سه جا
كه از يكديگر مسافتي معتنا به داشت از روي كوهاري عبور
كرده جميع لشكر انگريز در ساعت هشت صبح بيست و نهم
ماه دسمبر سنهٔ ١٨٤٣ ع درجائيكه معادل يک ميل در مقابل
مهاراج پور واقع است تعبيه شد *

٢٧٥ نتيجهٔ اين دو معركهاي عظيم مهاراج پور و پنيار نه فقط
مرهتيان متمرد گواليار بلكه بسيار سركشان بي آرام هندوستان را
مايوس ساخت و مايهٔ انتشار رفاه و آرامي در جميع ممالك
شرقيهٔ ما شد زيراكه در آنجا بسبب كثرت انواع مختلفه و وجود
قبائل كه هنوز با يكديگر درست نيامخته اند و عادات دزدي
و طراري و ميل به نهب و غارت ايشان فقط بواسطهٔ توجه
با دقت اقتدار منظم تسكين پذيرفته است اينگونه حوادث
اگرچه نه علي الظاهر ليكن در باطن اثر عظيم در جميع مملكت
دارد - بالجمله درحضور فرمانفرما و سپاه سالار و خلق انبوه
از امرا و اعيان ملك باداي مراسم جلوس راجه باحتشام و
شكوه تمام پرداختند - شاهد براي العين اين طور بيان ميكند
كه راجهٔ جوان زير كلهٔ زربفت ملوكانه نشسته پاي خود را
در زير تخت مثل طفل مكتب تكان ميداد و چنين
مينمود كه بكلي از معني آداب و رسومي كه اورا چنان
امتياز در آن دادند بي پروا بود *

٢٧٦ بالجمله از طرف ديگر نا رضامندي عظيم از ايالت
لارد يلينبره در بسيار جا روز بروز زياد شد و بعضي اوقات
ميل او بكبكبهٔ لشكر و اظهار دبدبه و شكوه كه لازمهٔ منصب
فرمانفرمائي است چنانكه في الفور بعد از غلبه بر مرهتيان

سرکش در نظرها جلوه گر ساخت بوجهي بظهور رسید که
قدري مناقض اعتدال و تمکین معمول حکومت انگریز بود
و مکرّر به مساهله و مسامحه درعمل دیوان و ادارهٔ امور داخلیّه
که فی الحقیقه بزرگترین فرائض خدمت فرمانفرمائي است
منجرّ شد - جمیع اعمال وي ناهنجار و برخلاف تدابیر
مقرّره بود که امناي کمپني خواستند بدان واسطه دست
از تاخت و تاز علي الاتّصال برممالک اطراف نگاه داشته
باستحکام مملکت وسیع خود که هنوز ایشانرا برآنها اقتداري
محدود بود بپردازند - ویکي ازاسباب انتخاب او بجهت منصب
فرمانفرمائي این بود که میپنداشتند که اعتبارکارداني او در
امور سیاسیّه باجراي تدابیر مقرون بصلاح که پیش نهاد خاطر
ایشان بود مؤدّيي خواهد شد - امّا وضع افعال جانشین وي
دلیلي کافي است براینکه تجمّلات کاذبهٔ سپاه گري برسالاري
مجرّب کمتر اثر میکند تا بریکي از ارباب قلم کار نا دیده -
کاتبي در روز نامهٔ هند مؤرّخه ماه دسمبر سنهٔ ۱۸۴۴ع مینویسد
که شکّ نیست که ملایمت فرمانفرما و بی پروائي که از احتشام
و شکوه دارد یکي از اسباب ترفیه و تمشیت هندوستان است
و تا بحال علانیةً اعلام با رادهٔ سفر از کلکته نکرده است امّا
در آنجا مانده و بکارهائیکه لازمهٔ مرد صلح جو است مشغول ٭

٢٧٧ بعلاوة اين هم مايهٔ غضب كمپني شد كه از وضع
حركات لارد يلنبيرة استنباط شد كه او بتقويت امناي دولت
انگريز بقدري مستظهر شد كه بتحسين يا ملامت كسانيكه
ادارهٔ امور هندوستان بدست ايشان بود اعتنائي چندان
نداشت - ولهذا چون حكّام مجلس عالي بمقتضاي حقوق
اقتدار خود عمل نمودة و بدون آنكه با امناي دولت
انگريز مشورت كردة باشند بلكه بكلّي برخلاف آراي مشهورهٔ
ايشان اورا ازخدمت بغتةً خارج كردند اين امر هم در
انگلند وهم درهندوستان وقعي تمام در نظرها يافت -
لارد ولنگتون با سختي شفاهًا بر فعل ايشان ملامت كرد
ورأي عموم مردم بر آن بود كه مثل اين عملي كه تا اين
درجه مايهٔ تشويش بلكه تحقير امناي دولت ويكي از اكابر
ايشان بود سبب معارضهٔ زيادة درانتخاب جا نشين وي خواهد
شد - امّا اين خيالات بجا نرسيد و سر هنري هاردنگ بر
اين عمل معتبر اختصاص يافته ودرششم ماه مي سنهٔ ١٨٤٤ ع
نامزد منصب فرمانفرمائي شدة امناي دولت بلا تأمّل اين
مطلب را قبول كردند - اين دليري وتدبيركافي حكّام مجلس
تا چندي مباحثه واختلاف اقوال بسيار احداث كرد امّا
جميع مردم كه بامور هندوستان اعتنا داشتند چون ديدند

که چه مرتبه فرق بود در افعال متداولهٔ لارد یلنبره تا برویّت
بی تکلّف سر هنري هاردنک از این تغیّر راضي شدند *

٢٧٨ ملک مرهته هنوز در اختلال و هیجان بود و باین
جمعیّتی شایان بجهت جلو گرفتن باغیان حاضر بدارند -
شکّ نیست که بسیاري از این مشکلات مترتّب شد بر اوضاع
برهم و درهم تدابیر شرقیّه که نتیجهٔ حوادثي بود که بنابر آن
جمعیّتي تجّار بتدریج وضع و زيّ فاتحان و حکّام را مقلّد شدند -
قاعدهٔ واگذاردن امرا و راجگان مستقلّ و خراج گذار بحال
بی مایهٔ خود در ممالک انگریز مکرّر عرضهٔ اعتراض گشت باین
معني که بدترین نتائج منجرّ میشد و بنابر این بسیار اوقات
اتّفاق افتاده است که امناي دولت انگریز کرهاً درکارهائیکه
نمي توانستند قبول بکنند شریک شده اند واین دُوَل محقّرهٔ
مراکز مواضعه هاي علی الاتّصال وغالباً سدّ راه وعائق تدابیر
کافي بجهت ترفیه حال رعایا میباشند *

٢٧٩ اخبار آنچه در پنجاب اتّفاق مي افتاد تا چند ماه
خیلي غریب و غیر متوقّع بود - از ورود سفائن پي درپي
کیفیّت شورش تازه وقتل عام وکشتن امرا وحیله سازي
و مواضعه هاي مختلف و بی ثبات بمسامع میرسید واین حال
نه فقط بفیصلهٔ آنچه متنازع فیه بود منجرّ نشد بلکه علامات

تشويش را كه در جميع ممالک شرقيهٔ انگريز بر دلهاي مردم
استيلا يافته بود تسکين نداد ملی در اين ملك هر وقت كه
خللی جديد يا آثار تضعيف اقتدار انگريز روي دهد آلات
مخالفت و طغيان در دست است - لشكري بجهت نگاه
داشتن و جلوگرفتن دشمن بر سواحل رود ستلج هنوز جاي داشت
و بعضي اوقات زد و خوردي و حملهٔ و دفاعي روي ميداد
بقدريكه ايشانرا از سستي و بيكاري بر آورده هميشه مهيّاي كار
بدارد - در اثناي اينحال امراي ملک در بارهٔ فوائد انضمام
پنجاب مباحثه ميكردند كه آيا مصلحت انتماي آن دارد
كه در دائرهٔ ثغور شماليّهٔ مملكت بسطي دهند و دولت خود را
از انديشه و بيمي كه لابد نتيجهٔ ايست از حركات ملّتي
بي تربيّت كه نائرهٔ طغيان در آن ملک علي الاتّصال در اشتعال
و سپاه بي نظام و وحشي مزاج آن هميشه در انتهاز فرصت
كه اگر ضرورت باز خواندن لشكر از نگاهداري حدود ايشان داعي
شود بر ممالك انگريز تاخت و تاز كنند *

٢٨٠ تا چند ماه اخباري كه در باب وضع ممالك وسيع
هندوستان در انگلند ماه بماه رسيد غالباً مشتمل بر اقوال افواه
مختلط و وحشت انگيز شورش و طغيان و هرج و مرج و قتل
انفس در ملک پنجاب بود - جمعي كثير از سپاه بر سواحل

رود ستلج جاي داشت وگمان ميرفت که هرچند سلسلهٔ حوادث افتتاح جنگ را بتعويق اندازد جنگ لابد برپا خواهد شد - امّا چه در انگلند وچه در هندوستان درباب طبيعت سکّهان ومقدار تهيّه وتدارکي که بر فرضي که ايشان تعدّي بکنند بجهت دفع آن ضرور باشد خيلي قلّت استحضار بود - حالت پراگنده وبي‌نظام ايشان وعدم حکومت قاهر که مايهٔ آن نحو اتّحاد ميشود که انجام فيروز سپاه گري وفنون معظّم حرب غالب بر آن متفرّع است بنوعي خاطر نشان ودلنشين مردم بود که چون اختلا فاتي که از مدّتها مترصّد آنها بودند حقيقةً واقع گشت معلوم شد که فرمانفرما وسپه سالار دراستعدادي که لازمهٔ جنگ است غفلت ورزيده بودند - اگر ملاحظهٔ امتداد زماني شود که در آن عرض مدّت جنگ با سکّهه مطمح نظر بود وتهيّه وتدارك بجهت اين امر ديده شده مشکلاتي که درشروع محاربه دروقتيکه سکّهان از رود ستلج عبور کردند سدّ راه وعائق اعمال لارد گوف شد باعث تعجّب مطالعه کنندگان خواهد بود *

۲۸۱ کپتان کننگهم که راوي صادق تواريخ سکّهه است ميخواهد که دليل اقامه کند بر اينکه اگرچه شکّ نيست که اوّل کسانيکه دست تعدّي کشادند طائفهٔ سکّهه بودند

امّا تدابیر انگریز بر خود غرضي و کوتاه نظري چنانچه لازمهٔ حذر از خطر ملي‌النقد است بیشتر مشتمل بود تا بر آن پیش بیني مقرون بعقل و امانت که باید منشاء مصالح ملّتي با تربیت در معامله با قومي که از همه جهت از ایشان پست تر اند باشد - بنابر این خیال میکنند که تهیّه و تدارکي که در ظاهر بجهت میانت و دروقت ضرورت بجهت مقابلهٔ دشمن قرین و ممدّ حرکت لشکري که بجهت نگاهداري ملک سکّهه مقرّر شده بود در نظر طائفهٔ وحشي مثل این مینمود که آثار معادات دانسته است تا در هنگام فرصت حمله بر ملک ایشان برده شود - و همین صاحب دانا میگوید که همین عقل ناقص وکند ذهني که بدان سبب انگریزان نفهمیدند که در محض جمع آوري کشتیها بجهت پل ساختن بر رودي که حدّ مابین مملکتین بود خود آثار دشمني منطوي است و باینکه تعبیهٔ لشکري که فقط راه لاهور بجهت حرکت آن درپیش است در دلهاي مردم وحشي که بیم ایشان بیش از امید بود چه اثر خواهد کرد اعتنائي نکردند ایشانرا بر آن نیز داشت که با دل قوي و بعدم استحضار از طبیعت و همّت مریدان گوبند تا بحدّي اصرار کردند و تحقیر نمودند که تقریباً مایهٔ برهم خوردن دوام فتوحات ایشان گشت - در سنهٔ ۱۸۴۲ ع

چنين ميدانستند كه سكّهان نمي توانستند با افاغنه دم برابري زنند حتّى اينكه سكنهٔ كوهستان جمبو در صفات سپاه كشي با ايشان نسبت نداشتند *

٢٨٢ در سنهٔ ١٨٤٥ع صاحب منصبان انگريز در مكاتبات ملكيه سپاه لاهور را مشتي اراذل وجمعي بي سر و پا نوشته بودند اگرچه در نوشتجات بعد بهتر تعريف نموده تسليم كردند كه عسكر مزبور مركّب از زمينداران اند - ليكن هم نوشتند كه بقانون لشكري روز بروز آثار تنزّل درايشان بروز دارد و محقّق است كه صاحب منصبان انگريز و سپاهيان هندوستاني فتوحات آيندهٔ خود را بيشتر متفرّع بحركت متّصل و احياناً توپ انداختن ميدانستند تا بحذاقت دست برد و شدّت جنگ و زد و خوردي طويل - انگريزان نه فقط دشمن را خوار مي شمردند بلكه كذالك از صورت تعدّي سكّهان كه از مدّتي متمادي متوقّع بود غافل شدند - هيچ بخيال ايشان خطور نميكرد كه امناي حكومت يا حتّى سپاهيان سكّهه جزأت بكنند باينكه با جمعيّتي كثير از رود عبور نموده ادّعاي مقابلهٔ رو برو كنند - همچنين هم بخيانت امرا كه بر همگان معلوم بود و به اتّحاد و اتّفاق آراي افواج اعتنائي نكرده هنوز عقيده اين بود كه دير يا زود نوعي جنگ و گريز كه مقتضي دخل و تصرّف انگريزان

باشد برپا خواهد شد و آنهم اگر بخواهند و مصلحت وقت بداند - لهذا کشتیها بجهت پل و افواج و توپها و جمیع اسبابی که مایهٔ تحریص دشمن بجنگ شود علی قدر الکفایه موجود بود امّا آذوقه و قورخانه و اسباب حمل و نقل و سامان دارالشفا که از لوازم اسباب حرب است در آگره و دهلی در عقب مانده یا هنوز فراهم نیاورده شده بود - و بدین طور در وقتیکه ادارهٔ امور ملک مفوّض سپه سالاری بود که بکاردانی در فنون حربیّه و رشادت و عقل کافی اشتهار داشت تهیّه و تدارک اسباب جنگ در وقتیکه لشکر در حرکت آمد بهمه جهت کمتر دیده شد تا در ایّام حکومت یکی از اهل قلم بی پروا و بی تجربه *

٢٨٣ فقط در این زمان است که مخصوصات طبعی ملّت سکّهان بوجه واضح فهمیده مشود - سر رشتهٔ اصل ایشانرا در قرن شانزدهم عیسوی میتوان یافت که گوبند و نانک دو نفر کهتّری که ادّعای نبوّت کردند و رعایای لاهور و سواحل جمونهٔ ستلج بمذهب خود و اصلاح حال ایشان دعوت نموده و چند نفری بایشان گرویدند - حال ضرور نیست که درپی تاریخ ایشان رویم بجز اینکه ذکر باید کرد که وقتیکه سکّهان در محلّ مخالفت دولت انگریز در هندوستان آمدند ترقّی کرده طائفهٔ معتبر

گشته بودند که نه فقط رابطهٔ تمدّن وتدبیر ملکي مایهٔ اجتماع
ایشان بود بلکه عهود ملّت عموم ایشانرا بنزدیکتر وجهي با هم
پیوسته - تاریخ اسلام دلیل وافي است بر وقائع عظیمه که
بر اینگونه اسباب مترتّب تواند شد وسکّهه که معني آن مرید
است ظاهراً با همان تعصّب که تابعان رسول عربي مینمایند
اظهار بستگي و اتّحاد خویش را با خالصه که معني آن ملّت
منتخب است میکردند - آنچه درباب رسوخ مقدار اینگونه
اتّحاد و اجتماع گفته یا تصوّر شود غالباً اغراق نخواهد بود ولیکن
از اتّفاقات سیّئه حقیقت طبیعت این طائفه پیش از جنگ
بکلّي برخلاف فهمیده شد ومنشاء ومایهٔ شورشهاي متّصل که
موجد این همه خوف وبیم درحدود شمالیّهٔ حکومت انگریز
گشت بکلّي درنظر امراي کاردان ملکي که واسطهٔ مابین دولت
ما و این طائفه بودند محو شد *

۲۸۴ حالاً چنین مینماید که نه فقط این عتو و شورش دلیل
بر اختلافات وطغیان مابین سکّهان نبود بلکه منشاء این تغیّرات
شوق و اصراري بود که آن طائفه در رعایت قوانین اصلي
تدبیر وملکداري مخصوص خود داشتند وحکّام پي درپي
که بایشان منازعت میکردند ودرپي عهود ومواثیق با انگریزان
میرفتند درحقیقت طاغیان وبدخواهان دولت بودند - طلب

جاه و دامیهٔ حکومت مطلق العنان در خواطر امرای متوالی سکّهان استیلا یافته روابط سابقهٔ حسن وفا چنانچه لازمهٔ وضع اجزای خالصه بود انحلال پذیرفت امّا همان چیزیکه منشاء اختلاف مابین امرا و خلق بود بیشتر مایهٔ انعقاد و اتّحاد مردم شد - لشکر بهمه جهت خود را بسته بمذهب میدانستند و از این رو خود را پنهته خالصه جی می نامیدند یعنی جمیع معتقدین و ثبات رای و جلادتی که ایشانرا در هیجان می‌آورد امرا را مرعوب و ملایم ساخت - چند طغیان پی در پی بواسطهٔ این جمعیّت متّفق و ثابت قدم برخاست و عقب یکدیگر حکّام جابر از تخت خارج شده مقتول گشتند - لا ریب همچنین حالت غالبًا مایهٔ تشویش و اضطراب در ممالک اطراف بود و چون ملاحظهٔ وضع مردمی شود که برحسب انسانیّت و ملکداری ترقّی کرده اند عجب نیست بلکه از روی حقیقت میتوانند این طائفه را وحشی و متعصّب خواند *

۲۸۵ با این همه واضح بود که اینگونه عصیان اختلاف کلّی داشت از شورش و طغیانهای لشکری که غالبًا در ممالک شرقیه با ما پنجه زده و مرکّب است از سپاهیانی جان بپول باخته و فقط کفیلی بجهت رعایت حقوق خدمات ایشان حرص پول و امید چپاول است - فی الحقیقه وضع سپاه سکّهه بکلّی مستثنی

ولائق التفات هر کسي است که با نظر انصاف دریافت در این کارها بکند - بتجربه رسیده است که سپاه متّصف اند بعلوّ همّت و حبّ وطن و جلادت طبع و بلا شک نائرهٔ تعصّب دیني نیز التهاب یافته ممدّ تحریص ایشان بود - امّا مکرّر اتّفاق افتاد که امراي سکّهه در خفیه جهد جمیل ایشانرا باطل میکردند و بیش از دشمن که شفاهاً بر ضدّ ایشان بود ظفرهاي ایشانرا نابود میساختند - کپتان کننگهم در تعریف بعضي از اوائل حرکات سکّهه میگوید که مطلب لال سنگه و تیج سنگه نه این بود که بواسطهٔ تخریب و تدمیر دستهٔ منفود با دولت انگریز در بیندازند بلکه اینکه بسبب توجّه جمیع لشکر انگریز مصدر تفرقهٔ افواج خود شوند و ارادهٔ ایشان این بود که فاتحان بلوازم شکر گذاري پرداخته ایشانرا بر قرار سابق وزاري ملکي خراج گذار مقرّر سازند - بناءً علیه سکّهان را از حمله بر فیروز پور تحذیر نمودند و سرداران انگریز که در آنجا بودند درباب دوستي مخفي وکافي خود اطمینان دادند - امّا این هم از لوازم بود که چنین وا نموده که بیشتر اهتمام ایشان درکارهاي ملک خود است باین واسطه عمل خود را صورت ظاهري دهند و لهذا اصرار کردند که تا وقتیکه حمله بر امراي انگریز نبرده باشند و نام خالصه را باسار یا قتل فرمانفرما بلند نکرده باشند بتسخیر لشکر گاهي

که هر وقت بخواهند بدست میتوانند بیارند نباید پرداخت *

٢٨٦ خود سپاهیان سکّهه دانستند که اتّفاق در قول مشاورات حربیّه چه طور لازم است و لهذا با امنای دولت قرار بر آن شد که بجهت اقتضای حال مجالس حربیّه وغیره دست از کار مخصوص خود بردارند و این امر این مردم نا لائق را فرصت داد تا اینکه فی‌الجمله بآسانی باجرای مطالب دنیّهٔ خود پرداختند - با این همه درکارهای متداولهٔ حرب که عبارت است از اختیار جایها و تعبیهٔ پیاده و سواره سپاه سالاران و سرتیپان و سرهنگان برأی و رویّت خود کار را صورت دادند و لازم هم داشت که جمیع مردم بتهوّر وغیرتی که مایهٔ خوشی و رغبت سپاهیان از جنگی که بجهت صیانت جمهور خالصه بود فی‌الجمله اعتنائی بدارند - در لشکری که بسرداری مردمی بود که نه فقط از فنون حربیّه مستحضر نبودند بلکه باهتمام تمام بنای خدمه بالنّسبه بتبعهٔ خود میگذاردند - آثار این اتّفاق غیرت آمیز بطور نمایان بروز کرد بواسطهٔ چستی و چالاکی که درحمل و نقل توپهای بزرگ بسیار و غلّه و اسباب آتشخانهٔ زیاد بسمت دیگر رودی عریض بکار میبردند - هریک سکّهه می‌پنداشت که کار خالصه کار خود اوست و لهذا مثل فعله زحمت می‌کشید وکشیدن توپها و راندن چارپایان و حمل و نقل بار کشتیها با چستی

و چالاکي ميپرداخت که خيلي تفاوت داشت از متابعت
بي‌رويّه و کاهلي کردن سپاهياني که تربيّت و مدد معاش
ايشان با دقّت و قاعده داده ميشود امّا چون بجهت پول
مي‌جنگند نائرهٔ حبّ وطن يا اندک مروّتي بالنّسبه بکسانيکه
ايشانرا درخدمت مي‌دارند در دلهاي ايشان زبانه نمي زنند -
و بنابر اين لشکر هندوستاني که غالباً بواسطهٔ آن اين همه ترقّي
انگريز پيدا شده است بايد با سپاهياني که غيرت حبّ وطن
وباشتداد زياده نائرهٔ تعصّب ديني ايشان التهاب يافته
و ايشانرا بکار تحريص مينمود از در مخالفت درآيند - ولهذا
درچنين حال بيش از پيش بايد امناي دولت انگريز صيانت
خود را درجلادت و رشادت با تهوّر افواج ملک خود بدانند
بعلّت اينکه افواج ديگر نداشتند که بدون خطر کار مقابله
با دشمني مثل سکّهه را درعهدهٔ ايشان سپارند *

٢٨٧ سرجان لتلر با هفت هزار نفر بجهت صيانت قلعهٔ
فيروز پور که عرضهٔ حملات دشمن بود عقب ماند - عساکر ثقيل
سکّهان تهديد حمله بر اين قلعه ميکردند امّا سردار انگريز
با جلادت و جوانمردي ايستاده بي باکانه با افواج قليل خويش
بمحاربت مبادرت نمود و اگر سرداران سکّهه با شمين امراز
که خالصهٔ وفادار دراين کار مينمود قلع و قمع دشمن را مطمع

نظر مي‌ساختند موقع شك بود كه آيا با همه دلیري اين فوج بدون معاون و مددگار از انهزام و انهدام نجات مي‌يابند يا نه - بالجمله تیج سنگه و لال سنگه احتمال داشت که از اتباع خويش بيشتر از انگريزان خوف داشتند و از انجام دتیج بيشتر بيم تا از شكستي كه موجب تفرقهٔ سكّهان متعصّب مشد چه با وجود بي‌ثباتي درمتابعت سرداران هميشه با صدق تمام متوسّل مذهب بودند - لكن از جنگ چاره نبود و اخبار مناقص و مشكوك كه اوّلًا در افواه افتاده بود مشكلاتي كه بجهت لشكر انگريزي روي داده در لباس مصائب جديده بلكه قريب بشكست جلوه داد - بالجمله خبر فتحي كه متفق بود برودي اين شكست وسم را مرتفع كرد اگرچه بقيمتي خريده شد كه مايهٔ امتزاج شادي قلبل وسم بسيار بود *

۲۸۸ اوّل معركه كه باسكّهان واقع شد در هژدهم ماه دسمبر بود مابين افواج انگريز از انباله و لوديانه كه لارد هاردنگ از روي احتياط باهم پيوسته بود و فوجي از لشكر سكّهه بسرداري لال سنگه - عساكر مزبوره در موديكي كه بيست ميل مسافت از فيروزپور دارد تلاقي كردند و سكّهان بلا تأمّل بحمله پرداختند - جمعيّت لشكر لارد گوف تقريبًا با دوده هزار نفر و عدد سكّهان تخمينًا سي هزار نفر و چهل توپ بود - امّا غالب اين است كه اين

تخمین اغراق بسیار دارد وحسب قول کپتان کننگهم حرف
در این است که آیا عدد ایشان از انگریزان متجاوز بود یا نه -
سکّهان صدمهٔ بسیار خورده پس نشستند و هفده توپ ایشان
گرفتار شد و لیکن در کارزار مودکي شجاعت خصم انگریزان را
معلوم گشت - عساکر لارد گوف که بنقد جمعیّت ایشان کفایت
کار نمیکرد از فقدان دویست و پانزده نفر مقتول و شش صد
و پنجاه و هفت نفر مجروح زیاده نقصان پذیرفت و از آن
جمله سر جان مکاسکل و سر رابرت سیل نیز بخاک رفتند *

۲۸۹ انگریزان مست امید فتح بمرادیي که از مدّتها خواسته
بودند آخرالامر فائز شده با صفوف آراسته در حرکت آمدند
و توپخانهٔ مشهور ایشان به آتش باریدن شروع کرد - امّا سکّهان با
چستي و چالاکي و دقّت تمام توپهاي خود را بکار بردند و پیادگان
در میان و در عقب توپها ثابت قدم ایستاده در انداختن تفنگها
اعجاز مینمودند - این مقاومت بکلّي غیر متوقّع بود و انگریزان ر
مایهٔ تعجّب زیاد گشت - توپهاي ایشان واژگون شد و آتش
بقورخانهٔ ایشان افتاده بهوا رفت - در عین حمله سوارهٔ ایشان
بهم پیچیدند پي در پي افواج پیاده برهم خورده پشت دادند
و فقط بعد از غروب آفتاب انگریزان چند موضع دشمن را
در تصرّف آوردند - تاریکي و سختي مجادله انگریزان را از

نظم و ترتیب انداخت سپاهیان افواج مختلفه مخلوط و ممزوج
با یکدیگر بودند سرتیپان لشکر از غلبهٔ خویش یا از مقدار غلبه
متشکی بودند و سرهنگان سپاه نمیدانستند که بر سر افواج ایشان
یا لشکری که بدان متعلق بودند چه آمد *

۲۹۰ در بعضی جایها صفوف دشمن هنوز شکسته نشده بود و
سکّهان توپهایی را که از دست نرفته بود بر گردانیده آنها را بر انبوهٔ
سپاهیانی انداختند که از سرما و تشنگی و ماندگی بجان آمده
و بواسطهٔ اینکه اعصابی خشکیده را نرم کنند از پوشان و شاخهایی
درخت خرمن آتش ساخته عرصهٔ نظر دشمن بیدار گشتند -
وضع انگریزان فی‌الحقیقه پر خطر و محلّ اضطراب عظیم بود
افواج به اجرت گرفتهٔ ایشان در ممالک خارجه و نیز در خود
هندوستان در وقتیکه هنوز قواعد حربیّه خوب معلوم نبود داد
جوانمردی و خصال حمیدهٔ سپاهگری داده بودند - و امّا در عرصهٔ
چند ساعت پنجهزار نفر از اهالی ملک بعید فرنگستان دانستند
که دیگران خدمهٔ خود ایشان را بکار ایشان میبرند و در مضیقی
افتاده اند که بجهت بیرون آمدن از آن سعی بلیغ باید بکار
برد - در آن شب مشهور انگریزان باشکال تمام در همین جایی
که بودند توانستند بمانند و هیچ لشکر بجهت مدد و معاونت
ایشان نزدیک نبود بخلاف سکّهان که پس نشسته لشکر دریم را

یافته بودند و توانستند با جمعي زیاد تر تجدید معارضت بکنند - خیال مراجعت بجانب فیروز پور که از حزم و احتیاط دور نبود بخاطر آمده امّا همّت عالي لارد گوف مصلحت در آن ندید و بواسطهٔ تهوّر ذاتي وي و لارد هاردنگ که با جمعي از نجبا و بزرگان و فوجی از دهاقین مبارز بر توپخانهٔ دشمن حمله برده نوع فتحي دست داد که بجهت عجالهٔ وقت مایهٔ آرام و فراغت شد *

۲۹۱ مؤرّخ تاریخ سکّهه که براستي و صدق مینویسد هر قدر فتح روز دیگر را هم بجلادت و حذاقت انگریزان حمل میکند همانقدر بخیانت و جبن امراي سکّهه نسبت میدهد - لشکر انگریز قلّت آذوقه و علوفه داشتند و از سرما و تشنگي مانده در بیست و یکم ماه وقت عصر بواسطهٔ خستگي از کار افتاده بدون اینکه از گرسنگي و تشنگي فراغت یابند متوجّهٔ صفوف دشمن شدند - چون سواد شب رسید و تا چندي معرکه ختم شد آب و خورش میسّر نبود و سپاهیان وامانده در آن شب هولناک با اسلحه خوابیدند بوضعی که عجب نبود که دلیر ترین سپاه را مایهٔ مایوسي شود - و همچنین بعد از آن که بمحاربت شدید روز دیگر مبتلا شدند باري از تنگي اسباب توپخانه در معرض خطر عظیم افتادند - هر قدر مؤرّخ از روي

صدق و جوانمردي بشجاعت طرف مخالف مقرّ و معترف
شود ولي هيچ شکّ و شبهه نيست دراينکه هيچ وقت رشادت
و تهوّر عسکر انگلند پيش از آنچه درمعرکهٔ خونخوار فيروز شاه
بروز کرد هرگز معلوم نشده بود وهرچند مقدار غلبهٔ ايشانرا
بخيانت امراي سکّهه نسبت بايد داد رويّت سرداران
انگريز دليل بر آن است که ايشان بکلّي محتاج بدان و غالباً
بهيچ وجه واقف نبودند *

٢٩٢ اين فتح دروقت مساعد واقع شد و بحکم لزوم سبب
مسرّت وشکر گذاري درصائر مردم گشت ليکن باين همه
اگرچه فتحي نمايان بود کار را ايکسره نکرد - صحيح است که
سکّهان بهم پيچيده ازميدان جنگ رانده شدند ولارڈ گوف
درمراسلهٔ که درباب معرکه نوشت ميگويد تا يک شبانه روز
احدي از قوم سکّهه درپيش روي ما بنظر نيامد - بقيّة السّيف
لشکر خالصه ميگويند درحالت اختلال واغتشاش و بسرعت
تمام يا عبور از رود ستلج نموده يا از راهٔ کنارهٔ شرقي آن
بجانب قريهٔ هريکي پتّر در حرکت است - اردوي ايشان
محلّ خونريزي دل آشوب است و عدد ز اثاثه و غلّهٔ فراوان
رها کرده اند انتهي - هرچند چنين دلائل بر فرار دشمن
بطور دلخواه باشد از مراسلهٔ سپاه سالار انگريز واضح است

که فاتحان را مانده و دل خسته نتوانستند تعاقب هزیمتیان بکنند و سکهان فرار کرده را که تعاقبي بر وقت ایشانرا متفرق و پراگنده میکرد بوجهي که اصلاح نمي پذیرفت فرصت عبور در طرف دیگر رود خانه و آراستگي مصاف یافت شد - بسیاري از طرف انگریزان هلاک افتادند - از مراسلهٔ سپاه سالار معلوم میشود که شش صد و چهارده نفر مقتول و یکهزار و هفت صد و بیست و یک نفر مجروح شدند و این عدد تقریباً هفت یک بود از جمیع افواجي که در آن معرکه شریک شدند *

٢٩٣ چون تفصیل فتح فیروز شاه در مراسلات رسمیه باهل انگلند انهي شد مردم این خبر را بیشتر باندیشه و دهشت از اینکه در آینده چه خواهد شد تا بابتهاج و مسرتي که غالباً قرین فتح و ظفر است شنیدند و با سختي تمام حرف بر حرکات سپاه سالار گرفتند - و علی السویه هم بر غفلت از وضع موحش لشکر سکهه و هم بر عدم مبالات در اینکه بخطر شکست افتاده و بآن صدمهٔ بزرگ که بر مراسلات اعتراف بدان کرده بود متیقن شده سپاه خود را باین دعواي مشت و نیشتر عرضه کرده بود ویرا ملامت نمودند - حتی اینکه حیلهاي حربیهٔ او موجب مباحثه و اعتراض تمام شد و چنین مینمود که حرف گیران ترک اعتدال نموده میخواستند

که او را کفیل جلادت سکهه و قلّت مدد و توپخانهٔ معدود خویش بسازند - شکّ نیست که قلّت آذوقه و علوفه واسباب توپخانه چنانکه باید یکی از عظیمترین غفلتها بود امّا از روی انصاف نمیتوان سپاه سالار را باین سهو نسبت داد - بالجمله از قلّت اسباب توپخانه افواج انگریز مجبور بر آن شدند که در وقتیکه سکّهان با جمعیّتی کثیر دوباره از رود عبور کردند و بمرتّب ساختن استحکاماتی که میانت راه عبور پل کنند پرداختند از جای نه جنبیدند - سپاه سالار در دفع این حرکات تامّل نمود که مبادا سبب معرکهٔ بزرگ شود و در آن صورت اسباب قورخانه این قدر قلیل بود که نمیتوانست توپها را بکار برد - حتّی اینکه از آن باز داشته شد که بچنین قلعهٔ کوچک که مایهٔ ترس و بیم رعایای اطراف و سدّ راه بارخانهای ذخیره و دستهائی بود که ورود ایشان بغایت لزوم داشت حمله ببرد *

۲۹۴ صحیح است که انگریزان لودیانه را از چنگ دشمن مستخلص ساخته بودند امّا اندك زد و خوردیی که در آن کاری از پیش نرفت مؤیّد اعتقادی شد که امرای مغلوب هندوستان بخوشی داشتند که عساکر انگریز بواسطهٔ حذاقت و جلادت مریدان گویند که از نسل و ملك ایشان بودند بالاخره لطمه خوردند - سپاهیان ملکی خبره خبره بیکدیگر و بطرف وطن

خود در سمت شرق نگاه میکردند حتّی اینکه خود انگریزان
چون فکر مجادله میکردند آثار اندوه از بشرهٔ ایشان ظاهر بود
بیش از آنچه بشاشت بواسطهٔ غلبه بر دشمن - فرمانفرما و سپه سالار
چون لشکری که بعجله بمقابلهٔ خصم فرستادند با صفوف از هم
ریخته برگشت بفکر قورخانه و توپخانهٔ سنگین که سلامت آن
بجهت کار جنگ لزوم کلّي داشت افتادند - سر هاري سمته
سردار افواج شکست خوردهٔ دید که نیکنامي خود که بر تحصیل
آن سالها همّت گماشته بود بگمنامي و بي اعتنائي مبدّل شد
و امید بسیار نبود که بزودي آبي بر روی کار او بیاید - از جهت
دیگر سکّهان بالنّسبه متفاخر شدند و حضور چند تن از اسراي
انگریز سبب ازدیاد غرور ایشان گشت *

۲۹۵ فتح علیوال یکی از عظیمترین فتوحات بود که عساکر
انگریز در هندوستان کرده اند - عدد کسانیکه در آن شریک
شدند بالنّسبه بمعارک سابقه قلیل بود امّا اثر این شکست
که در عین وقت براسر سکّهان افتاد در همان آني که متفخّر
و مترقّب فتح بودند بنیاد تدابیر ایشانرا بالمرّة برانداخت -
گلاب سنگه بعوض آنکه در فراهم آوردن عساکر متفرّقه سعي
نماید ایشانرا ملامت کرد و بعجله نسبت داد و بخیال دیوانگي
که امید مغلوب کردن فاتحان هندوستان را داشتند سرزنش

نمود و خود فی‌الفور در معاهده با سالار انگریز دست گشاد -
بالجمله پیش از آنکه انگریزان توانستند به طائفهٔ جنگجو و ثابت
که در ثغور شمالیهٔ مملکت بایشان تلاقی کردند القامی شرط
کنند جنگی دیگر باید بشود و فتحی دیگر باید بکنند -
شرائطی که قوّاد انگریز در جواب مکالمه از طرف گلاب سنگه
عرضه کردند شهادت وافی است بر اصابت موادّیی که منشاء
مباشرت ایشان در این مجادله شد - از جمیع خیالات توسعهٔ
مملکت خود یا تصرّف بلاد دیگر ابا و انکار کرده و بعلاوه
اظهار رضای خویش نمودند بآنکه بمجرّد تفرقهٔ عساکر سکّهه
حکومتی از طرف قوم سکّهه در لاهور قبول کنند *

۲۹۲ اما هرچند چنان شروط در نظر کسانیکه القامی آن
نمودند معقول حتّی مقرون بسخاوت مینمود بسبب آن درخت
آمال خالصه از بیخ برکنده شد و ایشان از خواب غفلت
تقدّم و اتّفاق ملّت بیدار شدند و اگر مؤلّف تاریخ سکّهان
معتمد علیه باشد معرکهٔ سوبراون بعد از اختتام آن سخنهای
باطله وقوع یافت باین شرط مابین آن رئیس خائن گلاب
سنگه و انگریزان که اگر فتح ایشانرا دوباره دست دهد حکومت
لاهور عساکر سکّهه را شفاهاً بحال خود رها کرده و فاتحان
بی‌خلل از رود ستلج عبور کرده بدون آنکه کمی مقاومت

نماید بدارالحکومه حرکت کنند - شروط معاهدتي که بدین نوع باستصواب قوّاد سپاه طرفین و متفرّع بر نتیجهٔ معرکهٔ که در آن فریقین بر شرف بخت آزمودن بودند غالباً در تاریخ محاربات متقدّمین و متاخّرین مانند آن ذکر نشده است - امّا این وضع علي قدرالکفایه بر رجحانات مخصوصهٔ احوال مملکت عظیم شرقي انگریز دلالت دارد و مشعر بر این است که چه قدر اشکال دارد که اعمال کسانیکه رتق و فتق امور بدست ایشان محوّل میشود با افعال کسانیکه بر خلاف ترقّي آنند بالنّسبه بتدابیر فرنگستان حکمي شوند *

۲۹۷ در این اوقات سکّهان دقیقه از استعداد جنگ را فرو گذاشت نکردند - فتحي نمایان که در علیوال دستهٔ سرهاري سمتهه را دست داد اگرچه بآنقدر جلادت و احتیاط و حذاقتي که لازمهٔ سردار رشید و مجرّب مثل او بود و بجهت مصالح امور انگریز خیلي اثر خوب کرد امّا بعد از همه فقط بواسطهٔ یک دستهٔ لشکر بود - شکّ نیست که اثر طبیعي این فتح در اثبات جلادت و اعتماد کلّي یک طائفه به اختر طالع انگریزان و در احداث مایوسي و اندیشهٔ طائفهٔ دیگر خیلی کارگر شد - حالاً بخت دیگر مساعدت خالصه نمیکرد و بعد شکست و انقیاد متوجّهٔ حال ایشان

بود و بواسطهٔ اختلاف و تشتیت آرا کار ایشان زودتر بنهایت میرسید - با اینهمه قبل از آنکه انگریزان بتوانند بضرب شمشیر از رود ستلج عبور کرده پنجاب را مالک بشوند باید فتحی کامل بکنند و هم با سرع حال کار را صورت دهند بعلت اینکه تسخیر پنجاب بضرب شمشیر در عرض آن چند ماه که حرکت لشکر ممکن بود کاری بود صعب الاتمام و پر از خطرهای عظیمه - غلبهٔ انگریز در هندوستان غالباً بر مدد و تجربه و تربیتهٔ سپاهیانی است که از طائفهٔ خود می توانند مهیای کار بدارند - بالجمله علاوه براین دانسته شد که اگر اختتام جنگ در مهدهٔ تعویق بیفتد نه فقط محتمل بود که راه مراودت رود جمنا مسدود بلکه درجمیع ممالک شمالیه و غربیه شورشي برپا شود و درآن ملك مردم جنگجو که همیشه بدور علم هرکسي که یا پول یا امید چپاول بدهد گرد مي آیند و بنقد خستهٔ این ایام صلح و صلاح شده بسیار بودند *

۲۹۸ یقین میتوان کرد که خیالات عالیهٔ ظفر تا بکنارهٔ رود اتک و آرزوي محسوب داشتن در اصلاع انگریز بعید ترین ممالک مفتوحهٔ اسکندر در خاطر فرمانفرما خطور کرد امّا مطلب اهمّ قابل التفات این بود که تا بضرب شمشیر

سکّهان را بسمت دیگر رود ستلج برانند یا بواسطهٔ انقیاد کلّی
امرا ووکلاي لشکر سکّهه مراجعت ایشانرا بدان طرف بتدبیر
صورت دهند زیراکه تا این کار صورت نمي گرفت نمیتوانستند
بگویند که کار حرب از پیش میرفت و هر امیر محقّر درخفیه
باستعداد اسباب اثبات استقلال خود میپرداخت یا اوّل
فرصتي را بجهت توسعهٔ بلاد خویش بدست مي آورد - این
خطرناک وضع امور دولت انگریز در هندوستان از مدّتی
متمادي چند نفر را که با دقّت بغور این کارها میرسند
وچشم ایشان از تجمّلات کاذبهٔ حرب خیره نشده اثر کرده
است - حتّی اینکه کوتاهي نظر که بر اغراض نفساني مترتّب
میشود کفایت کرد تا درباب این احوال چشم حکّام مجلس
در انگلند باز شد واز سالهاي دراز هر فرمانفرما را علی التّوالي
متنبّه ساختند تا دیگر دست از حرکات تعدّیا باز بدارد
واضلاع دیگر را ضمیمهٔ مملکت معظّم موسّع ننکند - لیکن
وضع نمودن قوانین تدابیر سیاسیّه آسانتر است تا سدّ حوادثي
که بالاخره موجب تغییر رویّه باید باشد - شاید بانصاف
بعضي از جنگها را که در این اواخر شد مقرون بتعدّي
خوانده اند باوجود اینکه کارهاي اوّلیّه مکرّر بحکم ضرورت
روي نمود پس چنین دانسته شد که بجهت صیانت ممالک

تدیمه حرکات لاحقه لزوم داشت امّا به اکراه تمام ببعضي
از این جنگها شروع کردند و نقط با جلادت کافي کاررا یکسره
نمودند بواسطهٔ اینکه چنین تدبیر بجهت دفع تکرار آنها اسرع
واصوب بود *

۲۹۹ وقتیکه سرهاری سمتهه با افواج خویش بخدع حرب
میپرداخت ودستهاء لازمهٔ مدد از عقب لشکر میرسید لشکر
سکّهه نیز با همان اهتمام مشغول باستعداد جنگ بجهت مجادلهٔ
آخرین بودند وبتدریج نیمهٔ بیشتر افواجي که داشتند در اردوئي
فراهم آوردند که با سنگر وسقناق مرتّب و برکنارهٔ یسار رود
ستلج برپا کرده بودند وجمیع املاکي که تا هنوز بصرب
دست درمملکت انگریز داشتند در دائرهٔ بي‌نظم وترتیب
آن محوّط بود - جمیع سپاه ایشانرا به سی و پنجهزار نفر
میشمردند لیکن کپتان کننگهم بر آن است که این عدد زیادة
واز حقیقت حال متجاوز است وبعلاوه میگوید که در بناي
استحکامات ایشان عدم اتّفاق خیلي ظاهر بود وهمه کارها
از دست سپاهیان با تمام میرسید برخلاف سرداران لشکر که
بهیچ کار نمیپرداختند - بالجمله احتمال دارد که مصنّف صادق
تاریخ سکّهه آنچه بکارداني ناقص وحذاقت غیرکافي حمل
باید کرد بعدم اتّفاق واتّحاد نسبت میدهد - امّا احتمال

نداشت که مهندسي مجرّب و مشهور مثل او آثار قويّهٔ علم
مهندسي بطور دلخواه در استحکامات سکّهه بیابد با اینکه بعضي
از سرداران ایشان صاحب منصبان فرنگي بودند که بتجربه
مشهور و بشجاعت امتیاز داشتند - بالجمله معرکهٔ علیوال که در
عین وقت اتّفاق افتاد و منجرّ بنتائج اهمّه بجهت انگریزان شدهٔ
بالنّسبه بسکّهان مایهٔ ملال و اندوه گشت - بعضي از امراي
سکّهه که سنّ و تجربه زیاد داشتند با چشم حرمان و غصّه بر
مجادلهٔ آینده نگاه میکردند ویکی از سرداران محبوب ایشان
که شام سنگه نام داشت بارکان شکسته دل خالصه انهي کرد
که او درمیان اوّل صفوفي که با دشمن درمقام مقابله بیایند
دل از جان گرفته خود را بجهت آن جمهور مقدّس که اینقدر
خطر بدان متوجّه بود فدا خواهد ساخت *

۳۰۰ اعتماد و یقین بظفر و فیروزي که عادتًا مایهٔ سرور است
درجمیع لشکر انگریز شیوع یافت - بواسطهٔ فتح علیوال اعتبار
بر بخت مساعد انگریز دو باره خاطر نشین سپاهیان گشت
و عساکر انگلند نیز باین واسطه مست بادهٔ امید گشتند و در
این اثنا ورود توپخانهٔ سنگین و قورخانه و اسباب فراوان مورث
کافي بجهت و تقویت امیدهاي ایشان شد - اسبابي که در
حرکتهاي پیشین انگریز مایهٔ خلل و درانجام فتح وقوع تکلیف بود

درایں وقت وجود نداشت و ہیچ وجه مانع پیش رفتن بہادران
انگریز با عائق تہوّر بی باکانهٔ سپه سالار نبود - روز دهم ماه
مزبور که نقط درازده روز بعد از سبح علیوال بود بجہت یورش
بردن بر سکّہاں وایشانرا بسمت دیگر رود راندن مقرّر شد -
یکی از مقامهای دیده بانان که قدری معما نه بود یا از بی‌پروائی
یا از تہاون انگریزان بدست دشمن افتاده بود و قرار بر آں
شد که اوّلاً بعدً بر آنجا حمله برند - حملی پیش از صبح
جمع عساکر انگریز در حرکت آمدند وطلایه را حکم شد
تا قراولان دستهٔ خصم را پس برانند *

۳۰۱ وقتیکه عساکر انگریز بعزم ابتدا بجنگ بدون صدا در
حرکت آمدند عماري مکاتب بر ظلمت شب افزود اما دیدند
که قراولخانهائی که در سوبراوں و در مقابل کودیواله بود و روز
پیش دشمن با جمعي کثیر آنها را در تصرّف داشتند خالي
بودند - از هر طرف بر سکّہاں علی العقله باختند وایشاں در
تمام استحکامات وسیعهٔ که بر هر دو سمت رود سلج داشتند
کوس حرب نواختند - انگریزاں توپخانهٔ سنگین را فراهم آورده
و بر جایهاي محاذي ومشرف بر مورچل دشمن تعبیه کرده
بودند و در وقت طلوع آفتاب بر سکّہاں توپ انداختند تا سه
ساعت گویا ایں ریزش تگرگ آهنی بر عساکر سکّہه که در

این حصار بودند مخلوط با گلولهٔ خمپاره که هرجا افتاد پارهٔ شدهٔ پیك مرگ میشد متصل می بارید - امّا توپهاي بزرگ سکّهه که درکارزارهاي اوّل توپهاي سبک بار انگریز را که توپخانهٔ ایشان فقط مشتمل بر آنها بود ازکار انداخته از هر زاویهٔ استحکامات بنظر می‌آمد - شعاع افتاب تازه طلوع کرده با اشکال نفوذ میکرد درابري که از دود آتشخانهٔ متراکم منعقد شده وهواي معرکه را از بوي کبریت منغّص ساخته وسراسر این صحراي خون آشام را گرفته بود *

۳۰۲ گاهي قبل از این عساکر انگریز در معرض مقاومت با دشمن باین قدر رشید و ثابت قدم و حاذق که بایشان در آن میدان خونخوار پنجه زدند نیامده بودند - درگیر و دارهاي عظیمه که تا چندي مایهٔ رسوائي و آلایش اعلام انگریز در درّه‌هاي افغانستان شد بیشتر دهشت و بیم بواسطهٔ تضادّ طبیعت زمین تا بواسطهٔ شجاعت عساکر با تهوّر وبی‌نظام افغانان بر ایشان استیلا یافت - امّا در این معرکه دشمني که رعد توپها در خاطر وي وحشت نیاورد و برق سنان درخشندهٔ مرني در حین حمله اورا از جاي نبرد با ایشان دم برابري زدند - بالجمله حتّی سکّهان دلیر که عرق غیرت جبلّي ایشان از تعصّب و حرارت دیني زیاده بحرکت آمده دیدند که شجاعت وتهوّر انگریز

در معرکهٔ رو برو دست میابد - سالار انگریز در رسالهٔ که از خود میدان جنگ فرستاد نوشت که وقتی از اوقات اقلاً یکصد و بست توپ در این کارزار عظیم در میان وادي ستلج بلند آوا بود وچون بزودیي معلوم شد که غالباً سکهان بمدافعت دو فوج که از سنگر ایشان عبور کرده بودند همه لشکر خود را جمع خواهند کرد لازم گشت که صورت ظاهري زد و خوردیي را که قراولان و توپخانهٔ میمنه و قلب لشکر کرده بودند حقیقت یابد پس نائرهٔ جنگ از یمین تا یسار با شدّت ما لا کلام شعله گرفت •

۳۰۳ اشتهار رسمي فرمانفرما که فقط چهار روز بعد از فتح سوبراون صادر شده مشتمل است براعلام و تحقیق تدابیر ملکي انگلند - در فقرات مرقومهٔ ذیل فرمانفرما که بر خلاف عادت اجراي امور ملک را با ادارهٔ فنون حربیّه منضمّ ساخت در تصویب رویّه که خود بنفسه مباشر تنظیم آن بود میکوشد - لشکر انگریز از رود ستلج عبور نموده در پنجاب داخل شده است - در این اشتهار نامه فرمانفرما اعلام میکند که دولت هندوستان بدین امر پرداخته حسب مقاصدیي که در اشتهار نامهٔ مورّخه دوازدهم ماه دسمبر ذکر یافت باین معني که فرمانفرما نه برضاي خود بلکه علي رغمه بجهت صیانت کافي مملکت انگریز

میشود که هرچند ظاهراً القاي چنان شروط با مقاصد صحیحهٔ
سیاست و دعاوي حقیقیهٔ فاتحان مناسب باشد لیکن شروط
مذکوره بهیچ وجه با ترکیب خاص جمهور سکّهه نسبت نداشت
و غالباً بر عدم استحضار از مخصوصات آن بنا بود - القاي
شروطی از طرف فرمانفرماي انگریز که بدان واسطه حکومتي در
پنجاب مقرّر شود که بتواند ادارهٔ لشکر سکّهه کند مثل اظهار
مروّتي مي‌توان شمرد که یدوارد پادشاه انگلند به بیلیول فرمانفرماي
اسکاتلند نمود باین شرط که ادارهٔ لشکري نماید که در ملک
وي بجهت حبّ وطن و حفظ ملّت میکوشیدند - امّا تصدیق
تدابیر انگریز در این منحصر است که بهرکدام از طرفین
برسم سداد و انصاف افتتاح جنگ را نسبت باید داد اوّلاً
اعمال انگریز صرف بجهت صیانت خویش بود - انگریزان
حرص توسعهٔ بلاد نمیداشتند و تا وقتیکه آثار شورش در لشکر
سکّهان مایهٔ بیم در حوالي سرحدّ ایشان نگشت و صلاح
و سلامت دولت را در ورطهٔ خطر نینداخت نخواستند در
ادارهٔ افواج سکّهه مداخله نمایند - در خاتمهٔ همان اشتهار نامهٔ
ملکي فرمانفرما بدین طور با اعتماد کلّي به سداد و اصابت رأيي
که علي‌الاتّصال منشاء جمیع تدابیر انگریز بود متوسّل میشود *

٣٠٧ فرمانفرما در این هنگام که فتحي کامل و ظفري

شامل ويرا دست داد دليلي را صحتر بر اقتصاد و حلم دولت انگريز نمي تواند بدهد از اينكه بدين نوع اعلام مقاصد خويش كرده شروط و وضع اين قول و قرار را موقوف به آينده دارد - لهذا فرمانفرما بجميع امراے که خير خواهان اخلاف رنجيت سنگه ميباشند علي الخصوص بكسانيكه در اعمال مخالفت با دولت انگريز شريک نشده اند اعلام ميكند كه باري موافقت نموده باجراى مهمات پردازند بوجهي كه مايهٔ تقرر حكومتي در لاهور شود كه قابل ادارهٔ لشكر ملكي و حفظ رعايا و بنياد آن بر اصول و قواعدي كه موجب رفاه و آرامي آينده ممالک سكهه و محافظت سرحد انگريز از تكرار تعدّي باشد و بر اقتصاد و انصاف دولت انگريز كه سر آمد حكومتهاي هندوستان است به همگنان دليل اقامه كند - اگر چنين فرصت رهائي ملت سكهه از بليات عدم انتظام و بد حكومتي فوت بشود و دو باره دشمني و معارضت با لشكر انگريز بر خيزد دولت انگريز رتق و فتق امور پنجاب را بنوعي چنانكه بجهت مصلحت و قوام اقتدار خود مناسب و مقرون بانصاف باشد بر قرار خواهد داشت *

۳۰۸ اگرچه احياناً سپاهيان سكهه بصدق و راستي تدابير انگريز كه مقتضي تقرر حكومتي مطلق و مستقل بود كه دافع

و مانع حرکات آیندهٔ ایشان شود قبول نکردند امّا اوّلاً بر
حقّ القای شروط که انگریزان بواسطهٔ فتح سوبراون داشتند
اقرار کردند و بر عهده گرفتند که گلاب سنگه وزیر مختار
خود ایشان در باب مصالحه با انگریزان گفتگو کند و اورا نیز
اختیار دادند که بر وفق شروط مشتهره اقرار بحکومت سکّهان
در لاهور قول و قراری بکند - در پانزدهم ماه فبروری راجه
و بعضی از مقتدر ترین امرای سکّهه با فرمانفرما در ده کسور ملاقات
کرده صاحب مزبور شرائطی که بنابر آن بصلح راضی شود
با ایشان عرضه کرد - شروط مزبورة شامل اقراری از طرف دولت
انگریز سلطنت دلیپ سنگه در لاهور بود امّا از طرف
دیگر دادن سکّهان ملکی را که مابین رود هاي بیاس و ستلج
واقع است چنانچه در اشتهار نامه مذکور شد وا گذار کنند
و علاوة بر این مبلغ یك کرور و نیم لیرهٔ انگریز در عوض جزوی از
خسارتی که رسانیده بودند ادا نمایند - بالجمله سبب القای
شروط بسختی که مایهٔ ننگ ایشان شد این بود که در هر جائی
که دوستان و خراج گذاران حکومت هندوستان سودای شورش
پخته باشند بخوبی معلوم شود که دولت انگریز سر آمد
جمیع ممالك هندوستان است و غلبه بر آن در حیّز امکان
نیست - بالجمله بعد از آنکه امرای سکّهه کوشش چند بیهوده

کردند که از بعضي مکروه ترین شروط شانه خالي کنند بالاخره باکراه آنها را قبول کردند و راجهٔ جوان شخصاً اذعان بالطاعت کرد - و همچنین تا انقیاد کلّي سکّهان و خالصه تا چه پایهٔ زیر دست فاتحان بوده بکاملتر وجهي ظاهر بسازند لشکر انگریز در بیستم ماه فبروري داخل لاهور شدند و دو روز بعد از آن فوجي از لشکر ایشان بجهت حفاظت ارک دارالحکومهٔ سکّهه معیّن شد *

۳۰۹ در بندوبستي که بعد از آن واقع شد گلاب سنگه تدبیري کرد که اگرچه ضرر بجمعي کثیر از پیروان گوبند هم بخورد کار خود را بسازد و اگر تقاضاي سخت فاتحان او را مجبور بدان میکرد که از سکّهان استمداد نماید رسوخي که در دلهاي ایشان داشت و مکنت و اسباب فراوان جنگ که جمع کرده بود هنوز اورا مورد دهشت دشمن میساخت - کپتان کننگهم بدین نوع ذکر این جزو امور پنجاب میکند - خلوّ خزانهٔ لاهور و اهتمام لال سنگه در تخریب حریفي که مایهٔ بیم او بود فرمانفرما را فرصت داد تا گلاب سنگه را بوجهي که علي قدرالکفایه مایهٔ مسرّت او و بیش از پیش مورث تخفیف اعتبار جانشین رنجیت سنگه شد ملائم ساخت - راجهٔ جمبو راضي نشد به آنکه فقط کوهستان مولد خود را مالک

و مانع حرکات آیندهٔ ایشان شود قبول نکردند امّا اوّلاً بر حقّ القاي شروط که انگریزان بواسطهٔ فتح سوبراون داشتند اقرار کردند و بر عهده گرفتند که گلاب سنگه وزیر مختار خود ایشان در باب مصالحه با انگریزان گفتگو کند و اورا نیز اختیار دادند که بر وفق شروط مشتهره اقرار بحکومت سکّهان در لاهور قول و قراري بکند - در پانزدهم ماه فبروري راجه و بعضی از مقتدر ترین امراي سکّهه با فرمانفرما در ده کسور ملاقات کرده صاحب مزبور شرائطي که بنابر آن بصلح راضي شود با ایشان عرضه کرد - شروط مزبوره شامل اقراري از طرف دولت انگریز سلطنت دلیپ سنگه در لاهور بود امّا از طرف دیگر داین سکّهان ملکي را که مابین رود هاي بیاس وستلج واقع است چنانچه در اشتهار نامه مذکور شد وا گذار کنند وعلاوه بر این مبلغ یك کرور و نیم لیرهٔ انگریز در عوض جزوي از خسارتي که رسانیده بودند ادا نمایند - بالجمله سبب القاي شروط بسختي که مایهٔ ننگ ایشان شد این بود که در هر جائي که دوستان و خراج گذاران حکومت هندوستان سوداي شورش پخته باشند بخوبي معلوم شود که دولت انگریز سر آمد جمیع ممالك هندوستان است وغلبه بر آن درحیّز امکان نیست - بالجمله بعد از آنکه امراي سکّهه کوشش چند بیهوده

کرده که از بعضي مکروه ترین شروط شانه خالي کنند بالاخره باکراه آنها را قبول کردند و راجهٔ جوان شخصاً اذعان باطاعت کرد - و همچنین تا اتفاق کلّي سکّهان و خالصه تا چه پایه زیر دست ناقصان بوده بکاملترو جهي ظاهر بسازند لشکر انگریز در بیستم ماه فبروري داخل لاهور شدند و دو روز بعد از آن فوجي از لشکر ایشان بجهت حفاظت ارگ دارالحکومهٔ سکّهه معیّن شد *

۳۰۹ در بندوبستي که بعد از آن واقع شد گلاب سنگه تدبیري کرد که اگرچه ضرر بجمعي کثیر از پیروان گوبند هم بخورد کار خود را بسازد و اگر تقاضاي سخت ناصحان اورا مجبور بدان میکرد که از سکّهان استمداد نماید رسوخي که در دلهاي ایشان داشت و مکنت و اسباب فراوان جنگ که جمع کرده بود هنوز اورا مورد دهشت دشمن میساخت - کپتان کننگهم بدین نوع ذکر این جزو امور پنجاب میکند - خلوّ خزانهٔ لاهور و اهتمام لال سنگه در تخریب حریفي که مایهٔ بیم او بود فرمانفرما را فرصت داد تا گلاب سنگه را بوجهي که علي قدرالکفایه مایهٔ مسرّت او و بیش از پیش مورث تخفیف اعتبار جانشین رنجیت سنگه شد ملائم ساخت - راجهٔ جمبو راضي نشد به آنکه فقط کوهستان مولد خود را مالک

شود و چون ممکن نبود که دو ثلث مبالغي که از لاهور طلب کردند ادا بشود قطعهٔ از زمین را بعوض پول گرفتند و کشمیر و ممالک کوهستاني از رود بیاس تا رود سند از پنجاب وضع شده بحکومت جداگانهٔ گلاب سنگه بقیمت یک کرور لیرهٔ انگریز منتقل شد - بالجمله اگر فقط بتدبیر تضعیف اقتدار سکّهان رجوع بشود این خوب بندوبستي بود امّا چنین مینماید که چنین معامله غالبًا با عظمت و شان دولت انگریز مناسب نبود و علي الخصوص اگر ملاحظهٔ آن شود که گلاب سنگه اداي شصت و هشت لک روپیه را قبل از شروع بمعادات بعنوان خراج بر عهده گرفته بود و بر حسب رسوم ممالک شرقیّه و غربیّه باید خراج گذار مخدوم خود را در حروب داخلیّه و خارجه مدد دهد - بنابر این گلاب سنگه باید اداي مبلغ مزبور را مانند یکي از رعایاي لاهور نماید نه اینکه مانند حاکم بالاستقلال بعضي اضلاع آن ملک را متصرّف شود *

۳۱۰ غالب سکّهان بجلوس راجه راغب نبودند و جدا شدن از دولت رنجیت سنگه بالنّسبه بوزارت آن ملک کمتر بر حسب اغراض خود او بود - لیکن با اینهمه ترقّي او بسلطنت حرص دیگران را تحریک کرد و تیج سنگه که از ثروت خود مستحضر و بقوّت زر مستظهر بود بیست و پنج لک روپیه بجهت

تاج شاهي و خطهٔ دیگر مرحمه کرد - لیکن دولت انگریز اورا
ملامت بلیغ نمودند که بر خلاف معني اصول تدابیر ایشانرا
فهمیده بود - بالجمله دیگر باینگونه معامله جز دربارهٔ گلاب
سنگه نپرداختند و در شهر امرتسر درپانزدهم ماه مارچ سنهٔ
۱۸۴۶ع علي الرسم لقب راجگي را بر اوگذاردند - امّا دولت
انگریز بعضی از صفحاتي را که دربدوکار بتسلیم آنها اقرارکرده
بودند بجهت خود گذاردند و مبلغي را که او باید بدهد
یک ربع کم کردند واداي آن زیاده آسان شد بجهت آنکه
اورا وارث دفینهٔ برادر که سوچت سنگه نام داشت خواندند -
پس مؤلّف مشارالیه در حاشیهٔ که بروقائع مسطوره مینویسد
بدین وجه آن سکّهه مقتدر را تعریف میکند میگوید که در
ضمن این تاریخ دو سه بار بر حسب لازمهٔ وقت اشارهٔ
بشراست طبیعت راجهٔ گلاب سنگه رفت امّا نباید از آن
جهت پنداشت که شخصي است بد طینت - شکّ نیست
که از فریب دادن وقتل دشمن دریغ نداود و در اندوختن
پول به اجحاف و تطاول بسیار مي پردازد امّا باید قبل از
آنکه براعمال او فتوي دهیم اخلاق و عادات عهد و طائفه
ولوازم وضع او در تحت ملاحظه در آید - واگر امتثالي بدین
ملاحظات شود معلوم خواهد شد که گلاب سنگه مردي

است عاقل و متواضع و بحکم بزرگي و بدون سبب عمل نميکند و هم تا بحدّي مخصوص مشرب مروّت و خوش خلقي در طبيعت او مخمّر است - انتها *

۳۱۱ بالجمله سکهان را اگرچه بلاشک بحسب ضرورت اذعان باقتدار دولت انگريز حالي شد امّا بسبب اين صدمات دل نباختند و اگر دولتي باين قوّت سدّ راه و عائق تعصّب مقلّدان جنگجوي دين گوبند نميشد غالبًا بقياس نمي آيد که حدود فتوحات آيندهٔ ايشان تا چه شده باشد - مؤلّف تاريخ ايشان با قلم طرفداري بدينوع وضع ايشانرا درحضور فاتحان مسطور ميسازد - در وقتيکه فرمانفرما و سپاه سالار با بيست هزار سپاه در لاهور اقامت داشتند جمعي از افواج سکهان بجهت اينکه مشاهره گرفته از لشکر برطرف بشوند بمستقرّ حکومت آمدند - آثار مايوسي ياغيان و سرکشان با علامات بي‌شرمي و بي‌پروائي که لازمهٔ کساني است که جان بپول ميفروشند از وجنات احوال سپاهيان ظاهر نشد بلکه وضع مردانهٔ ايشان بر شهامتي که هم مايهٔ نقصان شديد و هم سبب تحسين بي‌دريغ فاتحان شده افزود - و اين مردم در وقت صحبت از شکست خود آنرا از باب اتّفاقات حربيّه و خود را محض مقلّدان استاد هاي بي عديل ميدانستند - امّا در باطن با اعتمادي بي‌کم

وكاست با وجود اين همه فروتني از پيش آمد احوال خود گفتگو ميكردند واگرچه از روي خنده خود را شاگردان خورد سال وكم عقل مي‌خواندند امّا همچنين با تبسّم طنز آميز و پر معني مي گفتند كه خود خالصه هنوز طفل است و در وقتيكه جمهور سكّهان زياد شود گويند مريدان را بحلية قوّت وعقل بي عديل خواهد آراست *

٣١٢ باين نوع اين مردم شجاع خود را تسلّي ميدادند و خواهش ترقّي كه كليّةً ايشانرا بركار تحريص مينمود مايهٔ آن شد كه باكراه ادعان بتقدّم و تربيّت دولت انگريز كردند وشايد قلم تقدير بر آن رفته است كه از دست قهّار اقتدار تنبيه يافته باقتداي فلسفه وتجربه تهذيب كامل بيابند - اين است شرحي كه سردار جوانمرد انگريز درباب سركشان شديد الخلقه كه تاخت و تاز حدود شماليّهٔ دولت انگريز در هندوستان كردند و بعد از معركه هاي متواتر با سپاهي كه در تحت ادارهٔ يكي از شجاعترين سپه سالاران انگريز بود باشكال تمام شكست خوردند مرقوم قلم مشكين رقم ساخته است - حالاً ظفر دوباره قرين حال انگريزان شد وبحكم لزوم يا بجهت مقتضيات احوال ممالك جديده يا بجهت مجالهٔ وقت يا علي‌الدّوام ضميمهٔ دولت شرقيّهٔ ما گشت و

بنابر این افکار جدیده که لازمهٔ ازدیاد مملکت است مایهٔ ازدیاد مشکلات شد و امرای دولت به آمال بیرون از حدّ اعتدال مستظهر شده خود را تسلّي میدادند که بالاخره راه ثغور طبعیهٔ هندوستان مصطفی گشت و سپاه انگریز میتوانست شمشیر خود را در غلاف کند و فقط بجهت دفاع و طراد واجبي از نیام بکشد - بالجمله عاقبت نتیجهٔ جنگ اوّل پنجاب بعد از این چه شود پیش از وقت خیال کردن امري بیفائده بجهت مصنّف است امّا نگارشي که در حال آن طائفهٔ عجیب و متعصّب و جنگجو که جمهور سکّهان مرکّب از ایشان است سمت تحریر یافت کفایت میکند که مطالعه کنندگان این حروف یقین کنند که توقّع اینکه این طائفه از مصائب یک حرب عبرت گرفته رعیّتی راضی یا دوستان آرام و معتمد علیه شوند بکلّي خیال واهي است و فی‌الحقیقه تجربهٔ وقت بنوعي که بخاطر هیچ کس درنمي آید ظاهر ساخت که تا چه مایه پایهٔ ثبات صلح با این طائفه متزلزل است *

۳۱۴ حربي که در سنهٔ ۱۸۴۹ع وقوع یافت با شکست و تفرقهٔ کلّي سکّهان و انقیاد تمام ایشان بدولت انگریز اختتام یافت - افواج انگریز در ممالکي که واگذارده شد جاي داشتند و در اوائل سنهٔ ۱۸۴۸ع فرمانفرما که از محلّ ظفرهائي که هم

در عمل و هم در کارهاي حرب يافته بود مراجعت نموده بود اعلام کرد که خطر شورش و طغيان در پنجاب باقي نماند ـ امّا هر قدر کارداني در امور ملکي بوقوف از قوانين سپاه کشي مقرون بود ممکن نبود که در اين مدّت اندك مايهٔ تبديل سکّهان وحشي پنجاب برعاياي آرام و دوستان وفادار شود و در روز نامهاي بوسطهٔ شدن که در ماه جون سنهٔ ۱۸۴۸ع از هندوستان روانه شد بار ديگر اعلام شد که اهالي شمال و مغرب دولت انگريز بنواي مخالفت مکشند - محلّ تعدّي و خيانت جديد شهر ملتان بود و اين شهر دارالحکومهٔ ضلعهٔ وسيع است که همان نام دارد و مابين رود سند و ستلج بطرف جنوب لاهور واقع است - شهر ملتان از قديم الايّام بحصانت و متانت ريان مشهور شده است امّا از ملاحظه کارهائي که در آنجا در اين اواخر وقوع يافت چنين معلوم مشود که سکّهه نه شخصي بود که بجهت حبّ وطن صيانت ملک خود را ممنون لکن دست تعدّي دراز کرده با ضرب شمشير ممالك اطراف را بحيطهٔ تصرّف در مي‌آورد - بالجمله بعد از کوشش چند نموده که مدّتها طول کشيد رايت سکّه ملتان را مفتوح ساخت امّا نه بدون صدمهٔ بقماس - در اين مورد نيز چنانچه در ساير حروب ما در هندوستان دولت انگلند در حکم دولتي جديد قوي

مینمایند که بنوبت برجاي فاتحي که حقوق او بر قوّت بازوي او بود مي‌نشیند *

۳۱۴ اغلب سکّهه خطّهٔ ملتان از طائفهٔ جاث و نسل هیاطله اند که تاخت و تاز هندوستان کردند و در وقت حملات مسلمانان بمقاومت شدید بایشان برخاستند - از ایّام غلبهٔ محمود غزنوي در سنهٔ ۱۰۲۶ع این طائفه کرّةً بعد اخرى ادّعاي استقلال نموده اند - در اواخر قرن گذشته خطّهٔ ملتان على الظّاهر از توابع مملکت افغان بود و تصرّف بر آن مکرّر سبب مخالفت و مخاصمت مابین حکومت افغان و رنجیت سنگه شده - بعد از آنکه حاکم افغاني مظفّر خان مرّةً بعد مرّةً کار رنجیت سنگه را برهم زد عاقبت در سنهٔ ۱۸۱۸ع راجه بیشتر بجهت مساعدت بخت تا بواسطهٔ حذاقت خود این جاي متین را که سالها درپي آن بود متصرّف شد و خطّه را ضمیمهٔ ملکت خود ساخت - بالجمله موافق فقرات معاهدهٔ که در سنهٔ ۱۸۳۸ع انجام یافت شاه شجاع آن ضلعه را بحکومت پاینده‌ٔ حکمران پنجاب واگذار کرد و حاکم مزبور آنرا در عهدهٔ ساون مل یکي از وُلات متوسّط سپرد و او آن ملک را مشروط بر رعایت حقوق خدمت لشکري داشته بعنوان خراج گذار حکومت سکّهه اداره مینمود - ساون مل که از قراري که معلوم میشود حاکم

با نکا و اقتصاد تمام بود در ماه سپتمبر سنهٔ ۱۸۴۴ع از دست
شخصي درزه وحوردي كه در دربار برخاست بقتل رسيد -
ولد ارشد اولاد مول راج كه نام او مكرّر در تعريف اموري
كه در اين اواخر در حدود دولت انگلند بروز كرد مذكور است
برجاي پدر برآمد بالجمله احتلاوي عاس او و لال سنگه
روي نمود و راجه يكي از اصلاع حكومت را از مول راج بزور
انتزاع نمود و بعد از آن اورا بجهت افراغ محاسبه كه هميشه
در ممالك شرقيّه كار مشكل و مكروه است طلبيد بناءً عليه
بضمانت دولت انگريز بلاهور رفته و نوعي بدرست كرده
سلامت به ملتان مراجعت نمود امّا همور سخن در ميان بود
غالباً بجهت اينكه جميع ممالك سكّهه در تحت ادارهٔ حكومتي
مقرّر و يگانه بشود و حسب اعتقاد مردم بالاخره مصالحهٔ مزبور
ميكي بسر انجام رسيده بود - سردارکان سمگه بر منصب حكومت
مامور شد و مستر ونس اگميو كه نائب سعارت لاهور بود مصحوب
لفتنت اندرسن بجهت معمول داشتن مراسم نصب حاكم
جديد معيّن شدند و چون انديشهٔ مخالفت نبود دستهٔ
مصحوب ايشان ظاهراً فقط بجهت اظهار تجمّل همراه شد *

۲۱۵ تا چندي اعتقاد مردم اين بود كه اين شورش شديد
بواسطهٔ مخالفت موقّت و اتّفاقي لشكر سكّهه بود و بهيچ وجه

به تدبيري مقرّر بجهت مخالفت با حكومت منظّم و معاهدات
با دولت انگريز مربوط نبود - امّا بمرور دهور بتجربه رسيده است
كه ممالكي كه در اين اواخر بحيطهٔ تصرّف ما در آمده است حتّى
در ايّام رفاه و آرامي تمام با انبار باروت بيشتر مشابهت دارد
تا با درياي ساكن و آرام - باين معني كه اگر يك شرار آتش
در آنجا بيفتد همه را بهوا ميبرد و محال است كه قياس كنيم
اثر اين بليّه تا كجا سرايت خواهد كرد - بالجمله كسانيكه بر سر
امور هندوستان بودند حتّى در وقتيكه آمال ايشان اكمل از همه
بود از اين خيال غافل نشدند امّا موضع خطر از محلّ اسباب
صيانت و حمل و نقل قور خانه و سيور ساتخانه بعيد و ايّام
تابستان هم كه در آن موسم عمل لشكري غالباً صورت نمي‌بندد
نزديك بود و همچنين اقوال افواهي كه درباب هرج و مرج
امور لاهور و وفاداري مشكوك راجه گلاب سنگه استماع افتاد
مايهٔ انديشهٔ تمام شد - شكّ نيست كه اعتمادي كه لارد هاردنگ
بصلح و صلاح ملك پنجاب داشت غالباً مبتني بر نظم و نسقي
خوب بود كه قبل از استعفاي خود در امور حربيّه بكار برده بود
و در لاهور صاحب منصبان انگريز كه متعهّد اين امر بودند با
چستي و چالاكي بتكميل اين بندوبست كما هو حقّه پرداختند -
بالجمله حكم بجميع افواجي كه در سرحدّ آن ملك جاي داشتند

رسد که بمجرّد خبر مستعدّ کار شوند و همچنین صاحبانی که حضور نداشتند انهي شد که بلا تأمّل برگشته بافواج خود ملحق شوند و بهر طوریکه ممکن بود ازآنکه دشمن علي‌الغفله تاخت و تارکند احتیاط نموده شد *

۳۱۹ طولي نکشید که مصلحت عاقلانهٔ این حزم و احتیاط بروز کرد بعلّت اینکه بعد از شورش ملتان معلوم شد که مردم با یکدیگر در لاهور سازش کرده خواهش قتل عام صاحب منصبان انگریز و اخراج جمیع لشکر ایشان از پنجاب و احداث انقلاب در حکومت سکّهه داشتند - و همچنین سپاهیان را ترغیب باینکه گردن از اطاعت دولت انگریز بپیچند نموده بعضی از ایشان را رو بخود کرده بودند - بمجرّد فاش شدن این کیفیّت سفیرانگریز بعضی از سپاهیان ملکي را که معتمد علیه بودند حکم فرمود که علي‌الظّاهر بتدابیر همکیشان تن در دادند و باین واسطه راز ایشان افشا شد - بالجمله چنین استنباط شد که سه فوج را اغوا کرده بودند امّا فقط معدودي قلیل از سپاه بایشان گوش دادند - علي ايّ حال دلیلي بلا ریب بدست افتاد براینکه بعضي از اکابر و اعاظم ملک در خفیه از این امر استحضار داشته فقرا و درویشانرا گماشته بودند تا اینکه رسوخي را که درنظرها داشتند بجهت ترغیب

سپاهیان بانحراف از سلوک در جادهٔ مستقیم هوا خواهي بکار برند - در همان اوقات که روز نامهاي هندوستان پر از کیفیّت سازش باطل لاهور بود بوسطهٔ از انگلند رسیده سخنهاي لارد هاردنگ را باین معني که صلح و صلاح پنجاب قابل فکري نیست نقل کرده و این خود دلیل است براینکه چگونه دشوار میباشد که حتّی مجرّب ترین امراي دولت تغیّراتی را که در عرض چند ماه در وضع مملکت شرقیي ما پیدا میشود پیش از وقت بفهمند *

۳۱۷ درخلال این احوال خطرناك تهوّر و حذاقتي که ازیکي از سرداران جوان و بي تجربهٔ انگریز بروز کرد بیش از همهٔ کارداني و پیش بیني عملهٔ دیوان و قوّاد سپاه حفظ دولت انگریز را بکار آمد - تبیین این مقال آنکه بزودي معلوم شد که دیوان کان سنگه جن و جهد را در باب صیانت صاحبان بد بخت که همراه او بمحلّ ایالت جدید فرستاده شده بکلّي برخود بسته و فی‌الحقیقه باکسانیکه در لاهور و جایهای دیگر بقصد دولت انگریز اتّفاق نموده بناي تدبیري بجهت انهدام واخراج ایشان از ملک پنجاب گذاشته بودند در ساخته بود - در اطراف و نواحي لاهور یکي ازگروها یعني ملّاهاي مکّهه باسم مهاراج سنگه که اشتهار بسیار در زهد و صلاح

در نظرها داشت و علم عصیان بر افراخته جمعیّتي موفور از سپاهان متفرق را بر در خود گرد آورده بود و باین واسطه افواج انگریز را که در لاهور بودند از حرکت بجانب لاهور مانع آمد - بالجمله در هر بوسطهٔ علي‌التّوالي خبر مشکلات و دهشتهاي جدیده رسید و ممدّ این شد که خیالات مجرّب ترین امراي دولت در باب بزرگي و نتیجهٔ متصوّر این طغیان تازه در پنجاب بیش از پیش برهم خورد - در این اوقات بود که لفتنت یدوردس با فوجي که فقط از یک دسته پیاده و سه صد سوار و دو توپ مرکّب بود در ساحل رود سند جاي داشت و کار او مشتمل بود بر اقامت در لیاه که قصبهٔ است بر کنارهٔ یسار رود سند و بر تحصیل خراج زمین که باید بمُول راج برسد *

۳۱۸ لفتنت یدوردس بافواج کرنل کور تلاند ملحق شده ترتیب هفت هزار نفر در تحت ادارهٔ ایشان جمع شدند و غلبهٔ چند ایشانرا دست داده تا چندي مایهٔ اعتقاد کلّي براین شد که این دو سردار جوان با این معدود قلیل سپاه بي‌نظام قبل از آنکه سفیر یا سپاه سالار انگریز درست در اطفاي نائرهٔ طغیان غیر متوقّع اقدام نمایند کار را یکسره کرده دوباره پنجاب را ضمیمهٔ دولت انگریز خواهند ساخت -

روز نامها مثل همیشه در بطوء حرکات سپه سالار سخت نوشتند چنانچه بعدها نیز در عجله و ترک مبالات او که محض خیال ایشان بود همین رویّت مسلوک داشتند - در این ضمن در روز نامهٔ مسمّیٰ بدوست هند با سختي تمام ملامت بر سخافت رأي امناي دولت کرده وهم مذکور داشته که در باب ملتان غیر از صاحبان مشار الیهما کسي نام و ناموس را پیدا نخواهد کرد و في الحقیقه محال بود که کسي دیگر نام خود را بلند آوازه تر بسازد - بالجمله لفتنت جوانمرد که حالاً بدرجهٔ میجر ترقّي یافته بود بعد از آنکه دو دفعه لشکري را که از افواج خودش خیلي کثرت زیاد داشت هزیمت نموده افواج انگریز و دوستان ایشانرا تا پشت دیوار ملتان کشید - امّا استحکامات ملتان بنوعي متانت داشت که هرگونه کوشش لشکر بي‌نظام با چند عرادهٔ توپ سبك مفید نمي افتاد - بنابر این صاحب مزبور چون دریافت که افواجي که بسرداري او بودند نمیتوانستند اندک اثري بقلعه کنند قاصدي را پیش سفیر انگریز در لاهور فرستاده در خواست افواج مددي و توپخانهٔ بزرگ نمود *

۳۱۹ در این اوقات وضع لشکر انگریز در اطراف ملتان قدري خطرناک بود - رسوخي که صاحب مزبور در دلهاي اهالي ملک داشت غالباً بواسطهٔ حسن تدبیر و ادارهٔ خودش و فیروزي

که قابجال ترین حال او شده بود پیدا شده و میتوان گفت
که سبب ملحق شدن شیر سنگه و امرای دیگر سکّهه
علی‌التّوالی با ده هزار نفر نتیجهٔ همان فیروزی بود - امّا
امثال این دوستان بیشتر مایهٔ اندیشه تا موجب اعتماد او
شدند و چون دانسته شد که بسیاری از سکّهان هوا خواهی
از دست داده بودند مجبور بر آن شد که هر قدر همّت بر
نگاهداری لشکرگاه مُول راج میگماشت تقریباً همان قدر اهتمام
در مواظبت حرکات ایشان نیز در اردوی که بمسافت
یک میل از لشکرگاه او بود بکار بیرد - بالجمله سوء ظنّی
که درباب دوستان سکّهه داشت بتحقیق پیوست و چون
خیانت ایشان مایهٔ تغیّری درکار او شد لابد بر آن گشت
که در جای دیگر خیلی دورتر از قلعهٔ ملتان افواج را تعبیه
بکند - با اینهمه اگرچه دیگر جای امید نبود که شهامت
و جوانمردی صاحب مشار الیه کفایت ابطال غوامض تدابیر
وحیل سکّهان بکند امّا عائقی که بواسطهٔ او در چنین وقت
در راه ایشان افتاد منجرّ بنتائج عظیم شد و خیلی فرصت خوب
بدست آمد چنانچه در وقتیکه وی جلو دشمن را می‌گرفت
امنای دولت با حزم واحتیاط هرچه تمامتر باجرای تدابیر
می‌پرداختند و چون واضح شد که باید کاملی بر این کار اقدام

نمایند آماده بودند تا لشکري کافي بجهت مقابله با اینگونه مشکلات بامداد او بفرستند *

۳۲۰ بعد از انقضاي مدّتي دراز و پر از اضطراب بوسطهٔ ماه فبروري سنهٔ ۱۸۴۹ع اقوال افواهي مخلوط و ممزوج معرکهٔ عظیم را بانگلند آورد و کاغذ هاي که بدون تعلّق بمکاتبات ملکي علي التّوالي اشتهار یافت بیشتر این خبررا پردهٔ ارتیاب و اندیشه پوشید و در عرض مدّتي که قبل از ورود بوسطهٔ ماه مارچ گذشت تشویشي و دغدغهٔ دل آشوب عموم داشت - اوازهٔ شکست فاحش لشکر انگریز انداخته شد و بیقراري و تردّد بنوعي دردلها پیدا شد که بجهت تسکین آن خبري خیلي بهتر از تعریف اغراق آمیز فتح مشکوکي که لشکر انگریز را درکنارهٔ رود جیلم دست داد لازم بود - یکی از روز نامها مینویسد که باید که تعریف معرکهٔ خونخوار چلیانوالا را اگرچه فتح خوانده اند امّا اگر کسي زیاد طرفداري نکند میتوان شکست خواند باید از تفصیلات محرّراني که در آنجا حضور داشتند و بروز نامها نوشته اند اخذ کنیم و ایشان در لعنت و ملامت سردار سپاه متّفق الکلمه اند - در روز نامهٔ دیگر مسطور است که از زمان تلف مستحفظین کابل باز این مقدار معائب و مصائب که این نوبت تقریر آن بانگلند فرستاده میشود وقوع

نبانه است و از سنهٔ ۱۸۴۲ع بیعد این بار اوّل است که محض بواسطهٔ عدم تدبیر سپاه سالاریان دمار نصف بعضي افواج باید کرد - یکی از روزنامهاي بمبئي اعتقاد دارد که رأي مردم تقریباً کلیةً بر آن است که خونریزي عظیم را که در معرکه بروز کرد غالباً به عدم پیش‌بیني و کارداني و حذاقت سپاه سالار میتوان حمل کرد *

۳۲۱ دروقتیکه افاغنه بسمت دیگر درّهٔ خیبر فرار کردند جنگ باختتام پیوست امّا لازم بود که بتدابیر جدیده که مانع تکرار اینگونه شورش از طرف خالصهٔ فتنه جو بشود بپردازند - بالجمله درایّام مختصر که بعد از بعثةً عزل لارد یلینبرة گذشته بود جمیع قواعد ملک داري دولت انگریز در هندوستان برهم خورد - چون محض اوائل حرکات جنگ جدید بسمت دیگر رود ستلج بروز کرده بود یکي از محرّران مختصري از حوادث سال گذشته را باین نحو مینویسد که سالي که خالي از واردات عظیمه باشد اگرچه بجهت مطالعه کنندگان تواریخ ملل بي‌فائده و بي مزه میگذرد امّا بجهت حکّام مساعد است و علي الخصوص در ملکي مثل هندوستان خیلی فائده مي بخشد - باین معني که از اوقاتي که ادارهٔ امور هندوستان از دست سلاطین مغول رفته بحیطهٔ تصرّف

ما آمده هر فرمانفرما بطوري که لا مردّه له عذر آورده است که بواسطهٔ عدم مجال و فرصت و اختلال علي الدّوام در اوضاع امور ملکیّه نمیتوان با دقّت ملاحظهٔ ترقّي ملک نماید- این وضع امور تقصیر ایشان نیست لیکن یکي از معائب بلکه یکي از مصائبي است که متعلّق است باحوال ایالت انگریز در هندوستان بالنّسبه بحکّام آن ملک - چنانچه کارهاي آندولت را درلباس ترقّي یا برحسب قول بعضي مردم. درلباس تعدّي جلوه داده مصدر آن میشود که تدابیر مستقرّه نه فقط با سلامت مملکت منافات دارد بلکه صورت پذیر نیست - و بدین جهت ایّام فراغت از جنگ مختصر وکم است چنانچه کارحکّام ثلثهٔ گذشته سرمشق تدبیري میشود که شاید سه حکّام آینده لا بد شده آنرا درپي خواهند شد *

۳۲۲ لارد یلینبره و سر هنري هاردنگ ولارد دالهوزي هرسه بخیالات تاسیس مباني صلح وصلاح وتحصیل مالیهٔ فراوان واتمام تدابیر مقرون به ترفیهٔ حال سکنهٔ هندوستان برسرکار رفتند - امّا صاحب اوّل هنوز وارد هندوستان نشده بود که در مشکلات و مکابدات شورش کابل و جنگ مرهته مبتلا گشت وصاحب ثاني بسبب تاخت و تاز سکّهان با کراه تمام مجبور برآن شد که درجنگي بیرون از حدود ما اوّلا

بجهت صیانت ممالک ما و ثانیاً بجهت تسخیر بلاد دیگران اقدام نماید - و بهمین طور لارد دالهوزي در وقتیکه مشغول باستحکام قوانین ترقّي امور داخلیّه بود چاره نداشت بجز اینکه مستقرّ حکومت را رها کرده با صول تدابیري که از ملاحظهٔ تهیّه و تدارکهاي عظیمه چنین مینماید که مشتمل بر تسخیر ضلعهٔ وسیع است مبادرت نماید و خرج این امر نه فقط مایهٔ بر باد رفتن مالیهٔ علی‌النّقد و استسلاف محصولات آیندهٔ هندوستان خواهد شد بلکه هر تدبیري مقرون بترقّي جزوي و کلّي را و هر مطلب مربوط بتهذیب اخلاق مردم را که در اتمام آن صرف پول در کار است بتعویق خواهد انداخت - واگر ظنّ راقم حروف بحقیقت پیوندد و توسعهٔ بلاد دولت انگریز تا آب سند منتهي بشود رود مزبور که بجهت ما ممنوع گفته شده و بر حسب مصلحت وقت آنرا حدّ قدیم هندوستان میخوانند مثل رود ستلج سرحدّ آخر ما نه خواهد ماند و بسبب این بسط در دائرهٔ ثغور و مجاورت با مللي که یا حسد میبرند یا دهشت از نزدیکي ما دارند در معرض منازعات و مناقشات جدیدة افتاده پیش قدمي خواهیم نمود و بالاخره موافق قول بارن هوگل به هرات خواهیم رسید ‡

۳۲۳ این است حال ما در هندوستان در صورت حکومت علي الاستقلال واگر کسانیکه بر وضع سیاست ما در ملک

مزبور اعتراض میکنند بعوض اظهار مطالب آن و اعلام تفصیل
چیزهائی که بالنسبه بترقی حال رعایا هنوز نشده است کارهای
با تمام رسیده را با قلت فرصت و اسبابی که داشتیم قیاس
میکردند قول ایشان اقرب بانصاف میبود - و همین اسباب
دست داده است در ایام معدودهٔ فراغتی منقطع بهرج
و مرجی که در امور ملکیه بغتةً روی نمود و میبایست امنای
حکومت با دقت و جلادت تمام بانجام آن قیام نمایند ،
و همچنین در بحبوحهٔ مشکلاتیکه خزینهٔ ملک را بسبب
ازدیاد مخارج روی داد و چنانچه در ممالک دیگر رسم است
رفع آن بحمل مصادرات دیگر علاوه بر مقررهٔ ممکن نبود -
بالجمله نتائجی که بر امور مذکورهٔ بالا مترتب شد بر صدق
این گفتار دلیل است - در اشتهار نامهٔ فرمانفرمای هندوستان
مؤرخهٔ سیمین ماه مارچ سنهٔ ۱۸۴۸ع اعلام شد که پنجاب جزء
ممالک دولت انگلند است در هندوستان و در همین کاغذ
رسمی تصدیق تدابیر انگریز مسطور بر این نهج است که تا
سالهای دراز در عهد مهاراجه رنجیت سنگه صلح و صلاح
و مواسات و موالات مابین دولت انگریز و طائفهٔ سکهه جاری
بود اما چون رنجیت سنگه وفات یافته دیگر با عقل دوربین
خود مشار و مشیری در امور ملک نبود سرداران و لشکر خالصه

بدون آنکه سببي يا موجب رنجشي داشته باشند بغتةً بمالک انگريز تاخت و تاز کردند و لشکر ايشان کرّةً بعد اخرىٰ شکست يافت *

۳۲۴ با خونريزي و خواري تمام از ملکي که بدان تاخت و تاز کرده بودند آواره شدند و در پشت ديوار لاهور مهاراجه دليپ سنگه از طرف خود و هم از جانب امراي سکّهان اذعان با طاعت فرمانفرما کرده خود را بمراحم دولت انگريز سپرد - فرمانفرما از جانب دولت انگريز قلم عفو بر جرائم حکومت سکّهه کشيد و از سر آن ملک که حقّ بر انداختن آن بکلّي باو بود برخاست و چون مهاراجه دوباره بر تخت بر داشته شد عهود و مواثيق دوستي مابين بسته شد - دولت انگريز عهده با وفاداري بپايان برده و با دقّت تمام از عهدهٔ جميع لوازم معاهده بر آمده - بر خلاف سکّهان که باقبح وجهي و با بيوفائي تمام عهودي را که ايفاي آن بر ذمّهٔ ايشان لازم بود شکسته از خراج ماليانه که آنرا متقبّل شدند هرگز اداى يک دينار ننموده و همچنين مبلغهاي گران که دولت انگريز ايشانرا قرض داد پس اندانده است - بعلاوه با دولت مزبور که با قرار خود باقتدار و ادارهٔ آن تن در دادند دم از مقابله زده و دست از صلح افشانده اند و بعضي از سرداران انگريز

در وقتیکه در خدمت آن حکومت بودند بقتل رسیده و بعضی دیگر که در همان کار اشتغال داشتند از روی خیانت محبوس شده اند *

٣٢٥ بالاخره لشکر و جمیع طائفهٔ سکّهه باتّفاق بسیاری از سردارانی که معاهده را صحیح کرده و بسرداری یکی از خود کسانیکه بعنوان وکالت متصدّی امور مملکت شده بمنازعت ما برخاستند و بمصمّم ارادهٔ هدم دولت و اقتدار انگریز جنگی با صعوبت و خونریزی تمام جاری داشته اند - قبل از این دولت هندوستان اعلام کرد که طمع در فتوحات زیاده ندارد و با راستی کردار دلیل بر صدق گفتار اقامه کرده است - در این اوان نیز خواهش فتح ندارد امّا بمقتضای فرائض خود بحکم لزوم باید که نگاهداری و صیانت خود و فکر مصالح کسانیکه در حمایتش میباشند بنماید - و بجهت اتمام این مطلب و حفظ دولت از تکرار علی الدّوام جنگهای متلف بی سبب فرمانفرما مجبوراً تصمیم عزم داده است بر تسخیر کلّی طائفهٔ که از مدّتی متمادی حکومت شان مقتدر بر ادارهٔ ایشان نبوده و چنانچه از وقائع واضح شد بهیچ سزا از اجحاف و تطاول متنبّه و بهیچ عمل دوستانه مائل بصلح و صلاح نشدند - بناءً علیه فرمانفرمای هندوستان مقرّر ساخته است و بدین نوع اعلام میکند که دولت

پنجاب بانصرام رسیده است و جمیع ممالک مهاراجه دلیپ سنگه
دراین زمان و از این ببعد ضمیمهٔ دولت انگریز درهندوستان
گشته است *

٣٢٦ بالجمله تدبیري که دولت انگریز مجبور باجراي آن
شد مقرون بعدالت معموله گشت چنانچه با مهاراجه باحترامي
که مناسب با شان و منزلت وي بود پیش آمده و حقوق
ملکیّت هرکس بجز اشخاصي که بسبب کردار نا شایست آنرا
از دست داده بودند رعایت نموده با دقّت تمام هریك را
اختیار کلّي درادای مراسم مذهب خود دادند - ولیکن
تصوّر دراینکه نتائج انضمام این ملک بممالك شرقیّهٔ ما آخر
چه خواهد شد نالده نمی بخشد وهنوز باید دید که آیا
رود سند که سرحدّ قدیم هندوستان خوانده شد سدّراه
وعائق تعدّي ملل خارجه و حدّ فتوحات انگریز خواهد شد
یا نه - علي ايّ حال حتّي در ایّام ایالتي که باکمل وجه
بامور اصلاحیّه میپردازند سالهاي دراز میخواهد قبل از آنکه
طوائف و مذاهب متنوّعهٔ هندوستان با یکدیگر بیامیزند و اجزاي
آن ملك وسیع در یك دولت مجتمع و بواسطهٔ روابط مضبوط
اعتماد بر یکدیگر و اعتنا بحکومتي مقرون بعدل و تجربه
و ملاطفت متّفق شده استحکام بیابد - تا بعدل تجربه هر

خیال را باطل گردانیده است و بسیاري که عقل و درایت ایشان اعتماد را مي‌شاید جنگ اوّل پنجاب را آخر دانستند لیکن شاید که مردم کمي پیدا شوند که با وجود اینکه کار جنگ دویم علي‌الظّاهر بکلّي بانجام رسیده است بهمان طور فتوي دهند *

۳۲۷ چنین است تعریف آخرین و شاید خطرناکترین همهٔ جنگهائي که دولت انگریز بجهت اینکه مملکت خود را در هندوستان بر قرار سابق بدارد مجبوراً بدان پرداخته است - مقابلات مصائب آمیز افغانستان بالنّسبه بجنگي که بدین وجه و تقریباً با قوّت علي السّویّهٔ طرفین با این همه اشکال بانجام فیروز رسید بکلّي از نظر مي‌افتد - بالجمله چون ملاحظهٔ جمیع وقائع جنگ افغاني شود بآساني تمام آنها را استنباط میتوان کرد و ضعف اقتدار افاغنه بنابر رکضت آخر ایشان از ملک پنجاب بروز کرد - شکّ نیست که درمیان قلاع وطن خود محلّ تخویف واقع میشوند لیکن این حال بیشتر بجهت صور طبعیّهٔ ملک است تا بسبب حذاقت جوقهاي شجاع و بي‌نظام ایشان - حتّي در قلب ماواها و گریوه‌هاي مخوّف ایشان سپاهیان انگریز درتحت ادارهٔ سرداران حاذق و قابل میتوانستند بدین اشکال با ایشان

دم برابري بزنند ودر وقت تلاقي طرفين در ميدان جنگ واضح شد که اگرچه افاغنه خيلي کثرتي زياد داشتند چه طورکم موجب هراس اند - امّا وضع سکّهان بکلّي تفاوت دارد - در جوانمردي با مخالفان مبارات تمام دارند و در حذاقت و نظم و ترتيب نيز غالبًا پايي کم ندارند وموقع شکّ هم نيست که بر فرض اينکه سکّهان بسرداري اهل فرنگستان وهمان اتّحادي که در جنگ اوّل انگريز بواسطهٔ حبّ وطن و بستگي بجمهور گوبند پيدا شد متّفق بشوند اگر مثل اين مجادله برپا شود بر افواج هندوستاني ما اعتماد بسيار نبايد داشت - ليکن دولت انگريز خواهش اين دارد که آلات حرب را از دست داده با صنائع صلح ملک را مستقرّ بسازد - بالجمله فقط بمرور دهور هر قدر وقت بخوبي صرف شود هنود بروابط حقيقيّهٔ فائدهٔ طرفين و اعتماد جانبين بر انصاف مابين با دولت انگريز مربوط خواهند شد ومردم مقرّ بحقيقت اين مسئله اند - حالا حکّام انگريز همهٔ همّت ميگمارند بر اينکه فرمانفرمائي مارا در هندوستان مقرون بعدل و ملايمت بسازند و اگر اين کار را از پيش ببرند آثار جميلهٔ آن کاملتر از نمايانترين فتوحات انگريز ودوام آن زياده خواهد شد - وفقط بتغيير دادن تعصّب

سکّهان بحبّ وطن مخصوص برعایاي انگریز صلح و آرامي پایدار و فائده بخش در ثغور شمال ومغرب که هم از زماني دراز مایهٔ دهشت و اضطراب حکّام انگریز هندوستان بوده است حاصل خواهد شد *

۳۲۸ از غم شما و چنان مهرباني که شما را در چنین وقت بفکر من انداخت علي السّويّه متاثّر گشتم کاشکي یا توانمي غم را کم کنم یا بپاداش اصطناع آن تسلّیها که مکرّر در حین احتیاج کلّي بمن داده این بشما بدهم - امّا اندوه شما بیش از این حقیقت دارد و سببش تازه تر از آن است که در این کار کوشش کنم - بعد از این همه تسلّي انسان چیست آیا میتوان اقوال و افعال خوب مرحوم محبوب را از لوح حافظه محو کرد یا میتوان ما را اطمینان داد که اماني و تدابیر آمالي که بجهت خوشي آینده نموده بودیم صرف بواسطهٔ فقدان آن بي مایه وباطل شد - بخاطر من چنان مي‌آید که فقط تسلیهٔ که با حال ما مناسب است وآن هم فقط بعد از آنکه مرور زمان فرصت تفکّر داده باشد خیالي است که مصائب صعب تر از این بر سر دیگران آمده یا اینکه شاید خود ما همان مصیبت را در اوقات و حالاتي که احتمال دارد بر غم ما مي‌افزود میکشیدیم *

٣٢٩ بهترين رجوه بجهت اظهار فوائد عديدهٔ دوستي تفكّر و ملاحظهٔ كارهاي بسيار است كه آدم في نفسه نمي تواند بعمل بيارد پس معلوم ميشود كه حكماي قديم در تشبيه اينكه دوست نفس ثانوي است از ابراز كماهي حقيقت مضايقه كردند زيرا كه دوست از خود شخص بغايت زياد كار ميكند - اجل بجهت انسان مقرّر است و مردم هزار مرتبه در تمنّاي حصول بعضي چيزها كه دل بر آن نهاده باشند ميميرند چنانچه تزويج طفل و اتمام كارها و امثال آن - ليكن اگر كسي را دوست صادق باشد ميتواند آسوده شود كه تدارك اين چيزها بعد از موت خودش ديده خواهد شد چنانچه گويا انسان در استيفاي خواهشهاي خود عمر دوباره يافته - مردم جسم دارند امّا نميتوانند آنرا از جائي كه هست بجاي نقل كنند ليكن هر جا دوستي باشد گويا جميع امور زندگي بار و نائب او يعني دوست تفويض ميشود زيرا كه ميتواند بمعرفت دوست باجراي آن پردازد - چه بسيار افعال و اقوال است كه آدم خود نميتواند با حيا و ادب بگويد و بكند مثل اينكه مشكل است كه انسان اظهار هنر خود را بزبان خود كند تا بتعريف و تحسين كردن چه رسد - وگاه گاه نيز تحمّل استدعا و سوال و بسياري از اينگونه چيزها نميشود امّا

هر یک از آنها که اگر خود شخص بکند مایهٔ خجالت میشود
و از طرف دوست مناسب مینماید - از طرف دیگر بسیار
حالات مخصوصه است که مرد نمیتواند لوازم آنرا ردّ کند
چنانچه نمیتواند پسر را جز در حکم پدر و زنرا جز بطور شوهر
و دشمن را جز در صورت عدو مخاطب بسازد امّا دوست
بر حسب مقتضیّات وقت نه موافق حال مخاطب حرف
میزند - بالجمله تعداد این چیزها انتها ندارد ولی بحکم قاعده
میگوییم که اگر کسی چنانکه باید نتواند ادارهٔ امور خود کند
و دوست هم ندارد باید دست از زندگی بشوید *

۳۲۰ قیصر غالباً در حقیقت گرد مطلب دوباره برقرار
داشتن دولت جمهوري بر نیامد امّا احتمال کلّي دارد که
در آن باب از دوستان مشورت جست و از ایشان خواست
تا صوابدید خود را بالصّراحه باز رانند چنانچه دیون نام یکي از
مؤرّخان آن آرا را با تفصیل کلّي و دلائل معقوله بیان کرده
است - امّا اگر قیصر در حقیقت مائل بدین تدبیر بود از
تجربه و تفکّر نوی معلوم میشد که اسبابی که فقط بامداد آن
دولت آزاد را بنا و ممهد بتوان نمود موجود نبود و لهذا
میتوان گفت که بواسطهٔ اقتصاد و انصاف وي در استعمال
اقتداري که از وسائط بغایت نا معقول بدست آورده بود

بهترین فوائدي که درآن وقت مناسب حال ملک بود بوطن خود بخشید - بالجمله بعد از اتمام سلسلهٔ جنگهاي طویل خونخوار رعیّت بالطبع طالب آرام و باذعان حکومتي با ثبات و اقتصاد که بدون اقدام در ظلم ایشانرا حمایت کند راغب بودند و اگر طائفهٔ جمهوري بر حسب عقل سلیم تبصّر میکردند یقین میداشتند که مرگ جولیوس بعوض اینکه مایهٔ اصلاح حال دولت جمهوري شود سبب ابتلائي آن بمصائب ومتاعب بی انتها گشت چنانچه سه ظالم بعوض یکی منبعث شدند وآخرین وبهترین احرار روم قدیم بجهت آزادي بعبث کوشیده بخاک رفتند - بالجمله احیاي مطلبي که بروتوس وکاسیوس آنرا از پیش نبردند کار مردم متوسّط الحال نبود ولي في الحقیقه چنین مینمود که چراغ آزادي در معرکهٔ فیلیپي بکلّي خاموش شد ودر وقتیکه قیصر و انتونیوس در عالمگیري یا شریک یا مخالف یکدیگر بودند طائفهٔ جمهوري بدون معاون و مساعد ماندند - علی ايّ حال عمر دراز قیصر و آرامي که تقریباً تا پنجاه سال و بدون خلل در ایّام پادشاهي وي جاري بود تبدیلات چندیرا که وي احداث کرد بایکدیگر مناسب و بصفت قدمت و ثبات موصوف ساخت - خواهش استعفا از اعمالي حکومت که در اوقات متوالیه بر خود

مي بست اقتدار او را بيشتر در زيّ تحميلي كه اهل مشورتخانه و رعيّت بر روي نهاده بودند جلوه ميداد تا در زيّ اختياري كه از دست ايشان غصب كرده بود - بالجمله اگر در وسعت ذهن و علوّ همّت با عمّ بزرگ خود مقابل نبود امّا در متانت عقل و تدبير پخته از وي و از ديگران پاي كم نداشت و با حذاقت معقول حكومت خود را با امزجهٔ مردم تناسب داده با همان هنر آراي ايشانرا با حكومت خود ملائم ساخت *

٣٣١ روز تدفين شخصي بود كه لقب حامي را بر خود گذارده بود - اگرچه محبّت باو نداشتم و كذالك مائل به بيهودگيها و تكليفات اوقات مرسومه نبودم امّا بواسطهٔ ابرام دوستان مجبور شدم كه همراه ايشان رفته تماشائي آن ساز و نواز بشوم - ميگويند كه مردم بقدري چشم داشت آن داشتند كه بعضي از كسانيكه بغايت مائل تماشاي اينگونه وقائع هستند بجهت مشاهدهٔ تجمّل وقت از اقصاي شماليّه و جنوبيّهٔ ملك آمدند - ديدم كه بذل زياده بر آنچه لازم حال مردهٔ مثل او كه بشيونش نمي ارزيد وهم مناسب با مقتضيّات مرگ نبود صرف شده بود - خلقي انبوه از خدم و حشم سياه پوش و در آن زمرهٔ دو سلطان كه بارسال

ایلچیان اظهار ماتم خود از فوت آن برادر عزیز نموده بودند حضور داشتند - جنازه بطرز ملوکانه و تاج پادشاهي بالاي سر بود و قطع نظر از سائر رسوماتي که غالباً در تجهیز و تکفین سلاطین معمول است و بناءً علیه ترک آن این دفعه مناسب نبود خود جمعیت مردم مثل همیشه یکي از اسباب کلیّهٔ تجمّل وقت بودند - بالجمله همه کار بطوري انجام یافت که بخیال من کما بیش مثل حالت زندگي شخصي بود که درحقّ او این اکرام و اعزاز میرفت چرا که شور و غوغا و خرج و تجمّل و فخر بیجا در آن بنظر مي‌آمد مختصراً تماشائي بزرگ و با اینهمه مایهٔ کراهیّت بود - آخرالامر چون رسوم تدفین طول کشید و مثل ایّام مختصرهٔ سلطنت وي مایهٔ ملال شد خسته شده با دلي که تقریباً از نوحه گران زیاده اندوهگین بود باوطاق خود برگشتم *

۳۳۲ امّا اگر فلاسفه استویک طبیعت انساني را سرفرازي زیاده از آنچه باید مي‌بخشیدند تابعین ایپقوروس بتفضیح مفرط آن میپرداختند و چون آن طائفه مدّعي کمال اقصي الغایهٔ طبیعت بودند این فرقه در تنزّل آن بدرجهٔ حیوانات میکوشیدند و عیش و عشرت را خیر اصلي و مرگ را انتهاي وجود بني آدم شمرده سعادت خود را منحصر در تمتّع بدون

خوف زوال از اسباب لهو ولعب میدانستند و همچنین از صلاحیّت نفس بجز در اینکه ممدّ عشرت و مایهٔ حفظ صحت بدن و استمالت دوستان بود حساب بر نمي‌گرفتند - پس کار عاقل نزد ایشان محض تدارک آسودگي خود بود و انسب این که دست ازکارهاي ملکیّه برداشته کناره بجوید و ایّام را در زیر سایهٔ درختان درمیان باغهاي خوش آیند با آرامي خالي ازشور و شرّ بسر ببرد - این بود تدبیریکه اتیکوس آنرا درپي شد - هر استعدادي که متضمّن فائدهٔ سائر مردم است ازقابلیّت تمام و علم و حسن فهم و صداقت و مکرمت وسخاوت در جبلّت او بود و کذالک بهمان حبّ وطن وهمان آراي درباب ادارهٔ امور ملک که کیکرو داشت موصوف بود واگرچه خود عزم اقدام درکارها اقلاً بحدّي که مایهٔ خطر جان یا برهم زن آرام بشود نداشت امّا متّصل کیکرو را بکار تحریص و ترغیب میکرد - با وجود اینکه با کیکرو تعلّق تامّ و اورا بیش ازسائر مردم عزیز میداشت امّا درهمان وقت با طائفهٔ مخالف ساخته با کلودیوس و انتونیوس که دشمنان صلبي کیکرو بودند عقد دوستي بست بدین خیال که هرچه بادا باد بمطمح نظر یعني رفاه و آرامي خود فائز بشود - پس بدین طور دو مرد نیک محضر بواسطهٔ خطاي رأي درفهمیدن صلاحیّت

نفس که از اصول جداگانهٔ حکمت خود شان استنباط نموده
بودند در احوالات متضادّه غالباً نائلهٔ بملک خود نه بخشیدند
چنانچه یکي همیشه مشغول بکار بود و خود را در معرض خطرها
بدون امید کار نیکو کردن مي انداخت و دیگري بدون مبادرت
بکار نیکو بکلّي ترک عمل مي نمود *

۳۲۳ سلاطین شام که از اهالي مقدونیّه بودند یکي از نفیسترین
معابد اصنام عالم را در پنج میلي شهر انطاکیّه به اپلّو که یکي
از اصنام قدیم بود وقف نموده و هیکلي ملوکانه بجهت عبادت
صنم مزبور که آنرا منشاء نور و سرچشمهٔ ضوء و ضیا میدانستند
افراختند و از طلا آلات و جواهرات و صنائع مهراء یونان
آنرا زینت بخشودند - منقول است که تمثال صنم مزبور
بقدري بزرگ بود که با وجود فسحت فضاي هیکل تقریباً
همهٔ آنرا فرو گرفته - صورت او تمایلي داشت و در دست
او کاسهٔ زرّین که گویا از آن شراب بر زمین میریخت مثل
کسي که از مادر محترم درخواست کند که دفعي زن حسین
و عفیف را به آغوش او در آرد - زیرا که جاي مزبور بواسطهٔ
افسانه و حکایتها مشهور شده و شعراي شامي در مضامین خود
این داستان عشق آمیز را از سواحل رود پینیوس تا کنارهٔ رود
اورا نیتس نقل کرده بودند - در انطاکیّه که از مضافات پادشاهي

شلم بود رسوم قدیمهٔ یونان را مي‌کردند - سیل اخبار غیب گویان پیغمبر نما بنوعي که صدق و شهرت آن با اخبار دلفي برابري میکرد در منبع دفني مانند چشمهٔ کستلیا جریان داشت - درچمنهاي اطراف میدان اسپ دواني ترتیب داده و اسجازت آنرا مخصوصاً از اهل یلیس خریده بودند و خرج بازیهاي اولمپک که عبارت از آن دوانیدن اسپ و کُشتي و شمشیر بازي و اینگونه چیزها است از اهالي شهر گرفته میشد و سالیانه مالیهٔ موازي سي هزار لیرهٔ انگریز وقف ملاهي عموم شده - چون هیکل مزبور علي‌الاتّصال مرجع و مزار زوّار و تماشائیان شد علي‌التّدریج قریهٔ ملوکانه و معمور دفني که اگرچه اسم ولایت برآن نبود لیکن در آرایش و زینت با ولایات مساوات داشت در حوالي معبد بنا شد - بتخانه و قریهٔ مزبور درمیان درختان متراکمهٔ دهمست و سرو که محوطهٔ آن ده میل بود واقع بودند و در گرمترین ایّام تابستان در سایهٔ آنها که آفتاب درآن نفوذ نمیکرد هوائي خنک مي‌وزید - هزار نهر آب زلال از هر کوه جسته سبزه را تر و تازه و هوا را معتدل میداشت - آوازهاي موتلف و روائح عطر آلود باستلذاذ حواس پرداختي و آن درختستان مامون بصحت بدن وتفرّج خاطر و عیش و عشق وقف بود - سپاهیان و فلاسفه

دراین بهشت ارضي که در آن عیش و عشرت لباس شریعت پوشیده بود واساس اخلاق مردانه را متدرّجاً بر مي‌انداخت بفتواي عقل گذر نمیکردند *

۳۲۴ در وقتیکه اهالي فرانس داخل ایتالیا شدند مقاومتي که بتواند سدّ راه و عائق ایشان بشود ندیدند - تبیین مقال اینکه چون حکومتهاي ایتالیا از مدّتي متمادي از تاخت و تاز دشمن خارج ایمن بوده بنیاد تدبیري مخصوص بخود درامور سلم و حرب گذاشته بودند چنانچه بجهت تحقیق مصالح و تعدیل میزان اقتدار ممالک مختلفه که ایتالیا منقسم بدان شده بود متّصل با یکدیگر بمراسلات و معاهدات مشغول شده این امر را با دقّت و تدابیر خاصه مقرون بحیله جاري میداشتند - هر وقت که بناي جنگي میکردند درحقیقت صورت تقلیدي بجا آورده بدون اینکه خوني ریخته یا گردي انگیخته شود فتوحات انجام مي یافت - بالجمله در بدو ظهور خطري که حالاً متوجّهٔ ایشان بود رو بحیلهائي که اندوخته بودند آورده بجهت رفع آن غائله هر حذاقتي که در قوّهٔ ایشان بود بکار بردند - امّا چون آن مؤثّر نشد جوقهاي سپاهیان ناز پرورد و به اجرت طلبیده شده که بغیر ازایشان لشکر دیگر در ملک نبود و ایشان هم محض لائق تجمّل بودند

از حرب حقیقی مستشعر شده از اقدام به آن پهلو تهی کردند - تهوّر و شجاعت فرنگان در نظر ایشان ممتنع الدّفع مینمود چنانچه اهالی شهرهای پیزه و فلورنس و روم در وقت رسیدن عساکر فرانسه بظاهر شهر دروازها را باز کردند و اگر اعتماد بر قول روات بشود یکی از سلاطین ناپلس بقدری از این تاخت و تاز مهیب هیبت زده شد که از واهمه مرد و دیگری از همان جبن و ترس از سلطنت استعفا کرد - پادشاه سیوم تا رسیدن دشمن در حدود ملک از ممالک خود فرار کرد - چارلس بعد از آنکه از پای کوه الپ بدان جانب کوچ کرد بهمان سرعت و قلّت مقاومت که گویا در ممالک خود حرکت میکرد تخت ناپلس را بدون منازعت متصرّف شد و جمیع حکومتهای ایتالیا را یا مرعوب یا زیردست ساخت *

۳۳۵ مالک عالم روم قدیم که هوای افراختن یادگار ابدی را در تذکار آثار جمیلهٔ سلطنت خود داشت توانست جمیع مکنت و زحمت و هرچه هنوز از حذاقت کرورها زیر دستان مطیع باقی بود بجهت اجرای این مطلب عالی بکار ببرد - اگر ملاحظهٔ این بشود که مبلغ دو کرور و نیم لیرهٔ استرلنگ تقریباً محض بجهت دیوارها و دهلیزها و قنوات معیّن شده تا بحدّی مخصوص مصروفاتی را که بجهت بنای قسطنطنیّه

با کرم شاهانه مبذول شد تخمین میتوان کرد - اشجاري که بر ساحل بحر اسود سایه میگستردند و معادن مشهور مرمر سفید در جزیرهٔ کوچک پروکونیسس سرمایهٔ اسباب بي زوال بود وآن هم از راه دریا نزدیکي و بدین اشکال ببندر بیزانتیوم نقل میشد - خلقي انبوه از عمله و ارباب صنعت با زحمت علي الدّوام در اتمام کار شتاب میکردند امّا طول نکشید که قسطنطین با صبور گشته دریافت که در این ایّام تنزّل صنائع وهنر و کذالك عدد معماران بالنّسبه بدابیر بزرگ او بغایت غیرکافي بود - ماهر ترین ارباب صنائع ایّام پادشاهي قسطنطین ابنیهٔ شهر نورا ساختند امّا تدارک زینت آن از مستعملات مشهور ترین استادان عصر پرکلیز و اسکندر دیده شد - في الحقیقه احیاي هنر ذاتي فیدیاس ولیسپس از حیّز قوّهٔ سلطان روم بیرون بود امّا ثمرات صنعت ایشان که هرگز از صحیفهٔ دهر محو نخواهد شد وآنرا بجهت آیندگان باقي گذاشته بودند بدون حافظ وحامي عرصهٔ خود فروشي وطمع پادشاهٔ مستقلّ شده و بنابر احکام وي شهرهاي یونان وآسیا از خوبترین اسباب زیبائي عاري گشت - آثار ظفر درحروب مشهور واسباب عبادت ملل وکاملترین تماثیل اصنام گردان وحکما وشعراي ایّام قدیم. بمزید تجمّل قسطنطنیّه بکاررفت چنانچه

مؤرّخ کدرینوس با قدري تعصّب و غیرت میگوید که ظاهراً چیزي باقي نبود مگر اینکه جان مشاهیري که نقش ابدان ایشان در این تماثیل خوب کشیده شده بود موجود بشود * -

٣٣٦ شخصي که بالطّبع با قابلیّت بسیار آراسته در دنیا پیدا شده است میتواند منشاء خیر یا شرّ بسیار بشود - پس چه قدر لازمهٔ همّت والدین و استادان است که در اوائل طفولیّت خیالات انصاف و غیرت را در خاطر پاک جوانان جاي دهند چنانچه قوائد محتملهٔ ذهن خوب بطرف بد نگراید و دربي مطالب دنیّه و نا لائق صرف نشود - کار شریعت و حکمت نه اینقدر مطفي نائرهٔ شهوات است که ادارهٔ و دلالت آنها بمطالب گزیدهٔ نفیس - وچون مطالب مزبوره مارا آموخته باشد که چگونه کشتي در بحر زندگي بقاعده باید راند در آن صورت هرچه شراع کشیده رویم ضرر ندارد و اگر طوفان ادبار برخیزد چنانچه نتوانیم بساحل مقصود برسیم در چنین وقائع اقلاً تسلّي بزرگي است که براهیم نه بیراه *

٣٣٧ درحیني که فیسکو بندر را که در آنجا همه کارها بروفق مدّعا از پیش رفته بود بجهت ملاقات با دوستان مظفّر ترک میکرد صدائي غریب از جهاز امیرالبحر بگوش وي رسیده بخیال اینکه شاید غلامان زنجیرهاي خود را

گسسته دست بر رفقاي وي بيرند بدان جانب شتافت -
اتّفاقاً تختهٔ که مابين جهاز و ساحل کشيده بودند در وقت
عبور وي واژگون شد و او بواسطهٔ شتاب زياد بدريا افتاد
و بسبب وزن اسلحه که بر خود داشت در آب فرو رفته
غرق شد و بدين طور در هنگاميکه اسباب بچنگ آوردن
هرچه وجهٔ همّت جاه طلب او بود در دست داشت
هلاک شد ÷ اوّل کسي که از اين حادثهٔ لاعلاج آگاهي يافت
ويرينه بود و او نتائجي را که بر آن مترتّب خواهد شد
در يافته باهتمام تمام صورت حال را از هر کس بغير از بعضي
سر گروهان همکنان وي پنهان داشت *

۳۲۸ تيبريوس از اين پيش از حدّ اعتدال تجاوز ننموده
بود - در مخارج خود اداره و در تفويض مناصب انصاف
و در سزاي ظلم و بيداد ديگران سخت گيري تمام مينمود
و کذالک در پرهيز و کفّ نفس مايهٔ عبرت مقرّبان، عيّاش
خود بود - ليکن حالا که هشت سال از سلطنت وي گذشته
بود نتائج خونخوار سوء ظنّ طبيعت او بر حسب قول مؤرّخان
بظهور مي آمد - بالجمله چون محسودي که سلطان را مرعوب
بسازد درميان نبود بوده از کار خود بکلّي برگرفت و طبيعت
جبلّي خود را بيش از پيش جلوه دادن آغاز نهاد و ديگر

ملاحظهٔ آن بهترین قوانین حکمت عملي را که حقیقت آن بمنزلهٔ امثال سائره است یعني الصدق راس الحیل ننمود - امّا بر خلاف در نزد او انصاف و وسعت فکر و تدبیر سنجیده به روباه بازي و مکر و حیل مناسب با اقتضاي وقت مبدّل شد - عمل جمیع تدابیر ملکیّه را بهر نوع که خواست قرار میداد و بهر قسم میخواست بتأویلات دقیقه که مخترع خاطر فاسد خودش بود صفات اخلاقیّه را رنگ آمیزي میکرد - روز بروز بنقض اقتدار اهل مشورت خانه زیاده میپرداخت و خود ایشان بواسطهٔ اطاعت متملّقانه تخیّل اورا آسان میکردند چنانچه دنائت طبع ایشان را خوار شمرده از ثمرات آن بهره مي‌برد - بالجمله در آن وقت قانوني در میان بود بدین معني که هر کس کوششي منافي احترام عموم بکند خائن دولت دانسته شود - تیبیریوس تأویل واجراي قاعدهٔ مزبور را بر خود گرفت نه فقط در مقدّماتي که در حقیقت مناقض امن و امان دولت بود بلکه در هر واقعه که ممکن بود مفید استیفاي کینه و بدگماني او بشود آنرا بعمل مي‌آورد - لهذا رسم آزادي از مجالس جشن و سور بر داشته و مابین اقرباي نزدیک سوءظنّ پیدا شد - ترش روئي وعدم صدق نیّت سلطان بجمیع طبقات

مردم سرایت کرد چنانچه درستي حالت و مرغب حالت بود و ترجمهٔ لمعان مانند خطاي نمایان حلوه مداله وحتی حود ملاحظت نفس مثل نگاه نبي آرزم مممود که نقط سعادت معقود را بخاطر مردم مي آورد *

۳۳۹ تتوس بعد از آنکه داخل حرابهاي شهر شده و بر مابت ممنع التسخیر برج تعجب کرده گفت که في الحقیقه قائد لشکر ممم امّا مشاء فتح خدا است - سپاهیان خود را که از کثرت قتل و سفك دما خسته شده بودند حکم فرمود که بجز در صورتیي که کسي در مقام مقاومت بر آید دست از خونریزي باید باز داشت و امرا و سرداران را که در زیر زمین مخفي بودند جست و جو کرده و جوانانی که بحسن طبعیت و اعتدال اندام امتیازي دارند بجهت اینکه زینت ظفر او بشوند نگاهدارند وکسانی را که عمر شان بیشتر باشد بمصر بفرستند تا بطور بنده در معادن زحمت بکشند خلقي انبوه از ایشان در سرایاي تیغ و پنجهٔ سباع در میدان تفرّج و تماشا اختصاص یافتند و هرکس که مدّت عمرش به هفده سال نرسیده بود بطور غلام و برده بفروش رفت - در میان یهودیان در افواه افتاده است که در این محاصره نود و هفت هزار نفر اسیر و یك صد و یک هزار نفر مقتول شدند -

بغیر از سه برج که بطور یادگار فتح گذاشته شد و قدری از بارهٔ بسمت مغربي که سپاهیان بحفاظت و ترنیتوس رروفوس بحکومت آن مامور شدند اثري از شهر باقي نماند و دیگر هر جاي را بر انداخته زمین را به شیار کشیدن منجّس ساختند *

۳۴۰ بنیاد بزرگي دولت روم قدیم بامداد مقارنهٔ بخت نیک و صلاحیّت و سداد که نادراً اتّفاق مي‌افتد و تقریباً قابل اعتقاد نیست نهاده شد - ایّامي دراز اوائل دولت مزبور در مقابلهٔ شدید با قبائل ایتالیا که همسایه و دشمنان ترقّي شهر روم بودند بسر رفت - و در اواسط حال که ملّت را نامي و دولت را قوامي حاصل آمده بود متحمّل مشاقّ و طوفان حروب شده رایت ظفر اثر را از بحار و جبال عبور داده از جمیع آفاق عالم گلهاي فتح و فیروزي چید - بالاخره چون ایّام زندگي دولت مزبور بسرحدّ پیري رسید و محض بواسطهٔ رعب نام گاهي فتح بدست مي‌آمد در طلب فوائد آرام و آسودگي شد و آن شهر محترم که بر رقاب معتبرین ملل پا گذارده و بنیاد قوانین و قواعد بجهت حفظ علي‌الدّوام عدالت و آزادي نهاده بود مثل پدر عاقل و متموّل بتفویض ادارهٔ مملکات وسیعهٔ خود بفرزندان عزیز یعني قیاصره اکتفا کرد - صلحي کلّي و پایدار چنانچه وقتي در ایّام نوما جاري

بود ار شور و شغب ایّام دولت جمهوري مترتّب گشت
و هنوز مردم دولت روم را مانند سلطان عالم پرستش میکردند
و ملل مقهور هنوز نام مردم روم و بزرگي امغاي آندولت را
محترم میداشتند *

۳۴۱ هیچکس بیش از مرد کاهل درمعرض تخطیه نیست
لیکن هیچکس هم نیست که اثر این صفت دراوکمتر باشد -
شارب الخمر تا چندي خرّم و خوشحال میشود و مرد جاه
طلب از مصائب و خطاهاي حریف حظّي مي‌یابد امّا گرفتاران
کسالت نه بشاشت دارند ونه شتامت ونه فقط مردمي که
چشم شان را خواب خرگوشي بسته است بلکه کسانیکه بمشاغل
لا طائله مي‌پردازند کوتاهي عمررا فراموش میکنند - و بطوریکه
بعضي مردم فرصت را در کسالت ضایع میکنند بخیال اینکه
وقت تدارک ما فات باقي است بهمان طور بعضي دیگر
بفکر این مي افتند که ساعتي از عمر ایشان هر قدر دراز باشد
بي‌شغلي مناسب نماند و مکرّر اتّفاق مي‌افتد که دست اجل
گریبان هم کاهل و هم مشتغل را علي‌السّویّه بغتةً میگیرد
چنانچه مابین مرگ ایشان ومردن دو مرغ که یکي بر شاخ
درخت ودیگري درطیران کشته شود هیچ فرقي نیست -
آرام وسکونت نفس گاهي ازکسالت حاصل نمیشود ندامي

عقل و فهم طبعي در شبستان مرد کاهل هرقدر درش بسته باشد نفوذ میکند و اگرچه کفایت آن نکند که سبب برخاستن او از بستر استراحت بشود اقلاً خواب اورا مانع خواهد آمد - اگر اوقات را صرف کارهاي عظیمه که لازمهٔ خلقت و وجود او است نکند اسباب دیگر هست که متعرض آن شده اورا بحال خود نخواهد گذارد چنانچه حسرت و ملال بر او غلبه کرده اورا از تمتّع چیزهائیکه استمتاع از آن مطمح نظر او است ممنوع خواهد داشت *

۳۴۱ از مطالعهٔ تاریخ دولت روم قدیم معلوم میشود که اهالي این ملّت بزرگ بتدریج ترقّي کرده بالاخره بحکومتي مطلق بدون حریف و منازع رسیدند و جمیع اخلاق حمیده که مایه بخش قوّت و منجرّ بفتوحات است علي التّدریج در ایشان مجتمع و باعث استقرار مملکتي عظیم شد - امّا از آن ببعد صورت حال بروجه دیگر گشت چنانچه وضع دولتي را که جمیع فساد و معائبي که ممدّ تشتیط مردم و گرفتاري ایشان در بند شهوات و سبب انحلال عقود موانست و مدنیّت میشود بدان راه یافته بود در مدّ نظر باید داشت - چنین مینماید که در این زمان دولت روم در نصف النهار اعتلا بود - چنانچه شاید فتوحات ایشان زیاده و وسعت ممالک

بیشتر از سابق گشت اما توسعهٔ بلاد مایهٔ انتشار نام بود نه ازدیاد اقتدار - تا مدتي متمادي حتی بعد از انبعاث معائب نوائل ملاحیت سابق ایشان اثري داشت اما فتوحاتي که بعد از آن ایشانرا دست داد بیشتر مایهٔ وسعت سطح تا موجب تاسیس مباني و مورث صورت ظاهري بیش از اقتدار حقیقي ایشان گشت - ازین ببعد روز بروز از عادات ساده و بي تکلف سلف و پرهیز و سختي زندگي قدیم تنزل میکردند و فتوحات و غنائم نفیس که در آسیا بدست آمد سبب پیدا شدن ذوق در اسراف و تجملات ملوکانه و باعث حرص و انحراف از جادهٔ مستقیم طلب نام و ناموس شد چنانچه میتوان گفت که تاریخ ایشان مثل تاریخ ملتي دیگر مینماید *

۳۴۲ شهر کرتهج جدید را برکنارهٔ خلیجي که تقریباً در وسط ساحل اسپانیا بسمت جنوب و مغرب واقع است و قریب بیست ستادیا طول و در محل التقا با دریا ده ستادیا عرض دارد بنا نهاده اند - خلیج مزبور بکلي صورت بندر دارد ازآن رو که در دهنهٔ آن جزیرهٔ که مابین هر دو طرف آن و ساحل دریا مضیقي بغایت تنگ است سدي بمقابل امواج بسته شده چنانچه در جمیع ازمنه خلیج ساکن و آرام است مگر اینکه گاه گاه امواج آن بواسطهٔ عواصف جنوبي

و مغربي که از راه مدخلین مزبوره ميوزد درتلاطم مي‌آيد - بادهاي ديگر بواسطهٔ زمين بلند که حائل مابين و براطراف خليج محيط است اثر نميکند - بطرف ديگر خليج بعيد از مدخل کوهي است بشکل جزيره و درآنجا بنياد شهر را نهاده اند بوضعي که دريا اطراف مشرقيّه وجنوبيّهٔ آنرا احاطه ميکند وارجاء غربيّهٔ آن ملتصق بدرياچهٔ است که طول آن بجانب شمالي بقدري است که قطعهٔ اززمين که مابين آن ودريا واقع است و شهر را نه برّ متّصل ميسازد بيش از دو ستاديا عرض ندارد - وسط شهر زمينهي هموار دارد و بطرف جنوبي راهي بدون نشيب و فراز از دريا بشهر ميرود - کوه ها که از آن جمله دو کوه بغايت بلند صعب الارتقا وسه ديگر با وجود اينکه چندان ارتفاع ندارد الاّ اينکه پر از مغاک و صعود بر آن مشکل است اطراف ديگر شهر را احاطه ميکند *

۳۴۳ در اين اثنا روز بلند شده امّا شدّت طوفان بهيچ وجه نشکسته وچنين مينمود که جميع موادّ اتلاف وتخريب چنانچه عادت درياي جوشان است مستعدّ و موجود بود - وکذالک ديده شد همهٔ سفائن که جميع سپاهيان فقط اسباب صيانت جان خود ومايهٔ تدارک اذوقه را بسته بسلامت آن ميدانستند ازلنگرگاه جدا شده بعضي ازآنها بريکديگر

خورد و یا بر سنگها ریزه ریزه شد و بسیاري نیز بطرف ساحل
رانده و چندي درامواج فرورفت - درعرض کمتر از یک
ساعت پانزده سفینهٔ حربي و یکصد و چهل جهاز که از
براي حمل ونقل اسباب مقرّر شده بود با هشت هزار نفر
تلف شدند - بیچارگاني که از تلاطم دریا نجات یافتند بمجرّد
رسیدن بکناره از دست اعراب مقتول شدند - سلطان بمشاهدهٔ
این واقعهٔ دهما متحیّر وزبانش از اظهار غصّهٔ که داشت قاصر
ماند زیرا که بسبب آن دفعةً جمیع آمال واماني او برهم ،
خورده واسباب و آلات نا معدود که هم بجهت ایذاي
دشمن و هم بواسطهٔ تدارک آذوقه و ملوفهٔ لشکر خویش
مهیّا ساخته بود غرق شد - بالاخره باد قدري نشست چنانچه
امید نجات اینقدر جهازات بود تا کفایت آن بکند که لشکر
ازگرسنگي نمیرند واسباب رسانیدن ایشان بفرنگستان موجود
بشود - بالجمله اینهمه صرف امید بود نه یقین - پردهٔ ظلمت
شام دریا را پوشید وچون محال بود که سرداران جهازهائي
که ازطوفان نجات یافته بودند پیغام نزد رفقاي خویش که
پیاده شدند بفرستند شب را با دغدغه و تشویش کلّي
سر بردند *

۳۴۴ خانها مشحون بنساء واطفال درشرف مردن و کوچها

از پیران که نفس آخر میکشیدند بر بود - نعشها را دفن نمیکردند زیرا که اقربای ضعیف یا قوّت برآمدن ازاین عهدهٔ بر ماتم نداشتند یا بواسطهٔ بی ثباتی حیات خود از اجرای لوازم کرم و اصطناع بی پروا ماندند - بعضی مردم درحین تدفین دوستان مردند و بعضی در قبرستان خزیده و بر تختهٔ استراحت کرده حیات را وداع گفتند - آثار غم و گریه موجود نبود مردم قوّت ناله نداشتند امّا با چشم خشک و لب زهر خند می‌نشستند وکسانیکه بیش از سائرین شدیدالخلقه بودند بچشم حسرت نگاه بمردگان میکردند ویکی از مؤرّخان میگوید که بسیاری از ایشان چشم بر بیت‌المقدّس بسته جان بحق سپردند - درجمیع شهر سکوت کلّی وانبوه ماتم بود مگر از طرف دزدان که خانها را بجهت نهب اسباب میّت بزور درآمده و با بازی بی حیائی اعضای آنها را عریان میساختند حتّی اینکه آزمایش حدّت شمشیر بردن بر نعشها میکردند - سپاهیان از تعفّن میّت اندیشه کرده اوّلاً فرمودند که تدارک خرج دفن آن از خزانهٔ ملکی دیده بشود امّا بعدها که تعداد آن زیاد شد ازبالای باره در درّهای پائین بزیر می انداختند *

۳۴۵ اهالی نروای همیشه در معظمات امور ملکداری و اجرای

آن از جانب خود اقتداري بغايت زياده از آنچه در سائر بلاد
فرنگستان رسم است هميشه داشته و دارند - و نه فقط وضع
شرائع و انتخاب اهالي مجلس ملّت كه در اين اواخر احداث
شده است بلكه جميع امور عرفيّهٔ اصناف غالبًا در دست
ايشان بوده است - چنين مينمايد كه مقصود از قوانين و قواعد
نرواي غالبًا اين است كه حكّام معيّن بشرع و عرف بمحافظت
و نگاهباني بيشتر ميپردازند .تا با.رهٔ امور - تقسيم ضياع و
املاك مابين ورثه و محافظت ملک اطفالي كه بسرحدّ بلوغ
نرسيده اند و تعديل منازعات از روي اقرار و اصلاح حال
طرفين و تدارك مدد معاش فقرا و اصلاح راهها و پلها و قوانين
درباب صيد ماهيان و مصروفات درباب خرج و نقل قيديان
زيرا كه زندان بجز در شهرهاي معتبرهٔ نيست و حضور داشتن
در ديوانهاي پرگنه ها در حكم حكومت و تعيّن ثمن اسباب
اينهمه از جملهٔ اموري است كه در تحت مباشرت حكّام
شرع و عرف با هالي ملك تفويض ميشود - عزل كسي
از اجراي امور و اعمال مزبورهٔ كه بر فتواي نقصان حرمت
او مترتّب ميشود سزائي بقدري سخت دانسته ميشود كه امثال
اين موجود است كه مجرمان بعد از انقضاي مدّت
غلامي كه جزء ايّام سزاي ايشان است بارتكاب جرمي

جزئي از روي عمد زنجير و عبوديت را اختيار ميكنند و آن حال را بر زندگي درميان دوستان قديم با رسوائي و فضيحتي كه لازم فتواي مزبور است ترجيح ميدهند *

۳۴۶ تيتوس انتونينوس پيوس را از روي انصاف نوماي ثاني ناميده اند - هر دو نفر بهمان حبّ دين و انصاف و صلح ممتاز و مستثني بودند امّا وضع تيتوس بجهت زياده بروز اين خصال حميده خيلي بهتر بود زيرا كه نوما فقط توانست اهالي دهات اطراف چند را از نهب و غارت محصولات يكديگر منع بكند امّا تيتوس باشاعت فوائد نظم و رفاه و آرام در بيشتر آفاق عالم پرداخت - در ايّام سلطنت او وقائعي كه داخل دفتر تاريخ بشود كم روي نمود و اين هم از غريبترين فوائد است زيرا كه تاريخ ملل غالبًا جز فهرست جرائم و ديوانگيها و بليّات بني آدم بيش نيست - بالجمله تيتوس در معاشرت دوستانه نه فقط آدم دين دار بلكه خوش طبع بود - در استمتاع اسباب مكنت و ثروت اعتدال معقول بكار ميبرد و كرم نفس وي از طبيعت خوش و سكون ظاهر بود - از طرف ديگر صلاحيّت نفس ماركوس اوريليوس انتونينوس زياده برياضت و درشتي مقرون و ثمرهٔ بزحمت بدست آوردهٔ مجالست بسيار با ادبا و وعظ و نصائح عديده و اندوختن علم در نيمهٔ شبها بود -

در دوازده سالگي بتعليمات سخت ستوقيه که سلسلهٔ از فلاسفهٔ کلبيّه هستند تمسّک جست و از آن آموخت چه طور بايد بدن را منقاد نفس وشهوات را مطيع عقل بکند وهمچنين صلاحيّت نفس را خير محض و شرّ را بلاي مطلق بداند وسوانح خارجه را بي معني پندارد - کتاب فکرهاي او که درميان غوغاي اردو تصنيف کرده تا حال درميان است واو حتّي بطوري که شايد آشکاراتر بود از آنچه با شان سلطان وحباي حکيم مناسبت داشت سر بتعليم فلسفه فرود آورد - با اينهمه وضع زندگاني ارتصويب وتصريح تعليمات زينو را بخوبترين وجه نمود - بر خود سخت ميگرفت امّا بالنّسبه بمعائب ديگران اظهار رحم ودرحقّ جميع بني آدم انصاف ومکرمت مينمود - اگرچه حرب را مايهٔ آفت وفضيحت طبيعت انسان ميدانست و بر آن اکراه تمام ميکرد امّا چون لزوم دفاعي مقرون بانصاف اورا باقدام در جنگ مجبور کرده خود را بي تحاشي عرضهٔ شدائد ومشاق هشت جنگ درفصل سرما درساحل رود منجمد دانوب ساخت تا آخر شدّت هواي آنجا بنياد بنيهٔ معلول اورا بر انداخت *

٣٤٧ از اين چه زياده مايهٔ تعجّب تواند شد که مردي با نسب پست وبي مکنت وثروت وبدون اينکه با جلائل

قواي نفسانيّه و جسمانيّه که آن مکرّر و اين گاه گاه سبب ترقّي مردم بمدارج عاليّه شده است اتّصاف داشته باشد جرأت بارتکاب امري غير متصوّر که عبارت از آن تخريب يکي از قديمترين و مستقرّ ترين سلطنتهاي عالم بود نموده آنرا بنيکي بسرانجام رساند - و هم قدرت يا جسارت کشتن سلطان و مخدوم خود شفاهاً و با رسوائي داشته آن خانوادهٔ کثير را با منسوبان و متعلّقان مقتدر از ملک آواره بسازد - و اينهمه کار بنام اهل مشورت خانه بعمل آورده و خود را در خدمت ايشان فرا نموده ايشانرا نيز بر حسب خواهش خود پايمال و در وقتيکه ديگر اورا درکار نبودند با اهانت مرخّص بسازد - و بعلاوه آنچه از اقتدار ايشان باقي بود بطور مجهول و بديع صورت جديد داده آنرا نيز دربدو امر معدوم نموده خود را بدرجهٔ بلندتر از هرکس که اسم سلطان در انگلند داشته است برساند وجميع دشمنانرا بضرب دست وپس همهٔ دوستان را بمکر و حيله مقهور بسازد - و تا چندي درخدمت هر فرقهٔ از فرق ملک با صبر و تحمّل بوده آخر الامر بر جميع دست بيابد - وکذالک اقصاي ملل سه گانهٔ انگلند را تاخت و تاز کرده ممالک خصيب جنوبيّه وزمين باير شمالي را بهمان آساني متصرّف شود - ومحلّ رعب و تواضع جميع پادشاهان

عالم گشته در زمرهٔ خداوندان روی زمین دانسته شود - و همچنین
با صفر قلم فرمان بانعقاد مجالس عالیّه داده و بیك نفس
بتفرقهٔ آن اشارت نماید و بر جان و مال اهالی سه ملك مانند
اینکه میراث حقیر پدر خود را میخورد مالك شده در بذل و
انفاق آن بلوازم نعمت و سخاوت کما ینبغي پردازد - وآخرالامر
چون ذکر عزّت و شان او انتها ندارد اینهمه را با قراري با عقاب
و انسال بگذارد وهم با آرام خانگي و فتوحات خارجه بمیرد
و مابین نعشهاي سلاطین باکوکبه و دبدبهٔ زیاده از معمول
سلطنت مدفون شود - ونامي ازخود باقي گذارد که شهرت
آن هرگز محو نخواهد شد از صحیفهٔ دهر جز بانقلاب دنیائی که
فعلاً کفایت ثناي او نمیکند واگر رشتهٔ کوتاه عمر او بحدّ
تدابیر عالیهٔ او امتداد مي یافت شاید از براي فتوحات او
کم بود *

۳۴۸ از نوشتجات قیصر وکتب بعضي از مؤرّخان دیگر
رومي چنین مفهوم میشود که پیلهورانی که در فرنگستان
و دیگر اقطار وحشي که تازه مفتوح یا متّصل بممالک مسخّر
اهالي روم بود گردش میکردند اوّل کساني بودند که وضع
زندگي اهالي روم ومیل بتقلید عادات و تمتّع از لذّات
و تجمّلات ایشانرا باهالي بلاد مذکوره آموختند - بعلاوه در

اثبات استحقاق این طبقهٔ مردم باید گفت که نه فقط بامداد فروخت اجناس بلکه آلتي كلّي اند بواسطهٔ آداب شخصي در تهذیب اخلاق کسانیکه درمیان ایشان مراودت مینماید - معاملات ایشان نیز سبب حدّت ذهن و ظرافت طبع و حذاقت رأي ایشان میشود و چون مکرّر احتیاج بدان دارند که خود را و اجناس را در انظار جلوه دهند بتواضع و مدارايي تمام و حسن صحبت در جلب قلوب عادي میگردند - وبعلاوه چون در اثنای سیر فرصت ملاحظهٔ رسومي که در قبائل و شهر هاي مختلفه رواج دارد بدست ایشان مي‌آید در تتبع در احوال مردم معارفت كلّي پیدا میکنند - ودر ایّام سیاحت در بلادي که در آن جمعیّت فراوان نیست بخیالات و افکار بلند ملتفت میشوند - لهذا با اینهمه لیاقتها تعجّب نیست اگر در بلاد دور دست مقنّنان قوانین ، ادب و تهذیب اخلاق شوند و در ملائم و موٌدّب ساختن رعایاي بي‌تربیّت دست كلّي داشته باشند *

۳۴۹ در این اثنا عثمانیان که همراه لشکر فرانسه بفاصلهٔ جزويَ حرکت میکردند و بواسطهٔ اینکه بلندیهاي چند حائل بود از نظر ایشان پنهان مانده بودند از جاسوسان خبر یافتند . که دو جزء لشکر عیسوي بقدري از یکدیگر جدا شده اند

که نمي توانستند یکدیگررا مدد دهند - باستماع این سخن عثمانیان با سرعت هرچه تمامتر قلهٔ کوه را که حکم رفته بود طلایهٔ لشکر فرانسه اردو درآنجا برپا کنند متصرف شدند - پس صفوف خود را آراسته ساقهٔ لشکر ایشان را بدون اینکه زحمت رسانند راه دادند تا وقتیکه افواجي که درپیش بود قریب بسر کوه رسیده و افواج دیگر در دام راههاي تنگ و مضائق کمر کوه پا بسته شدند - وچون بدین طور تمامي مجتمع را برسر ایشان آورده اوّلاً با تیر و پس با شمشیرهاي آخته بغتةً حمله کرده بکلّي ایشانرا برهم زدند زیراکه چون فرنگان توقّع نمودار شدن دشمن نداشتند و افواجي را که بالاي سرخود دیدند مقدّمهٔ لشکر خود پنداشتند با غفلت و بي‌نظم حرکت میکردند و بعضي از ایشان نیزاسلحهٔ خود را در عرابهاي احمال واثقال انداخته بودند تا اینکه ازحمل آن آسوده باشند - بالجمله همه چیز از قبیل درّهاي مضیق که بواسطهٔ تنگي آن نتوانستند صفوف بیارایند وصعود برکمر کوه صعب الارتقا چنانچه کارازسوارهٔ زره پوش ایشان ساخته نشد و رفع احمال و اثقال که درمیان ایشان نهاده شده مانع آن بود که کسانیکه درعقب بودند بتوانند پیش رفتگان را مدد بدهند و کذالک قلّت عدد ایشان بالنّسبه بدشمن

بجهت اعانت عثمانیان و ابطال جوانمردیي فرنگیان دست
بهم داد - چنانچه از زیاده برسي هزار قشون بیش از هفت
هزار نفر نجات نیافتند و باقي همه مقتول یا اسیر شدند *

۳۵۰ در فرض اینکه جزیرهٔ حاصل خیزي بيجمعیّت بالنّسبه
بملکي که در آن صنائع و اسباب تجارت بنقد رواج و استقرار
داشته باشد بطوري واقع شده که راه مراودت مابین باز باشد
و جمعیّتي از ملک مزبور بجهت اینکه جزیره را متصرّف شده
در آنجا در تحت حمایت و حکومت وطن خود اقامت نمایند
فرستاده شوند واردان بالطّبع در فلاحت زمین غیر مزروع
زحمت خواهند کشید و محصولات آنرا در تحصیل اسباب
تجارت از وطن خود خرج خواهد کرد - تا ما دامي که اهالي
جزیره قلیل و قیمت اراضي ارزان و زمین تازه و خصیب باشد
کاشتن غلّه و نسل گرفتن حیوانات و بقیمت آنها پارچهٔ پشمینه
و کتّان وغیره خریدن آسانتر و زیاده مقرون به منفعت مینماید
از اینکه بجهت خود بیافند یا نسج بکنند - اینگونه مراودت
مایهٔ ازدیاد مدد معاش و کار و شغل اهالي ملک میشود
و ممدّ بوجود دو چیز عظیم که سهولت تحصیل اسباب معاش
و بر آن جمعیّت مردم منوط و مربوط است و آن عبارت است
در تحصیل .وجمع اسباب مدنیّت وتقسیم آن مهما. امکن

بدون واسطه و موافق حکمت عملي - بالجمله اگر اهالي ملک سامان و اسباب تجارت را بجهت دیگران مهیّا بسازند و ایشان نیز بنوبت بجهت فائدهٔ اهالي ملک بزراعت اقطار جدیدهٔ پردازند چیزي که بیش از آن مدّ بازدیاد جمعیت شود متصوّر نتواند شد ٭

۳۵۱ تحقیق مقدار تاثیر آب وهواي المانیاي قدیم در طبائع و ابدان اهالي ملک اشکال دارد و به آساني قابل اغراق تواند شد - بسیاري از مؤرّخان شدّت سرماي بلاد شمالیّه را مایهٔ ازدیاد عمر و قوّت مولده و زیادهٔ ولود بودن زن ها و توالّد بني آدم بیش از آنچه در بلاد گرم سیر میشود دانسته اند - امّا اقرب بصواب این است که هواي خنک المانیا در ترکیب اعضاي بزرگ و قواي اهالي ملک که قامتهاي ایشان غالباً از اهالي ممالک جنوبیّه بلند تر بود اثر داشت و ایشانرا قوّت تحمّل مشاق شدید بیشتر تا صبر در زحمات متّصله داده جلادت و شجاعت جبلّي را که بر قوّت عصب و حدّت طبع مترتّب میشود بخشید - بالجمله مردم شدید الخلقهٔ اقصاي شمالیّه از شدّت سرمائي که لازمهٔ جنگ در فصل زمستان است و مایهٔ اطفاي نائرهٔ شجاعت عساکر رومیّه بود غالباً متاثّر نشدند امّا همچنین تحمّل گرماي تابستان نکرده

و بنيهٔ ايشان بواسطهٔ حرارت آفتاب ايتاليا تحليل يافته وسستي و ناتواني بر ايشان غلبه كرده تلف شدند *

۳۵۲ سر طامس كونتري آدمي بود موصوف به تمكين و هيبت و عقل تمام و نه فقط ربطي كامل بفنون و معضلات و اسرار قوانين ملكي اقلاً مثل هركس كه تا آن وقت بر آن منصب مامور شده بود داشت بلكه با امعان نظر از جميع تدابير و ادارهٔ امور ملك و ملّت كه بواسطهٔ عدم حذاقت مردم چند با نيّت پاک و ليكن با حركات خالي از مصلحت زياده درهم و برهم شده بود استحضار كلّي داشت - با دقّت تمام تتّبع بر طبيعت و امثال واطوار مخصوصهٔ اهالي ملک كرده بود و ميديد كه همّت بلند و خواهش تفحّص در امور و صبر و برد باري ايشان روز بروز ازدياد ميپذيرفت و بناءً عليه از جميع مستحدثاتي كه بخيال او نتائج بد بر آن مترتّب ميشد اكراه نمود - امّا با اينهمه بسياري از مردم كه بكنه اين مسئله نرسيده بودند اورا بقدر كفايت سخت رو و ثابت قدم در مقاومت با اينگونه بدعتها نميدانستند - زيراكه اگرچه بر حسب منصب بصدر جميع مجالس عامه مي نشست و در استنتاج امور بغايت تيز فهم بود امّا به ندرت دانسته شد كه او از مهام ملكيّه صحبت بدارد زيراكه ميدانست كه كارها

غالبًا قبل از بحث و فحص در نظر مردم لیصله میشود - وکذالک هرگز درباب امور خارجه که آنرا با حدّت و قوّت فهمي که داشت میتوانست به آساني استنباط بکند سخن نمیگفت - وفي‌الحقیقه از هیچ چیز بجز آنچه بالصراحه وبلا واسطه نسبت بامور عدالت ملک داشت بدون تکلّف حرف نمیزد و درآن‌هم مهما امکن رجوع به آراي قضات مینمود - اگرچه نه فقط تمکین وهیبت متین بلکه عبوس وگرفته روئي در طبیعت وي جبلّي بود الّا اینکه اعتدال مزاج وتواضع ومحبّت وي درحق جمیع ناس بقدري بزرگ وبي‌تکلّف بود که سببي از اسباب کلّیه این شد که مردم از هر طبقه باوي تعلّق داشتند چانچه اورا مهذّب ومؤدّب وهم با سادگي جبلّي موصوف میدانستند *

۳۰۴ اسباب اقدام مردم در تحصیل علم مختلف است ودر اینکار یا از رغبت طبعي وخواهش تفحّص درآن اقدام مینمایند یا بجهت اینکه خاطر را بانواع ولذّات علم خوش بدارند یا بجهت شهرت وخود آرائي یا بواسطهٔ اینکه در ظرافت ومجادله سبقت بگیرند - امّا غالبًا محض بجهت منفعت وخود نمائي ونادرًا از روي صدق تا اینکه عطیهٔ خدا داد عقل را بجهت فائده واستعمال بني آدم بیهترین وجه صرف بکنند - چنانچه از تحصیل علم گویا بستري را بجهت آرام خاطر

بقرار جو یا یا سطحهٔ بجهت خرامش مقرون با خفّت و تلوّن
یا برجي منیع بجهت استیفاي تکبّر قریحهٔ مغرور یا قلعهٔ
وزمین سرکوب بجهت جدال یا دکاني بجهت نفع وربح
میخواهند نه انباري مملوّ از نفائس بجهت حمد و ثناي خالق
عالم واصلاح حال بني آدم *

۳۰۴ مذکور شد که کارهاي طبیعت بیش از غرائب صنائع
مقرون ببزرگي وعظمت است - لهذا چون چیزي که بتقلید
طبیعت ساخته شد دیده میشود عیشي زیاد وارتیاحي کاملتر
از آنچه از مشاهدهٔ دقائق مصنوعه حاصل میشود دست میدهد -
واز این جهت است که باغهاي انگلند بالنّسبه بباغهاي
فرانس و ایتالیا چندان مایهٔ لذّت بصر نیست زیراکه در
ممالک مزبوره قطعهٔ وسیع از زمین در زیر نباتات خود رو
وتربیّت شده وبخوبي با یکدیگر امتزاج یافته است وبدین
طور سطحهٔ زمین درهرجا صورت جنگلي امّا با تصنع دارد
که از تربیّت با دقّت ونظافت که درباغهاي ما یافت میشود
بسیار خوش آینده تر مینماید - لیکن اگر در بسیاري از اقطار ملک
اینقدر زمین ودر آن اینهمه جمعیّت که فوائد زراعت آن
بسیار است وقف این کارها شده بائر بماند چنانچه درآن
نه تخم بپاشند ونه جانور بچرانند شاید نقصان درفوائد ملّت

وکذالک ضرر در معاملات شخصیّه برآن مترتّب بشود - امّا چه ضرر دارد اگر از نشاندن درختهاي بسیار که هم مایهٔ منفعت وهم باعث تلذّذ بصر صاحب ملک میشود جمیع زمین را مثل باغ بسازند - باتلاقي در زیر بید وکوهي که درخت بلوط بر دامنهٔ آن سایه میگستراند نه فقط زیاده سر سبز وخرّم مینماید بلکه منفعتي بیش از آنچه در حالتي که عاري از اشجار و بدون آرایش میماند بدست ميآید و همچنین مزارع غلّات خوش وضعي دارد و اگر شخصي در زینت و آرایش خیابانهائي که مابین آن میرود اهتمام نورزد گویا دیباي طبیعي مراتع را زیبایش صنعت بخشیده و در پرچین اطراف درختها وگلهائي را که قابل پرورش در آنجا باشد بنشاند میتواند حوزهٔ املاک خود را بوضعي خوش آیند ولائق تماشا آرایش دهد *

۳۵۵ شخصي که بدین جرائم متّهم شده سزاوار آن بود که درحضور چنین مجلس عالي بیاید از آن رو که او حکومت ممالک وسیعه ومعموره را در دست داشته و قواعد وقوانین وضع نموده و عقود معاهدات بسته ولشکرها بجوانب واقطار فرستاده وبخلع واجلاس سلاطین پرداخته بود و دراجراي این همه مناصب عالیه وضعي که برخود گرفته بود بطوري بود

که همه از وي بيم و اغلب مردم در حقّ وي محبّت داشتند
و حتّي زبان عداوت نيز انکار صفاتي که لازمهٔ بزرگي است
در وي نميکرد مگر اينکه صالح العمل نبود - بالجمله چون مرد
بزرگ نه مانند آدم بد نفس مينمود - تن و توشي باريك
داشت امّا اينهم بواسطهٔ حرکات وي که مقرون بسلوک
با احترام با قضات و دليل بر عادت وي بر تمالک و تماسک
و تمکين و وقار بود مکانتي ديگر يافت - از ناصيهٔ او آثار
عقل و کياست و در چين ابروي وي علامات فکر نه ترش
روئي هويدا بود - از ترکيب دهانش عزمي ثابت تفرّس
ميشد و کذالك چهرهٔ زرد و لاغر امّا آرام داشت و ميتوان
گفت که حروف مثلي که زير تصوير وي که حالاً در
مشورتخانهٔ کلکته است نوشته اند و آن اين است ثبات
نفس در مشکلات از بشرهٔ او ظاهر و نمايان بود - اين بود
وضع و ترکيب آن حاکم بزرگ در حضور قضات *

۳۵۶ دانا ترين و بزرگترين متقدّمين و متأخّرين اقرار بلذّت
و محظوظ بودن از لطائف و محسنات علم هئت نموده اند
و تماشاي غرائب سموات هميشه يکي از حقوق مخصوصهٔ
طبيعت انساني دانسته شده است زيرا که در اين علم عجائب
قدرت خداوند عالم و حکمت بالغهٔ او در ايجاد و ابداع

مخلوقات در تحت ملاحظه مي‌آيد و بعلاوه در علوم که بقوة
انوار طبيعت استنباط ميشود علمي نيست که مانند علم هيئت
خيالات صحيح درباب خداي تعالى و سبحانه در خاطرها
بيارد يا دلائل قويتر درباب ذات و صفات او اقامه کند - در
زبور داود آمده است که سموات نقل عظمت و شان خدا را
ميکند و فلك البروج دليلي بر قدرتهاي او است روز
با روز گفتگو ميکند و شب با شب علم و دانش مينمايد
و در هيچ زبان نيست که تاثير آنها فهميده نميشود - پس
علم هيئت نه فقط منشاء خيالات عاليه در باب خداوند
و صنائع او است بلکه مايهٔ ترقي عقل و ازدياد قوت و حدت
ذهن انساني ميشود از اين رو که بامداد علم مزبور تفحص اصل
و سر چشمهٔ تقويم اجرام سماوي و طلب آثار خالق عالم در
اقطار بي انتهاي مملکت او و بغور رسيدن اسباب نهاني که
بواسطهٔ آن اداره و نظم عالم مي نمايد آموخته ميشود - و اگر
علم هيئت فائدهٔ بيش از اين بخشيده باشد که مايهٔ رفع
وساوس و انديشهٔ باطله شده طبيعت انساني را بغايت درکار
است - انسان بالطبع جبان و از خطرهائي که پيش از وقت
نميتواند دريافت کند انديشه ناک و قبل از اينکه باکارهاي
طبيعت انس گرفته باشد در ثبات آن داراي شک و بسياري

از کارهاي آنرا با دغدغه و تشویش ملاحظه مینماید - اگرچه نظم و ترتیب باریک وتیرهٔ آن آخرالامر مایهٔ قوّت قلب و اعتماد وي میشود امّا با اینهمه حوادث عجیبه و غریبهٔ چند است که مانند مستثنی از قاعدهٔ کلّي است و سبب دهشت و هراس میگردد ٭

۳۵۷ الورکرمول مردي بود که حتّی دشمنان او در حین ملامت از تحسین وي چاره نداشتند زیرا که بدون کمال شجاعت و فراست و کارپردازي تمام که بدان اتّصاف داشت نصف ضرري که مصدر آن شد از دست وي ساخته نمیشد - بعلاوه شخصي مثل او که خود را از گوشهٔ خمول با پستي نژاد اگرچه از خانوادهٔ محترم بود بدون اینکه فوائد مکنت و مواصلت و دوستي بزرگان عائد حال او شود بدرجهٔ عالي رسانید و طباع و مصالح مختلف و متناقض مردم را مرکّب و گویا خمیر کردهٔ بطوري که نه فقط بفیروزي انجام مقاصد خود بلکه باتلاف و خرابي ایشان مؤدّي شد تا رفته رفته بقدري اقتدار پیدا کرد که توانست کساني را که بامداد ایشان ترقّي یافته بود بمجرّد اینکه خواستند بنیاد خود ساخته را براندازند از پاي درآرد باید اطلاع و تتبّع تمام بر اغراض و طباع مردم داشته و یا حذاقت کلّي ایشانرا آلت خود ساخته باشد - بالجمله

آنچه درحقّ منّا گفته شد تابانصاف تمام مناسب حال او مینماید بدین معني که بارتکاب کارهائی که شخص نیک جرات بدان نمیکرد پرداخت واموري را که فقط مرد بزرگ وشجاع بنیکي بسرانجام میرسانید صورت داد - شکّ نیست دراینکه هرگز شخصي درارتکاب وانجام امور برغم نواهي شرع واملت اینقدر شرارت بروز نداد - امّا محض بواسطهٔ شرارتي مثل تبع وي وبدون امداد همّت عالي وحذاقت واحتیاط وثبات وقوّت قلب تمام این گونه کارهاي عظیمه صورت نمي بست - دفعهٔ اوّل که درمجلس ملّت بنشست ظاهراً هیچ حسن اندام ولطافت کلام وهنرهائی که غالباً مایهٔ جلب قلوب میشود نداشت - امّا چون بمنصب واقتدار ترقّي کرد چنین مینمود که استعداد وسعت زیاده پیدا کرد چنانچه گویا قواي نفساني چندرا تا وقتیکه حاجت استعمال آن بود پنهان داشته بود وچون باید وضع امارت وبزرگي را برخود بگیرد لوازم آنرا با تمکین ووقار تمام باوجود اینکه عادت آن نداشت بجا آورد *

۳۵۸ مقصود ما تحصیل علم است نه امور مبتذل روزمرّه بلکه مطالب عالیه ومسائل غامضه ومغلقه که عادتاً درتحت ملاحظه ودریافت نمي‌آید واصقصا درمسائلي که تحقیق

آن حدّت ذهن مارا هرچند تیز باشد آزمایش میکند و تمهید کلّي اصول و اخذ لوازم آن با دقّت تمام و استخراج نتائج از روي قاعده و حفظ آنچه با فکر و زحمت خوانده باشد بوجه خوبي - و اگر علم کافي در امر معدودي چند یا ربطي بقاعده با نوعي از انواع علوم اشکال داشته باشد چه قدر زحمت میخواهد تا شخصي در علوم بسیار کامل بشود یا از آن بحر محیط علم عبور بکند که باید شخص فاضل از هیچ جزء اجزاي آن بیخبر نباشد زیرا که ارتباط امور و سلسلهٔ خیالات بقدري بیکدیگر بسته است که تحصیل یکي از علوم سبب انکشاف دیگري میشود چنانچه غالبًا کسي چیزي را نمیفهمد بدون آنکه از چند چیز دیگر نیز واقف بشود و شخصي که از امور مختلفه کما بیش مطّلع نیست چندان علم ندارد و اگر در مطالب کلیّه صرف اوقات نکرده است اورا عالم نحریر نمیتوان خواند - علم در مسائل مذکوره جبلّي نیست و همچون نهال خود بخود در قلوب ما نمیروید بسته باتّفاقات و عنایت فوري نیست الّا نادرًا بطور معجزه و بمحض ملاحظه بدست نمي‌آید و بهیچ قیمت فروخته نمیشود مگر بزحمت چنانچه قدماي حکما گفته اند که آسمان همه چیز را برنج و مشقّت میفروشد و بدون زحمت ادراک عالي و قابلیّت شایان

کسي را عالم نمیکنند مثل اینکه اگر درزمیني که بغایت قابل زراعت باشد درخت خوب نکارند و زراعت نکنند حاصلي مطلوب نخواهند داد *

۳۵۹ اگر قوّت مسخرة بطوري استعمال بشود که مایهٔ اجتناب دیگران از عیب گردد شاید اصلاح حال دنیا را بکار آید - امّا بعوض این از قراري که معلوم میشود مقصود آن است که بواسطهٔ هجو کردن هرچه درعمر انساني لائق احترام و اعتنا و قابل ثنا و تحسین آید مایهٔ اهلال مردم از طریقهٔ مستقیم ملاحیّت و حسن عقل است - و اینهم قابل ذکر که دراوائل ایّام دنیا که طباع عالیّه و غرائب آیات الهیّه بوجود مي‌آمد مردم بواسطهٔ سادگي مردانه مشهور و با تکلّفاتي که درصحبتهاي این ایّام رواج کلّي دارد بیگانه بودند - اینهم بغایت غریب است که با وجود اینکه هنر ما درعلوم شعر و نقش صور و تاریخ و هندسه و جمیع صنائع و فنون جلیله که بوذهن وقّاد بیشتر تا بر تجربه متفرّع است بالنّسبه بمتقدّمین قاصر است امّا در مسخرگي و مضحکه و جمیع ترّهات لاطائل سبقت بر ایشان داریم چنانچه درمتأخّرین لطائف و ظرافت و در متقدّمین حصافت عقل زیاده یافت میشود *

۳۶۰ ازاین ببعد حامي انگلند آرام برخود روا نداشت

و فهمید که بزرگي و اقتداري که با اینهمه اثم وجسارت بدان رسیده بود مستلزم خاطر جمعي که فقط بر صلاحیّت و اتصاف مترّتب میشود نیست - وچون مردم متعصّب و خود غرض تهدید قتل او متّصل میکردند بیم مرگ که در میدان جنگ هیچ باک از آن نداشته و دلبري اقصي الغایته نموده بود در خاطر پریشان وي خلجان تمام کرد و در اوقات شغل و ایّام فراغت موجود بود چنانچه هر فعل او مشعر بر دهشت و هراس او شد - صورت بیگانگان مایهٔ تردّد دل او شده و با نگاهي بدقّت و پر اندیشه چهرهٔ هرکس را که با او هر روز موانست نداشت مشاهده میکرد - بدون اینکه قراولان کثیر دور وي دوره میزدند از جاي حرکت نمیکرد و زره زیر لباس میپوشید و با آلات حربیّه که همیشه همراه داشت تدارک صیانت خود میدید - از هیچ جا براه راست یا از همان راه که رفته بود بر نمیگشت و بهر سفر با سرعت و تعجیل تمام میپرداخت - غالبًا بیش از سه شب در یک اوطاق بسر نمیبرد وگاهي پیش از وقت خبر نداد که کدام شبستان اختیار کرده در اوطاقي که درعقب آن در نبود وسپاهیان بجهت حفاظت آن گماشته نشده داخل نشد - صحبت مردم مایهٔ دهشت او شد زیرا که بفکر دشمنان خود که هم

بسیار و هم با شدّت رهم غیر معلوم بودند مي‌افتاد وکذالک تنهائي موجب حیرت اوگشت از آن رو که حمایتي که مبایت او را بقدري که درکار بود در آن صورت یافت نشد ٭

۲۶۱ بخیال من یکی از غرائب چیزها و مایهٔ تعجّب فوق العاده این است که کاریگر گویا کوشش میکند تا آفتابرا بزودیّ هرچه تمامتر بسرحدّ غروب رساند وخود زود تر آرام بگیرد و مرد دریائي تا اینکه بکنارهٔ برسد با زور هرچه تمامتر پارو میکشد و مسافر تا وقتیکه سفررا طي نکرده است آرام و خوشدل نمیشود - برخلاف ما که کمرزحمت علي‌الدّوام بسته و عرصهٔ تلاطم امواج متواتر بلا وخستهٔ رنج راهي خشک وپر مشاقّ غایت زحمت را بدون غم وغصّه درپیش نظر نداریم و بندر را بجز بگریه نمي بینیم و متوجّهٔ منزل و آرام گاه خود بي تشویش و دغدغه نمیشویم - کارهاي این عمر مي‌توان گفت مانند پالان خردجّال است که از هرطرف اصلاح میشود ازطرف دیگر فاسد یا بحري درمعرض تندي هرباد یا سفري طویل که در آن شدائد گرما و سرما و قطع کوههاي بلند وتلهاي صعب‌الارتقا و بیابانهاي پر از قطّاع الطّریق است واین عمررا دراصلاح این پالان وکشیدن این پارو وگذشتن از این راه پرخطر بسر میبریم - امّا چون اجل بجهت اتمام

زحمات ما حاضر است و تا مارا بساحل رساند دست می‌بازد و میخواهد ما را بعد از این همه مشاق و متاعب فارغ ساخته بمرجع و مسکن حقیقی راهنمائی بکند بعوض اینکه از اتمام کار مسرور و مبتهج یا از نمودار شدن ساحل خاطر جمع یا از توجّه بمنزل سعادت خوشحال شویم طالب آنیم که اگر ممکن باشد دوباره بکار پردازیم شراع بکشیم و با خوشی تمام اقدام در سفر نمائیم - از معالجه بیش از بیماری و از جرّاح بیش از درد میترسیم و تلخی دوا که بزودی رفع میشود بیش از ماندگی و ناتوانی دائم و خوف مرگ که ختم نکبات ما است بیش از وهن و هوان متّصل زندگی محسوس میشود - چنانچه از آنچه بدان باید امید داشته باشیم اندیشه داریم و چیزیرا که باید بترسیم در پی میشویم *

۳۰۲ مابین طبیعت اهالی روم قدیم و کسانیکه باید با ایشان مقاومت نمایند در جمیع جهات فرق کلّی بود - مردم مجهول الحال که از اقصای شمالیّه آمده و نام وحشیان بر ایشان اطلاق یافته بود متّصل دم از محاربت میزدند و با همّتی مردانه که هنوز نقصان نه پذیرفته بود کوهها و بیشهای خود را رها کرده بطلب هوای معتدلتر و زمینی خصبتر میپرداختند - حقّ خود را در شمشیر دانسته آنرا مانند اینکه بالطّبع حقّ

ایشان بود بیدریغ بکار بردند - صحیح است که بتهذیب
اخلاق اتّصاف نداشتند امّا در صلاحیّت نفس و شجاعت
و جوانمردي از کسانیکه ملک ایشانرا تاخت و تاز کردند گوئي
سبقت ربودند - عادات ایشان ساده و سخت بود چنانچه
در لغت ایشان لفظ تجمّل را جاي نبود - با پرهیزي اقصي
الغایه باندك چیز قناعت میکردند و چون عادت بر سختي
و پایداري نموده بودند چنین میشود که ابدان ایشان عرضهٔ
بیماري و درد نبوده - عیش خود را درخطر دانسته مرگ را با
سرور و ابتهاج تلاقي میکردند - با وجود آزادي و خود سري
با امرا و سرکردگان تعلّق تامّ داشتند زیرا که ایشانرا باختیار
نه مجبوراً متابعت مینمودند و هرکس که بشجاعت امتیاز
داشت بسرداري مامور میشد - بالجمله صلاحیّت ایشان بعادات
مرقومهٔ فوق مقصور نبود امّا بپرهیز از زناکاري و فسق و فجور
و بمهمانداري و سخاوت و تنفّر از دروغ و خیانت هم از همگنان
مستثني و ممتاز بودند - قواعد بسیار در ادارهٔ امور ملکیّه داشتند
و فقط چیزي که بجهت تعلیم ایشان در قوانین حقیقیّهٔ مدنیّت
درکار بود تربیّت مقرون بدرایت بود *

۳۶۳ باید مردم باینکه سیرت و شان ایشان درمیان دشمنان
ر چه وجه است بخوبي ملتفت بشوند زیرا که دوستان ما

مکرّر همچون دلهاي ما بتملّق ما ميپردازند و معائب ما را
نميفهمند يا از ما پنهان ميدارند يا باستدلالات خود بطوري
از آن اغماض ميکنند که حقيرتر مينمايند از آنکه بر آن توجّه
کنيم - بر خلاف دشمن که باستقصاي زياد پي بهر عيب
و نقص طبيعت ما ميبرد و اگرچه زلّات ما بواسطهٔ کينه و بغض
او زياده از آنچه هست بنمايد امّا مدّعاي او غالبًا بکلّي
بي پايه نيست - دوست در صلاحيّت نفس دوست امّا دشمن
در جرائم او اغراق ميگويد و از لوازم همّت مرد عاقل اين
است که بهر دو طرف التفات با قاعده نمايد بقدري که د
امر اوّل مايهٔ ترقّي و در امر ثاني موجب تخفيف بشود *

٣٦٤ در اواخر ايّام اسقف يوجينوس چهارم دو نفر ا
خدّام او يعني پوجيوس عالم و يکي از دوستان وي بالاي
کوه کپتلين رفته و درميان خرابيهاي ستونها و هياکل استراحت
کرده از آن محلّ بلند دمار و بوار کلّي و مختلف اطراف
ملاحظه مي نمودند - مقام و مقصود ايشان فرصتي کلّي بدست
داد بجهت تفکّر در انقلابات روزگار که هم بر انسان و هم
غرائب صنائع او ابقا نميکند و ممالک و شهرها را علي السو
معدوم ميسازد و متّفق شدند که هبوط و زوال دولت روم قد
نظر باعتلا و ارتقاي سابق آن زياده سر مشق و لائق ما

بود - حالت اصلي دولت روم درايّامي كه يواندر آن مرد اجنبي را كه از شهر تروي آمده بود رعايت حقوق مهمانداري نمود در مضامين شعريّة ورجل نگاشته آمده است و در آن عهد كوه تارپي جنگلي خود روي و بي آبادي بود - در ايّام شاعر مذبور هيكلي با سقف زرّين بر قلهٔ آن افراخته بودند حالًا معبد بر انداخته شده و طلاي آن بغارت رفته - دوران بخت گردش خود را تمام كرده و آن زمين مقدّس دوباره با خار و خس آلوده شده است *

۳۶۵ در اثناي اين تشويش عام شب كه غالبًا عساكر خسته و هيبت زده را نصرت ميدهد سبب جدائي طرفين شد - پس سلطان حكم داد تا توپهائي را كه همه نزديكتر بدشمن بود عقب كشيدند و با قليلي هيزم و بوتهائي كه در اطراف پيدا شد آتش گونهٔ افروخته خود با تمام لشكر شب درصحرا بسر برد امّا بدون اينكه درباب خدمهاي فردا تصميم عزيمت داده باشد زيرا كه بسيارمردم خبر فرار دشمن مي‌آوردند - امّا بعد از طلوع صبح معلوم شد كه خبر ايشان برخلاف واقع بوده ودشمن درهمانجا كه بود ايستاده بود - سپه سالار خصم از روي عقل عساكر خود را نه گذارده كه تمام شب حركتي بكنند و بفراست دريافته بود كه اگر اندك قدمي

از آنجا بر ندارند مدد ایشان کم میشود وبسیاري ازایشان نیز فرار خواهند کرد - لهذا حکم رانده تا هر قسم آذوقه را که در اطراف ملک فراوان حاصل میشد بجهت شام سپاهیان آوردند و خود درمیان ایشان خوابید - بعلاوه درآن شب نه فقط از فراهم آوردن سواره و پیاده پس ازپراگندگي بلکه قوّت وي ازدیاد کلّي پذیرفت از ورود دوهزار پیادهٔ تازه که ازخوبترین سپاهیان لشکر محسوب بودند و نیز پانصد سواره که هر دوفوج بفاصلهٔ یک روزه درعقب بجهت محافظت قورخانه وحصّهٔ بیشتر از توپخانه گماشته شده بودند بدون خیال اینکه معرکهٔ اتّفاق بیفتد که مقتضي حضور ایشان شود - فائدهٔ مخصوص که بر این مدد بر محلّ مترتّب شد این بود که مایهٔ تقویت قلوب سپاهیان دیگر شد چنانچه از جا نه جنبیدند و الّا ثبات قدم ایشان متصوّر نبود *

۳۶۶ محقّق است که اگر بفنون وعلوم ادبیّه بجدّ التفات بنمائیم حدّت طبیعت تسکین وتادیب میابد وحرکات بلند ضمیر که درآن عزّت وصلاحیّت حقیقي نفس منحصر است زیاده قوّت میگیرد - بغایت نادر اتّفاق مي‌افتد که صاحب علم وسلیقه هرقدر بعضي حرکات که لازمهٔ ضعف بشریّت است دروي بروز بکند اصلاً درست قول و بیغرض نباشد

از این رو که بواسطهٔ میل که بعلوم نظریّه دارد بحکم لزوم نائرهٔ شهوات مقرون بخود غرضی و طلب جاه در خاطر وی فرو می‌نشیند - و همچنین از این جهت آگاهی زیاد از آداب و فرائض زندگی حاصل میشود و قوّت تمیز وی مابین درجات طباع و آداب مختلفه نه فقط بواسطهٔ خیالات او کم نمیشود بلکه حدّت زیاد پیدا میکند - علاوه بر این تغیّرات نامحسوسه در سیرت و طبیعت انسانی احتمال کلّی دارد که تبدیلات دیگر نیز بامداد زحمت و کوشش روی‌دهد زیراکه از نتائج غریبهٔ تربیّت میدانیم یقین حاصل بکنیم که تربیهٔ انسانی همه مقرون بلجاج و استبداد نیست امّا بر خلاف آن قابل تغیّر فراوان از ترکیب اصلی است چنانچه اگر شخصی طبیعت مردیی را که آثار وی لائق اقتدا باشد مر مشق کار خود ساخته و از اسباب تجاوزات خود از حدّ تقلید او بخوبی آگاه و متّصل مواظب حرکات خود شده و با کوشش پیوسته ترک رذائل کرده متوجّهٔ اخلاق حمیده بشود شک نیست در اینکه بعد از چندیی طبیعت وی خوبیی دیگر پیدا خواهد کرد - بالجمله یکی از اسباب قویّهٔ دیگر تصفیهٔ ضمیر و در آن مرکوز ساختن میلها و نیّات حسنه عادت است - چنانچه شخصی که بپرهیز معتاد باشد از شور و شغب و بی‌حسابیها نفرت دارد و اگر بکار و شغل

پرداژه مستي وکاهلي عذاب اليم باز ميندايد واگر تواضع ومحبّت درحقّ ديگران مرعي دارد بزودي ازهرگونه ظلم وتكبّر متنفّر ميشود - بالاخره اگر كسي يقين كلّي بدارد كه صلاحيّت نفس قابل اختيار است وتا چندي دركفّ نفس خود استمرار داشته باشد نبايد ازاصلاح حال او مايوس بشويم *

۳۶۷ بمجرّد اينكه اين خبر درافواه افتاد سپاهيان مأيوس شده بغوغا و فرياد تهديد آميز پرداختند و كار گذاران كورتيز با ايشان صحبت داشته مشغول ايقاد نائرهٔ غضب ايشان شدند - آتش فتنه بالا گرفت چنانچه درهمه اردو شعلهٔ شورش نزديك بود زبانه زند - جميع سپاهيان با رغبت هرچه تمامتر درخواست نمودند كه با سالار خود صحبت بدارند - طولي نكشيد كه كورتيز ظاهر شده پس سرداران وسپاهيان متّفق القول ابراز تعجّب ويأس خود را ازاحكامي كه بايشان رسيده بود نموده گفتند كه ترس و هراس دربدو خطر سزاوار همّت اهل كاستيل نبود وفرار قبل ازظهور دشمن مقرون بعار وننگ بود - وگفتند كه عزم ايشان اين است كه امري راكه تا حال بخوبي ازپيش برده وواضح بود كه ممدّ بازدياد شوكت وعظمت وفائدهٔ ملك ايشان بود ترك نكرده وبسرداري وي مستظهر

و در هر خطر با وي شريک شده درطلب ممالک معموره
و خزائني که ايشانرا ترغيب آن داده بود اقدام نمايند - امّا
گفتند که اگر وي رکفت برنهضت اختيار کرده و از روي
بی‌همّتي قطع اميد هاي شهرت و دولت نموده کار را بحريفي
حاسد واگذارد پس بجاي او که غيرت اقدام در آن ندارد
سردار ديگررا بجهت رهنمائي طريق نام و ناموس انتخاب
خواهند کرد *

۳۶۸ اقايان من اگر در اين وقت بقسمي از مضامين آرايش
معاني بيانيه بپردازم آنرا مايهٔ ننگ خود خواهم شمرد -
اينگونه بازيچها باحوال کسانيکه وکيل ايشان هستم و بادّعائيکه
دراثبات آن ميکوشم و بميل خودم درچنين وقت عظيم
موافقت ندارد - اقايان من ميدانيم طرز مضامين مزبورهٔ مکرّر
بچه نوع است - ما همه ميدانيم که غرض از آن تحصيل ميلان
خاطر اهالي محکمه و مائل ساختن ايشان بيشتر بمدّعي يا بمدّعي
عليه است تا بامر متنازع فيه وکذالک بجهت اغواي قضات
بتکدير موادّ حسن نيّت وراضي کردن ايشان است به تهاون
در اجراي لوازم عهدهٔ خود - بعلاوه بتحقيق پيوسته است
که درامور معظمه خصوصاً دراين قسم مقدّمات مضامين مزبوره
درکار است بجهت ضرر ستم رسيدگان جرائم وي و بجهت اصلاح

حال مابین مدّعی و دوستان مقتدر مجرمی که خود را بحمایت ایشان کشیده باشد - چنانچه متخاصمین با خوشی و لطف تمام مانند اینکه فیصله مناقشهٔ زبانی یا اصلاح کدورتی که بر سر سفره واقع شده باشد کرده از هم جدا شوند دروقتیکه مالک بالتّمام گرفتار وهن وهوان باگریه وزاری صدا باوج سپهر رسانیده با یاس و هراس لعنت به آسمان میکنند ٭

۳۶۹ محاصران تا هژده روز باستعداد انواع آلات حربیّه که درزمان قدیم اختراع یافته بود اشتغال داشتند - هیزم بجهت انباشتن خنادق و نردبانها بجهت صعود بر سر دیوارها مهیّا کردند - چهار منجنیق از تختهای درختان عظیم ساخته و با رسن معلّق وسر آنرا آهن نصب کرده و هریک را بامداد زحمت پنجاه نفر در حرکت آوردند و این برجهای بلند چوبی بامداد چرخها و میلها از جای خود جنبید و سطحهٔ وسیع موازی فصیل گشت - صبح روز نوزدهم دشمن از دروازه پرینسئین تا قلعهٔ وتکن از هر جانب حمله برده و هفت فوج ایشان با آلات حربیّه بیورش شهر قدم پیش نهادند - اهالی روم قدیم بر سر فیصل جمع شده سخن سپه سالار را که باستمالت قلوب ایشان میپرداخت با دغدغه وتشویش تمام شنیدند - هنوز دشمن بر سر خندق نرسیده بود که سپه سالار خود تیر

اوّل را انداخت و قوّت و هنر وي بقدري بود که يکي از
سرداران لشکر دشمن را که از ديگران پيش آمده بود بدان تير
بر جايش دوخت و اهالي روم در همه باره بانگ فتح و آفرين
برزدند - پس تير ديگر انداخته مثل اوّل بهدف رسيد
و مردم دفعهٔ ديگر صداي تحسين بلند کردند - پس حکم داد
تا تير اندازان کارها را نشانه کردند و آنها را بلا تا خير زخم
کاري زده از پاي در آوردند و منجنيقهائي که ميکشيدند بي آنکه
مهمّي از آن ساخته شود برجا ماند چنانچه در عرض يک
دقيقه جميع زحمات و مقاصد سلطان گوتهه برهم خورد *

۳۷۰ آراي متعلّقان سلطان بکلّي بطور ديگر بود بدين معني
که تا هژده سال درشدّت و رفاه با او ايستادگي کرده و چون
رفيق مصيبت او بودند لابد بايد درسعادت نيز با وي
شريک بشوند - و همچنين گفتند که مناسب نبود که ايشان
و بد خواهاني که با سلطان بالاستحقاق خود جنگيده و در
بازگشت او بر تخت مخالفت نموده بودند تا وقتيکه يقين
شد که بجهت استخلاص ملک از تعدّي سپاهيان چارهٔ ديگر
نبود بيک چشم ديده شوند - بر فرض تسليم اينکه امثال
اين مردم بواسطهٔ خدمات جديد سزاوار عفو پادشاهي شوند
ليکن بلا شکّ آثار ايشان بدرجهٔ افعال کساني نمي رسيد که

نه فقط احتیاج برحم سلطان نداشتند بلکه بهتر آنرا از غدر حقوق شکر گذاري بر نعمهٔ او داشتند - علاوه بر این پرسیدند که آیا باید اینگونه مردم مکنت و ثروتي را که بواسطهٔ خرابي حامیان تخت و تاج اندوخته در دست بدارند و بس نبود اینکه بر جان و مال موروث او که چند دفعه بر وفق قانون عدالت بدیوان حلال و مباح شده بود ایمن بوده مانند سائر مردم از فوائد حکومت با مروت که از مدتها بجنگ آن بر خاسته بودند بهره ور باشند - لازم نبود که پاداش خدمت ایشان مایهٔ زیان مردمي بشود که فقط گناه ایشان اظهار صداقت در ایفاي شروط متابعت بسلطان بود و چه فائده داشت براي سلطان که شکار از دهن دوستان صمیمي گرفته شکم دشمنان قدیم را پر سازد - و چه اعتماد بود بر مردمي که بمخالفت و محاربت سلطان بر خاسته و او را محبوس ساخته و چنین مینمود که محض احتراز از پادشاه کشي را دلیل کامل بر دولت خواهي خود میدانستند - صحیح است که در این اواخر در جلوس سلطان معاونت نموده امّا همچنین محقق است که قبل از آن هم در خرابي او کوشیده بودند و هنوز هم اظهار عقائدي مینمودند که شاید مایهٔ ترغیب ایشان بتجدید این امر بشود *

۲۷۱ هریک از دو طائفه بجهت تأیید تدابیر مخصوصهٔ خود دلائل معقوله داشتند - اجمالاً استدلالات اشخاصی که بیش از سائر متعلّقان سلطان موصوف بعقل و پیش بینی بودند این بود که شکّ نیست که خلافهای عظیمه وجود داشته امّا تدارک آن دیده شده است و محقّق هم هست که ملاحظهٔ حقوق معتنا بهٔ مردم نشده امّا حالاً بحفظ واثبات آن بمحکمتر وجهی پرداخته اند - مجلس ملکی برغم رسوم قدیمه وبخلاف اصل وضع قواعد ملکیّه تا یازده سال منعقد نشد امّا حالاً قرار بر آن شده است که مجلس مزبور هر سه ساله جمع بشود - نائب سلطنت خواست که حکومت لشکری علی الاستقلال برپا کند امّا بسزای خیانت خود رسیده است - وکذالک قسیس بزرگ که رسومات مذهب ملارا باحداث قواعد فرقهٔ دیگر ملوّث کرد وبا کسانیکه از قبول مسائل او امتناع نمودند با ظلمی که خاصهٔ اهالی آن فرقه است پیش آمد حالاً اسیر شده تا اینکه اکفا واقران برسیدگی امروی بپردازند - قاضی القضات تدبیری را امضا داشت که برحسب آن ملک هرکس عرضهٔ ضبط از طرف سلطان بود امّا مغضوب النظر وازپایی درآمد ومجبور به پناه بردن بملک خارج شده است - ظلمه بسزای جرائم ومظلومان

بحقّ تلافي مصائب خود رسیده اند - در این صورت اختیار نمودن همان طریقه که در اوائل اجتماع مجلس بعد از انقضاي مدّت متمادي و استحضار از این همه فساد که بامور ملکیّه راه یافته بود اجراي آن مقرون بانصاف لزوم وقت بود بغایت دور از عقل خواهد شد - حالاً باید برحذر باشیم که ظفر بر حکومت مستقلّ منجرّ بعدم انتظام نشود - در قوّة ما نبود که قواعد نا هنجار را که در این اواخر مایهٔ خرابي ملک بود بدون وقوع چند صدمه که سبب تزلزل بنیان ضوابط ملکیّه شده است از میان برداریم - امّا حالاً که اساس قواعد مزبورة ازهم ریخته است بتعمیر و اصلاح عمارتي که قبل از این انهدام آن بر ذمّهٔ ما بود باید پرداخت - و در آینده مصلحت ما در این خواهد شد که از هرگونه مستحدثات ابا نموده جمیع حقوق مخصوصه بسلطان را که بجهت نائبهٔ ملک باو مفوّض شده است از تسلّط اغیار محفوظ بداریم *

۳۷۲ رود خانهٔ رو بقون که از شهر اریمنیم تقریباً ده میل و از شهر روانه بیست میل مسافت دارد سرحدّ مابین اتالیا و فرنگستان بود - و این رود کوچک از اجتماع سه سیلاب است که ازکوهستان بر میخیزد و مثل اغلب رود خانهائي که درسمت مشرقي کوههاي اپنین واقع است در فصل تابستان

خشک میشود - شاید درماه نومبر و فصل زمستان شدّت سیل سدّي مناسب با وسع معتنا بهٔ رود خانه شود امّا از مدّتي متمادي سرحدّ شمالی اتالیا مصون از تاخت و تاز بوده وپلي که چندان بزرگي نداشت بر آن بسته شده بود - بالجمله چنین مینماید که قیصر بندوبست آخر را در خفیه کرده ومطالب خود را تا حین اجراي آن پنهان داشته بود - صبح روز پانزدهم افواج چند بطرف رود خانه پیش فرستاد وخود در راونه مانده ودریکي ازجشنهاي عام حاضر بوده ومردم را نیز وعده گرفته ایشانرا با تلطف وتواضع که عادّتي وي بود مهمانداري کرد - شام وقت غروب آفتاب ببهانهٔ اذن رخصت مختصر گرفته در گالسکهٔ که از قاطرها رانده و از صاحب آسیائي که در آن نزدیکي بود بکرایه گرفته شد سوار شده با قلیلي خدم بجهت اینکه بر سر وقت سپاهیان درمحلّ معهود برسد شتافت - امّا بسبب اهتمام اینکه از خطر ملاقات باکسي ودرافواه افتادن حرکت او نجات یابد ترک شاهراه کرده درمیان راههاي کوچک آنجا راه گم کرد و مشاعل همراهان علی التّوالي خاموش شده او در تاریکي کلّي ماند - آخرالامر از گالسکه پیاده شده و برهنمائي یکي از دهاقین بمنزل مقصود رسید *

۳۷۳ از طرف دیگر سلطان چارلس از فتحي که با آساني و بدون خونریزي اورا دست داده بود راضي شده و با حزم و احتیاط چنانکه در ملك دشمن لازم است با تأنّي نهضت کرده از کماهی فیروزي خود آگاهي نداشت - امّا بالاخره ممالیك بارسال قاصدي اورا بر نیکي انجام سعي مردانه که در استخلاص وآزادي خود نموده بودند مطّلع گردانیدند و درهمان وقت نیز وکلا از جانب اهل شهر بجهت تفویض مفاتیح و درخواست حمایت و صیانت از جور و تعدّي سپاهیان رسیدند - در وقتیکه سلطان مشغول بفکر مصالح لازمه بود سپاهیان بخیال اینکه مبادا صید وغنیمتي که متوقّع آن بودند از دست شان ربوده شود بغتةً بدون حکم بشهر حمله برده بناي قتل و غارت بدون ملاحظهٔ بسّ وجنس گذاشتند - پس کار از کار گذشته دیگر ممکن نبود که ظلم وحرص وفسق وفجور ایشانرا منع بکنند - هر جور و ستمي که سپاهیان در حین شدّت یورش مرتکب آن میشوند و هر ظلمي که از ایشان صادر میشود در وقتیکه عداوت وبغضي که نتیجهٔ اختلاف عادات و مذهب است و مایهٔ ازدیاد شدّت سبعي میشود درآنجا روي نمود - سی هزار متجاوز از سکنهٔ بیگناه شهر در آنروز ماتم انگیز هلاك و ده هزار نفر بطور غلام و برده برده شدند - ملّي حسن عرضهٔ

نفرت زدایائی که اینهمه مصائب را بر سر ایشان آورده بود و بمحل
رحم کسانیکه بواسطهٔ ترک مبالات مصدر اینهمه بلیات شدند
گشته - بر تخت خون آلود در آمد - سلطان از آن قضیهٔ هائله
که گویا زلک بر روی آئینه فتح او بود بغایت متأثر شد و در
خلال این وضع وحشت ناک فقط چیزی که مایهٔ تسلّی خاطر
او شد این بود - که ده هزار نفر از اسرای عیسوی که از آنجمله
اشخاص محترم و معتنا به چند بودند دروقت دخول بشهر
اورا ملاقات و زانو زده با دعا و شکرانه اورا ناجی خود میخواندند *

۲۷۴ امثال این اوضاع مایهٔ پریشانی و عجز طباع ضعیفه میشود
امّا عرق غیرت مردم با رزانت و متانت رأی را بهیجان
می آرد - بنابر آن ولیوم چون دام تزویر و خیانت در اطراف
وی گسترده شد بقسمی که هر جوانی دیگر در آن گرفتار میشد
دانست چه طور باید با ثبات و احتیاط درکارها اقدام نماید
بچنانچه مدّتها قبل از آنکه بسرحدّ بلوغ رسید میتوانست
کتمان اسرار کند و بجوابهای با ایجاز و حذر تفحّصات
مردم را ردّ نموده و وقار و تمکین و هیبت بر خود بسته
شهوات و اغراض خود را پنهان دارد - با اینحال در اطوار
معقولهٔ صحبت و علوم ادبیّه چندان ترقّی نکرد از آن رو که
در آن عصر امرای هلند از حسن آدابی که غایت کمال آن

مابین بزرگان فرانسه بررز داشت و بکمتر درجه مایهٔ زینت و زیبایش دربار انگریز بود بیخبر بودند و آداب ولیوم بکلّي بر این منوال بود - چنانچه خود اهالي هلند اورا عاري از تهذیب اخلاق میدانستند و اجانب اورا بترش روي و بي‌مروّتي نسبت میدادند و چنین مینماید که در معاشرت و مراودت روزمرّه از آدابي که بر قیمت عطا میفزاید و از تلخي انکار میکاهد جاهل یا غافل بود *

۳۷۵ درانثناي این وقائع محال بود شخصي که نخواست با روزگار یار بشود در ادارهٔ امور ملکیّه دستي بدارد یا بدرجهٔ برسد و فقط مردمي که دست ازکار برداشته کناره گرفته بودند میتوانستند بیکي از طرفین تا مدّتي تعلّق بدارند - دراینگونه ایّام هرکس که بر تحصیل عظمت وشان در رتق وفتق امور مملکت تصمیم عزیمت بدهد باید ترک ثبات عمل نموده بعوض اینکه در اینهمه تغیّرات بی‌انتها ثبات بورزد متّصل مراقب علامات انقلابات آینده شده درعین وقت طرف زبون را رها کند - واگرچه در وقت اقتدار طائفهٔ از طوائف با اعمال ایشان همداستان شده باشد باید دربدو ظهور اختلال ازکارهاي ایشان کناره جسته درتفضیح وتفسیع رفقاي قدیم کوشیده با دوستان دیگر مجدّدًا در طریق دولت و اقتدار

اقدام نماید - بالجمله شخصي مثل او بواسطهٔ وضعي که دارد هنرها و کذالک چند معائب مخصوصه بالطبع بروز میکند چنانچه سرعت فهم و تدابیر حاضره مستعدّه بهم میرساند و با آساني هرچه تمامتر آراي خود را با خیالات طائفهٔ که از روي اتّفاق بدان تعلّق دارد تناسب میدهد - دراستي در تتبّع بر صورت حال بکار میبرد و بقدري که بنظر عوام مثل معجزه مي آید و مثل کیاست شحنهٔ کار دیده در پي بردن باندک اثر جرمي یا مانند حذاقت صیادان تمائل وحشي در تشخیص دیدن جاي پاي جانورها مینماید - امّا صداقت و یك روئي و سائر اخلاق متعلّقه بسداد وراستي درورزیري که بدین طور تربّیت یافته باشد کم پیدا میشود چنانچه اعتقاد در عقائد مردم و شوق در انجاح مطالب طائفهٔ مخصوص ندارد - و چون بسیاري از رسوم قدیم را مندرس شده وازمیان رفته وکذالک بسیاري از قواعد جدید را که فائدهٔ کلّي در آن متوقّع بود برهم خورده دیده است محض منتهي به بطلان و مایوسي میشود و اصلا بقدمت رسم نمیکند و از ترقّي و اصلاح نومید میگردد - برکارهاي کسانیکه بحفظ موجوده میپردازند و بر اعمال مردمي که رغبت اصلاح حال دارند علی السّویّه مي خندد و از جملهٔ رسوم و قواعد ملك چیزي نیست که از تخریب یا حفظ آن مضائقه یا

شرم بدارد - وفاداري و تعلّق بدوستان بخيال اينگونه مردم
ضعف بلادت وخبط دماغ مينمايد وعلم سياست نه عملي
ميدانند که مقصود آن سعادت ورفاه بني نوع انسان است
بلکه نوعي از قمار بازي ميپندارد که درآن بخت و حذاقت
دخيل است - چنانچه اگر شخصي بطور بيباکانه نرد ببازد شايد
دولت يا درجه يا تاج بيابد امّا اگر کج ببازد شايد از مال و جان
محروم بشود - طلب جاه که درامزجهٔ شريفه واوقات مناسبه
گويا قريب بخصال حميده است چون از هر خيالهاي بلند
ومقتضيات فوائد انام خالي باشد حرص مقرون بجود غرضي
ومانند بخل داني گردد *

۳۷۶ پس سلطان برخاست وچون بسبب ضعفي که داشت
نميتوانست بايستد بر شانهٔ شاهزادهٔ آرنج تکيه داده متوجّهٔ حضار
شد و ازکاغذي که در دست داشت جميع امور معظمه را که
از بدو جلوس تا حال درآن اقدام نموده و بانجام رسانيده بود
با هيبت و تمکين بدون خود نمائي تقرير کرد - وگفت که از
هفده سالگي با فکر و التفات تمام همّت بر ادارهٔ مهام ملکيّه
گماشته و هيچ جزئي از اوقات خود را بفراغت نگذرانده و
بسيار کم بعيش وعشرت پرداخته ومکرّر در ممالک ديگر که
شرح آن طول دارد يا بصلح يا بجنگ سفر کرده يازده دفعه

بز سفر بدریا نموده بود - وگفت مادامي که صحت مزاج بر قرار
بود چنانچه مشهورست کما ینبغي از عهدهٔ خود بر آید و قوّت
نفس بر کفایت امر جزئیل حکومت اینهمه بلاد وسیعه میکرد
هرگز از رحمت شاهانه خالي نکرده و از ماندگي ملالت بخاطر
گاهي راه نداده بود - امّا حالاً که احوال بر هم خورده و نیز بواسطهٔ
شدّت بیماري لاعلاج تحلیل یافته این همه ضعف که روي
درازدیاد است علامت آن بین که باید از سلطنت استعفا
نماید زیراکه اینقدر میل بپادشاهي ندارد که بخواهد عمل
حکومت را در دست بي قوّتي خود بدارد در وقتیکه دیگر
قابل حمایت رعایا نیست و نمیتواند متضمّن سعادتي بشود
که میخواست از آن بهره ببرند - پس گفت که بعوض سلطان
مثل خود که از بیماریها تنگ آمده و غالبًا نیم مرده است
پادشاهي را که در عنفوان شباب و بعد عادت حکمراني
و عقل و حذاقت پیري منضمًّا با قوّت جواني میداشت
بایشان میدهد - و بعد از آن درخواست کرد که اگر در مدّت
متمادي سلطنت خطائي بزرگ در رتق و فتق امور مملکت
از وي صادر شده یا بواسطهٔ لزوم اینهمه کارهاي معظمه و کثرت
التفاتي که باید بدان نماید در مصلحت شخصي از رعایا
بي پروائي داشته یا درحقّ کسي زیان آورده بود رقم عفو

بر زلّات وي بکشند - وگفت که حقوق وفاداري و دولت خواهي ایشان همیشه بر ذمّهٔ او ثابت است و خدمات ایشانرا بهترین تسلّیها و خوبترین پاداشهاي زحمات خود دانسته در ایّام عزلت وکنارهٔ جوي آنرا بخاطر خواهد آورد و در حین مرگ از خدا خواهد خواست که کارهاي ایشان ۱ همیشه بخیر شود *

۳۷۷ جمیع چیزهائی که در اطراف ما است اگر باستعمال آلات طبعي و اغتنام فرصتهائی که بدست مي‌آید چنانکه باید بپردازیم موجب حفظ صحت یا راحت یا لذّت ما میشود - خزائن معدنیات و فلزّات از امعائي مخفي خاك میسّر میشود حتّی سنگهاي عام و بی قیمت که زیر پاي ما است به همین واسطه که قدم بر آن مي‌نهیم بي‌فائده نیست و هم بجهت بسیار چیزهاي سودمند استعمال میشود - بساط زمین که مثل سفرهٔ بخوبي آراسته شده در زیر اقسام میوجات و نباتات وغلّات خوش مزه و لطیف که بجهت پرورش تنها و استیفاي لذّات و استمالت قلوب و معالجهٔ امراض ما است چه طور خوب مینماید - چه قدر گلهاي رعنا و خوشبو است که بجهت استرواح شامّه و لذّت بصر ما مروید وکذالک قوّت سامعه نیز از آواز طیور که در هر بیشه و جنگل با تقریر ساده بی تکلّف مارا خوشحال دارند متلذّذ میشود - مقصود از ذکر بیشه

و جنگل این است که آراسته است با درختهاي بلند و خوش آیند که هم خوش منظر است و هم سایه میگسترد و آدم را از شدّت باران و تاب آفتاب محفوظ مي‌دارد و هیزم بجهت آتش و تخته ها بجهت بناي خانه وچهار و اسباب ضروري دیگر نیز از آن حاصل میشود - حتّی از کوههاي بي علف نهرهاي آب میریزد که هم بجهت سدّ رمق ما لزوم تمام و هم بجهت آباري زمین قابل زراعت فائدهٔ کلّي و هم در حمل و نقل اسباب و احمال و حفظ مراودت مابین ما اثر بزرگ دارد *

۳۷۸ در طبیعت ولزوم بسیاري از صفاتي که لازمهٔ وضع سلطان نامدار است مجهول و هم بواسطهٔ تربیت بسطت و کمال فوق العاده رسیدهٔ بود - در بدو بروز قوّت تمیز با حصافت عقل ورزانت طبع خود را از پدر و مادر محروم شدهٔ وزیر قومي بزرگ امّا مقهور و مغلوب دید - عوام النّاس هم از صد سال تعلّق تمام بخاندان او داشته بودند هر وقت که اورا میدیدند چنان فدا مینمودند بطوري که در آن مجال شکّ و شبهه نبود که اورا سردار خود میدانستند - وزراي قابل وکاردیدهٔ ملک که دشمنان صلبي خانوادهٔ او بودند هر روز بجهت اظهار بندگي و تعارفات دروغ آمیز و ملاحظهٔ علامات ترقّي عقل وي در حضور مي‌آمدند و با دقّت تمام

مواظب اوائل امارات میل او بطلب بزرگي شده هیچ سختي را
که بدون تامّل یا بي ملاحظه ازوي صادر شدي درخاطر
ثبت میکردند - درنزد او ناصحي معتمد علیه نبود وهنوز
بپانزده سالگي نرسیده بود که امناي دولت حسن برده جمیع
خدم ونوکران را که بوي بستگي یا نزد او اعتبار داشتند از
خانهٔ او بیرون کردند و او در این باب ممانعت مینمود با اهتمامي
که زیاده ازاقتضاي سنّ اوبود ولي مفید نیفتاد - اینگونه
اوضاع مایهٔ قلق واضطراب ضعفا امّا مورث مزید استبداد مردم
قوي الطّبع میشود *

۳۸۹۰ هر دو طرف شب را بطوري که علامت نتیجهٔ معرکهٔ
روز دیگر بود بسر بردند - فرنگان بدعا و نماز وتهیّه و تدارک
اسباب حرب بدون دغدغه و اضطراب اشتغال داشتند برخلاف
انگریزان که با عیش وعشرت واعتماد بیهوده وبیجا چنانچه جمیع
استعدادات لازمه را مهمل گذاشتند شب را بروز آوردند -
علي الصّباح هر دو عسکر ملاقي شده ازیک ساعت بعد از طلوع
آفتاب تا یک ساعت قبل از غروب بالسّویّه سرگرم حرب
بودند - آخرالامر فرنگان چنین فرا نمودند که پاي ثبات
ایشان از جاي شده درهم وبرهم شدند واین خود خدعهٔ
بود که آنرا بقاعده آموخته بودند - انگریزان مست بادهٔ فتح از

نظم و ترتيبي که سلامت ايشان مشتمل بر آن بود افتادند
و چون سلطان فرنگان صورت حال را بر اين منوال ديد سپاهيان
خود را علامت داد تا مثل اوّل صفوف خود را آراسته بر سر
انگريزان متفرق و پراگندة بريزند - در اين حيص و بيص
سلطان انگريز آنچه لازمهٔ همّت او بجهت فراهم آوردن افواج
و تجديد معرکه ممکن بود بجاي آورد - امّا در وقتيکه بهر طرف
ميشتافت و آب بر روي کار سپاه خود مي‌آورد تيري بسرش
آمدة در مغزش جاي گرفت و بطوري که مناسب با حال
سلطان بهادر و جوانمرد است بخاک افتاد - انگريزان علي‌الفور
فرار کردة شکست فاحش يافتند و خلقي انبوه از ايشان مقتول
شدند - بيم و تشويشي که بر اين شکست و مرگ سلطان مترتّب
شد بيش از نتيجهٔ جنگ در قلوب مردم اثر داشت و احتمال
دارد که اگر سلطان فرنگان بلا تأمّل بجانب لندن در حرکت
مي‌آمد مقاومت و مقاتلت ديگر صورت نميپذيرفت - امّا
انسب دانست اينکه ساحل دريا را در تصرّف آوردة راه بجهت
ورود افواج مددي بازبدارد و در وقتيکه فيروزي قرين حال
او بود بيشتر تا در اوائل امر بر دولت و اقبال خود
بي اعتماد بود *

۳۸۰ بستني لذ اد کارس ماريوس سبب کمي اعتبار او نزد

امرا و بزرگان امّا مایهٔ مزید وقع او در انظار عوام النّاس شد
چنانچه در هر واقعه دهشت ناک جان و مال خود را فقط
در تحت حمایت او مصون و فقط او را لائق ادارهٔ امور
جنگهاي صعب و خطرناک میدانستند - و في الحقیقه ایشانرا
دو دفعه از شدیدترین جنگهاي که دشمن خارج گاهي تهدید
آن نموده بود رهانید - در میدان جنگ حزم و احتیاط تمام
مي‌ورزید و در وقتیکه منتظر آن بود که فرصتي بجهت حرکت
بخوبي دست دهد چنین ظاهر میکرد که بنیاد تدابیر خود را
بر اقوال فال گیران و منجّمان مي‌نهاد - و تا وقتیکه بامداد
شگون و فالهاي دروغ آمیز و آثار غیبي سپاهیان را مطمئنّ
فتح نساختي در جنگ مبادرت ننمودي - چنانچه دشمنان
از وي میترسیدند و او را بیش از عامهٔ بشر میدانستند و اعادي
و موالي را اعتقاد این بود که تائید و رهنمائي آسماني منشاء
افعال او است - بالجمله هر استعدادي که داشت در فنون
حرب بود و از هر جنس علوم ادبیّه خالي و شفاهاً تحقیر
جمیع معارف اکتسابیّه میکرد - از غرائب اتّفاقات شهر اربنیوم
مولد دو شخص بود که یکي از ایشان از جمیع کسانیکه بر آداب
و علوم بلاغت و فصاحت رومي پشت پا میزدند بمزید شهرت
ممتاز بود و دیگري در اصلاح و تکمیل علوم مزبوره نام خود را

که بلند آوازه بر سر زمین آن ساخت - علی ایّ حال ماریوس
در مجلس ملدا وقعی نداشت و فقط مایهٔ حفظ اقتدار او
در شهر تحریک سلسلهٔ حسد طبعی مابین اهالی مجلس و رعایا
بود از این رو که بواسطهٔ اظهار عداوت با یك طائفه میتوانست
خود را سرکردهٔ طائفهٔ دیگر بسازد و چون اثری از حبّ
وطن و حذاقت در ادارهٔ امور ملکیّه در طبیعت وی نبود
مجتّی را که متعلّقان بوی داشتند نه در دائرهٔ ملّت بلکه
بجهت مصلحت و ازدیاد نام و ناموس خود بکار میبرد - القصّه
طبیعتی و هنرهائی که داشت مهام ملك را در بیرون بغایت
درکار امّا درخانه مورث فتنه و مخاطره بود - با امرا و بزرگان
ملک عداوتی شدید داشت و با اینهمه مستعدّ آن بود که
همان دولت جمهوری که آنرا مستخلص ساخته بود بجهت
استیفای حرص نام و انتقام خود تخریب کند *

۲۸۱ عدد طرفین تقریباً مساوی بود امّا در وضع دو لشکر
که اهالی آن هم زبان باشند هرگز چنین تفاوت نبوده است -
متعلّقان پادشاه مست بادهٔ فتوحات جدیده و عزّت و محبّت را
با جنگ یکی دانسته برکلاهٔ خودها بر زده و زلفها از زیر
خودها نمایان با زیب و زینت تمام چنانچه روز معرکه مانند
صبح عید یا شب نشاط بود بیرون آمده و بواسطهٔ آوازهای

مهیّجهٔ شیپور گویا خون در ابدان شان برقص آمده اسپان را گوش قلم و دم علم کرده می تاختند - برخلاف دشمن که با صفوف عدیده و متراکمه آراستهٔ جدال و قتال بودند مغفرهاي فولاد وکلاهاي بلند را تا ابرو کشیده از بشرهٔ ایشان اثر عزمي ثابت هویدا و آتش غضب اندروني که بواسطهٔ دامن زدن وعظ علماي ملّت شعله ور شده و از خواندن مزامیر تهدید آمیز زبور زبانه کشیده از ابروهاي درهم ولبهاي برهم ایشان روشن بود - اسلحه ویراق طرفین بوضع شجاعت ایشان مناسب بود چنانچه شمشیرها و نیزها و طپانچهاي طائفهٔ سلطان سبک ولامع و بجهت حملهٔ سریع واستعمال چابک درکار بود - امّا شمشیرهای سنگین ونیزهاي بلند و تفنگهاي وزن دار دشمن هم بجهت دفع حملهٔ شدید واتمام کار پراگندگان لائق بود *

۳۸۴ اشخاصي که بیش از سائر متعلّقان بعقل و اقتصاد موصوف بودند اگرچه مثل دیگران عقیدهٔ خود را آشکار نمیساختند امّا از ارادهٔ جلوس کرمول اندیشه نموده یقین کردند که فقط چیزي که متمّم خرابي سلطان مستحقّ بشود و درخت امال استقرار آیندهٔ دودمان او را ازبیخ برکند اجراي همان مطلب تواند شد - و همچنین فهمیدند که مردم ترک امید اصلاح حال ملک نموده همّتي که هنوز در خاطر ایشان باقي بود

محض بواسطهٔ نفرتي بود كه از اختلال و اغتشاش اوضاع حكومت
حال ميداشتند - بعلاوه بسياري از اشخاص كه در مبادي
نزاع جانب سلطان را گرفته بودند وفات يافته و كمي از اهالي
ملك سلطان را بواسطهٔ امتداد ايّام مهاجرت او ميشناختند -
بالجمله اسباب فراوان خوف موجود بود كه مبادا حصهٔ بزرگ
از محبّتي كه مردم در لباس دولت خواهي سلطان بر خود
مي‌بستند بيشتر بواسطهٔ حفظ تخت و تاج بروز ميكرد تا بجهت
تعلّق بصاحب آن - واگر كرمول بر تخت برآيد وكار حكومت
در جدول اصلي جاري بشود اگرچه شايد كسانيكه مائل بدولت
جمهوري بودند از سر روي بپاشند امّا تعلّق مردمي كه پادشاهي
را بر دولت جمهوري ترجيح ميدادند بكلّي جابر اين كسر
و غالباً مايهٔ رضامندي و انقياد كلّي صاحبان ملك ميشد -
و بواسطهٔ همان تغيّر حال در باب امرا و بزرگان كه حالاً
جميع ايشان از اشتراك در ادارهٔ امور و از حقوق و مخصوصات
شرافت نسب خود محروم مانده و لهذا دشمني شديد
با امناي دولت حال مي‌ورزيدند حقّ بمقدار ميرسيد و ايشان
با خوشي هرچه تمامتر بهر سلطاني هر قدر غاصب باشد بستگي
پيدا ميكردند و از قراري كه معلوم شد برحسب يكي از
ضوابط سلاطين سابقه رقم عفو براين گونه انقياد كشيده ميشد -

در آن وقت نیز بسیاری از بزرگان میل باستخلاص خود و ترک
جانب سلطان اظهار مینمودند لهذا کسانیکه از روی عقل
و پیش بیني این همه مطالب را بخاطر مي‌آوردند در موقوف
داشتن ارادهٔ مزبور و منع ابراز چنین خواهش از طرف اهالي
مجلس حتّی‌الامکان کوشش بکار میبردند *

۳۸۳ اگرچه خفّت و طیش از طبیعت من استبعاد دارد
امّا ملالت و کلالت بر خاطر من هرگز استیلا نمي‌یابد و لهذا
از امور مقرون بهیبت و غم انگیز چنانچه از اوضاع پر شادی
و طرب طبیعت لذّت مي‌برم و بدین واسطه اسبابي را که
دیگران با بیم و اندیشهٔ تمام ملتفت بدان میشوند من اسباب
اصلاح خود میسازم - چون قبور بزرگان را مشاهده میکنم
نائرهٔ حسد در سینهٔ من بکلّي انطفا میپذیرد و چون حروفي را
که بر تختهٔ گور خوبصورتان نگاشته است میخوانم خواهش‌هاي
بیجا فرو مي‌نشیند - علامات غم و غصّهٔ والدین بر سنگ
قبر پسران مورث دلسوزی و رقّت من میشود امّا چون مرقد
خود والدین بنظر مي‌آید غم خوردن بجهت کسانیکه قدري
قبل از ما رفته اند و باید بزودي در عقب ایشان برویم بیهوده
و بلا فائده مینماید - مشاهدهٔ قبور سلاطین نزدیک بمردمي
که ایشانرا خلع کردند و تامّل حال فصحا و ظرفا که حالًا

پهلوي حريفان خود خوابيده اند و تصوّر در احوال فقها و علمائي که در ايّام حيات بواسطهٔ مجادلات و مناظرات تفرقه در عالم مي انداختند اين همه سبب آن ميشود که با غم و غصّهٔ تمام مسابقات و مخالفات و مباحثات مختصر مردم را در پيش خيال مي آرم - و چون تواريخ مختلفه را که بعضي از آنها شش صد سال قبل ازاين و بعضي ديگر فقط ديروز بر قبور منقش شد ميخوانم بروز حشر که در آن جميع مردم معاصر اند و در همان وقت همه بايد حاضر بشوند التفات ميکنم *

۳۸۴ فقراي روم بواسطهٔ انفاق مکرّر و معيّن شراب و روغن و غلّه و نان و پول و آذوقه از لزوم زحمت بجهت تحصيل مدد معاش خود تقريباً فارغ بودند - باني شهر قسطنطنيّه تا بحدّي مخصوص شوکت و احتشام قياصرة را سرمشق کار خود ساخته امّا هرچند سخاوت وي موجب تحسين اهالي ملك بود متاخّرين بر آن ملامت کرده اند - زيراکه ملّت مقنّنان قوانين و فاتحان مثل اهالي روم ميتوانستند حق ادّعاي محصولات افريقيّه را که در اثبات آن خون خود ريخته بودند نمايند و آغستوس نيز بجهت دوام اقتدار خود با حذاقت تمام تدبيري کرد که برحسب آن اهالي روم تمتّع از اينهمه خصب و فراواني يافته در همان وقت غافل از آزادي خود شده مطيع

و منقاد وي شدند - امّا در حقّ قسطنطين ملاحظات قرائن ملكيّه وشخصيّه اقتضاي آن نميكرد كه اسراف او را عذر بتوان گفت زيرا كه غلّات را كه بجهت صرفهٔ اهالي پاي تخت جديد هرساله بطور خراج از مصر مطالبه مينمود از فلّاحين آن پرگنهٔ حاصل خيز گرفته صرف مدد معاش عوام بيكاره و بي‌حيا ميكرد *

۳۸۵ در ثبت تواريخ دولت انگلند عائقي بزرگ بواسطهٔ حدوث امري كه آن هم يكي از اسباب مزيد اقتدار ملک شده روي نموده است - وآن اين است كه جميع تغيّراتي كه از شش صد سال پيش تا حال در تدابير ملک مذكور اتّفاق افتاده است اگرچه عظمت تمام دارد امّا اثر بسط و ترقّي علي التّدريج نه نتيجهٔ انهدام اساس حكومت وبناء آن از سر نو شده است - وضع حكومت بالنّسبه به آنچه پانصد سال قبل رواج داشت حكم درخت بالنّسبه به نهال وبالغ درمقابلهٔ طفل دارد - صحيح است كه تبديلات بزرگ روي داده است امّا عصري نبود كه در آن اغلب قواعد ملكيّه مشتمل بر قوانين سابقه نبود - در اينگونه تدابير ملكيّه لابد بايد انحراف از قوانين ممهّده بسيار روي دهد ليكن درعوض آفاتي كه نتيجهٔ اين انحرافات است منافع بسيار در دست داريم - در ممالک ديگر

قوانین حکومت موقوم است و با یکدیگر زیاده مربوط امّا
ملکي نیست مثل دولت انگلند که درآن انقلاب قرین
حفظ رسوم قدیم و ترقّي با دوام و قوّت حدوث جدید با
احترامي که لازمهٔ قدمت دیر باز است مناسب باشد *
۳۸۹ سلطان مثل اغلب اگر نه مثل جمیع مردم طبیعتي
داشت مرکّب از اخلاق مختلفه امّا خصال حمیدهٔ او بیش
از معائب او بود - في الحقیقه اسم معائب نباید اطلاق بشود
زیرا که غالبًا هیچیک از زلّات وي سزاوار آن اسم نبود - او را
بیشتر مردي خوب باید خواند تا آدمي بزرگ و چنین
مینماید که بیشتر قابل ادارهٔ امور حکومتي منظّم و قائم بود
تا قبول تحکّمات اهالي مجلس عالي یا ردّ دعاوي بي جاي
ایشان - بحذاقت و حسن حیلهٔ که در امر اوّل بکار بود و
ببلادت و قوّت طبعي که انجام امر ثاني مقتضي آن بود
موصوف نبود - اگر سلطنتي مستقلّ بوي تعلّق میداشت
ایّام آن بواسطهٔ مروّت و حصانت عقل وي درفاه و سعادت
میگذشت و نام نیک بعد از خود میگذاشت واگر در عهد
او حدود اقتدار پادشاهي بالصّراحه مقرّر و معیّن میشد صلاحیّت
نفس وي او را از تجاوز از آن مانع مي آمد - امّا از اتّفاقات میشه
لخت او بایّامي افتاد که آثار ظلم و استبداد سلاطین سلف

باقي بود و رعايا بغايت مائل بآزادي و خود سري بودند - در اين صورت اگر چنانچه اتّفاق افتاده پيش بيني وي در امور ملكيّه كفايت استخلاص او از اين وضع خطرناك نكرد او را معذور بايد داشت - زيرا كه اگرچه بعد از وقوع حادثهٔ فلان اصلاح خطاهائي كه در آن رفته باشد غالبًا اشكال ندارد امّا در اين امر نميتوانيم تحقيق بكنيم چه قسم تدبير در وضعي كه او داشت متضمّن حفظ اقتدار بادشاهي و صلح و آرامي ملك ميشد - چون عزيمهٔ عداوت شديد و ممتنع التّسكين متعصّبان بود اندك سهوي از طرف وي منجرّ ببدترين نتائج شد و طبيعت انساني هر قدر قابل و مستعدّ باشد متحمّل اين تقاضاي سخت نميتواند شد - سلطان تركيب و چهرا خوش آيند امّا غمگين داشت صورت وي باعتدال و خوبي و آب و رنگ و اندام وي قوي و صحيح و اعضاي وي مناسب بايكديگر بود و چون ميانهٔ قد بود ميتوانست تحمّل مشاقّ و متاعب شاقّه نمايد - در سواري و ورزشهاي ديگر بي عديل بود و بجميع اخلاق ظاهريّه و بسياري از خصال باطنيّه كه لازمهٔ طبيعت سلطان مهذّب و مؤدّب است اتّصاف داشت *

۳۸۷ واضح است كه هم بجهت فراهم آوردن اسباب روز مرّهٔ زندگاني و هم بجهت تحصيل چستي و چالاكي نبايد جاي

تعرّق نشود درایمکه کدام دست باید بکار ببریم و کدام پا باید بر زمین نگداریم و فی‌الحقیقه ایگونه تعرّق نیست . پس پرسیده میشود که این چیزی طبعی است یا مکتسب - درجواب این باید ملاحظه نشود که تفارقی است ما بین طرف راست و طرف چپ در جمیع اجزای اعضای بدن - و آن نه فقط در قوّت اعصاب بلکه درمواد حیات و صحت نیز از این قوی‌تر است و برحسب اندازه وارد یافت از حفاظ وکهش دور مسوایسم هروقت بخواهیم نفس بکشیم که آلات حرکت در پهلوی راست بدن قوّت زیاد دارد - شاید گمان شود که سبب آن این است که دست راست بیشتر استعمال میشود امّا همان خاصّت در بینه پیدا میشود چنانچه بیماریها اجزای چپ بدن را بیشتر تا اجزای راست میگیرد و همچنین به تجربه رسیده است که رقّاصان در مشکلترین حرکات خود پای راست را استعمال میکنند امّا بدون ورزش روزمرّه ایشان ضعف طبعی تمام پای چپ بروز میکند زیرا که درتعلیم آن زحمت مضعّف میکشند تا اینکه در روز جلوه‌گری حرکات ناموزون روی ندهد - چنانچه اگر در این ورزش اهمالی رود بالطّبع میل باستعمال پای راست دارند بطوری که خالی از لطافت باشد - علاوه اگر عقب کسی راه برویم دیدا دیده میشود

که در حرکت بدن او فرقي ظاهر نشود واگر پاي چپ اورا نگاه بکنیم معلوم میشود که آنرا مثل پاي راست بثبوت نمیگذارد وغالباً شست آن همانقدر کج نیست وچنین مینماید که زیادة بر زمین فشار میکند - بالجمله بخیال من اسباب آن داریم که اعتقاد بکنیم که جاي اختیار شخصي نیست دراینکه همه چیز درکارهاي روزمرّة بسهولت زیاد بدست راست مي‌آید بلکه این مسئله نسبت به یکي از مخصوصات طبیعي دارد - وعلي الجمله ترجیح دست راست بر دست چپ نه برحسب عادت بلکه طبیعي ومقصود از آن ظاهر است - بعلاوه همان خاصیّت بر ترکیب شرایین بازو متفرّع نیست بلکه درپاي راست نیز ملاحظه میشود *

۳۸۸ بالطّبع قواي باطنیّة وي قوي بود وبحدّت ادراک اتّصاف داشت لیکن کسي از حرکات ضمیر او اطّلاع حاصل نمیکرد - درشادي واندوه ومحبّت وعداوت بشرة اوبنوعي یکسان وآرام بود که مردم اورا ازسخت دیلترین بني نوع انسان میدانستند - دراخبار خوب که بوي میرسید آثار فرح واگر شکستي میخورد علامت ترح ازچهرة وي بهیچ وجه معلوم نمیشد - در تحسین وتقبیح وپاداش وعقوبت مردم بریک وتیره با هیبت وآرامي بودي - کم اتّفاق مي‌افتاد

که غضب بروي استيلا يابد ليکن چون در خشم رفتي چندان متغيّر شدي که با وي نزديک شدن خالي از مخاطره نبود و امّا در اين اتّفاقات نادره چون غيظش فرو نشستي و بحال خود باز آمدي با کسانيکه بعنف سخني گفته يا حرکتي کرده بود چندان ملاطفت نمودي که ايشانرا خواهش آن شدي که دوباره در خشم رود - و چون محبّت ورزيدي محبّتش هم بدان نهج کمال علوّ داشت که در وقت وفات محبوبش چند نفري که حاضر بودند حالتي از وي مشاهده کردند که مضطرب شدند که مبادا عقلش زائل شود يا ازهاق روح کند - با چند نفري از احباب خالص الوداد که بصداقت وکتمان سرّ ايشان اعتمادي مطلق داشت بر خلاف صورتي بود که بمردم نموده بود زيراکه مردم چنين ميدانستند که او از حالاتي که لازمهٔ لذّت معاشرت انساني است محروم است - و او بر عکس با احباب خود مهربان و بتواضع وکشاده رو بلکه بصحبت و مزاح مائل بود چنانچه چند ساعت بر سر سفره نشستي و حظّ کامل از مصاحبت و مجاورت حضّار مجلس برگرفتي *

۳۸۹ پس وهن و هواني که امثال آنرا چشم نديده و هيچ بخاطر انسان خطور نکرده و زبان از بيان آن چنانچه بايد قاصر

است اتّفاق افتاد - جمیع مصائب ونکبات حرب که قبل از آن دانسته یا شنیده شده گویا بالنّسبه بدین خرابي رحم ومروّت بود - هرخانه وهرمزرعه وهر هیکل از لهیب آتش عام سوخت وبعضي از سکنهٔ بیچاره درحین فرار از دهات و قراي سوزان بقتل رسیدند - وبعضي دیگر بدون ملاحظهٔ جنس وسنّ واعتبار جاه ومنصب چنانچه پدر از پسر وزن از شوهر جدا شده درمیان گرد بادي از سوار ونیزه داران در زیر سم اسپان پایمال ودربند اسارگرفتار بملکي غریب در تصرّف دشمنان برده شدند - کساني که از این طوفان نجات یافتند پناه بحصنهاي حصین بردند امّا استخلاص از بلیّات تیغ وآتش وترک وطن سبب آن شد که ازگرسنگي در دام هلاک افتادند - تا چند ماه بیچارگان مزبور که مرگ وحیات ایشان بسته بسخت گیري و مروّت دیگران بود ودر ایّام فراواني وعیش وعشرت تمام با سختي زیاده ازشدید ترین قواعد روزه گیري ما میگذرنیدند با خاموشي وصبر و برد باري تمام و بدون فتنه وشورش وغالبًا بی اظهار شکایت روز بروز در کوچهاي مدراس و بر سر خاکریز بتخور صد ها میمردند چنانچه گویا درنقطهٔ وسط انبار هندوستان ازگرسنگي هلاک شدند *

۳۹۰ حال آن داشتم که از شرح بعضي از احوالات قحط و علائم که بر سر این بیچارگان آمده حملات دد و اوصاف دالّسه دایشان در سمهاي شما حالي گردانم - از این رو که از جمیع بلاآني که راه انسان را میرند گرسنگي بیش از همه در طبیعت اثر دارد چنانچه وقتیکه آن میرسد حتّی مغرور ترین مردم بر عجز خود اقرار میکند اما بعد از تامّل چنین معلوم میشود که شرح آنرا بطوري که باید و شاید نمیتوانم بکنم - تفاصیل آن بقدري مایهٔ نفرت و حیرت و مورث تفصیح مستمعان و کسانیکه متحمّل آن شده‌اند و موجب تقبیح طبیعت انساني است که بهتر این است که این قصهٔ شمع را پردهٔ سکوت بپوشم و شما آنرا بوجدان بیشتر یا به تعریف بفهمند *

۳۹۱ موضع لائق تحقیق و مصلحه ایگونه مقدّمه بود و آن عمارتي بزرگ بود که پادشاه روفس بنا کرده و در آن سي سلطان با تهنیت خلق بر تخت جلوس کرده بودند و در آن سراي با ابهت داقون و اراي ساحت سرس دیده شده و سلطان چارلس اظهار آن ثبات و جوانمردي که دلم اورا از مدلّت و عار قدري مستخلص ساخته است با اهل دارالعداله عالي مقابله در آن نموده بود - سرداران لشکر و ارباب قلم با شوکت و دبدبه حاضر بودند و در اوطاقهاي طولاني بلاحده گروهي از

تماشائیان بنوعي که نادراً سبب بیم یا موجب غیرت خطیب شده است جمع شدند - از اطراف واقطار مملکتي بزرگ وآزاد ومعمور زنان با لطافت وحسن وارباب ظرافت وفضل وعلما وماهران هرعلم وصنعت جمع شدند - ودر آنجا ایلچیان سلاطین ودُوَل جمهوریّهٔ عظیمه بتماشائی که در هیچ ملک دیگر از ممالک آفاق دیده نتوان شد با تعجّب نگاه میکردند - ودر آنجا سیدرنس مقلّد مشهور در عنفوان شباب شاهانه از مجلسي که بالاتر از جمیع تقلیدات تعزیت داري بود با تغیّر حالت نگاه میکرد - وهمچنین مؤرّخ تاریخ دولت روم بفکر ایّامي میفتاد که کیکرو از جانب ملك سسلي ویریس را تقریع میکرد و تاسیتوس نزد اهالي مجلسي که هنوز شباهت آزادي داشت بر ظالم افریقیّه تشنیع وتوبیخ مینمود *

۳۹۲ لارد باقون بخوبي تمام نوشته است که انتقام نوعي از عدالت نا هنجاراست وحقیقت هم دارد وعدالت بدون چنین اصل وحشي در دنیا نمیتواند بود - امّا چون بواسطهٔ دست با حذاقت اخلاق و قوانین حکیمانه شاخي دیگر لیکن ازهمان قسم بدان شجر پیوند شود ناسازگاري طبیعت تغیّر مییابد وقابل تربیّت میشود - و چون طبیعت وحشي آن تبدیل یافت مثمر گلها ومیوهائی است که هم درنظر

حاق وهم در حصرت حدارند که دراں طرف سر بلند میکند حوش آیند است - پس ثمرۂ این اصل بي تربّت انتقامي است درتحت اداره بدون اینکه انطفا پذیر شود چنانچه به کسانیکه صاحب و مستحق آن اند بلکه جمع بنی آدم در آں شراکت و دلسوزي دارند - این است انتقامي که منشاء حرکات ما است واگر حملات نموده وکانده وبانه والسانه مالمند مردم دایرۂ آنرا در سینهاي ما که باید ازعهدۂ حدمت ملّت بر آئیم اطفا نماید مایۂ افسوس و تاسّف کلّي حواهد شد *

۳۹۳ بواسطۂ این تمار مصاعف حمع مالیات ومن را در اوقات محلله این ملکها یعنی صرّافاں انگریز مي بلعیدند و در کرناتک که ملکي بوسعت انگلند است یک درع رمن باقي نیست که درآں ورر و ربال نموده اند درانثاي این اعمال چه ظلمها که درآں ملک شد - مثلاً یکي ازانگریزاں سود حور که ملک در حقّ او تعیّن شده است حاي گماشتۂ نوّاب میگیرد - گماشتۂ بیچاره بجهت اداي شروط معامله پیش نوّاب میشادند و نوکراں وي فریاد بجهت مواحب میزنند وسپاهیاں سر بواسطۂ نقداں مشاهرۂ شورش بر مي انگیزند - رهن انگریز استرداد میشود ودوباره احاره دار بر حاي حود مقرّر میشود ودار نوبت انگریز مدّعي رگماشته برطرف میشود -

و چون هر صاحب دولت و منصب خیلي قبل از آنکه کار بدینجا بکشد از میان برداشته شده است بزرگر بیچاره که آخر باقي مانده و در آنجا همیشه زیست میکند بعد از آنکه ظلم از دست اجاره دار بر وي رفته باشد دوباره در معرض تعدّي طابگار انگریز مي افتد - چنانچه تا مادامي که اسباب شلتاق و اخذ یک دانه غلّه فراهم مي‌آید ظلمهٔ متوالي با حرصی که بواسطهٔ ایّام مختصر اقتدار شدّتی زیاد پیدا میکند اسباب اورا مي ستانند - خیال نکنید که در این باب اغراق میگویم بلکه بر خلاف آن سخن من از حقیقت امر بغایت دور است - از آن رو که هر روز مردم نجیب را که حالت ایشان مثل اوساط النّاس محترم انگلند است بسته تازیانه میزنند تا اینکه جواب ادّعا هاي مختلفه و عدیده را که همه از یک اصل صادر میشود از ایشان بگیرند *

۳۹۴ ملک کرناتک بواسطهٔ انهار و آب جاري طراوت پذیر میشود و باران هم فقط دریک موسم مي‌آید امّا زراعت برنج اقتضاي آن میکند که آب همیشه موجود و استعمال آن در اختیار زرّاع باشد - و آب گویا خزانهٔ ملّتي ملک کرناتک است چنانچه اگر معامله در آن بنسیه نرود کارهاي ملک بدون امکان تدارک خراب میشود - و از این جهت است

که در ایّام معموری هندوستان تالابها و استرخها در امکنهٔ
معموره در طول و عرض ملک ساخته شده است بقدری که عدد
آنرا تقریباً بازر نتوان کرد و این تالابها بیشتر از پشتهای خاک
و سنگ و زیر آب آن از خشت پخته و همهٔ آن با حذاقت
کامل و زحمت فراوان ساخته شده و خرج تعمیر و اصلاح
آن بر بسیار است - احتمال دارد که عدد حوضهای بزرگ
و متوسّط در اطراف کرناتک و تنجور از ده هزار کمتر نباشد
قطع نظر از حوضهای که بجهت کارهای خانگی و رسومات
طهارت هنود ساخته اند - امّا شما بدیگونه کارها اقدام
نمکنند و این قسم شوکت و احتشام بمزاج وزیر شما سازگار
نیست بلکه یادگارهای سلاطین حقیقی است که پدر
رعیّت بوده اند و آیندگان را در مثل فرزندان خود
دسته بطور وصیّت این عمارت را برای ایشان بنا کرده
اند - این است مقبرهائی که بواسطهٔ خواهش جاه ساخته
شده است امّا خواهشی بود مشتمل بر مکرمت شامل و بی
انتهای سلاطین که محض پادشاهی و اشاعت نعمت
در ایّام مختصر عمر انسانی اکتفا نکرده خواستند برعیت تمام
و مدّت دهر نسلی بعد از نسلی بحدّ طبیعت در دائرهٔ
کرم خود بدهند و محافظت و حمایت و پرورش بنی نوع

آدم شهرت علی الدّوام بجهت خود تحصیل بکنند *

۳۹۵ مکرّر اتّفاق می‌افتد که خوف مرگ سبب هلاك مردم میشود چنانچه بفکر جان خود افتاده بوسائلي متمسّك میشوند که بلا ریب و ریاکار ایشانرا میسازد - یکي از مؤرّخان چون ملاحظه کرد که عدد کشتگان در وقت هزیمت بر مدد کسانیکه در معرکه بخاك مي افتند بغایت زیاد است این نکته را در میان آورده است - و آنرا نیز برگروهي انبوه حکم میتوان کرد که امراض ایشان محض خیالي است و بنیهٔ ایشان بواسطهٔ عادت بر دوا خوردن تحلیل مي‌یابد چنانچه خود آرزوي نجات سبب هلاکت ایشان میشود - بالجمله جمیع اوقات را مصروف حفظ صحت ساختن و بدان مطلقاً پرداختن و بهیچ علمي که تعلّق بپرهیز و مدّت دوا ندارد اشتغال نداشتن مقصودي بقدري خسیس و دني و نا سزاوار طبیعت انساني است که مردي بلند همّت مرگ را بر آن ترجیح میدهد - بعلاوهٔ اندیشه و فکري بیجا در باب حیات جمع عیشهاي آنرا منغّص میسازد و جهان برآدم تنگ میشود زیرا که محال است از چیزي که هر لحظه بیم فقدان آن داریم استمتاع بیابیم *

۳۹۶ لیکن اگر با فکر و تأمّل چشم بطرف آسمان بیندازیم

علامات کمال و جلال مالاکلام بهتر وجهي و ظاهر تر
نقشي بنظر مي آيد - بنوعي که چشمهاي ما از اشعهٔ صافي
چراغهاي ملالي فلک خيره مشود بهمان نوع عظم
بي نهايت وحسن حرامش و وضع منظم و دور بي خلل
و تاثير فائده بخش آن مايهٔ تعجب خاطرهاي ما و موجب
امعان نظر دانان مشود - و اگر شخصي ملاحظهٔ آن بکند که
اين اجرام که بيش از آنچه بخيال خطور مکند جسيم
است بچه نظم و ترتيب مخصوص و علي الدوام به اتمام
حرکات سريع خود ميپردازند و چه مايهٔ خوشي و آرامي
و فائده از نور تابش آنها بجهت انسان حاصل مشود وچه طور
تاثيرات ملائم آن منجر بحفظ جميع اسباب کرهٔ ارض مشود
چنانچه گويا در رحم اين زن فرتوت ارض نطفهٔ حيات ذرّات
ممکنات انداخته آنها را بانواع مختلفه و درجات متفاوته
بوجود مي آرد و کذالک اگر او فکر بلزوم و فائدهٔ
تحويلات فصول اربعه بکند لابد شده تعجب خواهد کرد
و بناءً عليه بقدرت کاملهٔ منعم منّان که دراوّل وهله آنها را
بدين طور ثابت و برجاي خود تا حال داشته است
معترف گشته بندگي اقرار خواهد کرد - حقيقت اينکه
جميع اجرام فلکيه بطوري مرتّب شده که تا قرون عديدهٔ

که از امتداد آن خبر نداریم بر همان وضع بهمان شکل بوده چنانچه در عظم و صورت و وضع و بعد مسافت از یکدیگر هیچ تغیّري که قابل دیدن بشود نپذیرفته امّا گویا در تذبذب خود ثابت و در حرکات متزلزل خود راسخ مانده و بهیچ تبدیلي در دورهاي خود مائل نبوده چنانچه در هر سال روز و در هر ساعت دقیقه همان مقدار است اینهمه دلیل بر وجود یگانهٔ که مصدر حرکات آن و حامل ثقلین است ٭

۳۹۷ چون عقد مراودت و معاشرت مابین مردم بسته میشود حکومت که بجهت حفظ و ارادهٔ اسباب مدنیّت ضرور است بحکم لزوم برآن مترتّب میشود - وبجز اینکه شخصي بطور حاکم معیّن شود که احکام او را در فیصلهٔ امور جمیع ناس بطور لزوم اطاعت کنند مردم بحالت طبعي خود میمانند بدون اینکه کسي در روي زمین باشد که تعیین حقوق متنوّعه و تدارک صدمات مختلفهٔ ایشان تواند کرد - شاید پرسیده بشود که چون جمیع اجزاي ملّت با یکدیگر مساوات دارند عنان حکومترا بدست که باید سپرد - جواب کلّي این مسئله اشکال ندارد امّا نصف بلیّاتي که غالباً بر تعصّب ضلالت آمیز خدمت ملّت مترتّب میشود نتیجهٔ

تذسب دادن آن بموارد مخصوصه است - غالباً جمیع بني
نوع متفق الکلمه اقرار میکنند که ادارهٔ امور مملکت باید
بشخصي مفوض شود که بخصالي که غایت کمال آن
از صفات خداي تعالی است اتصاف داشته باشد - و عبارت
از این خصال لازمه عقل و نیکي ذات و اقتدار است
یعني عقل بجهت وقوف از مصلحت حقیقي بني نوع
و نیکي بجهت اهتمام در طلب این مصلحت و اقتدار
بجهت بعمل آوردن حکمت و نیت خوب - بنیاد حقیقي
حکومت بر این سه صفت مذکور است و وجود آنرا
از لوازم هر تدبیر ملکداري که بخوبي اندیشیده شده است
محسوب باید کرد *

۳۹۸ سواي اصول ترکیب و تعالي که از ما صادر میشود
ملاحظهٔ اسباب خارجه و سلسلهٔ طبعي تبدیلات موجودات
مایهٔ مزید احتمال روز قیامت است - در عرض هر بیست
و چهار ساعت که در آن تغیري معادل قیامتي اتفاق مي‌افتد
این قدر بما مي آموزد - روز بشب منتهي و در ظلمت
و سکوت مدفون و پنهان میشود و صبح دیگر باز طلوع کرده
حیات تازه میگیرد ولحد تاریکي را کشاده از مرگ شب
استخلاص مي‌یابد و اینهمه قیامتي یومیه است - بطوري که

روز جامهٔ کبود شب میپوشد بهمان طور صیف بشتا مبدّل میشود - میگویند که شیرهٔ درخت بریشه فرو میرود و زیر سطحهٔ زمین پنهان میماند و زمین در زیر برف یا یخ بر آن بسته قبرستان عام میشود امّا چون فصل بهار مي‌آید جمیع چیزها از این خواب بیدار میشوند و نباتات و گلها سر از قبر بر آورده رونق تازه و نشوء ونماي دیگر پیدا میکنند و این قیامت سالیانه است - غلّه را که مایهٔ مدد معاش ما است و از فقدان آن از گرسنگي مي میریم با وجود این بر زمین پاشیده در آن پنهان میکنند تا اینکه پوسیده بشود و بعد از آن قوّت نامیّه و موالده را دوباره پیدا بنکد - ابدان ما از این تجربهٔ علی‌الدّوام پرورش مي‌یابد و ایّام این حیات را بامداد تجدیدات علي‌التّوالي همه اشیا بسر میبریم - پس تعمیر هر چیز از پوسیدن و حفظ آن از فنا و تجدید آن از مردن است و چه طور خیال میتوان کرد که انسان که سر آمد اینهمه چیزها است که محض بجهت او مي‌میرند و دوباره موجود مي‌آیند در بند مرگ بطوري که هرگز زنده نشود مقیّد خواهد ماند و چه طور بخاطر خطور میکند اینکه خدای تعالی و سبحانه همه چیز را بانسان مسترد بسازد و او را بحال اصلي خود باز نرساند •

۳۹۹ بالاخره پومپیوس جمیع زلّات خود را در وقتیکه تدارک

و تلافي آن در قوة او نبود فهميد و در اثناي فرار با رسوايي
از معركة فارساليه مجبور شد باينكه اقرار نكند كه او به آمال
خود زياده از آنچه بايد مستظهر شده و كيفرو صورت حال
بهتر وجهي دانسته و زياده از او بكنهٔ امور رسيدة بود -
عزيمت پناه بمصر بردن متمم حادثهٔ غم انگيز اين مرد بزرگ
شد بدين معني كه در وقتيكه پدر سلطان مصر در روم
بود پومپيوس او را پناه داده و دوباره بر سر ملك آورده
رهين منت ساخته بود و سلطان جهازات كثير بامداد وي
فرستاده - اما در اين انقلاب روزگار چه توقع بود از شكرگذاري
امنايي دولت كه دست خوش خواجه سرايان و يونانيان
رشوت خوار بودند و تدابير خود را با حرمت سلطان مربوط
ندانسته محض باستقرار اعتبار خود كه احتمال داشت بواسطهٔ
دخول پومپيوس نابود شود ميپرداختند - چه خوب بود اگر
در ايام بيماري او كه جميع اهالي اتاليا بدعا و نذور صحت
اورا از خدا ميخواستند ميمرد - و اگر در ميدان فارساليه در
حين محافظت آزادي ملك از اتفاقات حربيهٔ بخاك ميرفت
مرگ او اگرچه مقرون به بدبختي اما با احترام اتفاق
مي افتاد - بعوض اين وگويا بجهت اينكه نمونهٔ بي ثباتي
بزرگي انساني بشود مجلس غلامان بمرگ شخصي مثل او

که چند روز قبل از آن فرمانروائي بر سلاطين و قنصلها و بزرگان روم ميمون فتوحات دادند و از دست يكي از فراريان دني بقتل رسيد و نعش برهنه و بی سر او بر ساحل درياي مصر انداخته شد - چنانچه بنابر قول ويليوس با اينكه تملم كرهٔ ارض كفايت فتوحات او باشكال ميكرد جائے بجهت قبر او درآن يافته نشد - يكي از غلامان عتيق او آتش به تختهاي ماشوهٔ كهنه زده نعش اورا سوخت - خاكستر او جمع و بروم برده شد و زن او آنرا در قبرستاني كه در خانهٔ او داشت درخفيه نهاد - بالجمله اهالي مصر تمثالي بتذكار او افراخته آنرا با صور برنجين مزيّن كردند وچون تمثال مذكور بمرور دهور فرسوده و زير ريگ و خس وخاشاك پنهان شد سلطان هادريان آنرا يافته بحال اصلي خود باز آورد *

۴۰۰ جرائمي كه هلستنگس را بدان نسبت ميدهيم از قبيل خطاها و عيوب و زلات لازمهٔ طبيعت ناقص بشري نيست كه بجهت آنها - چون معلوم و محسوس همه است عذري بتوان گفت - و اورا بهيچ گناه كه بر اغراض وشهوات تبيعه مترتّب وبهيچ تقصيركه اصل آن در حرص وآز وتكبّر وجبر وخيانت نباشد ومختصر بهيچ چيزكه

مشعر بر انعدام کلّي قوانين انسانيّت نباشد متّهم نميسازيم
واگر نتوانيم دليل اقامه بکنيم براينکه جرائم او ازقبيل آن
مطالب فضيح است که طبيعت انسان ازآن نفرت دارد
وجميع قوانين الهيّه وقواعد انسانيّه مانع آن است پس بايد
سخن ما دراين باب ردّ بشود - هر عذريکه در باب
خطاي رأي وعدم استحضار وي ازحقيقت امورگفته بشود
قبول ميکنيم وبکيفيّت اينگونه چيزها نميرسيم واورا بهيچ
جرم که از روي عمد بارتکاب آن نپرداخت و بهيچ فعل
که درآن تأمّل بکار نبرد و هم برخلاف نصيحت ديگران
وبرغم احکام صريحهٔ صاحبان واجب الاطاعه وبعد از تحذير
وتوبيخ ازروي سرزنش منسوب نميسازيم - جرائم اوبواسطهٔ
اينکه اوازروي استبداد مرتکب آن شد شدّتي ديگر پيدا
کرد زيراکه نه فقط بر خلاف رسم و عادت بلکه مناقض
قوانين ابديّهٔ انصاف که قاعده وحقّ ميراث ما است بود *

۴۰۱ اخلاق وخصال جواناني که بهندوستان روانه ميکنيم
از اطوار طفلاني که در مکتب خانه تاديب يا داخل لشکر
ميشوند يا درخان تاجر وحجرهٔ وکيل زحمت ميکشند تفاوت
بسيار ندارد - امّا چون جوانان انگريز در هندوستان مست بادهٔ
اقتدار و اختيار ميشوند قبل ازآنکه قوّت تحمّل آن داشته

باشند وکذالک خیلي بیش از تمهید قواعد انسانیّت بکمال ثروت ودولت میرسند چه طبیعت وچه عقل ایشان عاجز میماند از تدارك بي حسابیهائي که مترتّب میشود بر اقتداري که بایشان مفوّض شده است - غنیمت وغنائم ایشان یعني پول را بانگلند نقل کرده آنجا مي‌نهند ودر هرسال پس از اتمام ایّام باران شکایتها ونالشهاي اهل هند بهوا ودریاها سپرده میشود وباطراف دریاي بعید که حسّ سامعه ندارد میرود - وچون کسانیکه بزرگان ونجباي همه ملك هند را خراب کرده اند درانگلند میرسند مردم ایشانرا با کمال لطافت ومهماني گرامي مي‌دارند ودر صحبتهاي از همه نیکوتر داخل میکنند - چنانچه در خانوادهاي شما عقد مناکحت مي‌بندند ودر مجلس مشورت شما داخل میشوند وپول داده ملك شما را از بار قرض رها میکنند - وبواسطهٔ مکنت زیاده بر قیمت زمین هاي شما میفزایند وهمچنین اقرباي شما را که ترفیهٔ حال ایشان بشما گران مینماید مینوازند - وفي‌الحقیقه میتوان گفت که درهمه ملك خانوادهٔ نیست که فائدهٔ خود را دراین کارها نداند چنانچه هرگونه کوشش دراصلاح حال ایالت شرقي ما مایهٔ تعرّض وتنفّر ایشان مي‌نماید - وازاین قسم کوشش بکسانیکه نمیتوانند پاداش اصطناع وسزاي زیان بکنند ضرر میرسانید

واگر کارا از پیش ببرید اشخاصی را مستلخص میمازید که حتّی شکرگذاری نمیتوانند کرد *

۴۰۲ پس سلطان بمشاهدهٔ میدان جنگ رفت و هرگز جائی با این وضع دهشت انگیز دیده نشده بود - آسمان پر ابر و باران سرد و باد شدید و خانهای سوخته و میدان بکلّی پر کنده و در زیر ریزهای شکستهٔ هرچیز و خرابها پوشیده و در اطراف افق اشجار متراکمهٔ خاصه بممالک شمالیّه مثل ماتم زدگان سیاه پوش بر پا و سپاهیان درهرجا درمیان کشتگان پویا و زخمهای بغایت وحشت ناک و لشکرگاه با سکوت همه چیز بجهت افزایش هولناکی این حال موجود بود - هیچ آواز ظفر وحکایتهای لطیفه استماع نیفتاد امّا هرجا سکوتی کلّی و ماتم آثار - سرداران وچند نفر از سپاهیان که باشکال تمام کفایت صیانت اعلام میکردند در اطراف آن جمع شدند - لباس ایشان بسبب شدّت معرکه دریده و خون آلود بود لیکن با وجود اینهمه جامهای کهنه و وهن و هوان اظهار وضع مردانه نمودند - حتّی اینکه دروقت پیدا شدن کوکبهٔ سلطان اورا با آوازهائی که غالباً قرین ظفر است تهنئت گفتند امّا چنین مینمود نه علی الاتّفاق ونه بادل خوشی زیراکه دراین لشکر که اهالی آن علی السّویّه قابل

تمیز و تعصّب مردانه بودند هر شخص میتوانست تخمین
وضع جمیع را بکند - سپاهیان از تعداد زیاد کشتگان و مجروحان
ونیز از قلّت اسرای دشمن متعجّب شدند - عدد جمیع
گرفتاران بهشت صد نفر نرسید وسپاهیان مقدار فتح خود را
برحسب این عدد تخمین کردند زیراکه عدد کشتگان بیشتر
دلیل بر شجاعت مفتوحان بود تا بر فیروزی فاتحان - بالجمله
اگر چنانچه اتّفاق افتاد بقیّة السّیف لشکر دشمن با نظم و ترتیب
و غالباً بغیر سر خوردن حتّی با ثبات و وضع مردانه و مستعدّ
تجدید جنگ پس نشسته بود محض غلبهٔ درمیدان جنگ
چه فائده داشت - درملکی با این وسعت بزرگ عرصهٔ زمین
برای ایشان کفایت معارک متواتر و علی الدّوام میکرد *
۴۰۳ چیزی که از تهیّه و تدارک اوّل سرّاق البحر که خود را
اخوان سواحل مینامیدند علی الظّاهر کمتر مایهٔ بیم بشود نبود -
چند نفر از دزدان مذکور برحسب عادت صیّادان بهائم
وحشی جوته جوته درماشوهای کوچک که گنجایش بیست
یا سی نفر میداشت سفر دریا مینمودند و عرضهٔ اختلافات
اهویه روزها در حرارت شدید آفتاب و شبها درمیان ابخرهٔ
نمناک بسر میبردند - ضرری که بر این طرز زندگی مترتّب
شد بواسطهٔ نا پرهیزی و فسق و فجور ایشان ازدیاد پذیرفت

و چون مثل قبائل وحشي از ایّام تنگي بي پروا بودند
و با احتیاط و مآل اندیشي تدارک قحط نمیدیدند مکرّر اتّفاق
مي‌افتاد که بشدائد تشنگي و گرسنگي مبتلا میشدند - امّا
همان ذلّت و صعوبت مایهٔ تحریک عرق همّت ایشان شد
چنانچه از هیچ خطر باک نداشتند و بمشاهدهٔ کشتي دشمن
حالت ایشان قریب بجنون میگشت - عادت ایشان حملهٔ
علي‌الفور بود و غالباً در وضع آن تأمّل نمیکردند و نوع کوچکي
ماشوها و حذاقتي که در راندن آن بکار میبردند سبب حمایت
و سلامت ایشان بود *

۴۰۳ قتل عام تا تمام این شب وحشت ناک جاري بود
و قاتلان بنوبت از عهدهٔ کلرواصي و میر غضب بر مي‌آمدند
و در همان وقت شراب خورده جامهاي خون آلوده را بر میزها
میگذاردند - بالجمله درمیان اینهمه خونریزي ابقا بر بعضي
مردم کرده اظهار خوشي هرچه تمامتر در بخشش حیات ایشان
مینمودند - چنانچه جواني را با نعرهاي مسرّت آمیز رها کرده
میر غضبان اورا از زمین برداشته در بغل خون آلودهٔ خود
بجهت اظهار رضامندي گرفته میگردانیدند - پس نوبت پیر
مردي رسیده حکم دادند تا اورا بزندان دیگر ببرند و این
معادل اشاره بمرگ بود - دختر وي چون از اندرون زندان

صورت حال را بر این منوال دید درمیان نیزها و شمشیرها
بر آمده و پدررا در آغوش گرفته و دست درگردن او حمایل
کرده بگریه و زاري پیش قاتلان داد فریاد میکرد بقدري
که دست ازکار باز داشتند - پس گویا بجهت اینکه محبّت
دختررا که لابد درخاطرهاي ایشان اثر کرده بود آزمایش
نمایند اورا گفتند پس خون اعداي دولت جمهوري را باید
خورد وجامي پر از خون بوي دادند - دختر آنرا آشامید
و پدر خود را نجات داد *

۴۰۵ درآن شب باران نبارید امّا هوا از ابر و انجرهٔ رود ها
پر بود وبرخلاف عادت ازفصیل قلعه وسنگرهاي محاصرین
صدائي بگوش نرسید مگر اینکه همهمهٔ آهسته ازسنگرها شنیده
میشد و بر فصیل نیز روشنائي چراغها جا بجا نمودار شد
وکشکچیان گاه گاه آواز بلند کرده خبر آرامي میرسانیدند -
اهل فرانس اعتماد بر هنر مهیب سپاه سالار خود نموده
نهضت دشمن را که دودفعه قبل ازاین شکست داده وهنوز
امیدوار آن بودند که باردیگر نیزازپایهٔ قلعه با صدمه ولطمه
ردّ بسازند ازمقامهاي باند خود نگاه میکردند - وانگریزان
با صفوف جمع شده ایستاده همان رغبتي که دشمن درباریدن
آتش فنا مینمودند درمقابلهٔ آن ظاهر ساختند وهردو طرف

در قوت و نظم و ترتیب و شدّت سبعیتی که در خاطرهای بی باک ایشان خلجان میکرد مساوات داشتند - تدارک صدمات پوش لازم بود و در هر دو لشکر هنر و حذاقت سپاه سالار مانع عجز و انکسار در وقت امتحان بود چنانچه تصرّف قلعه از لوازم همّت شخصی هر لشکری دانسته شد - علاوه بر این میل و رغبت انگریزان بنام و ناموس لشکری با کینهٔ قدیم که با مردم شهر داشتند امتزاج کلّی یافت و خونریزی فراوان و مشاق و متاعبی که در این اواخر کشیده بودند مایهٔ آن گشت که شدّت و سبعیّت اقصی الغایة در سینهای بسیاری جایگیر شد زیراکه اینگونه چیزها مورث تنفّر مردم عالی همّت از قتل و ظلم است امّا موجب قساوت قلوب عوام میشود *

۴۰۷ میخواهیم اینکه این منزل را که قبل از این قصر ملوکانه بود و حال نصف آن خراب شده است بکرایه بگیریم - خانهٔ مزبور بر سطحهائی که با باغ از ته تالاب افراخته اند در پای کمرکوهی مقوّس و در سایهٔ اشجار متراکمهٔ شاه بلّوط واقع است - غریبترین و خوشنما ترین اوضاعی که چشم انسان ندیده است از میان ستونها بنظر می‌آید - از یکطرف کوه و بلا فاصله بالای سر انبوه انبوه سروهای بغایت بلند که گویا

سر آنها به آسمان نفوذ میکند نمودار - و از بالا نیز چنانچه گویا
از میان ابرها آبشاري با غزارت بسیار که بسبب کوهستان
پر درخت بهزار جدول منشعب شده بدریاچه میریزد -
از طرف دیگر صفحهٔ نیلگون دریاچه وکوه از شراعها و منارهاي
بلند مخطّط مینماید - اوطاقهاي خانه بغایت وسیع امّا
بد اسباب وقدیم است - سطحها که بالاي دریاچه است
و از آنجا زیر سایهٔ درختهاي غار بقدري بزرگ که مستحق
اسم غار بیتیان است میتوان رفت بغایت دلکش است ÷ تا دو
روز درکومو مکث کردیم وحالاً به ملان برگشته منتظر اتمام
بندوبست درباب کرایهٔ خانه ایم - کومو فقط در شش فرسخي
ملان است وکوه هاي آن از کلیسائي که در آنجا است
دیده میشود - کلیساي مزبور یکي از غرائب صنائع است
وازمرمر سفید مبني وازآن خیلي منارهاي بلند وبا دقّت
تمام تراشیده و آراسته شده است - دسته دسته شهوق درخشنده
که سر آن بطارم لاجورد میرسد یا درمحاذي خلوّ آسمان صاف
اتالیا یا درشعاع نور قمر در زمانیکه ستارها درفواصل آن صور
خوشه خوشه درتلعلع مینماید ازآنچه بخیال من در قوّهٔ هنر
معمار است تاثیر درخاطر میکند *

۴۰۷ هندیان با آهستگي وبدزدیي نهضت کردند وچون

از آنجا اندک صدائي بگوش نرسيد بايشان چنين مينمود كه چشم سپاهيان در اردوي ميسويان بستهٔ خواب غفلت بودهٔ امّا هنوز بدامنهٔ زمين مرتفع نرسيده بودند كه از استماع نعرهٔ هاي بلند اهالي اسپانيا و بغتةً نمودار شدن سوار لشكر ايشان كه از سنگر و سقناقها بيرون آمده و بپائين كوه رفته بر سر ايشان ميريختند متحيّر شدند - اهالي اسپانيا كه آلات و يراق خود را حركت ميدادند بخيال پريشان تلسكلان مانند ديو و جنّ درميان هوا شتابان مينمودند - عدد ايشان نيز بواسطهٔ نيمه تاريكي هوا زياده از آنچه بود و قدّ اسپ و سوار بغايت بزرگ و زياده از هيكل جسماني بنظر ايشان مي‌آمد - وحشيان هيبت زده غالبًا با حملهٔ دشمن ايستادگي نكرده و با حركت مزبوحي تير انداخته بدون زياده مقاومت بسرعت و بدون نظم و رويّت بجانب ميدان فرار كردند *

۴۰۸ در مرگ رينزي مانند حيات او آثار جبن و شجاعت بطور غريب امتزاج يافت - بدين‌معني كه در وقتيكه جمعي بي سر و پا بشور و غوغا اطراف قلعه را فروگرفته و ارباب قلم و قوّاد لشكر از روي خيانت از سر او پاشيدند رايت آزادي را با دليري تمام افراخته و بر بالا خانه آمده و خود را بازدهام نشان داده با فصاحت تمام بجلب شهوات مختلفهٔ اهالي

روم پرداخت و خواست ایشانرا حالي بکند که. دراین امر ترقّي یا خرابي او و دولت جمهوري روم بیکدیگر بسته و مربوط است - کلام او را با لعنت و سنگ انداختن مقطوع ساختند وبعد از آنکه تبري بعد او خورده یاس و عجز کلّي بخاطر او راه یافته با گریه و زاري بجانب اوطاقهاي درون شتافت و از آنجا بامداد لحاف بجاي رسن که پیش دریچهاي زندان آویخته شد پائین آمد - نومید و مایوس از امداد شده تا شام محصور ماند درهاي قلعه را با تیر و آتش کوفتند و اورا درهنگامي که لباس خشن پوشیده خواست بدر بزند شناخته بسطحهٔ قصر که محلّ فتواها و گویا نطع هلاک او بود کشیدند و تا یکساعت تمام بیحرف وحرکت و نیم مرده و تقریباً برهنه میان عوام ایستاد - تعجّب و خواهش تفحّص حال بر شدّت عداوت ایشان غالب آمده هنوز خیالات احترام ورقّت درحقّ وي در دلهاي مردم خلجان میکرد چنانچه اگر یکي از فجّار جري بسینهٔ او خنجر نمیزد شاید نجات مي یافت - بالجمله از زخم اوّل بیهوش افتاد واعداي او بانتقام بیهوده اورا هزار زخم زده نعش اورا بسگها ویهودیان و آتش سپردند - مقابلهٔ آثارجمیله این مرد غریب با معائب اوکار آیندگان است امّا بعد از مدّتي متمادي که درعرض آن

علامات الجلال و انقیاد بندگانه در امور ملک رومی نموده نام ریئزی را بالقاب ناجی ملک و آخر رومیانی که بحب وطن اتصاف داشتند مکرر مشرف کرده اند *

۴۰۹ بعلاوه شخصی که بواسطهٔ شهرت فوق العاده وقعی درمیان مردم پیدا میکند درمعرض نظر خلقی می‌افتد که با دقت تمام بدریافت کماهی احوال او پرداخته بغور وضع طبیعت او میرسند و اگر بتوانند آنرا محل بد قرار دهند خوشنود میشوند - بسیار مردم هستند که در تکذیب اخباری که درباب نیکنامی صاحب نامی درافواه می‌افتد و درافشا واشاعت معائب او محظوظ میشوند و آنچه دراین امر بدطینتی دریافته باشند با غرور و خاطر جمعی باطنی شیوع داده خود را بحسن فهم ودرایت نسبت میدهند دراینکه بیش از دیگران تفحص نموده و آنچه از نظر سائر مردم مخفی مانده دریافته و عیب درآنچه اغلب مردم مستحسن دانستند دیده اند - بعضی دیگر نیز زلات مرد بزرگ را اگر درطباع خود شان امثال آن پیدا نشود با خوشی وخود پسندی هرچه تمامتر درافواه می‌اندازند زیراکه درحین عرض اطوار ناستوده او درباطن طالب ثنای خود اند از این روکه از اینگونه نقص بری اند وعجب نفس از اینکه در بعضی جهات برمردم

بلند آوازه و عالي همّت سبقت دارند بر دلهاي ایشان استیلا مي‌یابد - از طرف دیگر مکرّر اتّفاق مي‌افتد که کسانیکه در اظهار تصور مرد بلند همّت اهتمام زیاد دارند درمعرض همان ملامت اند و باعث آن یا امید این است که مردم از مشاهدهٔ احوال صاحب مزبور چشم از نقایص و اعمال و اقوال ایشان بپوشند یا توقّع اینکه بواسطهٔ مشابهتي که به طبیعت او دارند اگرچه فقط در اطوار نا شایستهٔ او باشد تحسین گونهٔ بجهت خود حاصل بکنند *

۴۱۰ درممالکي که نظم و نسق امور آن بر بهترین وجوه باشد مکرّر اتّفاق مي‌افتد که نا رضائي عظیم درمیان مردم روي میدهد و مترتّب میشود بواسطهٔ اسبابي که عقل انساني نمیتواند آنها را پیش از وقت دریافت نماید ومنع وقوع آن نیز درقوّهٔ بني نوع انسان نیست - اسباب مزبورهٔ در اوقات غیرمقرّره و غالباً بدون انقضاي مدّتي متمادي عقب یکدیگر حادث میشود وچون ادارهٔ امور هرمملکتي از ممالک عالم دردست انسان است دور نیست اگر غلطهاي عظیم روي دهد که مایهٔ اشتداد نائرهٔ رنجش مردم بشود - تردّد وعدم فیصلهٔ امور ازطرف کسانیکه در اوقات پرخطر عنان حکومت در دست ایشان باشد یا تهاون بلادت آمیز در

اجراي لوازم عهده يا سعي و اهتمام بي مبالاب و خالي
از فكر مآئب ايشان اينهمه مايهٔ ازدياد مصائب ملكيّة تواند
شد - در آن صورت تخم نا رضامنديي كه بنقش كاشته شده است
سبز شده بشدّتي هرچه تمامتر برگ و بار ميدهد و دلهاي
مردم ريش و آزرده ميشود چنانچه از جميع امرا و طوائف
دولت نفور و از اختلافات و اتّفاقات ايشان علي السّويّه بيزار
شده به تنگ مي آيند و سخنهائي را كه مردم با اهتمام هرچه
تمامتر دل نشين ايشان ميكنند با سهولت تمام قبول كرده
يقين كلّي حاصل ميكنند كه هرگونه اختلاف آرا در امور ملك
داري محض بواسطهٔ فتنه انگيزي است و جميع امراي دولت را
دني الطّبع و موصوف بتملّق بندگانه ميدانند - پس ضجرت
ايشان از امناي دولت بنفرت از وضع حكومت مي انجامد
زيراكه آنرا مايه دهٔ رذائل حقيقي و خيالي مردمي كه بتنظيم
مهام ميپردازند مي پندارند - پس بغض و كينه را حسن درايت
و فراست محمل قرار داده طول نميكشد كه ترك امين ادارهٔ
امور مملكت با صدق و راستي نموده خيال ميكنند كه اصلاح
حال گويا نه بر تغيير دركاركن بلكه بر تبديل در اوضاع و آلات
كارخانه متفرّع ميشود *

۴۱۱ حوادث دنيا نه فقط بالنّسبه بوقائع عمر انساني گويا

درباطن مردم را بر تهتک و عدم صبر و قلت امعان نظر ملامت میکنند بلکه نمونهٔ از آن کاعلتر از تاریخ ملل و قوانین و قواعد آن بدست می‌آید - مکرر اتفاق می‌افتد که زوال و انقلابات متلف لاحق کمال ترقی میشود واصابهٔ عین‌الکمال در وقتی است که ملت در نصف النهار رفعت و اعتلا است - و نه فقط بالنسبه باشخاص بلکه درباب دول اصل خطر در امنیت ظاهری است و استحضار از اقتدار خود و خواهش اجرای آن سبب خرابی میشود - بالجمله در این مقام انقلابات بغتةً و فاحشه را که ثمرهٔ خیلای بیجا وطلب عظمت بی‌انتها است در تحت ملاحظه نیاریم لیکن متوجهٔ آن قاعدهٔ کلی بشویم که درامور دنیا چنانچه درقوای جسمانی انسانی رواج دارد و بنابر آن عجز و فساد وضعف و انحطاط که لازمهٔ عین کمال است بنوعی جلوه میکند که چشم مردم از آن خیره میشود و بکسانیکه ظاهر امر را می‌بینند باعث احترام واعتمادی زیادهٔ از آنچه درایام صبی و ریعان اوان شباب و تزاید قوتی که هنوز تکمیل نیافته میشود - درابتدای خروج ایرانیان از ملک تنگ خود بجهت تاخت و تاز ممالک آسیا قدرت ایشان بیشتر تا دراوقات دیگر حقیقةً مایهٔ بیم بود لیکن دروقتیکه پادشاه ایران القای شروط معاهدهٔ انتالکداس

به یونانیان نمود شوکت و دبدبهٔ او بیش از هرچه تا حال
در تاریخ ایشان بود مینمود با این‌همه در همان وقت بنیاد تاج
و تختي که او با اینهمه عظمت و شان بر آن تمکّن داشت
بنقل متزلزل شده چنانچه اندک حرکتي کفایت بر انداختن
آن میکرد و في‌الحقیقه چندي نگذشت که همان اتّفاق افتاد *
۴۱۲ تقریباً در همان وقتیکه ایرانیان اقتدار کلّي داشتند
ملک سپارتا نیز علي‌الظّاهر در وسط السماء امتلا بود - خصم
قدیم آن از نظر افتاده و دو حریفان مقتدر ترین بمتعلّقان
مودمند مبّدل و معاهدان مخالف مقهور و متنبّه شده بودند
و محال مینمود که حتّی دانا ترین مردم از داخل یا خارج
علامات خطر را در امور سیاسیّه در یابند - یکي از مورّخان
آن عصر چنین مینویسد که بنیاد عظمت مملکت مزبور
علي‌الظّاهر از همهٔ جهات راسخ و متین بود - با اینهمه بعد از
چند سال زنهاي سپارتا دود آتشهائي را که لشکر دشمن
در اثناي تاخت و تاز در اطراف و حوالي مستقرّ حکومت
افروخته بودند دیدند و سفراي سپارتا استدعاي رحمت از
اهالي آتهینس نموده استغاثه نمودند که همّت بلند اهالي سپارتا
که در روز فتح شهر آتهینس را از دمار و بوار و انهدام مصون
داشته بودند بنوبت سبب رعایت همان مروّت در حقّ

ایشان باید دانسته شود که زیر حکم خصم ذلیل بودند - مورّخ مذکور این انقلاب را یکي از سزاهاي آسماني بر کفر و خیانت میداند - امّا اگر بغور اسباب چنین تغیّر برسیم معلوم میشود که از ملک سپارتا که امّ البلاد یونان بود تقریباً یکهزار نفر از رعایا و چهار صد نفر از بزرگان ملک در معرکهٔ لیوکترہ بخاک افتاده بودند *

۴۱۳ شهر ارنجویز واقع است در سر زمیني حاصل خیز و خوش آیند و بنیاد آن در محلّ تلاقي رود خانهاي تاگوس و زرامه که سابقاً جزیره بود نهاده شده است - زینت شهر بیشتر بواسطهٔ باغهائی بود که بطور فرانسه ترتیب داده شده امّا بجهت رقّت هواي اسپانیا نمایشي دیگر یافته - خیابانهاي باغها بغایت طولاني و عریض و زیر سایه اشجار نارون ساخته شده - و چون خاک بغایت سازگار بود نشوء و نماي فراوان و قد و قامت بلند و شاخهاي پهن سایه گستر درختها گویا پاداش زحماتي میکرد که در آبیاري آن هر روز از رود تاگوس میکشیدند - بعلاوه آب رود خانهٔ مذکور سرمایهٔ حوضهاي فراوان بود که هریک از آن در وسط میداني مربّع یا مستدیر یا مسدّس یا مثمّن واقع بود و در ایّام صلح و آرامي مردم بیکاره یا خیالي در هر ساعت از ساعات روز بر صفّه هاي مرمر نشسته

مشغول بلذّت بردن از سایه و تماشا و آواز آنها بنظر می‌آمدند - آب از تصاویر متنوعه خواه مناسب خواه نا ملائم که از آن جمله تماثیل بهائم و پتیاره ها و ماهیان و اسپهاي دریا و بتان و دیوها میجست وکج وراست قطع یکدیگر کرده هواي اطراف را خنک میکرد چنانچه گرماي نصف النّهار نضارت و طراوت مي‌بخشید - دربعضي جاها آب از راه ممرّ لولها سر درختها رسانیده آنها را نیز بجهت اظهار مهارت خود معمول داشته بودند و درجائي آلات موسیقي را چنان تعبیه کرده که بحرکت آب در نوا مي‌آمدند *

۴۱۴ سرجان مور از اوایل ایّام طفولیّت مائل بفنون سپاه گري وراغب بتحصیل عزّت و افتخار بود و چون خود را لائق سرداري عساکر انگریز میدانست در این فرصت سرداري افواجي را که مقرّر شد با سپانیا فرستاده بشوند غنیمت کلّي شمرد - بالجمله آمال فتح وظفر که اورا درهیجان آررده بود بمرور دهور برهم خورد امّا غیرتي که بر تحمّل مشاق با صبر و ثبات مترتّب میشود هنوز باقي بود وبا دل قوي عرصه داشت بخت نا مساعد را قبول کرد - وچون استظهار به هنر وادراک خود داشت بمالشها وشکایتهاي بیجا وجهالت آمیز اعتنا نکرده وتدابیر صائبهٔ خود را درامور لشکري سدّي نمود

مقابل مقاصد بیهوده که ایلچی بر خلاف ادب خواست اورا
باختیار آن مجبور بسازد و مراجعت طولانی و پر از مخاطره را
با ذکا و فراست و رزانت طبع بانجام رسانید - بهیچ اهانت و
تحقیر از جا نرفت و بهیچ دروغ فریفته نشد و هیچ نصیحت مایهٔ
انصراف عزیمت او نگشت - هر قدر بخت روی از وی گردانید
ثبات خاطر او نقصان نپذیرفت و چون اجل گریبان اورا
گرفت و جان از قفص تن از هم ریختنه خواست بجهد همّت
بلند او بهیچ وجه پست نشد - بعد از آنکه آنچه لازمهٔ راستی
و درستی در حقّ دیگران بود بجای آورد و ملاحظهٔ مقتضیات
حقوق خود نمود نه ضربت زخم کاری و نه امتداد وجع
و دردی که قبل از مرگ باو رسیده میتوانست جوانمردی
و قوّت قلب او را کم کند یا مایهٔ تنزّل اعتبار و حرمت وی
بشود در اینکه مستحضر از استحقاق خود شده در حالت نزع
ادّعا بر شکرانهٔ ملّتی که در حقّ آن این قدر خدمتها کرده
بود نمود و میتوان گفت که اگر شهرت و نام و ناموس مایهٔ
امتیاز اینگونه مردم بشود مرگ او را با سائرین یکسان نمیکند *
۴۱۵ مرد عاقل حتّی‌الامکان آرام و فراغت خود را بسته
باهوای مردم دیگر نمیگذارد امّا نیّت ضمیر پاک خود
و حسن ظنّ دوستان که بلند همّتان آنرا بمشابهٔ نیّت پاک

ثاني مشمارند فقط ديواني است که غالباً از نتواني آن پروايي دارد - علي اي حال هرکس که بر منصبي خطير مقرّر شده است بدون اعتماي معقول بحسن ظنّ کسانيکه او را بر آن عمل بر داشته اند نمتواند از عهدهٔ آن کمايمعي برآيد - و بواسطهٔ مخصوصات حال تقويت اعمال دولت بجهت سپاه سالار لزوم تمام داشته و او بيش از همه حقّ امن امداد کلّي ايشان داشت زيراکه محض متابعت دستورالعمل باصرار ايشان اقدام در اين سفر و با وجود مقاسات و مکابدات باثبات تمام در آن پايداري نموده بود - حالاً صورت حال بر اين منوال بود که با حکومت بالاشتراک که سبب اختلال در تدابير و تمقيص فتوحات وي شده بر کوهي خشک و عرصهٔ سورت هوا اردو بر پا کرده بود و در اطراف وي سپاهيان ناتوان و در شرف مردن يا مرده و کسانيکه هنوز در جاي خود مانده زحمت زائد الوصف کشيده بدون اينکه پناهگاهي درست از اختلاف هوا يا لباس و غذائي بقاعده داشته باشند ميزيستند - دشمني که در اين اواخر در خستگي خونخوار که مايهٔ دهشت بيدلان از عواقب سانح آن شده با وي پنجه زده بودند با جمعيّت زياد او را از هر طرف احاطه کردند و متّصل بافواج وي اذيّت ميرسانيدند و هر لحظه تهديد تاخت و تاز بر نواني

لشکر او که روز بروز عدد آن کم میشد مینمودند - در آن هنگام پر اضطراب بسیار اوقات اتّفاق افتاد که سرداران با بیم تمام از خبري که در باب تاخت و تاز اهل روس بر اردوي ما بافواه افتاده بود بمنزل سپاه سالار میشتافتند امّا محض از وقار و سخنهاي خوش او اطمینان یافته بر میگشتند - حتّی در معتبرین مشاقّي زبان جوانمردي میراند و وضع سپاهیانه میداشت وکسانیرا که با او صحبت داشتند در تحت رسوخ طبیعت مردانهٔ خود آورد *

۴۱۶ بنابر راي حکماي قدیم دولتي بزرگ که معاملات تجارت آن وسیع بود و ثروت نزد سکنهٔ آن بغایت عزیز بود همیشه در خطر آن افتاده که غیرت و جلادت اهالي آن زوال بیابد - امّا در این باب وضع دولت کارتج مثل دولت انگریز در هندوستان بود - بدین معني که تجّار اوّلاً بواسطهٔ لزوم وقت سپاهي شدند و بعد از تحصیل اقتدار محض مقتضیات حکومتي بزرگ سبب دوام جلادت ایشان گشت و آنچه بنقد در تحت تصرّف دولت بود مایه ده قدرت ورغبت اکتساب زیاده از آن شد - بعلاوه یکي از مطالب اهمّه درفهمیدن وضع مدنیّت در ایّام قدیمه این است که کار سپاه گري نه شغلي مخصوص بود بلکه با امور زندگاني روزمرّهٔ همه کس امتزاج

کلّي داشت - و لهذا کسانیکه ادارهٔ امور ملکیّه میکردند همچنین بجهت کشیدن لشکر مستعدّ و مهیّا بودند و شهرت در فنون حرب بالطّبع مطلوب بسیاري از مردم با جلادت بود چنانچه این ایّام در فرنگستان این گونه مردم امید شهرت جز در مشورتخانه یا مجلس عالي ندارند - و چون خانواده هاي بزرگ کارتیج مناصب جلیله را فقط بجهت اقرباي خود نگاه میداشتند میتوانستند یقین بکنند که جمیع ایشان بطوري از اطوار فرصتي بجهت تحصیل نام و ننگ بدست خواهند آورد چنانچه اگر پدر درخدمت ملک کشته میشد غالب اوقات پسرش بجاي او مقرّر گشته و نیکنامي متعلّق با تمام کار او به بیگانه محوّل نمیشد *

۴۱۷ چند قسم از اهانت و تحقیر است که تحمّل آن از دست ظلمه مایهٔ تحقیر انسان درنظر خود مي‌آید و مجبور بدان میشود که بواسطهٔ ارتکاب بانتقام کامل و فاحش دوباره وقار خود را ثابت بکند - از این نوع تحقیراست شداید‌ي که مردم فرانس برسر اهالي اسپانیا وارد آورده اند اگر چنانچه بتوان گفت که اعمال مقرون بقصاص بیرحمانه گاهي قابل اغماض و اعتذار باشد درامثال این موارد و بعد از صدور اینهمه اسباب عداوت از دشمني که قواعد الهیه و قوانین انسانیّه او را

از ملوک در جادهٔ خونریزي و طلب جاه مانع نمي‌آید تواند بود - بنابر راي من تصدیق اهالي اسپانیا بر این نهج است و بدینطور بمحافظت ملک خود و انتقام از کسانیکه بر آن تاخت و تاز کرده اند میپردازند - و بسزاي کسانیکه خانهاي ایشانرا غارت کرده و والدین را بقتل رسانیده و در هتک ناموس زنان و دختران کوشیده اند بر میخیزند و که با جرأت آنست که بگوید که اینگونه انتقام هم در نظر خدا و خلق مباح و واجب نباشد و ادّعاي آن بکند که شخصي که اظهار تعدّي در حقّ بي گناهان بدون محافظ و مددگار نماید باید مصون از قصاص و ایمن از مقاومت مظلومان بماند یا بتواند که هر وقت مصلحت بداند تاخت و تازي کرده و بهر جور و ستمي بخواهد ارتکاب نماید - و که مدّعي آن باشد که در عوض اینهمه تعدّي باید با افواج نظام در معرکهٔ مقرّر با دشمن تلاقي کند یا اینکه بگوید که فقط لشکر منظّم باید بمحافظت دین و مساکن غربا بپردازد و رعایاي آرام ملک باید متحمّل هرگونه جور و تعدّي شده و مهمّي نساخته از جاي نه جنبید *

۴۱۸ همان ملکهٔ پسندیده است که جمیع کارهاي مارا در انگلند از پیش میبرد و مورث قوّت لشکر و استعداد دریائي ما و مایهٔ آن نظام و ترتیب بالطّوع والرّغبه که بدون آن لشکر

جمعي بی سروپا خواهد بود و جهازات بهیچ نمي‌ارزد - محبّت
مردم بحکومت است و تعلّقي که بواسطهٔ ادراک بر مشارکت
ومساهمت کلّي خود در نام و ناموس ملک بدان دارند -
مکرّر اتّفاق مي‌افتد که در ادارهٔ تدابیر سیاسیّه همّت بلند اصل
تدابیر است ودنائت طبع از طرف وزرا با شان و شوکت
مملکتي بزرگ مناسب نیست - بالجمله اگر از حقیقت وضع
امور آگاهی یافته آرزو ورغبت برآمدن از عهدهٔ لوازم آن
کما ینبغي و بطور مناسب با شئونات خود در خاطر هاي
ما خلجان بکند پس باید قبل از شروع درامور امریکا بر حسب
احکام قدیم مذهب همّت را بلند ساخته مسئله از خدا بخواهیم
وهمچنین علوّ طبع را به‌اندیشها و مباحثه بر رحمت واسعه
وعنایت الهي چنانکه از ما خواسته شدهٔ است اعتماد کنیم -
بواسطهٔ همین اعتماد بر علوّ همّت در اتمام کارهاي بزرگ
خود پدران ما بیاباني وحشي را مملکتي عظیم ساختند
و بزرگترین فتوحاتي که جز آن قابل افتخار نمیشود ایشانرا
دست داد نه بواسطهٔ خراب کردن بلکه بسبب کوشش و جد
و جهد درحفظ صحت وازدیاد عدد واستقرار آرامي ورفاه
بني نوع انسان *

۴۱۹ اگر ملاحظهٔ حال اغلب مردم بکنیم وپي بمنشاء

حرکات هر شخص ببریم بخیال من احتمال کلّي دارد که غرض جاه در ضمائر جمیع بني نوع بشر جاي گیر است و برحسب اختلاف طبیعت افعال هر آدمی کما بیش از آن صادر میشود - صحیح است که بعضي اوقات مردمي بنظر می‌آیند که بر وفق میل طبعی و بدون امداد تعلیمات فلسفه هواي ارتقا بدرجات اقتدار و اعتلا نداشته و دل بر وجود خدم و حشم و متعلقان عدیده و سائر تجمّلات و لوازم بزرگی نه نهاده و به آنچه بجهت مدد معاش کفایت میکند اکتفا نموده اوقات فراغت خود را بجهت تحصیل دولت و مکنت مکدّر نمیسازند - امّا با اینهمه اسباب آن نداریم که یقین بکنیم که اینگونه مردم بکلّی از طلب جاه بري اند شاید سیل آرزوهاي ایشان در جدول دیگر جاري بشود چنانچه بمطالب دیگر اشتغال دارند و در اینصورت نیز همان حرص جاه مصدر حرکات و خواهش امتیاز از سائرین مایهٔ تحریص ایشان بجدّ و جهد میتواند شد - اگرچه بنظر جوانمردان بلند همّت محض آگهی از آثار جمیلهٔ خود پاداش و انعامي کافي بنماید شکّ نیست در اینکه آرزوي شهرت بجهت تحریص زیاد باکتساب فضیلت در اخلاق حمیده درطبیعت انسان مرکوز است امّا خواهش مزبور مثل سائر خواهشهاي انسان مکرّر در مطالب دنیي

و نالائق استیفا می‌یابد - چنانچه از وضع همان قانون جبلّی که عبارت از آن طلب شهرت ونام و ناموس است بسیاري از فضائل و رذائل عمر انساني را استنباط میتوان کرد - زیرا که بنابر اختلافات تربیّت و زحمت در تحصیل علم و صحبت نافع قاعدهٔ مذکور مناسب با پاکي یا فساد طبیعت خواهد شد - و لهذا بنابر متانت و سخافت عقل آثار همّت بلند یا علامات مکر و فریب مقرون بخود غرضي بظهور مي‌آید و بر حسب اینکه مردم قانون مزبور را درزینت باطن یا در آرایش ظاهر متابعت مینمایند یا بنهایت مستحقّ ثنا و آفرین یا بغایت سزاوار مضحکه میشوند - از این مقدّمات معلوم میشود که حرص جاه مقصور بشوق و شغلي واحد نیست امّا بطوري که اخلاط برحسب اختلافات طباع در ابدان مردم تاثیرات متفاوته میکند بهمان طور درخاطر هاي ما هواي ارتقا بدرجات عالیه گاه درپي این وگاه درطلب آن بهیجان مي‌آید *

۴۲۰ زبان مثل هرچیز دیگر بعد از ترقّي تنزّل میکند و زبان انگریز ازاین قاعدهٔ مستثنیٰ نیست - از لهجهٔ معدود اسلاف وحشي ما بکلّي بیخبر هستیم امّا نمونهٔ زبان ما در وتنیکه بناهي استعمال آن درامور ملک و ملّت گذاشتند

موجود و چنانچه متوقّع بود ساده و خالي از صنعت و بدون نظم و ربط فقرات و مقرون بایجاز است - چنین مینماید که محرّران بجز اینکه نوشتجات ایشان فهمیده بشود چیز دیگر نمیخواستند و غالب اوقات هواي جلب قلوب نداشتند و نظم ایشان اکثر مثل تاریخ و یادگار ملاحظه میشد و لهذا بجز در بحر و قافیه از نثر تفاوت نداشت - میتوان گفت که زبان ما با اختلافات چند برحسب مطلب و قابلیت محرّران جداگانه تا عهد گویر نامي که شاعر چاسر اورا اوستاد خود مي‌نامد درایندحال ماند و چنین مینماید که اگرچه شهرت شاگرد نظم اورا در محاق نسیان انداخت از روي انصاف مستحقّ احترامي است که تا حال مردم از وي مضایقه کرده اند و آن این است که اهالي ملک خود را راه نمود باینکه هنوز چیز دیگر مطلوب بود و شعر انگریز توانست بدرجهٔ نظم ترقّي کند - از زمان دو شاعر مزبور باز محرّران انگریز همّت بر تحصیل سیاق لطافت گماشته و بواسطهٔ ترقّي علي‌الاتّصال زبان خود را بتناسبي که قابل آن است و بوفوري که تا حال هنر انسانی اقتضاي آن کرده است رسانیده اند - با اینهمه در جمیع اوقات با همان اهتمام و فیروزي چنین ترقّي نکرده اند - اهمال طریق ترقّي را مسدود و تکلّف و تصلّف آنرا از جادهٔ مستقیم انحراف داده

است و وقت بدون اینکه تغیّري بشود گذشته یا تغیّري بدون ترقّي اتّفاق افتاده است - بالجمله هر اعتنائي که در قوّهٔ انساني باشد ببلاغت عبارت میکنند چنانچه حالاً هرکس میخواهد در تصحیح عبارت بر سائرین سبقت بگیرد یا در طراز انشاء بر دیگران بیشي و پیشي ميجوید و خطر این است که مبادا دقّت ایشان به تصلّف انجامد *

۴۲۱ در پس نشستن از موسکو بونا پارت فقط تدارک صیانت خود دیده گرسنگان و مجروحان را بدون حمایت وا گذارکرد - چهل هزار نفر که بواسطهٔ تاخت و تارهاي بعیده و پر خطر گاه گاه آذوقه بجهت لشکریان ميآوردند از عقب رفتن ایشان اطّلاع نداشتند - از این عدد متنفّسي باقي نماند و مرگ ایشان نیز واسطهٔ هلاکت عددي بغایت بزرگتر از همراهان قدیم ایشان گشت - تا چهل میل راه درمیان برف کشادند ولشکر مانند خیالي مینمود که در خواب دیده میشود باین معني که نه صداي سم اسپ و نه صداي گالسکه و نه آواز انسان بگوش میرسید - تا تمام راه افواج متواتر با صفوف کشیده وازهم ریخته درمیان دوصف سپاهیان حرکت میکردند - بعضي از سپاهیان مذکور برپا ایستاده و بعضي تکیه کرده وبعضي اسلحه را بپهلوي خود نهاده وبعضي دیگر آنهارا

در بر گرفته وجميع مرده بودند - چند نفر درهمان وضع خوابيده امّا اغلب ايشان بجهت وسعت زياده مابين بدين طورنهاده شده بودند و از هر فوج وهر دسته اشخاص چند علي‌الاختيار درميان ايشان جاي گرفتند - اقوام وحشي که دراکثر اوقات تيه کشيده اقدام درجنگ ميکنند اين دفعه بدين‌حال نه پرداختند - نه فقط بدن را بلکه صورت را پوستهاي جانوران پوشيده بودند وشدّت سرما بطوري بود که باکراه ازميان غنيمتهاي صيد ايشان نعرهائي را که علامات اوّل وطبعي انتقام ايشان بود ميکشيدند - تيرهاي ايشان با وجود اينکه از چوب نرم مثل غوش وکاج و امثال اينها بود ثابت ماند امّا شمشيرهاي دشمن مثل يخ خورد ميشد - سپاهيان بواسطهٔ فاقه ضعيف و ازماندگي خسته وبسبب برودتي که برايشان غلبه ميکرد مست خواب گشته چون قزّاقان تعاقب کرده برسر ايشان ريختند حتّي درحينيکه همراهان ايشان با بختي بيدار بجانب وطن حرکت کرده ازنظر نه‌رفته بودند بخواب اجل فرورفتند - اهل فرانسه که بالطبع خرّم و بشّاش اند وميدان حرب تفرّج گاه ايشان بوده حالاً بقدري گرفتار بهت وخمود شدند که حتّي در اثناي گفتن سخنهاي محبّت آميز که بايد يکي از دوستان بکسانيکه بيش از همهٔ عزيز

داشتند اعلام بکند بواسطهٔ نعاس قطع سخن کردہ رسول را وداع میگفتند - فی‌الحقیقه در اینگونه مضائق هرچه خلاف طبیعت است ازحیّز اعتبار بیرون نیست و منقول است که بعضي چشم بسته تفنگها را در وقتیکه هنوز میتوانستند بکار ببرند میفنگندند و این نه بسبب بیم و امید لیکن بعضي ازایشان بواسطهٔ غضب درحقّ سپاه سالار که هروقت که پس مي نشست انثاي کل لشکر بر آن مترتّب میشد وبعضي دیگر فتوحات نمایان بر ملل جنگجو را بخاطر آوردہ چون امکان شکست دادن و بر آمدن با این دشمن وحشي و حقیر نمي یافتند این کار میکردند ٭

۴۲۲ برفرض اینکه دریا خشک بشود وما ازبالاي ابري بلند کاسهٔ خالي آنرا مشاهده بکنیم وضع آن چه طور غریب و وحشت ناک خواهد نمود و چنانچه گویا چاه ویل یا بئر هاویه است که عرض و عمقش پیدا نیست عمیق بي نهایت وسیع درنهایت درهم و برهم بیترکیب و مبهم رعب انگیز وهیبت آمیز - واگر چنین حال اتّفاق بیفتد چه طور مایهٔ تحریص عقل ما خواهد شد به تفتیش اسباب وجود چنین صورت و دریافت انواع قوّت والات که بجهت کندن زمین بدین طور غریب دست بهم داد - که آیا دریا را با بیلها حفرکردہ وخاک آنرا

با ناو و سبد بیرون برده یا نه بر فرض تسلیم این تقدیر خاک بیرون برده کجا ریختند و لمعاي از احشاي خاک انگیخته کجا آویختند و چه طور سنگها را شکافتند - اگر لشکر سلّم و تور از اوّل آفرینش عالم تا حال بکار اشتغال میداشتند خندق بدین بزرگي را نمیبریدند - و نه فقط بزرگي قعر دریا بلکه ترکیب بي‌قاعده و اجزاي برهم خورده و زیر و بالا شدهٔ آن که سبب آن فهمیده نمیشود مورث تعجّب میشود - گویا هیولاي اولي در این‌جا موجود است و ممکن نیست که کسي بتواند بقوّهٔ تقریر تصویر این صورت کند - غارها وکوههاي صعب الارتقا و آبشارها و مغاک زیر مغاک وکوه بالاي کوه وکوههاي از هم ریخته و پاره پاره جزیرها که گویا قطعات زمین از بیخ برکنده شده و در آنجا نقل شده است *

۴۲۳ بخیال من خود روز طولي و زینتي زیاد در دهات دارد و در آنجا بیشتر تا در جاي دیگر خوشي از آن حاصل میشود - در جنگلی سالها با آرام و رفاه میگذرد و امروز فردا را بدون تکلیف موجود مي‌آرد بقدري که آدم از هر ساعت نوعي از سیري و لذّت پیدا میکند وگویا خود زمان را که آکل هر چیز دیگر است فرو میبرد و صرف میکند - اگرچه کسانیکه باداره و نظم و ترتیب متملّکات خود در دهات اشتغال

دارند و محض بسبب این شغل بهره ورانه از خوشي و ملاهي
هزار مرتبه به از آنچه ممکن است اهل شهر بدارند - امّا في الحقیقه
صورت حال چنین است که یکروز که آنرا با آسودگي در کنج
بیشه بسر میبریم بیش از اقامت تمام سال در شهر دلکش
ودائم مینماید - لهذا از روي انصاف وحقّ حال کساني را که
آفتاب نزد ایشان توقّف زیاد کرده روزرا مکث زیاد مي بخشد
اسعد باید دانست - زارع بمجرّد طلوع صبح که درهمان دم
برجمیع مزارع انتشار یافته ظلمتي را که مانع زحمات کشاورز
مي آید میراند بیدار و مستعدّ کار است - واگر بسبب کار وشغل
از مزرعه دیر مراجعت بکند لشکر شب این قدر بعتةً براو
تاخت وتاز نمیکند که با دلالت ستارهٔ شام راه بمنزل نتواند
برد - برخلاف این در شهرها وبلاد معمورهٔ روز و آفتاب
وستاره و فصل بخوبي شناخته نمیشود امّا در جنگل این همه چیز
عیان بنظر مي آید و منشاء اهتمام زیاده در ترصّد فصول میشود
تا اینکه زرّاع برحسب اوقات مقرّر زحمت کشیده اجرت
مناسب آنرا بگیرند *

۴۲۴ تاملّ سلطان چارلس در تدبیر مانند سرعتي که در
اجراي آن بکار بردمي مایهٔ تعجّب بود وکیاست جامع او
درجست وجوي وسائل انجاح مطالب خود از حذاقت

وي در انتخاب تدابيري كه بايد آنرا در پي شود كمتر نبود - اگرچه بالطّبع بقدري از شوق در سپاهگري بري بود كه حتّي در اتّامي كه بيش از سائر اتّام حيات در شور و شغب بود از خانهٔ خود نه جنبيد ليكن چون آخرالامر بنفسه بقيادت لشكر پرداخت طبيعت وي بقدري حاضر و آمادهٔ هر شغل مهمّ بود كه علم در فنون محاربه و لياقت امارت لشكر بطوري بروز داد كه شهرت و فيروزي وي از آثار كاملترين سپه سالاران عصر هيچ پايي كم نداشت - بعلاوه سلطان بدان علم كه شلاطين را بغايت دركار و عبارت است از مردم شناسي و تناسب دادن طباع ايشان بمناصبي كه برآن مامور شوند باقصى الغاية ربط داشت - و از وقت انتقال وزير چيورس تا اختتام سلطنت هيچ سپه سالار يا وزير يا ايلچي يا حاكم پرگنهٔ را بر شغل نگذاشت كه برحسب استعداد و قابليّت مستحقّ اعتماد او نبود - اگرچه آن تواضع و محبّت دل چسپ كه مايهٔ جلب قلوب مقرّبان سلطان فرانسه بود نداشت با خصالي كه مورث وفاداري و تعلّق مردمي است بيگانه نبود - چنانچه بر سپه سالاران خود اعتماد كلّي داشت و بانعام و افضال پاداش خدمات ايشان ميكرد و بر شهرت و بلند آوازگي ايشان حسد نبرده از اقتدار ايشان اظهار انديشه ننمود - تقريباً جميع

سرهنگان وي با کسانیکه در علم سپاه کشي باوج امتیاز و اشتهار رسیده اند مسارات داشتند وواضح است که ظفرهائے که بر حریفان یافت بواسطهٔ قابلیّت زیاد سالاراني بود که بمقابلهٔ ایشان میفرستاد - بقدري که اگر هنر شناختن اینگونه مردم و آلات دست خود ساختن ایشان هم درشدّت و هم در رخا برهاني ساطع نه بود بر استحقاق وي درادارهٔ امور سیاسیّه شاید مایهٔ نقص استعداد وي میشد

۴۲۵ شاید استنباط هیولاي اولیٰ عالمي که قابل عمارت باشد بقدري اشکال ندارد که دربادي نظر مینماید - ملاحظهٔ اصول اشیا و مشاهدهٔ اینکه به چه درجات وتغیّرات علي‌التّوالي بنظم ونسقي میرسد که بعد از آنکه کمال یافته باشد بنظر ما مي‌آید مایهٔ مسرّت مخصوص میشود - یقین کلّي دارم که اگر بخواهیم اوضاع حکمت بالغهٔ خداوند را درصنائع وادارهٔ امور طبیعت تشخیص بدهیم باید نه فقط بحال اشیا بلکه بوضع ترکیب آن متوجّه بشویم - درختي درایّام بهار وتابستان که پر از برگهاي سبز یا از گلها وازهار آرایش یافته یا بفراواني میوه دار باشد نمایش خوب دارد ومایهٔ نشاط خاطر میشود - امّا فکر اینکه این درخت با اینهمه اسبابش از تخمي کوچک است وقوّت طبیعت آنرا درایّام نوخیزي ونشوء ونما ترکیب وپرورش داده

و اجزاي تازه اضافه کرده رفته رفته بدين بزرگي و کمالي که دارد رسانيده بخيال من مايهٔ خوشي از نوع ديگر است که زياده مقرون بعقل و مخصوص و في الحقيقه ملاحظهٔ حکمت خداوند در صنائع طبيعت است - اگر بدين طور کرهٔ ارض و اين عالم سفلي را بوضعي که حالا دارد يعني مکمّل و منقسم شده بمادّيات مختلفة الماهيّه که هريک از آنها برحسب جنس خود کامل و مايهٔ تعجّب است در تحت ملاحظه بياريم شکّ نيست که اين همه مورث خوشي و ارتياح خاطر هرچه تمامتر ميشود - امّا جملهٔ اشيا را در اوائل نشوء و نما ديدن و ازهم جدا ساختن قالب طبيعت و استخراج اصول آنرا نمودن و پس دريافت کردن که حکمت بالغهٔ خداوند چه طور اين همه چيز از اختلاط بيرون آورده قرين نظم ساخت و از احوال بسيط بدين حالت خوش آيند و مرکّب که درنظر ما است رسانيد هيچو ميدانم که اين سرور ديگر است که دردل آدم زياده خلجان ميکند و هم مايهٔ تسلّي و خاطر جمعي زياد ميشود *

۴۲۶ بقدري که در قوّهٔ ضعيف انساني باشد از ياد آوري واردات گذشتهٔ احوال خود و معاصران و اسلاف لذّت ميبريم و مقصود طوائفي که بهرهٔ از صنائع و علوم نبرده بودند از افراختن سنگهاي بزرگ بدون ترکيب و هيئت و انشاء اشعار بي‌لطافت

همان ارادة بود - ملزوم نیست که بگوئیم چگونه درحالی تربیت شده این خواهش با اسباب استیفای آن ازدیاد میابد و بدین اختصار میکنیم که بقدری که حرص دراستیفای خواهش خود داریم بهمان قدر ولوع در استکمال خواهش دیگران در این باب علی السّویّه درطبیعت ما مرکوز شده است - طفل با خوشی هرچه تمامتر حکایات دایه را میشنود پس درس خوانده با رغبت بی نهایت افسانهای جنّ و دیو فرا میگیرد ودروقتیکه سنّی زیاده داشته باشد بتواریخ ملل یا حکایاتی که تاریخ می‌پندارد ملتفت میشود وحتّی درایّام پیری نقط چیزی که بر خواهش استحصار ازوقائع اعمار مردم دیگر غالب میابد آرزوی بیان واردات حال خود است - پس تاریخ ملل همیشه خواه راست خواه دروغ باغراض ما رجوع کلّی دارد ومایهٔ افسوس است که حتّی صحیحترین تواریخ راه بقول ما بندرت میابد - امّا دراینباب باید خود را ملامت کنیم زیراکه طبیعت ازلوازم عهدهٔ خود کما ینبغی برآمده ابواب این علم را برروی هرکس که بتواند کتاب بخواند ودرمضامین آن فکر بنماید کشاده است وتحصیلی که بالطّبع ازهمه دل چسپتر است براهنمائی عقل ازهمه با فائده تر تواند شد - چنانچه اگر بنیاد کار ما برعقل باشد معلوم خواهد شد که مقصود از

درس خواندن نه تفرّج خاطر درايّام فراغت و نه استيفاي عيب و خود نمائي است - و همچنين مانند نحويان وحاشيه نويسان بتحصيل علم جهت آساني وسود ديگران مانند فلاسفه و امراي ملكيه قناعت نخواهيم كرد وكذالک شهرت مختصر تفرّد و توغّل در علوم را درازاي صرف ايّام زندگي دركنج كاويِ افسانهاي ازمنهٔ سابقه برخود نخواهيم بست - زيراكه اينگونه كارها انحراف ازطريقهٔ مستقيم تحصيل علم و ترک مقصود اصلي علم تاريخ است - في الحقيقه توجّه بعلمي كه نتيجهٔ آن بوجهي از وجوه بهترشدن ما هم دراخلاق خود وهم در سلوک با ديگران منجرّ نشود نوعي از بطالت است امّا خوش آيند و مقرون بكياست - و علمي كه باين واسطه تحصيل ميشود بعينه مثل جهالتي است كه مايهٔ ملامت نباشد *

۴۲۷ اگر شخصي بخواهد وضعي برخود بگيرد اين از همه بهتر است كه باطن او مانند ظاهروي بشود - اشكال دارد كه كسي تا مدّتي صورت ظاهري برعمل خود به نهد زيراكه اگر صدق و راستي اصل كار او نباشد طبيعت هميشه ميل معاودت بحال اوّل خود نموده ديريا زود پرده از اسرار بر گرفته حقيقت حال خود را ظاهر خواهد ساخت - لهذا اگر مصلحت كسي درابراز ديانت و امانت باشد بايد او في الحقيقه متديّن

وامين بشود پس ديانت او بطوري كه جميع مردم بر آن تحسين نمايند بظهور خواهد رسيد - بالجمله صدق و راستي علي الخصوص در امور دنيا بالنّسبه بدقائق و مموّهات مكر وتزوير فائدۀ كلّي دارد و دراجراي مطالب دنيوي بيش از همه چيز آسان وآشكارا ومقرون بمحافظت وامنيّت است - درراه صدق زحمت وصعوبت وتشويش واضطراب وخوف وخطر كمتر يافت ميشود چنانچه بسلوك درآن طريقه بخط مستقيم بمقصود ميرسيم و كذالک دوام و پايداري صداقت ازسائر اخلاق زيادہ است - مكر وفريب وگريزي روزبروز ضعيفتر ومستعملان آنرا كمتر دركار ميشود بخلاف صدق كه بالنّسبه باستعمال آن قوّت ميگيرد و چندان كه مردي در رعايت آن مداومت نمايد فائدۀ زياد عائد حال او ميشود - از اين رو كه مايۀ تاكيد بنياد شهرت او ميشود واشخاص ديگر را كه با ايشان سر وكار دارد بر آن بار ميدارد كه اعتماد كلّي براو بكنند و اين يكي از فوائد ومنافع مالاكلام در امور روز مرّه است *

۴۲۸ بخيال من اصل جميع مصائب اين ملك را بيک چيز حمل ميتوان كرد وآن اين است كه حال جميع بلاد متعلّقه بدولت ما بوجه كلّي وشامل وبفكر مربوط ومناسب

در پیش نظر نداشته حقیقت اوضاع و اطوار آنرا چنانکه باید
در تحت ملاحظه نیاوردیم - بالجمله دولت ما با وجود اینهمه
ممالکي که از دست رفته است هنوز وسیع و متنوّع است -
با وجود تخفیف اقتدار اهل مشورت خانه که ازخوبترین زینتها
و حقوق امّه عاري شده اند هنوز این قدر اختیار باقي مانده
است که اگر بخواهیم میتوانیم بر عالمیان ظاهر بسازیم که مستحقّ
ادارهٔ امور مملکتي که وسعت آن از آنچه در تصرّف ما تا حال
بوده است کم نیست وکذالک برازندهٔ استمرار حقوقي که
اهل مشورت خانه در نصف النّهار اقتدار عادتًا مدّعي آن
بودند هستیم - امّا اگر بدرجهٔ بلند آنچه لازمهٔ عمل ما است
نرسیم و در دائرهٔ عقل و تدبیر بسطي مناسب با وسعت
بغیّت ندهیم یقین باید کرد که هرچه در اطراف ما است
علي التّدریج نقصان خواهد پذیرفت تا اینکه بالاخره امور
ما مانند عقول ما محدود و مختصر خواهد گشت *

۴۲۹ مؤرّخ تاریخ ملل فقط حقیقت و راستي را مانند
بت پرستش کرده باید از هر چیز دیگر بی پروا بشود واین
قانون را وضع باید کرد که از عصر خود صرف نظر نموده
به آیندگان ملتفت بشود که مبادا محض متملّق دانسته شود -
و تملّق عیبي بکلّي مناقض صدق تاریخ چنانچه پهلواني

لعاب بهدانه بزلف بچسپاند نا شایسته است - بعلاوه باید
مؤرّخ بلك ندارد و از رشوت خوري بري بشود واز ابراز
بی تحاشي مطلب خود اندیشه ننماید بلکه صدق را صدق
و دروغ را دروغ بنامد - در نوشتجات او جاي محبّت و عدوان
و تشویر و رحم نشود امّا در حقّ همه مردم انصاف بکند و بهیچ
کس زیاده یاکم از آنچه مستحقّ آن است حمل ننماید
و باید خود را مانند بیگانه و بدون شهر و مسکن و در تحت
هیچ حکومت و مالك نفس خود و بی‌پروا از آنچه پسند
خاطر مردم باید و في‌الجمله محض راوي وقائع جلوه بدهد -
در بدو امر قدم با تیزي زیاد بر ندارد امّا باید رفتار او ثابت
و بر یك منوال بشود - مطالب را با نظم و ایجاز ترتیب دهد
و عبارتش سهل الماخذ و با ادب - زیراکه مقصود اصلي مطلب
صدق گفتار و آزادي و شرف عبارت درکمال معني و سلاست
است و همچنین تصریح معني را بالفاظ متروك و متبذّل
نکند چنانچه هم عوام آنرا بفهمند و هم علما بر او ثنا بگویند *

۴۳۰ اعتقاد بر جبن شخصي که بخت خود را در مخاطرات
حربیّه آزمایش میکرد و احترام سپاهیان و عنایت اینهمه
سلاطین جنگ جو حاصل کرده بود بطوري که از نظر ایشان
نیفتاد از خیال ما استبعاد دارد - امّا سعادت و تمامان حذاقت

آن دارند که پی بطرف ضعیف شخصي برده تیر بر آن مي اندازند
بدین معني که اگرچه شجاعت دیوکلتیان بالنّسبه بمقتضیات
وقت و لوازم عهدهٔ او کمتر از آنچه باید هرگز بروز نکرد امّا
چنین مینماید که همّت بلند و تهوّر مردي بهادر که طالب
نام و ناموس و مخاطره باشد و سر بمکر و تزویر فرونیاورده
بی‌تحاشي داو طلب گشته اقران خود را بمتابعت بخواند
در طبیعت وي مرکوز نه - قابلیّت وي چندان باهر نبود امّا
کفایت کار میکرد لیکن رزانت عقل او که بواسطهٔ تجربه و اطّلاع
بر امزجهٔ مردم ترقّي کرد و حذاقت وسعي و اهتمام در
ادارهٔ امور و سخاوت با اداره و کفایت و سخت گیري با مروّت
بخوبي امتزاج یافته و غایت حیله بازي درلباس طرز بیساختهٔ
سپاهي و ثبات درپی مطالب خود و طبع ملائم در تغییر
وسائط انجام مقاصد وبیش ازهمه کمال هنر در ترجیح دادن
مصالح خود بر استیفاي شهوات و اغراض دیگران داشت
وکذالک حرص جاه وطلب نام خود را در لباس انصاف و فائدهٔ
ملکي جلوه داده صورت ظاهري بر اعمال خود مینمود -
دیوکلتیان را مثل آغوستوس باني مملکتي جدید باید خواند
زیراکه مانند آغوستوس که قیصر اورا بفرزندي برداشته بود
بشهرت در امور ملکداري بیش از فنون حربیّه مشتهر و ممتاز بود

وهيچ يک ازاين دو سلطان ما دامي كه ممكن بود كار بتدبير
بگذرد دست بشمشير نميبردند *

۴۳۱ در باب اسباب دولت و مكنت كه اهالي بلاد
متعلّقه بواسطهٔ صيد ماهي از دريا فراهم آورده اند اهالي هلند
با همه مداومت وممارست وفرانسه با همه چستي وچالاكي
و انگريزان با همه حذاقت صائب و جلادت متين مثل
اهالي ممالك جديده در حقيقت هنوز بالنّسبه بسائر ملل
بواسطهٔ حدوث جديد آن حكم طفوليّت دارند ودوام مردي
نيافته اند اين شغل بغايت خطرناك را بجهت تحصيل مدد
معاش بحدّ افراط نرسانيده اند - وچون اين چيزها را در تحت
ملاحظه مي آرم و فكر آن ميكنم كه غالبًا حقوق تربيّت
و پرورش بر ذمّهٔ اهالي بلاد متعلّقه نداريم و خمير مايهٔ
اين حالت خوش قيود و نواهي حكومتي كه اعيان آن
هميشه برحذر ومتشكّي باشند نشده است بلكه ازروي عقل
و صلاح بحال ايشان پروا نداشته طباع بلند همّت اهالي
اين بلاد را بحال خود در تحصيل كمال گذاشته ايم ملاحظهٔ
نتائج آن ومقدار فوائدي كه بواسطهٔ آن عايد حال ما شده
است سبب آن ميشود كه نخوت اقتدار فرو مي نشيند و
جميع فخرمن از دراست وحسن تدابير انساني باطل ونابود

میشود چنانچه سختي من بنرمي مبدّل میشود و تدریج
بآزادي مي‌بخشم *

۴۳۲ چون ملل با تربیّت فتح کردند یا ممالك دیگررا
با ملك خود منضمّ ساختند میتوانند جنگ را با ننگ وناموس
بآخر برسانند - برخلاف اقوام وحشي که بجز باستیصال طائفهٔ
که مغضوب ایشان است اکتفا نمي کنند - مقصود ایشان
درجنگ نه فتح بلکه قلع وقمع دشمنان است واگر اقدام
درحرب بکنند تصمیم عزیمت میدهند که روي دشمن را
با چشم مدارانه بینند امّا مناقشت را با خصومت ابدي
جاري بدارند - اوّل و غالباً فقط قانوني که آدم وحشي
درسینهاي اطفال وضع میکند خواهش انتقام است و این
قاعده بمرور دهور درخاطر وي قوّت زیاد میگیرد وچون
بکمتر چیزي از اشیاء توجّه میکنند این صفت بحدّي قوّت
میيابد که غالباً بمردمي که شهوات ایشان ازکثرت کارواختلاف
اشغال انحطاط یافته است معلوم نیست - امّا خواهش انتقام
که برقلوب مردم بي‌تربیّت استیلا میيابد بیشتر بشدّت سبعي
تا بخشم انساني مشابهت دارد چنانچه حتّی ازروي غضب
بدون ملاحظه برمي‌خیزد واگر اتّفاقاً ازسنگ ضرري بایشان برسد
آنرا برحسب غلبهٔ شدّت گرفته میخواهند ازآن انتقام بگیرند

و همچنین اگر درمعرکه زخم تیر بخورند آنرا از زخم برکنده میشکنند وبدندان خائیده برزمین میزنند *

۴۲۳ قبول این مسئله میکنم که بنابر تجاربي که تواریخ دول فراگرفته شده دول جمهوريّهٔ آيّام قديم ازبسيار جهات عيب ناک و عرضهٔ ملامت بودند چنانچه از عدم ثبات وانصاف وبسیار مفاسد دیگر که درمیان آن رواج داشت چشم نمیتوان پوشید - امّا با اینهمه اگر بحال دول جمهوريّهٔ قديم يونان ملتفت شده وملاحظهٔ منزلت رفیع آنها درحرب وعلم نموده فکر آن بکنیم که بواسطهٔ همان دول قواي انساني بچه قدر ارتفاع یافت انکار نمیتوانیم کرد که هر قدر دول مزبوره از حیثیّت بی‌انصافي و پاداش خدمات مردم بزرگ بعقوق وکفران نعمت خالي از عیب نبود امّا اقلّاً مصدر و منشاء قدرت ملک شد ودراوقات اضطراب ومخاطره اظهار قدرت خود را بطور غريب مينمودند - واگرچه از ملاحظهٔ اوضاع دول جمهوريّهٔ قديم مجبور بدان میشویم که بظلم و تعدّي آنها بالنّسبه ببلاد متعلّقه بخود واعمال شنیعه ومقرون بکفران نعمت و بیداد درحقّ اهالي شهرهاي خود اعتراف بکنیم امّا از طرف دیگر جلادت وثبات وهمّت بلند وجدّ وجهد آنها درهرامرمهمّ که بفکر آن باین افتاد انتضاي تحسين وتعجّب

ما میکند و باید اقرار بکنیم که وضع دولت جمهوري مایهٔ
بخش قدرتي است که در هیچ وضع دیگر حکومت یافت
نمیشود و سبب آن این است که هر شخص امتزاج کلّي در
امور ملکیّه دارد و جمیع قواي نفساني و جسماني او در حرکت
مي‌آید و هر کس احساس میکند که بجهت خود نه از براي
دیگران جنگ میکند و مراعات مطلب و صیانت امر و شان
و مصلحت خود را مینماید - لهذا هرگونه اعتراضي که از
دول جمهوریّه در باب شدّت اغراضي که بر وجود آن
مترتّب میشود و قلّت دوام و معائب نفرت آمیز گفته
بشود جمیع مردم متّفق القول اعتراف بمزید قوّت و اقتدار
این وضع حکومت مینمایند *

۴۳۴ ترقّي اهالي روم قدیم در کار دریا و تفحّص مجهولات
حتّی بالنّسبه بمساعي اهالي یونان کم و مختصر بود - خاصیّت
طبیعت رومیان و تربیّت لشکري و وضع قوانین ایشان دست
بهم داده موجب این شد که از تجارت و امور بحریّه استحقار
نداشتند و اوّل سببي که ایشانرا بهواي اقتدار در دریا ترغیب
داد لزوم مخالفت با حریف مقتدر بود نه خواهش از دیاد
موادّ تجارت - و اگرچه طول نکشید که بر ایشان واضح گشت
که بجهت تحصیل قدرت مطلق که مطمح نظر ایشان بود

باين دريا را مالك شوند امّا شمور خدمت جهاز را درجهٔ فروتر از كار سپاهي شمردة آنرا بجهت كسانيّ مقرر ميمودند كه برحسب پستي درجات لائق دخول درجرگهٔ سپاهيان سوند بالجمله در تاريخ دولت جمهوري واقعهٔ كه علامت توجهّ ايشان بسفر دريا باشد بجز دراوقاتي كه مدّة فتح وظفر بود در بحث ملاحظه نمي آيد وچون رومان با شجاعت ونظم وتربّت جمع دول بحريّة را كه درسالف زمان معروف بودة مقهور ساخته بودند بجلادت اهالي ملل مسخّرة درمروّج داشتن بازار تجارت اقدام نكردند زيراكه درآن ملّت جمك جو وملّح شور اشتغال بامور بيع وشري مايهٔ تنزّل وپستي هر شخص از احرار ملك دانسته ميشد *

٤٣٥ احوال انسان در اين كرهٔ ارض كه مسكن ومعلوف دست وي است درسائر جهات بغايت عريب است - بدين معني كه از قراري كه معلوم ميشود اگر صرف ملاحظهٔ تركيب آدم نشود بالنسبه بسائر سكنهٔ عالم دليل وهم درتدارك حوائج طبعي وتهيّهٔ اسباب صيانت خود از دشمنان با معدودي كه در اطراف وي اند بيچارة است - وحيواني مثل او نيست كه اين مبلغ ايّام را درحالت عجز كلّي بسر برد يا دروقت پيري بدين ضعف وانحراف طويل هبوط كند - هيچ حيوان

دیگر از آن پوشاک لازم که بدون آن برداشت اختلافات اهویهٔ بلاد معتدله و شدائد سرما نمیشود بالطّبع عاري نشده و غالباً بهیچک از آنها این قدر مضایقه دراعطاي آلات حمله و دفاع نرفته است - و چون انسان علي‌السّویّه نه قوّت فرار و نه اسلحه بجهت دفع تعدّي دشمنان ضارّة دارد و اختلافات هوا نیز در بدن او تاثیر کلّي میکند وکذالک قابل صرف غذاهائی که حتّی دربلاد معتدله تا دو ثلث سال خود بخود امّا بدون مزه میروید نیست اگر اورا محض بطبیعت خود رها کنند بیش از همهٔ حیوانات دیگر ایّام را در ذلّت ووهن وهوان بسر میبرد - چنانچه درکمال اضطراب از بیم ودهشت وبسبب قحط وگرسنگي به تنگ آمده وبوسائل دنیّه بجهت اختفا از دشمنان وبحیل جبن آمیز بجهت صید جانورهاي شریفتر از خود متمسّک شده باین زندگي را صرف خدعها وحیله بازیهاي دائمه بنماید وغارها وشگافهاي کوه ودرختهاي مجوّف را مسکن ساخته وکرم وحشرات کوچک وآنچه از مخصوصات معدود وخام زمین میتواند هضم بکند غذاي خود نماید وگاه گاه آنرا از فریسهٔ که سباع قویتر ترک کرده اند یا بجهت شکاري فربه تر سر قناعت بدان فرو نیاورده متنوّع سازد *

۴۳۶ مستر هامدین با فراست بغایت افزون میتوان گفت

که تمیز و بیش بینی و کمال حذاقت در انجام مطالب و حسن تدبیر در بنیان مقاصد خود از سائر معاصرین امتیاز داشت - مردی پر حرف نبود و نادراً افتتاح کلام یا اقدام در کاری که درمیان بود از طرف او اتّفاق افتاد - امّا سخن او وزن کلّی داشت و بعد از سوال و جواب بسیار و ملاحظهٔ اینکه اهل مشورت‌خانه بچه طرف میل دارند شروع در مباحثه کرده صورت حال را اجمالاً و صریحاً و با دقّت بطوری فرا مینمود که آنرا غالباً بانجام مطلوب میرسانید - و چون این امر امکان نداشت بقدری حاذق بود که میتوانست مباحثه را به تعویق بیندازد و بدین طور مانع فیصلهٔ آنچه درآینده نه بر وفق مراد پیش آید می‌آمد *

۴۳۷ جان را بالنّسبه به بدن با استادی ماهر که نمیتواند در پیشهٔ خود بدون آلات لازمهٔ چند که باید خوب ساخته و مهیّا و آماده بشود کار بکند قیاس میتوان نمود - خوبترین مطربان پردهٔ از ساز خارج آهنگ نمیتواند بنوازد - لهذا باید در حفظ اجزاي بدن احتیاط تمام بورزیم زیرا که اگر قالب نا درست بشود جان که محرّک اعضاي آن است بالطّبع افعال شایسته را بظهور نمیرساند - و از این جهت است که مردی که بواسطهٔ کثرت معاصي بنیان سلامت خود را خراب میکنند بعضي اوقات اتّفاق مي‌افتد که یا بهت خواب آلود یا پریشاني

قريب بجنون عارض حال او میشود - و از جانهاي ایشان بعد از
آنکه یکي از اجزاي بدن نقصان پذیرفته یا عیب در آن پیدا
شده است هیچ امر شایسته ظهور نمیکند وگویا چون منزل آن
جائی مکروه و محبس پر تعفّن است از ماندن درآنجا ابا میکند ٭

۴۳۸ دراین وقت مدّت توقّف پزارو و رفقاي او در جزیرهٔ
که بیش از سائر جایهاي آن قطعهٔ زمین امریکا که بهواي بد وغیر
سالم مشهور بود تا پنج ماه رسیده بود و از روز اوّل این مدّت تا
آخر آن بتوقّع امداد از طرف اهالي ملک خود که در پنما بودند
متّصل بدان جانب نگاه میکردند امّا آخرالامر از برهم خوردگي
آمال خود خسته شده و بواسطهٔ تحمّل مشاقّي که بخیال ایشان
انتها نداشت دل از دست داده یاس بخاطر ایشان راه یافت
و خواستند کلکي تعبیه کرده خود را باموج دریا بسپارند
زیراکه به از ین بود که دراین‌جاي مکروه بمانند - امّا چون جهاز
از پنما رسید نشاط و شادي بقدري بر ایشان غلبه کرد که
جمیع متاعب سابق را برطاق نسیان نهادند - این امر مایهٔ
احیاي امید هاي ایشان شد وباندک تغیّر حالی که درمیان
مردمي که بواسطهٔ وضع زندگي خود علي‌الخصوص عرضهٔ
انقلابات روزگاراند استبعاد ندارد اعتماد وخاطر جمعي کلّي
جاي یاس را گرفت و پزارو نه فقط رفقاي خود را بلکه اهل

مهارتي را که از پیشا آمده بودند بآسانی بر آن وا داشت که با همت تازه دوباره در اجرای تدابیر سابق وی شریک شوند *

۴۳۹ در بعضی از پیشها کار و شغلی متصل بدون خلل زیاده بدست می‌آید تا بر حرفت دیگر چنانچه در اغلب کارخانها مزدور میتواند خاطر جمع شود بر اینکه هر روز از اول سال تا آخر آن اگر بتواند بر سر کار باید شغل بجهت او موجود خواهد شد - بخلاف حال بنا که کار او در شدت سرما که یخ اطراف زمین را فرو گرفته باشد و در ایام باران و نمناکی هوا ساخته نمیشود و در اوقات دیگر سر بسته است باحتیاجی که مردم گاه گاه بدان بدارند - لهذا بسیار میشود که او بیکار بماند و از این جهت باید مواجب او نه فقط کفایت مدد معاش او در ایام بیکاری بکند بلکه بوجهی از تدارک حالات مقرون تشویش و اضطراب که لازمهٔ چنین وضع بی‌ثبات است بشود - بهمان واسطه است که اگرچه مواجب اغلب اهل کارخانه موازی یومیهٔ مزدوران است اجرت بنا یک و نیم برابر یا مضاعف آن میشود *

(۱) ۴۳۹ شاید دانسته شود که حرکات وی در اوقات مزبوره بکلی خالی از تدبیر راست بود اما وضع گماه و تقصیر هرگز مقرون بعقل و شعور نبوده است و چنین مینماید که سبب

اخلال و فساد قواي نفساني ميشود چنانچه آدم نميتواند
برويّت فكر بطور كامل بپردازد امّا مضطرب و مشوّش ميماند -
گناه كار بجهت اينكه گناه خود را پنهان بدارد بقدري به بهانهاي
بيهوده و حركات مذبوحه ميپردازد كه چنانچه نزد جميع قضات
معروف است اين صورت سبب افشاء نصف جرائم مرتكبهٔ
مردم ميشود - ليكن اگر استدلال بكنيم كه چون اسباب مذكوره
معقول و مقرون بعقل نباشد محال است كه منشاء حركات
شخص مزبور شده باشد مانند اين است كه قياس كنيم كه
اشرار هميشه حاذق و قابل اند و اين برخلاف واقع است -
امّا از ملاحظهٔ صورت‌حال مطالبي را كه در خاطر مشوّش و بيقرار
گناه كاري مثل اوكه مستعدّ استعمال اسباب بي‌پايهٔ مكر و فريب
و خيانت بود رسوخ داشته و او را بر آن باز دارد كه پرده
از كار بطوري كه اتّفاق افتاده است بر گيرد ميتوانم استنباط كنم -
و اقرار بر آن ميكنم كه مطالب مزبوره مقرون بفهم و ادراك
نبوده و كفايت كار هم نكرد امّا خداوند نميگذارد كه تقصير مند
بتواند قواي نفساني خود را بفراغت و بدون خلل و زلّت
بكار ببرد *

١٤٤٠ . بدين طور در ايّامي كه صاحبان املاك و زارعان زمين
در معرض هرگونه تعدّي و اجحاف بودند نظم و ترتيب و حسن

حکومت وکذالک آزادي ومیانت شخصي درشهرها استقرار یافت - امّا دراین حالت بیچارگي که زرّاع داشتند مردم بالطّبع بما بالکفایهٔ معاش خود قناعت میکنند که مبادا تحصیل ما فوق ضروریّات زندگي ایشانرا عرضهٔ بیداد ظلمه بسازد - برخلاف این چون مردم میتوانند با اطمینان خاطر بهره از ثمرات زحمات خود ببرند بالطّبع همّت بر اصلاح حال خود وبدست آوردن نه همان ضروریّات بلکه اسباب زینت وتجمّل زندگي میگمارند - از این مقدّمات معلوم میشود که آن قسم اداره وزحمت که مقصود آن تحصیل چیزي زیاده از سدّ رمق است درشهرها سمت استقرار گرفت خیلي قبل از آنکه عادت آن درمیان زرّاع ودهاقین شیوع یافت - بالجمله اگر قلیلي سرمایه در نزد یکي از بزرگران نقیر که در قید بندگي صاحب زمین باشد جمع بشود بالطّبع آنرا از نظر آقاي خود که میتواند اگر بیابد ضبط آن بکند با دقّت تمام پنهان میسازد واوّل فرصت را غنیمت شمرده بجانب شهر میگریزد - درآن ایّام قوانین وقواعد ملل بقدري بحال اهالي شهر مناسب وبنوعي منافي با اقتدار بحقّ امرا بر دهاقین بود که اگر غلامي میتوانستي تا یک سال درگوشهٔ اختفا بماندي آزاد مطلق شدي - لهذا هر بضاعتي که مردم زحمت کش

مي‌اندوختند بشهر برده در آنجا جمع میکردند بعلّت اینکه شهر فقط ما منی بود که صاحب ملك میتوانست در آنجا بر مال خود ایمن بشود *

۱۴۴۱ آدم مزبور همتّي بغایت بلندتر از وضع خود داشت و با وجود اینکه سزاي هرکس که سلطان را پناه دهد مرگ و انعامي بزرگ بجهت هرکس که اورا بدشمنان بسپارد مقرّر بود اظهار وفا داري ثابت و پایدار نموده از عهدهٔ آن بر آمد - چهار برادر خود را که بهمان بلندي همّت موصوف بودند با خود شریک ساخت و این پنج نفر سلطان را لباس مثلي خود پوشانیده و بجانب درختستاني که در آن نزدیکي بود کشیده و تیشهٔ بدست اودادهٔ چنان فرا نمودند که مشغول به بریدن هیزم اند - پادشاه تا چند شب بر بستري از کاه آرام میکرد وغذاي ناهمواري که در خانه میسّر شد صرف مینمود و بجهت بهتر پنهان شدن بالاي درخت بلوط رفته درمیان شاخها وبرگهاي آن تا بیست و چهار ساعت ماند و دید که سپاهیان بسیار از پاي درخت میگذشتند و جمیع ایشان اشتغال بجست وجوي وي میداشتند و هم شنید که بعضي اظهار خواهش تمام در اسر وي مینمودند - درخت مزبور بعدها به درخت شاه بلوط مسمّیٰ شد و سالهاي دراز مردم

اطراف آنرا با اعتنا و احترام تمام ملاحظه میکردند *

۴۶۲ اشکال دارد که وضعي فهمیده بشود که از سوار شدن بر جهاز این سپاهیان سالخورده و بیچاره زیاده مقرون بغم و قابل دلسوزي باشد - خود سپاهیان از خدمتي که در آن اقدام نموده بغایت نا راضي بودند و بر مصائبي که بعدها در معرض آن افتادند اطّلاع کلّي داشتند چنانچه آثار تشویش و دغدغه منضمّاً با غضبي زیاد از چهرهٔ ایشان هویدا بود زیراکه فهمیدند که از کنج آرام و آسودگي خود برغم انف شتافته در خدمتي پر زحمت که نه قواي نفسانیّه و نه جسمانیّهٔ ایشان کفایت اجراي آن میکرد و بجائي میرفتند که بدون اینکه روي دشمن را ببینند یا دستي در فیروزي انجام جنگ بدارند و احتمال میرفت که از بیماریهاي صعب و طولاني بي فائده بمیرند و این هم بعد از آنکه ایّام عنفوان و قوّت جواني در خدمت ملک صرف شده بود - در باب این واقعهٔ دلگیر لابد شده باید ذکر بکنم که تا چه غایت مایهٔ بدبختي بود هم بجهت این سپاهیان سالخورده و علیل و هم بالنّسبه بانجام نیک جنگي که مشغول آن شدند که از دو هزار نفر فقط کسانیکه بیش از همه در ضعف و خرافت بهري بودند بجهت این امر پر زحمت و خطر منتخب شدند *

۱۴۴۳ برحسب خیال من نفس انساني بدون تربیّت مثل مرمر معدني است که تا وقتیکه سنگ تراش با صنعت و مهارت رنگهاي آنرا ظاهر نسازد چنانچه روي آن و هر داغ و رگي که مایۂ زینت است بخوبي معلوم شود محسنات ذاتي آن پوشیده میماند - بهمان طور تربیّت اگر در خاطر صاحب عالي همّت تاثیر بکند جمیع ملکات سنیّه و خصال حمیده را که بدون چنین امداد نمیتواند از پردۂ برآید بروز میدهد - چنانچه مکرّر اتّفاق مي‌افتد که آثار فلسفه و رشد و شهامت و عقل و نیکي و علوّ همّت درسینۂ یکی از اوساط النّاس جایگیر است واگر او تربیّت میيافت خصال مزبوره از پردۂ اختفا برآمده بروز میکرد - اغراض مردم مختلفه العمل است وظهور آن نیز برحسب قلّت یا کثرت رسوخ عقل درخاطرهاي ایشان و لهذا بانواع مختلف بروز میکند وبنابر این تولّد دریکي از اقطار عالم که منبع و منشاء عقل و دانش باشد یکی از فیضهاي ما لا کلام است اگرچه با اینهمه اعتراف باید کرد که حتّی در اینگونه ممالک بسیار مردم عمّي و امّي هستند که از سکنۂ بلاد بی تربیّت برتر نیستند و امّا کسانیکه از فوائد تربیّت کامل بهره ور اند برحسب مراتب درجات کمال بریک دیگر سبقت دارند *

۴۴۴ در بعضي مردم آثار آزادي بزرگ بنظر مي‌آيد و در بسيار مردم بلكه در اغلب ناس بندگي و انقياد مقرون بنفرت ومايهٔ تنزّل طبيعت انساني يافت ميشود - امّا آزادي بدون عقل و صلاحيّت نفس چيست - بزرگترين بليّاتي است كه بتواند روي بدهد زيرا كه بجز هرزگي و فساد و ديوانگي كه خالي از تربيّت و بدون قيود باشد معني ندارد - اشخاصي كه از آزادي حقيقي آگاهي دارند نميتوانند متحمّل آن بشوند كه مردم نالائق اب بحروف بلند و مقرون بغرور كشاده نام آزادي را تفصيح بكنند - با اينهمه خيالات بلند و مقرون بعلوّ همّت در باب آزادي را بهيچوجه محقّر نميدانم زيرا كه مايهٔ تقويت قلوب و وسعت خاطر و تحريص بپايداري در مصائب ميشود و همچنين از مكر و حيلي كه بجهت مردمداري و جلب قلوبي دركار است مضايقه ندارم زيرا كه در انجام امور مهمّه اين امر با فائده و مايهٔ رضاي مردم و در اجراي آن باعث تقويت است و گاه گاه گويا چين از ابروي آزادي برميدارد - و بايد هر شخصي كه در امور ملكيّه مشغول باشد به تحصيل آداب بپردازد و تواضع را منضمّ بحكمت بسازد - امّا در امري مثل آنچه در ملك فرانس حالاً روي داده است امثال اين صنائع و حيل بالعرض غالباً فائده نمي‌بخشد - بنياد نهادن حكومت مقتضي احتياط بليغ نيست -

باین جائی را بجهت مستقرّ حکومت اختیار کرد و مردم را اطاعت آموخت و بس - امّا بنیاد نهادن حکومتي آزاد که در آن جمیع موادّ متضادّهٔ آزادي و انقیاد بیکدیگر ربطي مناسب بدارد کاري است که فکر بسیار و تأمّل فراوان وذکا و قوّت طبع و عادت به نسق و نظم چنانچه همه بمرکز خود قرار بگیرد میخواهد *

۴۴۵ فقط تدارک بلیّاتي که بر تحصیل آزادي مترتّب میشود منحصر در خود آزادي است - اوّل دفعه که محبوسي از زندان بیرون بیاید نمیتواند تحمّل روشني روز بکند وتمیز مابین الوان متفاوت وشناخت صور مردم در قوّهٔ او نیست امّا علاج آن نه در دوباره حبس کردن بلکه در مالوف ساختن اورا بشعاع آفتاب است - وهمچنین شاید دراوّل وهله چشمهاي اهالي مللي که گویا در تاریکي زندان انقیاد مانده از نور منیر حقیقت و آزادي خیره وعقل ایشان تیره بشود، لیکن اگر متّصل نگاه بدان نور بکنند بعد از چندی تحمّل آن اشکال نخواهد داشت - درعرض چند سال مردم عادت باستدلال ومباحثهٔ معقول کرده شدّت آرای مختلفه تسکین میباید و تصادم تعلیمات مایهٔ اصلاح یکدیگر میشود واجزای متفرقهٔ حقیقت خالي از انتشار شده بتناسب میگراید - آخرالامر از این همه اختلاط

و انتشار قواعد و نظم و نسق و عدالت و انصاف استقرار مییابد
بسیاري از کاردانان در امور ملکیّهٔ این عصر قاعدهٔ اینکه مردم
نباید بهرهٔ از آزادي ببرند مگر در صورتي که برازندهٔ آن
باشند بطور تصفیّهٔ في حدّ ذاته مبیّن وضع کرده اند امّا چنین
ادّعا مثل آن حکایت قدیم است درباب سفیهي که عزم
کرد که تا وقتیکه در شناوري کامل نشود در آب نرود و اگر
باید مردم تا وقتیکه در حالت بندگي و انقیاد نیک دانا
نگردند منتظر آزادي نشوند باید تا به ابد انتظار بکشند *

۴۴۹ قدري قبل از غروب آفتاب بر سر پشتهٔ کوچک
رسیده بالاي یکي از درختهای بلند رفتم و از شاخي که بالاتر
از همه بود بطرف بیابان بي آب و علف نگاه کردم امّا
بدون اینکه اثري از مسکن انساني بنظر بیاید - هرجا بوتها
و رمل بدون تغیّر و بریک و تیره و اطراف افق مثل دریا
هموار و بدون اینکه چیزی حائل بشود نمودار بود - چون از
درخت پائین آمدم دیدم که اسپ من گیاه خشك و بوتها را
با حرص تمام میخورد و چون بقدری ضعف غلبه داشت
که نمیتوانستم راه بروم و اسپ نیز بسبب غایت در ماندگي
قابل سواری نبود خیال کردم که اگر افسار را کشاده او را رها
کنم مروّت باشد زیراکه شاید بعد ازاین این کار در قوّهٔ من

نماند - در این اثنا دام بغتةً برهم خورد و دوران سر غالب آمد چنانچه بخاك افتاده خیال کردم که وقت مرگ رسید - پس بفکر افتادم که بعد از چند حرکت مذبوح جمیع امید هاي آنکه روزی فائده بر وجود من بجهت دیگران مترتّب شود بآخر میرسد و باید عمر مختصر من بدین طور باختتام پیوندد - دفعهٔ آخر نگاه براطراف کردم و درضمن تفکّر درباب تغیّر دهشت ناك که بر سرمن مي آمد چنین مینمود که عالم با همه ناز و نعمت آن از یاد من محو شده است *

۴۴۷ کمي از سلاطین عالم بیش از این پادشاه بزرگ بختیار یا بواسطهٔ استعداد ورزانت طبع که از ایشان ظهور کرده زیاده مستحق عظمت و دولت بوده اند - همّتي بلند و متهوّر امّا در تحت راهنمائي حزم داشت اگرچه بیرون از حدّ اعتدال طالب جاه وغالباً ازامر ونهي انصاف بي پروا بود امّا همیشه تن بمقتضیّات تدبیر صائب درمیداد - با وجود اینکه تولّد وي بایّامي افتاد که دلهاي مردم صعب الاداره ازانقیاد بیگانه بود امّا میتوانست ایشانرا آلت کار خود بسازد و قدري بغلبهٔ جلادت طبع وقدري بحسن تدبیر و تزویر حکومتي مطلق را برقرار بدارد - اگرچه از سخاوت بري نبود امّا در

باب ترحّم قساوت قلب تمام داشت و چنين مينمود كه هم در سختي و هم در سخا خود نما و طالب شهرت دادن افعال خود بود *

۴۴۸ فابيوس راه بكلّي مستصفي يافت زيراكه روميان كه محافظت آنرا ميكردند چون ديدند كه مشاعل عديده در كوهائي كه بالاي سر ايشان بود افروخته شده و از جائي بجائي در حركت بود شكّ نكردند از اين كه لشكر هانيبل مايوس شده از اميد اينكه راه را بغلبه متصرّف شوند ميخواستند قطع كوه نموده نجات بيابند لهذا مقام خود را خالي كرده سوي كوه شتافتند تا اينكه راه لشكر را ببرند يا در حين عقب رفتن ايشانرا اذيّت رسانند - در اين اثنا فابيوس از اين وضع غريب متحيّر شده و متوحّش از اينكه هانيبل اورا مثل فلامنيوس بدام تلف دعوت ميكرد تا طلوع صبح از اردو نه جنبيد - بمجرّد بر آمدن صبح ديد كه افواجي كه بجهت حفاظت درّه گماشته بود با پيادگان هانيبل در كوههاي بالا گرم جدال و قتال بودند - امّا في‌الفور معلوم شد كه پيادهٔ اسپانيا بجهت مدد دشمن بالاي كوه بر آمده و روميان با صدمه و پراگندگي بسيار بجانب صحرا رانده شدند *

۴۴۹ مصحوب دويست نيزه دار اسپانيا بر جناح استعجال

بجانب محلّ حملهٔ دشمن شتافته ودرعین وقت وارد شده افواج خود را از انهدام کلّي نجات داد وخود پیشاپیش لشکربنفسه ودریک دست شمشیر و دردست دیگر سپر سپاهیان را متوجّهٔ دشمن ساخت - خبر ورود او که بزودی هرچه تمامتر دراطراف بند منتشر شده سبب احیای قوّت سپاهیان که دل از دست داده بودند گشته دوباره سرگرم قتال و جدال شدند - وضع میدان جنگ مایهٔ ازدیاد شدّت وخونخواري رزم شد بدین معني که پنجهزار نفر بالای بند که دربسیاری جاها بیش از ده قدم عرض نداشت دست در کمرزدند - عساکر طرفین دراین تنگنای جمع شد و امر محاصرهٔ شهر بکلّي بسته باین بود که کدام یک از آنها غلبه بکند زیراکه اهالي شهرپشت وپناه آخرخود را عرضهٔ خطر دیده واهالي اسپانیا نیز مآل کارخود را مربوط بتصرّف آنجا دانسته هردوطایفه با شجاعتي که زادهٔ یاس محض است با یکدیگر زد وخورد مینمودند *

۴۵۰ محاصره بواسطهٔ اتّفاق چند چیز غریب خصوصیّت پیدا کرد واز آن جمله احیاي رسم قدیم روانه کردن کبوتران نامه بربود - محصوران تا چندي قبل از آنکه اطراف شهر فروگرفته شود کبوتر بجهازات ونزدیکترین قصبهائی که درتحت

تصرّف دوستان ایشان بود فرستاده بودند و دوستان بر حسب
مقتضاي وقت كاغذ ها را زیر پر و بال كبوتر ها بسته و كبوتران
بیاد صاحبان قدیم و بچهای خود بجانب شهر در پرواز آمده
مراجعت میكردند - اهالي شهر بواسطهٔ ورود این مسرعان هوایي
تا سه ماه دیگر ثابت قدم مانده شهر را تسلیم نكردند تا آخر یكی
از كبوتران از پرواز خسته شده در خیمهٔ فرود آمده از تیر یكی
از سپاهیان دشمن كه از این راز اطّلاع نداشت كشته و راز بدین
طور افشا شد - بعد از آن حادثه هر كبوتر كه خواست بالاي
اردو پرواز بكند با وجود اینكه از آن جنس نبود سپاهیان در
كشتن آن مسابقت میجستند - ثبات قدم و جوانمردی اهالي
شهر قابل تحسین هر چه تمامتر بود زیراكه با وجود اینكه
سه لشكر بزرگ ایشان تلف شده وغالباً پناه و مامن در
شهر باقي نبود از معاهده و تسلیم سر باز زدند - و آخرالامر اگرچه
از قحط و غلا به تنگ آمده بودند دل خود را نباخته خواستند
از شهر بیرون جسته حمله كنند و مرگ با نام و ناموس را
بر اینكه خود را بمراحم دشمن سپرده مثل حیوانات مذبوح
بشوند ترجیح دادند *

٤٥١ یكي از اسباب نا رضائي ایشان آتشي جدید بود كه
بغتةً در پرگنهاي ملك روي داد بدین معني كه روز قبل از

عین دریا بغایت بجوش آمده و در بعضي جا ها طغیان کرده و درجا هاي دیگر اساس بندها را برکنده اغلب فرضه زیر آب مانده و شدّت طغیان بطوري بود که امثال آن تا آن وقت دیده نشده و عمق آن بالنّسبه بآنچه شصت سال قبل از این مایهٔ خرابي هفتاد و دو قریه شده یک وجب زیاده بود - در این حادثه نه فقط مال بیقیاس بهدر رفت بلکه مردم نا محصور هلاک شدند و محض در متّوطهٔ بلوک فریسلند هزار نفر غرق شدند - و هم در وقت طغیان و هم در فرو نشستن دریا که در هر دو وقت علی السّویّه مایهٔ ضرر بود سیل ایشانرا برد چنانچه نعشهاي ایشان و حیوانات و اسباب خانه و تختهاي جهازات بالاي آب درمزارع وکشت زارها بنظر مي‌آمد - برّ از بحر تمیز نیافت و برحسب احوال مردم روي زمین نمونهٔ طوفان نوح گشت - از اخباري که در دست دارم معلوم میشود که بسیار مردم که چون مرگ را متوجّهٔ خود مي‌دیدند بالاي کوه ها و درختها رفته بودند بامداد ما شوها که کلانتران بجهت فراهم آوردن بقایاي طغیانیان روانه میکردند جان خود را بسلامت بردند - از جملهٔ چیزهائي که بر سر پشته یافتند گهوارهٔ بود که با کودک آب بدانجا برده بود و طفل پهلوي گربه درکمال آرامي درخواب و بيخبر

از خرابي آب بود *

۴٥۲ شما از معائب عديدهٔ خود شكايت بهترين سفارشها است باينكه بالنسبه بشما محبّت و اعتبار نمايم و طالب دوستي شما بشوم - واگر حالاً ميتوانستم كار خود را در دنيا از سر بگيرم رفيقي مثل شما را كه حرص حقيقي بدانستن حقيقت داريد و بدون ريب و ريا درطلب آن با من شريك باشيد كه هم ميتوانستم از شما بي غاليه بشنوم و هم بشما بي دغدغه بگويم سعادت كبري ميدانستم - اي دوست مهربان يقين ميتوان كرد كه دوست داشتن حقيقت في حدّ ذاته يكي از معظمات اسباب سعادت انساني در اين عالم كون و فساد و مزرعهٔ جميع ديگر مكارم اخلاق - واگر خيال من بر خلاف واقع نباشد زياده بر آنچه شما داريد در هيچ كس ديگر نيافته ام - پس ديگر باقي چيست تا شما مثل بهترين مردم و دوستي كه هر كس بدوستي او فخر كند بشويد *

۴٥۳ پيري و امتداد ايّام زندگي اين مرد بزرگ و منصب رفيع كه علي‌الاستحقاق داشت و فصاحت ممتاز و جلائل خصال وخدمات جزيلهٔ او و وقعي بزرگ كه درخواطر مردم بود و بيش از همه عزل او كه مانند مرگ مايهٔ احترام و قدوسيّت مردي بزرگ ميشود مانع است ازاينكه قلم ملامت

بر افعال او جاري شود از تملّق وي انديشه دارم امّا بلاشکّ بملامت او مائل نيستم و تحقير او از روي بغض و کينه کار کساني است که اورا با تملّق فريفتند - بالجمله اگرچه جسارت توبيخ و تفسير نميکنم ليکن شايد در افسوس کردن ماذون باشم - در آن وقت بمن چنين مينمود که قواعد کلّيه و بي ثبات ملک داري زياده از آنچه لازمهٔ همّت مرد عاقل است در خاطر وي رسوخ داشت - اين سخن را چنانچه لازمهٔ مورّخ است بي تکلّف و باميد اينکه مايهٔ رنجش خاطر کسي نباشد ميرانم - بعضي از قواعد مزبوره که غالباً از سوء ظن او در حقّ بني نوع صادر شد وبلاشکّ زياده از آنچه بايد حکم بر عموم داشت اورا بر آن وا داشت که باجراي تدابيري پرداخت که نيکنامي او بغايت منافي و از آن جهت از جملهٔ جهات ديگر مايهٔ خرابي ملک بود و چنين ميپندارم که علاج آنها ابداً صورت پذير نخواهد شد *

۴۵۴ در مائهٔ دوّم بعد از ميلاد حضرت عيسيٰ عليه السلام مملکت روم شامل نيکوترين آراضي عالم ومهذّبترين بني آدم بود - قدم شهرت وجلادت با تربيّت حافظان حدود آن ممالک وسيعه علي التدريج قوانين و اخلاق با رسوخي ملائم امّا مستحکم مايهٔ رابطهٔ اجتماع اضلاع شده بود - سکنهٔ آرام

جوي آن بلاد از فوائد دولت و تنعّم بهره ور و از اعمال حقيقي آن بيخبر بودند حکومتي مقرون بآزادي و با احترام مناسب برپا بود - علي‌الظاهر اهل مشورت خانهٔ روم اقتدار مطلق ميداشتند و امور ملکداري را به قياصره تفويض مي‌نمودند - تا مدّت مساعد بيش از هشتاد سال نروا وترٰيجن و هيدرين و دو انتونين با لياقت و حسن اخلاق ادارهٔ امور مملکت مي فرمودند - مقصود راقم اين حروف در دو فصل متوالي تعريف رفاه و معموري رياست ايشان است و بعدها از وقت انتقال مارکوس انتونينوس به شرح نتائج اهمّ زوال و انقراض دولت مزبور خواهد پرداخت و آن انقلابي بود که هرگز از خاطر محو نخواهد شد و هنوز اثر آن به ملل آفاق سرايت ميکند - اغلب فتوحات رومي در ايّام دولت جمهوري حاصل شد و قياصرهٔ غالباً بحفظ ممالکي که بواسطهٔ تدابير اهل شورا و حدّت مسابقت قناصل و همّت مردانهٔ رعايا مفتوح شد اکتفا کردند - از ابتدا تا هفت صد سال سلسلهٔ فتوحات متوالي بود امّا ترک داعيهٔ عالي عالم گيري و اجراي اقتصاد در مصالح ملک نصيب اغستوس گشت و چون او هم بالطّبع و هم بسبب وضع احوال خود مائل به صلح بود به آساني فهميد که بجهت

دولت روم در اتّفاقات حربيّه بيشتر جاي خوف تا محلّ
امل بود و در اجراي جنگهاي بعيده هر روز امر مشكلتر
ونتيجهٔ آن مشكوكتر و تصرّف ملك زياده مقرون به خطر
وخالي از فائده ميگشت - چنين خيالات باصلاح بواسطهٔ
تجربهٔ اغستوس زيادة وزن داشت ومايهٔ يقين كلّي او بر آن
شد كه با مصالح مشتمل بر احتياط و جلادت مي توانست
هر مماشاتي كه سلامت و شوكت دولت روم مقتضي آن
باشد حتّي از قويترين اقوام بي تربيّت حاصل بكند -
بنابر اين بعوض اينكه خود را وسپاهيان را هدف تير اهل
پارتيا بسازد دراسترداد اعلام واسرائي كه در وقت شكست
قراسوس گرفته شدند از راه معاهدهٔ بقاعده بمراد فائز شد *

۴۰۵ از جملهٔ انواع مختلفهٔ سياست مدن كه درعالم رواج
يافته است چنين مينمايد كه سلطنت موروثي بيش از همه
و بقاعدة عرضهٔ مضحكه است - آيا چه طور بدون تبسّم
غضب آميز تقرير كنيم آنكه در وقت فوت پدر متملّكات
اهالي ملك مثل گلهٔ گاو بتصرّف پسر مي افتد كه نام او
هنوز درميان مردم بلند آوازه نشده وخود او از وجود خود
بيخبر است واينكه بهادران ابطال و دانا ترين وزرا ترك
حقوق صحيح اقتدار خود كرده و زانو زده و استدلال بر

وفاداري پائدار نموده توجه بمهد شاه ميجويند - استبعاد ندارد اگر چنين مطالب آشكارا بقلم رنگين هجو و طعنه نگاشته شود اما بعد از تامل بدين قانون درگاري كه مايهٔ حفظ قاعدهٔ وراثت بدون ملاحظهٔ اغراض مردم ميشود اعتنائي خواهيم كرد و برضاي تمام تن در خواهيم داد بهر چارهٔ كه بسبب آن قدرت خطرناك اختيار آقا كه غالبًا محض خيال است از دست عوام گرفته شود - در مايهٔ عزلت و كنارهٔ جوي ميتوانيم بدين اشكال صور متوهمهٔ ايالت را نقش بنديم كه بنابر آن تاج و تخت با رضامندي كل و بي طرفداري جميع مردم بر شخصي كه پيش از همه برازندهٔ آن باشد مسلم بشود - اما تجربه بنياد اين خيالات موهومه را برميانداز و مخبر به آن است كه در اجتماعات بزرگ انتخاب سلطان هرگز كار عاقلترين مردم يا جزء بزرگ اهالي ملك نميتواند شد - فقط طائفهٔ كه قوت رابطهٔ اجتماع ايشان كفايت موافقت در آرا و قدرت تحميل آن بر سائر اهالي ملك ميكند لشكريان اند - اما چون ايشان بالطبع عادي هم بتكبر و هم بتصرع اند بهيچوجه سزاوار كار صيانت امور شرعيه و حتي كارهاي عرفيهٔ ملك نيستند چنانچه احترام بر جلادت و جوانمردي ميكنند و به بذل و سخاوت تحصيل مراسي ايشان صورت ميبندد

امّا اوّل این دو صفت مکرّر درسینهٔ صاحب سبعیّت کلّي مرکوز است وثاني جز با خسارت دولت به عمل نمي‌آید وحریفی جاه طلب وبیباک میتواند هردورا آلت خلاف صاحب تخت کند *

۴۰۶ امّا اینهمه دلائل با دقّت اندیشیده درباب قدمت اصل اهالي المان ببطلان مي انجامد بواسطهٔ امري واحد که برهان برآن بطوري قاطع است که جاي شکّ درآن نیست ومسئله را بوجهي قطع میکند که مجال ردّ آن صورت نمي‌بندد وآن این است که در ایّام تاستوس اهل المان ربطي به نوشتن وخواندن نداشتند واین بیش ازهمه علامت تفاوت است مابین مردم تربیّت شده و طائفهٔ وحشي که قوّت عقل و شعور و تأمّل ندارند - بدون چنین امداد مکتسب حافظهٔ انساني خیالاتي را که درحفاظت آن سپرده شده است بزودي یا گم یا خراب میکند و کرائم قواي نفساني چون ازنمونه واسباب عبرت خالي میمانند بتدریج ازقوّت خود بیخبر میگردند - عقل و درایت به ضعف ونعاس هبوط میکند وخیالات مبهوت وبي ترتیب میشوند - تا اینکه بکلّي بغور این مسئلهٔ صحیح ومهمّ برسیم باید کوشش کنیم تا دراین ایّام ترقّي درادبیّات فرق بي نهایت مابین

فاضل و بزرگان را تصوّر نمائیم - عالم با خواندن و تفکّر بر تجربهٔ خود مي افزاید که گویا در قرون دیر باز و اعصار بعیدهٔ ایّام بسر برده بر خلاف کشاورز جاهل که او در یك جاي رخت اقامت انداخته و فقط تا چند سال مختصر زندگي کرده غالباً اندکي بیش از رفیق زحمت خود یعني گاو قواي نفساني را بکار مي‌برد - همان فرق مابین و شاید هم بیشتر تا درمیان افراد است و با صدق تمام میتوانیم گفت که بدون نوعي از نوشتن نتوانسته اند تاریخ معتبري از خود بدارند یا در علوم نظريّه چنانکه باید ترقّي کرده یا از نور صنائع مفیدهٔ نفیسهٔ معاش بهرهٔ وافي برده باشند *

۴۵۷ مردم بالنّسبه به طبیعت سلطاني که مستقرّ حکومت را بجاي دیگر نقل کرد و در سیاست امور شرعيّه وعرفيّهٔ ملک چندین تغیّرات احداث نمود بغایت مختلف الآرا بوده اند - عیسویان با اصرار شکر آمیز همهٔ صفات غازي و حتّی ولي را برهانندهٔ دین خود نسبت داده و از طرف دیگر طائفهٔ مغلوبان قسطنطین را با مکروه‌ترین ظلمه که معائب و ضعف عقل ایشان مایهٔ ننگ تخت و تاج شده مقابله نموده اند و تا بحدّي مخصوص همان اختلاف آرا در اعقاب رواج یافته چنانچه حتّی دراین ایّام اخلاق قسطنطین یا سزاوار هجو یا

لائق مدح دانسته میشود - شاید اگر از روي انصاف بجمیع
معائبي که اصدقاي دوستان او مقرّ بدان اند وخصال حمیدهٔ
که دشمنان شدید العداوهٔ او اعتراف بدان مینمایند بپردازیم
میتوان امید داشت که نقش طبیعت آن مرد غریب را
بطوري به بندیم که بدون عیب و شرم ثبت دفتر معتبر
تواریخ ملل بشود - امّا بزودي معلوم میشود که اگر درآمیزش
چندین رنگهاي مختلفه و با هم موافق ساختن اینهمه صفات
نا ملائم سعي برود صورت دیو بیشتر تا انسان پیدا خواهد شد
مگر اینکه ایّام سلطنت قسطنطین را با دقّت تمام از یکدیگر
فرق کرده هر یک را علیحده در تحت نظر بیاریم *

۴۵۸ ظاهر قسطنطین مانند باطن او به نفائس عطایاي
طبیعت آراسته بود - قد و قامتي کشیده و چهرهٔ ملوکانه
و حرکات و سکنات لطیف داشت - در هر مشق و ورزش
مردانه اظهار قوّت و چابکي خود را مینمود واز اوائل ایّام
جواني تا اواخر پیري عادت اخلاق عصمت و پرهیز را معمول
داشته بحفظ صحت مزاج میپرداخت - از محادثت و موانست
لذّت بسیار مي برد و اگرچه گاه گاه زیاده از آنچه رفعت
منزلت او مقتضي آن بود میل به مطایبه و هزل مینمود
امّا تواضع و لطافت آداب او مایهٔ جلب قلب هرکس که در

صحبت او بود میشد و با وجود اینکه مردم بر صدق دوستي او سوظن کرده اند امّا در بعضي اوقات چنین معلوم شد که محبّت صلبي و پایدار از طبیعت او استبعاد نداشت - اگرچه تربیّتي در علوم نشده بود امّا با وجود این میتوانست چنانکه باید قدر علم وحکمت را بداند وصنائع و علوم بواسطهٔ کرم و استمالت او تدریج رواج و شیوع یافت - در ادارهٔ امور زحمت بیقیاس بکار مي برد وقواي نفسانیّه را در خواندن ونوشتن وتفکّر و باردادن بایلچیان و رسیدن بفریاد رعایا غالبًا مشغول میداشت *

۴٥۹ حتّی کسانیکه بر مناسبت تدابیر او اعتراض میکردند لابد شده اعتراف مینمودند باینکه دربنای مشکلترین مطالب همّت عالي ودراجراي آن نیز تحمّل میداشت بدون آنکه عقائد مخصوصه بتربیّت یا غوغاي عوام مانع قصد او بشود - در جنگ عساکر را با حسن فنّ سپاهگري کشیده و تهوّر ذاتي و القاي مردانگي در قلب سپاهیان میکرد چنانچه فتوحات نمایاني که براعداي خارجه و داخلهٔ دولت جمهوري یافت بیشتر بقابلیّت تا بنیك بخت او حمل باید کرد - نام وشهرت را پاداش وشاید سبب زحمات خود میداشت اگر بر مخاطرهٔ رنج او وطبیعت حریفان وآگاهي او از تفوّق

استعداد خود وامید اینکه اگر کار او از پیش برود بتواند دوباره مملکت بر هم خورده را نظم و آرامي بدهد ملاحظه شود آن داعیهٔ بي حدّ ریاست را که چنین مینماید از وقت عروج وي بر معارج تخت درشهر یورک همهٔ همّت را بر آن مقصور داشته بود شاید بتوان عذر گفت - بالجمله در نزاعهاي خانگي که ما بین او و ماکسنتوس و لیسنیوس واقع شد رعایا را که معائب آشکار این جهابره را با عدل وکاردانی که از کلیهٔ امور ایالت او ظاهر بود موازنه مي‌نمودند رو بخود کرد *

۴۶۰ اهالي یونان بعد از آنکه ملک ایشان بدرجهٔ یکي از اضلاع روم هبوط کرده بود فتوحات دولت روم را نه باستحقاق بنیک بختي آن حمل میکردند و با تملّق حسد آمیز مي‌گفتند که آن عنقاي بي ثبات یعني روزگار بوقلمون که در اشاعت واسترداد عطایاي خود این همه قلّت تمیز بکار مي برد از پرواز درگذشته و از آسمان فرود آمده کنارهٔ رود تیبر را مستقرّ علي‌الدّوام سریر خود ساخته است - امّا یکي از اهالي یونان موصوف بفراست وافر که تواریخ نامدار ایّام خود را بحکمت وعقل تصنیف کرده است اهالي ملک خود را از اینگونه اسباب متوهّمه و باطلهٔ تسلّي محروم ساخته ایشانرا برحقیقت قوّت بنیاد عظمت دولت روم مطّلع گردانید - حسن وفاي

اهالي روم بالنّسبه بیکدیگر و بدولت خود بواسطهٔ عادات تربیّت و عقائد دیني مؤکّد شد - ناموس و صلاحیّت نفس اصل قوانین دولت جمهوري بود و مردم جاه طلب اهتمام مي‌ورزیدند تا برازندهٔ شراکت در رسومات معتنابه که لاحقهٔ فتح بود بشوند و هر وقتیکه جوانان تماثیل آبا و اجداد خود را درخانه مي‌دیدند نائرهٔ مسابقت در سینهاي ایشان التهاب مي یافت - منازعات مقرون باقتصاد مابین اقاصي و اداني سبب تقرّر اعتدال کلّي در سیاست امور ملک شده و آزادي مجالس عامّه و فراست و اقتدار اهل کنکاش خانه و اختیار پادشاهانهٔ قضات و کلانتران در اجراي امور در دولت مزبور امتزاج یافت *

۴۲۱ , در وقتیکه تنصل علم دولت را برافراخت هریکي از اهالي شهر سوگند یاد کرده ملتزم آن شد که خود را وقف کار ملّت کرده باداي خدمت ده ساله درکار لشکري از عهدهٔ این فرض مقدّس برآید - این قاعدهٔ معقول مایهٔ آن شد که نسلهاي تازه از احرار و سپاهیان علي التّوالي جزو لشکر شدند و اهالي جنگجو ممالک معمورهٔ اتالیا که بعد از مقاومت مردانه بجلادت اهالي روم اقرار نموده با ایشان معاهده بسته بودند بر عدد لشکر مي افزودند - مصنّف دانا که سپبوي

جدید را باعمال خیر ترغیب مینمود و شاهد برای العین تخریب کارتیج بود ترتیب عساکر و وضع دخول سپاهیان واسلحه و مشق و تربیت وحرکات اردوها وآن صف عسکري را که در قوت و سرعت برلشکر فیلقوس و اسکندر سبقت میگرفت علي التفصیل تعریف کرده است - ازاین قوانین سلم وحرب مصنف مزبور همت و فیروزي قومي را که ازخوف بیخبر آرام برخود روا نداشتند استخراج کرده است - اهالي روم بداعیه وحرص فتوحات را که شاید بواسطهٔ اتفاق سائر ملل برموقع به بطلان میکشید صورت دادند و احتیاط وثبات ایشان در تدبیرات ملکیه نقض علي الدوام انصاف وراستي را برقرار مي داشت - عساکر دولت جمهوري گاه گاه در معرکه شکست اما درنتائج کلیهٔ حرب همیشه ظفریافته پي درپي تا برودهاي فرات ودانوب ورین ودریاي محیط برآمدند - تماثیل زر ونقره و ارزیز که عبارت ازآن ملل و سلاطین مختلفه بود هریک بنوبت در زیر پاي آهنین دولت روم شکسته شد *

۴۶۲ بعد ازآنکه راقم این حروف تاریخ سلسلهٔ بي قواه قیاصرهٔ قسطنطنیه وجرمانیا تا متجاوز از شش صد سال رسانیده است حالا در عهد هراکلیوس متوجهٔ وقائعي میشود که د

حدود شرقيّهٔ مملکت یوناني روي داد - در وقتيکه ملک بسبب جنگ ايراني ضعف کلّي پذيرفته وملّت نيز بجهت مناقشات طائفهٔ نسطوريّه و کسانيکه ادّعاي آن ميکردند که عيسي جوهر بسيط داشت در حالت اختلال و اغتشاش افتاده بود اعراب گويا در يک دست شمشير و در دست ديگر قرآن گرفته بنياد تخت خود را بر خرابي مذهب عيسوي وانصرام دولت روم قديم نهادند - ذهن وقّاد پيغمبر عرب و عادات ملّت وي و خاصيّت دين او مايهٔ انحطاط وتنزّل ممالک شرقيّه گشت وبا چشم استقصا يکي از اعاظم تغيّراتي را که بواسطهٔ آن اثري جديد و علي الدّوام درملل آفاق پيدا شده است ملاحظه مي نمائيم - جزيرهٔ عربستان که مابين ايران و شام و مصر و بلاد حبشيّه واقع است ميتوان گفت شکلي قريب مثلّث با وسعتي تمام ليکن بدون نظام دارد - اگر خطّي از نقطهٔ شمالي بيليس يا رود فرات کشيده شود درباب المندب و ملک يمن بمسافت يکهزار وپانصد ميل منتهي ميشود - عرض متوسّط آن ازمشرق تا مغرب از بصرة تا سويس يعني از خليج فارس تا درياي قلزم نصف طول مذکوراست - جوانب اين مثلّث بتدريج وسعت مي يابد و قاعدهٔ جنوبي آن

بمسافت یك هزار میل مقابل دریای هند واقع است - نصف تمام ملک چهار برابر ممالک فرانسه یا جرمانیا است امّا اغلب آنرا سنگ لاخ یا ریگ گفته اند و حقیقت چنین است *

۴۶۳ حتّی براری و قفار ترکستان از دست طبیعت بزینت اشجار بلند و نباتات فراوان آراسته است و مسافر بمجرّد دیدن خضرت و نضرت اطراف خود را نوعی محروم از انس و تسلّی نمی شمارد - امّا در بادیهٔ بی آب و علف عربستان که جبال خشک و قلل آن مثل تیغهٔ تیغ است از سطحهٔ بی انتهای رمل صعود میکنند و روی زمین بدون سایه عرصهٔ شعاع تابندهٔ آفتاب منطقهٔ متحرقه است - علاوه بعوض نسیم جان بخش از باد سموم خصوصاً دروقتیکه از جانب جنوب و مشرق می وزد بخاری غیر سالم حتّی آنکه خوف جان در آن است باطراف سرایت میکند - پشتهای رمل را که بنوبت مجتمع و منتشر میشود شبیه بامواج دریا داده اند و اتّفاق افتاده است که کاروانها و عساکر بالتّمام زیر آن مدفون و منهدم گشته - تحصیل فوائد عامّهٔ آب محلّ رغبت و نزاع است و نقصان هیزم بجائی میرسید که بجهت حفظ و انتشار آتش قدری علم میخواهد - عربستان رود های قابل عبور و مرور

سفائن که مایهٔ خصب و فراوانی و حاصل زمین را باطراف
ببرند ندارد و زمین خشکیدهٔ آن سیلابهائیکه ازکوهها می آید
جذب میکند - نباتات معدود قوي مثل تمر و مغیلان که
بیخ آن درشکاف کوه فرو می رود از شبنم پرورش می یابد -
قدری قلیل آب باران در غدیرها و آبگیرها جمع میشود - چاهها
وچشمها گویا خزائن مخفیهٔ صحرا است و زوّار عطشان مکه
بعد از طی چند منزل حارّه از خوردن آبي که برکبریت
یا نمك میگذرد متنفّر میشوند *

۴۹۴ غالباً همین است تعریف حقیقي آب و هوای
عربستان - می توان گفت که کشیدن زحمات بر قیمت
عیشهای مخصوص و جزئی می افزاید و بنابر این اشجار
سایه دار و چراگاه سبز و نهر آب زلال کفایت است که جمعي
از اعراب مقیم در نزهت گاهي که در آنجا آذوقه و علوفه
بجهت خود وگله هاي ایشان میسّر میشود و هم ممدّ بزحمت
ایشان در پرورش رز و خرما است سکونت بدارند - قفار مرتفعه
که بساحل دریاي هند اتّصال دارد به فراواني آب واشجار
امتیاز مي یابد - هواي آنجا هم زیاده معتدل و میوهاي
شیرین وحیوانات ونسل انساني زیاده میشود - خصب زمین
دهاقین را بزحمت تحریص مي نماید وثمرهٔ بخوبي مي بخشد

و نفائس قهوه و لبان مايهٔ اجتماع سوداگران ربع مسكون در
قرون مختلفه شده است - اگر با سائر زمين عربستان مقابله
كنيم اين گوشهٔ زمين را في الحقيقه خوش ميتوان گفت
و بواسطهٔ همين مقابلت مضامين مبالغه آميز مصنّفان در
تعريف آن گفته و بجهت بعد مسافت تصديق شده است -
بر آن بهشت ارضي نفائس فوائد و عجائب صنائع طبيعت
ريخته شد و مردم بركات متضادّهٔ تجمّل وعصمت را باهالي
اين ملك نسبت داده اند - زمين مملّو از زر وجواهر بود
واز برّ و بحر روائح عطريّه مي وزيد - اهالي يونان وروم
عربستان را بسه قسمت كرده وهر قسمت را نامي نهاده بودند
باين معني كه قسمي را ارض الرّمل وقسمي را ارض الحجارة
و قسم ديگر را ارض السّعاده مي ناميدند - اعراب خود
از اين تقسيم اطّلاعي ندارند ومايهٔ تعجّب است كه درملكي
كه مكنه وزبان آن هرگز تغّيري نيافته است نشاني از جغرافيّهٔ
قديم در آن نيست - پرگنهاي بحريّهٔ بحرين و عمان
محاذي ملك ايران است وملك يمن بسرحدّ يا اقلّاً بجاي
ارض السّعاده است - اراضي وسط نجد نام دارد و خطّهٔ حجاز در
طول كنارهٔ دریاي قلزم بواسطهٔ مولد شدن نبي امتياز يافته است *

آبادي هر ملك منوط بر مقدار اسباب معاش است ۴۶۵

وجاي تعجّب نيست اگر رعاياي زحمت کش يک خطّهٔ زر
خيزي و قابل زراعتي از سکنهٔ اين مملکت وسيع جمعيتي
زياده داشته باشند - درسواحل درياي هند و خليج فارس
وحتّي درياي قلزم ماهي خواران هنوز در طلب غذاي
کمياب خود مي پويند - دراين حالت ذلّت و صعوبت که
لائق اسم تمدّن نيست انسان کالانعام بدون صنائع و قواعد
وتقريبًا عاري ازعقل و زبان غالبًا از حيوانات فرق ندارد -
حتّي اينکه احتمال دارد که قرون عديده در کسوت نسيان
پنهان بشوند و هنوز حوائج و اشغالي که مايهٔ سکونت آن
وحشيان بيچاره در ساحل تنگ دريا است ايشانرا از توليد
نوع مانع آيد - امّا در اوائل ايّام قديم اغلب اعراب
ازاين حالت وهن و هوان خلاص يافته بودند وچون مدد
معاش قوم صيّادي درباديهٔ بي آب وعلف ميسّر نمي شد
طولي نکشيد که بکارهاي بدون خطر و با فراغت شبانی
اشتغال مي يافتند - اقوام بيابان گرد غالبًا بر همان عادات
باقي اند و اطوار عشائر بدوي اين ايّام بمشرب آبا و اجداد
ايشان که در عهد موسي يا محمّد درامثال اين خيام نزول
ميکردند وبهمان انهار ومراتع گلّه و رمّه مي راندند مشابهت
کلّي دارد - بالجمله بسبب غلبه برحيوانات بارکش زحمت

انسان کم ومال او زیاد میشود و شبان عربی دوست وفادار و غلام زحمت کش اسپ را بکلّی منقاد ومطیع خود ساخته است - کسانیکه بعلم اجناس حیوانات معرفت دارند بر آن اند که عربستان مولد حقیقی واصلی اسپ است و آب وهوای آن نه بجهت جثّه لیکن بجهت همّت ودَواو پیش از همه سالم است *

۴۶۶ هنر نسل اسپان افریقیّه و اسپانیا وانگلند از نسب تازی صدور می یابد - ایلات بدوی با اهتمامی مقرون بتعصّب ناموری سبق ایشانرا بخاطر آورده از ذریّهٔ ایشان صحبت میدارند - نریان بقیمت گران به فروش می رود امّا نادر اتّفاق می افتد که مادیان را از دست میدهند وتولّد کرّهٔ اصلی سبب تهنئت و بشاشت ما بین قبائل دانسته شد - اسپان مذکور را در خیام ومابین اطفال عربی با انس ونوازشی که ایشانرا عادی بملایمت والفت میکند ریاضت میدهند - اسپان عادت به قدم و چهار نعل رفتن دارند وچون سواران مهمیز وقمچی نمیزنند حواس ایشان سست نمیشود - قوّت ایشان بجهت ایّام کرّ و فرّ مستعدّ است لیکن بمجرّد اینکه سوار دست یا رکاب نهد مثل باد تند میروند واگر راکب ایشان در اثنای این تیز روی بیفتد في الفور تا وقتیکه دوباره

سوار شوند مکث میکنند - در رمل عربستان و افریقیه شتر
عطیهٔ نفس و خدا داد است - این جانور قوی و صبور میتواند
بدون آب و علف دو سه روزه منزل طی کند و در انبانی
بزرگ که معدهٔ پنجم آن جانور موسوم به داغهای بندگی
است گویا حوض آب میگنجد - ذات انوی جثهٔ آن
میتواند هزار من باربکشد و جمازه که جسم سبکتر و چالاکتر
دارد در دویدن از تیز ترین اسپان سبق میگیرد *

۴۶۷ حیاً و میتاً ترتیب هر عضو شتر بکار میخورد شیرش هم
فراوان و مقوّی وگوشت بچهٔ تازهٔ آن مثل گوشت عجل
است - از قارورهٔ آن نمکی نفیس بیرون میکشند و سرگین آن
نقصان هیزم را تلافی میکند - با پشم آن که سالیانه می‌ریزد
ودوباره بر می‌آید رختها و اسباب و خیام بدوی را میبافند -
اعراب در موسم باران از نباتات کمیاب و غیر کافی بادیه
مدد معاش میگیرند و در ایّام حرارت تابستان و تنگی
زمستان مخیّم را بکنارهٔ دریا یا کوه هایی یمن یا اطراف رود
فرات نقل میکنند و مکرّر اذن توجّه بکنارهٔ آب نیل و دهات
شام وفلسطین که بجهت سکنهٔ آنجا خالی از خطر نبود بزور
گرفته اند - زندگی بدوی پر از مخاطره و صعوبت است و
اگرچه احیاناً می‌تواند بغارت یا معاوضه ثمرهٔ اداره و زحمت را

مستخلص بسازد امّا هر شخصي در فرنگستان از تجمّل حقيقي بيشتر بهره ور است تا بزرگترين امراي عرب که صاحب ده هزار سوار است - با اينهمه ما بين ايلات هياطله و قبائل عرب اختلافي کلّي ميتوان تعين کرد بعلّت اينکه بسياري از اعراب در قصبه ها جمع شده و در تکاليف سوداگري و زراعت مشغول بودند - هنوز تا بحدّي مخصوص بنسل گرفتن مواشي مي پرداختند و با اخوان بدوي معاشرت جاري ميداشتند وايشان نيز ازاين مراودت فائده مند و از تدارک ما يحتاج معاش و وقوفي چند از صنائع و فنون طرفي مي‌بستند - قديمترين وآباد ترين چهل و دو شهر که ابوالفدا ذکر آن نموده است دريمن واقع بودند - سلاطين حمير بنياد بروج صنعا وحوض عجيب مراب نهادند امّا شهرت نبوت مدينه و مکّه که قريب بحر احمر و بفاصلهٔ دويست و هفتاد ميل از يکديگر واقع شده اند انوار جاهليّهٔ آنها را در محاق نسيان انداخت ❊

۴۶۸ اهالي يونان ثاني اين امکنهٔ مقدّسه يعني مکّه را ماکوربه مي ناميدند وحروف آخر اين لفظ اشارة به اعتبار واعتناي آن است اگرچه في‌الحقيقه حتّي درايّام آبادني کلّي وسعت وآبادي آن ازشهر مارسيل زياده نبود - ميتوان

گفت که مطلبي مخفي وشايد مقرون بتعصّب با نيائرا بر آن داشت تا اين جاي مکروه را اختيار کردند - خانها را از خاك يا سنگ درصحرائي که دو ميل طول ويک ميل عرض دارد وسرکوه خشک محيط آن است ساختند - زمين آن صحرا صرف سنگ است وحتّي آب چاه مقدّس زمزم تلخ وشوراست - مراتع از شهر دور است وانگور را از رياض طائفه که هفتاد ميل مسافت دارد مي آرند - قبيلهٔ قريش که درمکّه امارت کردند درقبائل عرب به شهرت وهمّت امتياز داشتند - اگرچه زمين چندان قابل زراعت نبود ليکن وضع ملکي لجهت معاملات تجارت خوب بود - از راه بندر جدّه که فقط به مسافت چهل ميل واقع است بآساني تمام مراودت با حبشه جاري ميداشتند وآن ملک ميموني مامن اوّل مريدان محمّد گشت - محصولات ونفائس افريقيّه را به غزّه يا قطيف که در بحرين است مي بردند - وآن شهري است که از قرار مذکور از نمك بلورين که في يومنا هذا بنمک ترکي مشهور است وهزيمتيان کلدانين ساخته اند وازآنجا با درّ از خليج فارس برکاک بار کرده تا مصبّ رود فرات روانه ميکردند - مکّه بسمت يسار ازشام و بسمت يمين ازيمن تقريباً بيك مسافت يعني يکماه راه

واقع است و یمن در تابستان و شام در زمستان مرجع کاروان آن ملک بود. و ورود آن بر وقت سبب نجات سفائن هندوستان از مضائق و مشاق عبور و مرور بحر احمر میشد - در اسواق صنعا و مراب و بنا در عمان و عدن شترهاي قریش بار نفیس ادویهٔ معطره میکشیدند و اسباب غله و مصنوعات در بازارهاي بصره و دمشق خریده میشد - و این معاوضه سودمند مایهٔ انتشار دولت و فراواني در شهر مکه شد و بزرگترین اعیان ملک اظهار شوق چه در طلب جنگ وچه در پیشهٔ تجارت مي نمودند *

۴۶۹ مؤرخان عرب و نیز محرران سائر بلاد عجم در باب اینکه اعراب هرگز تابع حکومت خارج نبوده اند زبان ثنا کشاده و در صنائع مباحثه اینواقعه غریب را در لباس اخبار الهیه و معجزه در بارهٔ اولاد و احفاد اسمعیل آراسته اند - اما بسبب استثناي چند که بطلان و دفع آن ممتنع مي نماید دلائل مزبوره بي محل و بیفائده میشوند - حبشیان و ایرانیان و سلاطین مصر و ترکان علی التواتر یمن را مسخر نموده و امکنهٔ مقدس مکه و مدینه مکرر رقبه بربقهٔ ظلمهٔ هیاطله داده اند و خود صحرائیکه احتمال دارد اسمعیل و اولاد او برغم اخوان خیمه زده باشند در حیطهٔ خطهٔ عربستان رومي بوده - لیکن این

مستثنات در اوقات و امکنهٔ مخصوصهٔ اتّفاق افتاده است
وعموم ملّت سر بخطّ اطاعت بزرگترین سلاطین ننهاده اند
وقوّت بازوي سیوسترس وخسرو و پمپي و ترٰیجن هرگز
کفایت فتح عربستان را نکردہ است - شاید که سلطان حال روم نام
اقتدار بر آن ملک دارد امّا با همه سطوت وتکبّر مجبور است
بدرخواست معاهده با ملّتي که بر انگیختن ایشان خالي
از خطر نیست وحملهٔ بردن فائده نمي بخشد - در ازمنهٔ
قدیم خیلی قبل از عهد محمّد جلادت بی باکانهٔ ایشان
چه در مخالفت دشمن وچه درصیانت ملک خود اثري
تمام بقبائل اطراف کرده بود - ثبات وجلادت سپاهیان گویا
خود بخود درمیان عادات و زحمات کار شباني پیدا میشود *
۴٧٠ :. رعایت گوسفندها وشترها حواله بنساء قبیله میدهند
امّا جوانان جنگ جو درتحت علم امیر درمضمار تیر اندازي
ونیزه وشمشیر بازي متّصل بر پشت زین مشغول اند - امتداد
استقلال ایشان بیش از همه کفالت استقرار ایشان کند و سبب
تحریص انسال متوالي به اظهار شرافت نسب و حفاظت
بالتمام میراث خود میشود - نزاعهاي خانگي خود را در وقت
ورود دشمن بتعویق مي اندازند چنانچه در جنگ آخر
با ترکان هشتاد هزار نفر از افواج متّفقهٔ ایشان بر زوّار مکّه تاخت

آورده آنرا بغارت بردند - در وقت نهضت جنگ امید فتح
در پیش و یقین مفرور عقب است - آسپان و شتران ایشان که
در عرض هشت یا ده روز طي چهارصد یا پانصد میل میکنند
از چشم فاتح پنهان میشوند و بعبث در طلب آب مخفي صحرا
میپویند - عساکر منصورهٔ او در تعاقب غنیمي نا پیدا که بر
مساعي باطلهٔ آن مي‌خندد و در قلب بیاباني سوزنده استراحت
میکند خستهٔ عطش و گرسنگي و زحمت میشود - اسلحه
و بیابانهاي بدوي نه فقط مایهٔ حفظ آزادي و خود سري ایشان
است بلکه سدّي است بجهت بلاد یمن که اهالي آن ملک
از مواضع حرب دور و بسبب خصب زمین و اعتدال هوا تن
آسان گشته اند - عساکر اغوستوس در بیماري و خستگي
بتدریج تلف شدند و فقط ملل بحریّه بتسخیر یمن پرداخته اند -
در وقتیکه محمّد علم مقدّس خود را بر افراخت یمن یکی از
اعمال و مضافات مملکت ایراني بود امّا هفت شاهزاده از
قبیلهٔ حمیر در کوهستان امارت میکردند و حاکمي که از جانب
خسرو بود از عهدهٔ حبّ وطن بعید و از هوا خواهي آقاي
بدبخت خود بیرون نیامد - مؤرّخان عهد جستنیان حال
اعراب مستقلّ را که شیرازهٔ اتّفاق ایشان در مناقشهٔ طویل
مابین ملل شرقیّه بسبب اغراض و میل بیکي از جانبین

ازهم گسیخته بود تعریف کرده اند - قبیلهٔ غسّان اجازت
خیمه زدن در قفار شام یافت واذن بنیاد نهادن شهري
بمسافت چهل میل درجنوب خرابه هاي بابل به شاهزادگان
حیره رسید - خدمت لشکري را با سرعت و جلادت بجا
مي آوردند امّا دوستي ایشان بواسطهٔ جلب منفعت بود
وبر دوستي و دشمني ایشان اعتباري نبود وتحریک دادن
این وحشیان بیابان گرد آسانتر بود تا ملائم ساختن و در
مراودت روزمرهٔ حرب زوال ابّهت روم وایران در یافته باستخفاف
معاینه میکردند - اهالي یونان و روم جمیع قبائل عرب را
سراسن مي نامیدند واین اسمي است که هر عیسوي با رعب
ونفرت اطلاق آنرا مي نمود *

۴۷۱ کسانیکه زیر بار تطاول خانگي اند بعبث فخر از
استقرار ملّي میکنند - عرب شخصاً آزاد است و تا بحدّي
مخصوص از فوائد تمدّن بدون آنکه از عوائد مخصوصه بخود
سرش محروم بشود بهره ور است - در هر قبیله مقتضیات
تعصّب یا امتنان یا نیک بختي یک دودمان را سر کردهٔ
اکفاي خود ساخته ومناصب شیخي وامارت همیشه براهالي
این خاندان مسلّم امّا اعتنائي بنوبت ولایت عهد یا سیاست
نمي کنند لیکن اعزهٔ اقربا که در اهلیّت وکبر سنّ اشتهار

دارند بواسطهٔ نصائح خویش بفیصلهٔ مناقشات که امری آسان اما مهم است و بسبب اظهار جلادت بسرداري طائفه منصوب شده اند حتی اینکه زنی با فراست و همت برازندهٔ امارت اهالي ملک زنوبیا دانسته شده است - از اتفاق علی العجالهٔ قبیلهٔ چند لشکري پیدا میشود و از اتحادي دائمتر ملتي بهم میرسد و شاید علم امیر الامرا که در پیش لسکر ایشان افراخته است در خیال اجانب لائق تعظیم پادشاهي شود - اما اگر امراي عرب از حدّ اقتدار تجاوز نمایند اعراب که بملاطفت و گویا سیاست ابوي الفت گرفته اند بزودي اعلام ایشانرا رها میکنند - همت احرار دارند کسي مزاحم آمد و رفت ایشان نیست راه بیابان بایشان باز است و رابطهٔ اتفاق قبائل و خانوادها اختیاري است - سکنهٔ تن آسان یمن متحمل شوکت و دبدبهٔ سلطنت بودند اما اگر چنانچه مذکور شده است پادشاه ایشان نیارد بدون خوف جان از قصر بدر بیاید باید اعباي حقیقي ملکداري به اعیان و حکام ملک مفوّض شده باشد - شهرهاي مکه و مدینه در قلب آسیا صورت یا بیشتر حقیقت جمهوري دارند *

۴۷۲ جدّ و اسلاف محمد نسلاً بعد نسل در تواریخ امور داخله و خارجه لقب امارت داشته اما مثل پرکلیس در

آتهینس و خاندان مدچي در فلوریفس این امارت متفرّع
بر اعتقاد مردم بدرایت و امانت ایشان بود - انتقال احترام
با تقسیم میراث مقارنت داشت و تخت و تاج از دست امام
معمّن رفته بر شعبهٔ دیگر قبیلهٔ قریش مسلّم گشت - در اوقات
مهمّه مجلس عام میکردند و چون مردم را یا بزجر یا بنصیحت
مجبور بانقیاد باید کرد اطلاق و شهرت علم بیان در قدماي
اعراب برهاني از همه قاطعتر است بر آزادي ملّي - امّا
آزادي سادهٔ ایشان تفاوت کلّي داشت با دقائق مصنوعهٔ
جمهوري روم و یونان که در آن هر شخص بالانفراد از حقوق
جمیع مردم در تدبیر منزل و سیاست مدن بهرهٔ خاص داشت -
در ربع سادهٔ اعراب ملّت آزاد است بعلّت اینکه هر یک
از ایشان انقیاد بندگانه را بامرا عار میشمارد - دلش بریاضت
صبر و مردي و پرهیز قوي مي‌گردد و حبّ استقلال بعادت
خود داري ترغیب میدهد و بیم عار و ننگ اورا از دنائت
خوف درد و خطر و موت بري میسازد - وقار و هیبت از
ربع او هویدا - حرف بآهستگي و تمکین و ایجاز مي‌زند و نادراً
خندهٔ مي کند و فقط دست بر ریش که علامت معتنابهٔ
بلوغ است مي‌گذارد و بتصوّر هیبت خود در پیش اکفّا بدون
سبکساري و پیش بزرگان بدون رعب سخن میراند - آزادي

سارسنانی از فتوحات ایشان دوامی زیاده کرد و اوائل خلفا به رعایا اجازت میدادند که بی باک و تکلّف حرف بزنند و خود بجهت نصیحت خلق بر منبر وعظ می‌گفتند و تا وقتیکه دارالسّلطنه را به رود دجله نقل نکرده بودند خلفای بنی عبّاس شوکت و دبدبهٔ دربارهای ایران و قسطنطنیّه را بر خود نگرفتند *

۴۷۳ در ضمن تتبّع در امور ملل و خصال مردم اسباب موالفت و مخالفت ایشان و جهات عقد و حلّ رابطهٔ اجتماع و موادّ تسکین و تغضیب ایشان به آسانی میتوان دریافت - منقطع شدن اعراب از سائر نوع انسان بسبب آن است که غریب و دشمن را به یک چشم می بینند و بواسطهٔ فقر زمین تفر قاعدهٔ احداث شده است که تا غایت مستمرّ و جاری مانده - و آن این است که ادّعای آن میکنند که در وقت تقسیم ربع مسکون بلاد زرخیز و خصیب بجهت شعب دیگر بنی آدم معیّن شد و نسل اسمعیل که گویا از بنی نوع بشر خارج شده اند حقّ آن دارند که بعذر یا بزجر آن حصّهٔ میراث خود را که بخلاف انصاف از ایشان ستده شد دوباره بچنگ آرند - بنابر قول بلنی علی‌السّویّه میل سرقت و تجارت دارند - از کاروانهائی که قطع بیابان

عربستان مي‌کنند يا حق السّلامه مي‌گيرند يا مال ايشانرا بغارت مي برند و جيران ايشان از ايّام قديم ايوب وسيسوسترس عرصهٔ اخذ وجلب ايشان شدند - اگر بدوي مسافري تنها را از دور بيند اسپ بر او مي تازد و نعرهٔ شديد ميزند که رخت بينداز که عمّهٔ تو يعني زن من ثياب ندارد - اگر بلا تامّل قبول بکند سرخود بدر مي برد ليکن اگر مساهله بورزد دشمن را به غيظ مي‌آرد وبايد جان خود را فداي آن خون بسازد که بجهت دفاع خود ميخواهد بريزد - يك دزد با چند نفر اسم دزدي دارند امّا چون جمعي کثير علی حدّ اتّفاق بر اين کار اقدام کنند حکم جنگ مقرون بعدل و ناموس دارد و نائرهٔ طبيعت ملّتي که بدين نوع با جميع ناس مي جنگيدند بواسطهٔ فرصت قتل و غارت و انتقام که در ملك ايشان بدست مي‌آمد التهاب زياد يافت - در تنظيم امور بلاد فرنگستان اختيار صلح وجنگ در اين ايّام به عددي قليل وجاري داشتن آن بعددي از آن خيلي قليلتر بحکم سلاطين مقتدر منحصر است - امّا هر عرب مي توانست بی سزاواري نام خود را بخون اهل ملك خويش بلند آوازه بسازد - اتّفاق ملّت فقط مشتمل بود بر تماثيل السنه ورسوم وعادات و در هر قبيلهٔ اقتدار مشائخ ضعيف و بی اثر بود -

از روايات ايّام جاهليّت ذكر هزار و هفت صد معركه ميكنند عداوت ايشان بواسطهٔ شدّت اختلافات خانگي ازدياد مي پذيرفت و انشاء نظم و نثر در بيان نزاع هاي قديم كفايت ميكرد كه در اخلاف و انسال قبائل مخالفت احداث كند - در تدبير خانگي هر شخص و اقلاً هر خاندان حاكم و منتقم در مقدّمهٔ خود بود - بملاحظهٔ غيرتي كه دارند تحقير بيش از زيان حقيقي مايهٔ مناقشت و مناقضت اعراب ميشود كه مثل زهر قاتل اثر مي كند - ناموس زنان و احترام نمک خوارگي در ايشان بنوعي است كه فقط حرفي خلاف قاعده يا حركتي از روي استخفاف سبب قتل شخصي است كه بآن اقدام كرده و صبر بر عداوت در اعراب چنان است كه ماه ها و سالها منتظر فرصت انتقام مي مانند *

۴۷۴ ديه يا خون بهاي مقتول گرفتن در مللى كه تربيّت يافته اند در هر عصر معمول و متداول بوده امّا در عربستان حقّ باقرباي ميّت است كه آنرا قبول بكنند يا بدست خود انتقام بكشند - عداوت مقرون بناموس اعراب اباي از خون قاتل ميكند امّا بى گناه را بعوض گناه كار كيفر كرده جريمهٔ اذيّتى كه بايشان رسيده است بريكى از معتبر ترين و محترمترين اشخاص قبيله حمل ميكنند و اگر او از

دست ایشان بقتل نرسد همچنین ایشان بنوبت خون عرضهٔ
تمامی میشوند وباین سیاق سود وسرمایهٔ قرض خون جمع
وخرج میشود واشخاص هر دو قبیله بسوء ظنّ وکینه زندگی
میکنند و بعضی اوقات اتّفاق می افتد که تا مدّت پنجاه
سال تفریغ این محاسبه نمی شود - بالجمله قواعد همّت
وغیرت که مقتضی آن است که در سنّ واسلحهٔ مخالفان
فرق زیاد نباشد مایهٔ تسکین این شدّت سبعی شده است -
در ایّام جاهلیّت اعراب تا دو وشاید تا چهار ماه مین سالیانه
جنگ را حرام میدانستند و در این عرض مدّت با دقّت
تمام در معادات خارجه و هم در نزاعهای داخله دست
بشمشیر نمی بردند و این صلح موقّت بیشتر دلیلی است
بر عادت جنگ وهرج ومرج امور ملک *

۴۷۵ بالجمله حرص نهب وانتقام بواسطهٔ ترقّی علوم ورواج
تجارت تسکین یافت - ممالکی که اهالی آن در ازمنهٔ سابقه
در تربیّت برسائر ملل سبقت داشتند بر اطراف این جزیره
واقع است - تاجر درست بنی آدم است واوّل تخم علم
و مروّت که در شهرها و حتّی در منازل بیابان کاشته شد
بواسطهٔ کاروانهای سالیانه بود - ذرّیّهٔ اعراب هرچه شود اقلّاً زبان
ایشان وزبانهای عبری وشامی وکلدانی همان اصل دارد -

تفاوت کلام هر قبیله علامت استقلال آن شد لیکن جمیع ایشان قطع نظر از زبان خود به محاورهٔ صاف و پاکیزهٔ مکّه اقرار کردند - در عربستان چنانچه در یونان تکمیل زبان پیش از تهذیب اخلاق شیوع یافت و در وقتیکه ضبط لغات فقط موقوف بحفظ مردم عامي و اٌمّي بود بقدري وسعت داشت که عسل هشتاد و مار دویست و شیر پانصد و شمشیر هزار اسم داشت - بر آثار و تماثیل حمیر حروف غریب قدیم نقش است امّا حروف کوفي که اصل ابجد حال است درحوالي کنارهٔ رود فرات اختراع شد و آن اختراع تازه از شخصي اجنبي که بعد از تولّد محمّد درمکّه توطّن کرد درآنجا درس گرفته شد - فصاحت غریزي اعراب بدو از علوم نحو و قافیه و بیان خالي بود امّا حدّت ذهن وخیال بلند وطبع قوي و نکته سنج داشتند و اشعار خوب ایشان با قوّت تمام درخاطر مستمعین اثر میکرد *

۴۷۶ قبائل اطراف درحقّ ذهن وقّاد واستعداد هر شاعر جدید قبیلهٔ متّفق الثّنا مي شدند و جشني ترتیب داده جمعي از زنان طنبور زنان مثل ایّام زفاف وعروسي پیش پسرها و شوهرها از نیک بختي قبیلهٔ خود میخواندند باینکه بهادري بجهت اثبات حقوق ایشان بمیدان آمده و

نادي بجهت تخليد شهرت ايشان آواز بلند كرده - قبائل
بعين يا مخالف در بازاري سالیانه كه بواسطهٔ تعصّب قدماي
مسلمانان منسوخ گشت اجتماع ميكردند و شكّ نيست
كه اين مجلس جمهوري مؤدّي بتهذيب اخلاق و تشييد
مباني اتّفاق ملّت ميشد - سي روز نه فقط در خريد و فروخت
غلّات و شراب بلكه درمباحثات شعريّه و بيانيّه ميگذشت -
شعرا با مسابقت دوستانه درطلب نام و شهرت ميكوشيدند
واشعار شخصي كه از سائرين امتياز داشت در دفاتير امرا
و اعيان نهاده ميشد و معلّقات با حروف مذهّب را در زمان
ما مي‌توان خواند - شعراي عرب مورّخان و مهذّبان اخلاق
عصر بودند و اگرچه با تعصّب اهالي ملك خود شركت
مي ورزيدند هم منشاء و مكمّل مكارم اخلاق ايشان بودند -
امتزاج علي‌الدّوام سخاوت و شجاعت مطلب خاص نظم
ايشان بود و درشدّت هجو قبيلهٔ محقّر باقبح‌التّقريع ميگفتند
مردان ايشانرا رسم داد و دهش و زنان ايشانرا طريقهٔ انكار و عفّت
معلوم نيست - همان ضيافت كه ابراهيم ميكرد و مايهٔ تحسين
شاعر يوناني بود هنوز در خيام اعراب جاري است - بدويان
سنگدل كه رعب انگن عابران بريّه اند بدون تأمّل و تفتيش
حال اجنبي را كه جرأت وثوق بروفاي ايشان كرده داخل

خیام ایشان میشود استقبال میکنند - با ربي بحسن سلوک وادب پیش مي‌آیند سرّاً وضرّاً حصّهٔ مال میزبان بالسّویّه دارد وبعد از آنکه از رنج سفر آسوده شده اورا با شکر وهمّت وشاید با عطایا مشایعت میکنند - دراشتیفاي حوائج برادر یا دوست با رقّت زیاده دست میکشایند امّا تا اینکه آثار جمیله مستحسن همه باشد باید که از حدّ احتیاط وتجربه تجاوز کنند *

۴۷۷ مباحثهٔ اتّفاق افتاده بود که از سکنهٔ مکّه کدام در سخاوت از سائرین امتیاز داشت وبجهت تحقیق آن علي‌التّوالي بسه نفر که زیاده از سائرین مستحق چنین امتحاني دانسته شدند رجوع کردند - عبدالله ابن عبّاس که درشرف سفري بعید وپایش بنقد درركاب بود که دز آن وقت آواز سائلي بگوش او رسید بدین معني که اي ابن عمّ رسول‌الله من مسافر وفلک زده ام - في‌الفور از شتر فرود آمد وآنرا با ستام ملوکانه وکیسهٔ چارهزار تومان بسائل بخشید وفقط از دادن شمشیر یا بجهت نفاست آن یا بسبب اینکه تحفهٔ یکي از اقرباي محترم او بود دریغ داشت - غلام قیس بسائل ثاني انهي کرد که آقاي او در خواب است امّا في‌الفور گفت اینك کیسهٔ هفت هزار دینار طلا که زیاده از آن درخانه نداریم

وکانندی که بخواندن آن شما را شتر و غلامي خواهند داد -
قیس بمجرد بیدار شدن کارگذار وفادار را ثنا گفت
و اعتاق کرد امّا با نرمي ملامت هم نمود براینکه از بیدار
نکردن او جود او را محدود کرده بود - ثالث این جوانمردان
مسمّي بهعرابهٔ اعمي در وقت نماز بهدوش دو غلامي که
تکیه میکرد گفت هیهات خزانهٔ من خالي است امّا ایشانرا
بفروش و اگر قبول نه کني من ایشانرا نگاه نخواهم داشت
این گفت و جوانان را از خود راند و عصا زنان از طرف
دیوار راه خویش گرفت - طبیعت حاتم طي نمونهٔ کامل
خصال حمیدهٔ عربي است - شجاع و سخي و شاعر فصیح
و دزدي طرّار بود در ضیافت او چهل شتر بریان میکردند
واگر بر قبیلهٔ تاخته اسیر و غنیمت آورده بود بمجرّد درخواست
نیازمندانهٔ دشمن اسرا و غنائم را مسترد میساخت - احرار
ملک که از غایت خیلا و غرور بقوانین عدلیّهٔ ملکیّه تن
در نمیدادند بالطّبع مائل برحم و جوانمردي بودند *

۴۷۸ مذهب اعراب مثل هنود مشتمل بود بر پرستش
شمس و قمر و ثوابت واین نوع مذهب از قدیم الایّام بوده
وهم صورت ظاهري دارد زیرا که نجوم آسماني دلائل قوي
بر وجود صانعي است - اعداد و ابعاد آنها در ابصار فلسفهٔ

چنانچه در انظار عامه مسافت بي‌نهايت بخيال درمي‌آيد و نقش ابديّت بر اين اجرام مصمت كه چنين مي‌نمايد امكان زوال و انقطاع ندارند منقّش است و گردش بقاعدهٔ آنها را بعقل يا بطبع حمل ميتوان كرد و تاثير حقيقي يا خيالي آن ممدّ باعتقادي باطل بر اينكه دنيا و سكنهٔ آن مقصود و مخصوص آنها است - در بابل بتحصيل علم نجوم اشتغال ميداشتند امّا مدرسهٔ اعراب آسمان صاف و زمين هموار بود - ستارها در شبهاي سفر راه نماي ايشان بودند و بدوي از روي خواهش و پرستش از اسما و درجات و منازل روزمرّهٔ آنها وقوفي داشت و به تجربهٔ او رسيده بود كه برج قمر را به بيست و هشت منزل تقسيم كند و شاد باشد از ستارهائيكه بباران طيب الآثار بيابان تفته را تازه ميكرد - بالجمله حكومت اجرام علوي منحصر بود بهر چه در بسيط زمين بنظر درمي‌آيد و خيال بر تناسخ ارواح و رجعت ابدان مقتضي حكمت نظري بود و شتر را بر قبر صاحب او ميگذاردند تا اينكه در قيامت بكار او بخورد و همّت خواستن از ارواح ميّت دليل بر آن است كه به فهم و قدرت ارواح معتقد بودند *

۴۷۹ راقم اين حروف از مذهب كوركورانهٔ وحشيان و بتان مخصوصه بهر قبيله و نجوم و زمين و هوا و جنس و القاب

وصفات و آنچه مترتّب بر آنها است پروائي و وقوفي ندارد - در قبیله و هر خانوار و هر مبارز بالانفراد رسومات مذهب و معبود خود را هم ایجاد و هم تبدیل کرد امّا در هر عصر ملّت عرب بمذهب و زبان مکّه اقرار کرده است - قدمت حقیقي کعبه را تا ایّام قبل از عهد عیسوي میتوان رساند و یکي از مؤرّخان یوناني که نام دیودوروس دارد در ضمن تعریف ساحل درياي قلزم مسطور ساخته است که مابین قبائل ثمود و صابئین معبدي مشهور واقع بود که جمیع اعراب آنرا بیش از همه مقدّس میدانستند واوّل کسي که پردۀ ابریشمي یا قماش دیگر که در این روز ها سالیانه از طرف سلطان روم فرستاده میشود پوشانید یکي از سلاطین حمیر بود که هفت صد سال قبل از عهد محمّد بادشاهي داشت - خیمۀ یا غاري کفایت معبد مردم وحشي میکرد امّا بعوض آن عمارتي از جنگ وگل ساخته اند و سلاطین شرقیّه با اینهمه هنر واقتداري که داشتند از سادگي شکل اصلي تجاوز نه نموده اند - ایواني وسیع محیط فضاي مربّع کعبه است و آن مسجدي مربّع است که بیست وهشت ذراع طول و بیست و سه ذراع عرض و بیست و هفت ذراع بلندي دارد - دري و دریچۀ نور آفتاب را راه میدهد و سه ستون حمل سقف دوتاه آنرا میکنند - میزابي که در این روز ها از زر

ساخته اند آب باران را فرو مي ريزد و گنبدي بالاي
چاه زمزم بنا كرده كه آنرا از حادثهٔ نجاست مصون دارد *

بعد از تكميل كتاب قرار بر آن شد كه ترجمهاي ۴۸۰ تا ۵۰۶
درج نشود لهذا صفحهٔ ۵۹۷ را بعد از صفحهٔ ۵۶۴ بايد خواند

---

۵۰۷ اگرچه درين وقت از قراري كه معلوم ميشود محلّ
انديشه نيست كه سلطان تيپو تا مدّتي متمادي بمعادات با
يكي از حكومتهائي كه در اين اواخر عقد معاهده بستند ميل
بنمايد امّا چون بجهت حفظ نيكنامي دولت انگريز در ايفاي
عهود و هم بجهت مصالح كلّيهٔ آن ملّت لزوم كلي دارد كه
اصولي كه بنابر آن برحسب يک صد و سي شرط معاهداتي
كه در ابتداي جنگ منعقد شد امراي متّفقه ميتوانند اقتضاي
مظاهرت و معاونت از يكديگر بكنند در دفع قصد شخصي
مخالف كه آنفاً دشمن جميع بود بطور واضح معلوم شود لهذا
لازم و مصلحت وقت ميدانم اينكه شروط معاهدهٔ كفالت كه
انعقاد آن بر ذمّهٔ ايشان است بهر زودي كه ممكن باشد
صريحاً مقرّر بشود و بنابر آن ميخواهم كه شما اوّل فرصت را
از دست نداده بطور واضح در اين باب با وزير صحبت

بداريد - از همه جهت ميل بدان دارم كه در هر مسئله كه وزير درپيش نهد بطور كمال دوستانه فحص و بحث بكنم امّا احتياط بليغ بايد نمود كه بهيچوجه فقرهٔ مجهول و متحمل الوجهين داخل عهدنامهٔ جديد نشود و بهيچوجه مطالب از اصل مقصود فقرهٔ كه بر آن مبني اند تجاوز نكنند *

٥٠٨ بيان مطالب خود را علي التفصيل نخواهم كرد تا وقتيكه خبر درباب خيالات و توقّعات نظام الملك از جانب شما نرسد - امّا مناسب است كه شما از اصول كليّه كه بنابر راي من بنياد شروط عهد نامه بر آن بايد گذاشت مطّلع بگرديد - و آن اين است كه امراي متّفقه بر ذمّهٔ خود گرفته اند اينكه هريك از ايشان درحين انتهاي جنگ هر ملكي را كه در تحت تصرّف خود داشته باشد از تاخت و تاز تيپو مصون بدارد - امّا هميشه ملتفت بر آن بايد بشويم كه شرط مزبور فقط بجهت دفع دشمن منعقد شد و بجز تيپو بدون اينكه سبب قوي ومقرون بانصاف در دست داشته باشد بر هيچيك از ايشان تاخت بياورد صورت نميتواند گرفت - لهذا بطور واضح و صريحاً ثبت عهد نامهٔ كفالت بايد بشود كه برفرض اينكه منازعتي مابين تيپو ويكي از امراي متّفقه روي نمايد امراي ديگر حقّ توقّع آن دارند كه كما هي كيفيّت واسباب چنان اختلافات

بایشان انهي بشود تا اینکه رأي زده و مصلحت داده و از روي
تدبیري موقّت در فیصلهٔ متنازع فیه بکوشند و همچنین تا وقتي که
یقین نکنند که حقّ بجانب امیر مشار الیه است و جمیع
اسباب اصلاح مابین بعبث رفته طرفداري او بضرب دست
بر عهدهٔ ایشان لازم نخواهد بود *

٥٠٩ اگر از معادات چاره نشود اوضح است که مصلحت
و سلامت امراي متّفقه بحفظ آن اتّفاق این قدر بسته و متعلّق
خواهد بود که اگر در اتمام جنگ بزودي و با ناموس سعي
خود را محدود بکنند کار از عقل خارج خواهد بود - و لهذا
قرار بر آن باید رفت که هریك از دول متحابّه جمیع افواج
خود را بجهت انجاح این مطلب بکار ببرند و چون مشاقّ
و مخاطرهٔ آن دولتي که بر آن تاخت و تاز رفته باشد مطلب
اهمّ و قابل التفات سائر امراي متّحده است باید مفهوم
و مقرّر بشود اینکه اگرچه در استعداد و احتشاد جمیع عساکر
دول وقت ضائع نباید کرد امّا باید با هر قشوني که حاضر
و مهیّاي کار باشد بدون تاخیر هر اعانتي که ممکن باشد نمایند -
چنین است اصول با قاعدهٔ عهد نامهٔ کفالت و اگر احیاناً
حرکتي از تیپو سر بزند که بواسطهٔ آن دوباره با وجود معاهدهٔ
مذکور اقدام در جنگ بر ما لازم آید تا اینکه احتیاج بانعقاد

قرارنامهٔ دیگر نشود ثبت این شرط نیز بي مناسب نیست - بدین معني که بهر زودي که ممکن باشد بعد از تحصیل یقین معادات طرح حرکات حربیّه بجهت عساکر متّفقه ریخته بشود و همچنین بنابر شروط و قیود عهد نامهٔ که در افتتاح جنگ گذشته قرار بر آن رفته بود اجازت آن نباشد که یکي از امراي متّفقه علي‌الانفراد از درمصالحه درآید و قطع نظر از اعتراضات نا معقول هرگونه سخني درباب صلح باید بجمیع ایشان انهي بشود و بقبول ایشان نیز برسد *

٥١٠ میل نظام الملک بترویج و تکمیل دوستي با دولت انگریز که بواسطهٔ وضع اجراي امور مصالحت درباب تسلیم خطّهٔ گنتور ظاهر گشت تقویت زیاد گرفت بجهت حرکات نا هنجار و صلاح که بعدها از طرف اجزاي سابق دولت انگریز سر زد و هم بسبب فتوحات نمایان بجنگ گذشته که از آن جهت قوام و اقتدار دولت انگریز درنظر او و سائر امراي دکهن وقعي کلّي و زیاده از سابق یافت - علاوه بالنّسبه بازدیاد اعتنائي که نظام الملک درحقّ دولت انگریز داشت اعتراض وزیر عظیم الامرا ازمعاهدهٔ با مرهتیان و عداوت شخصي او با بالاجي پندت برمیل نظام الملک باین معاهدهٔ قدیم افزود راگر احیاناً وقتي مصلحت اقتضا کند که بپیوستگي با دولت ما

رعايت خواهش او نموده شود بطوري که قدري موافق تمنّاي
او باشد عقيدهٔ من اينست که مواصلتي قريب به آنچه مابين
ما و نوّابان اوده و کرناتک منعقد شده اشکالي نخواهد داشت
در اينکه اورا از خيال مواضعه با دربارهاي ديگر باز داريم
و بکلّي تابع نصائح خويش سازيم *

۵۱۱ خرافت اولياي دولت نظام الملک و طبيعت وزير
اعظم او عظيم الامرا مناقض آن است که اورا بهمه جهت
دوست ما برحسب مامول بدانيم وشايد هم دليل بر آن
باشد که نبايد با وي اتّحاد کامل نمائيم - امّا از جهت ديگر اگر
وسعت ممالک او و مقادير مالياتي که با ادارهٔ بقاعده از آنجا
حاصل ميتوان کرد در تحت نظر بيايد وهمچنين بر وضع خوبي
اضلاع وي بالنّسبه بسهولت دخول در هرسه ملک پيشوا
و هنديا وراجهٔ برار که از امير آخرالذکر فقط انديشهٔ خللي
در رفاه امور بنگاله متصوّر است ملاحظه رود چنين مينمايد که
مقدّمات مذکوره ممدّ بانعقاد معاهدهٔ است بنوعي که بنابر
آن بتوانيم درباب افعال مردم و اجراي امور مثلاً در مقدّمهٔ
کرنول با نرمي وهم ملايمت بدون عجز نصيحتي بدهيم که
مقتضي التفات او باشد و بدون آنکه استقلال حکومت او
نقصان پذيرد لابد مايهٔ ارتقاي جديد آن بشود بوقتي در

انظار و استعلائي که گويا في حدّ ذاته سزاوار آن است -
بالجمله اگر چنين معاهده و اين نوع مداخله مقبول نظر نيفتد
و تجاوز از حدود حال آن مناسب نباشد پس بنابر رأي من
دوستي و اعتمادي بدولت انگريز که باين خوبي درخاطرهاي
امراي نظام‌الملک مرکوز شده وهم وثوقي که بجهت منع
دشمني مرهتيان متّفقه دراضاعت حقوق و جلالت حکومت
اوآخر الامر برکمپني باذن نمود هميشه سدّ و عائق حرکتي
ازطرف او برخلاف مصلحت ما خواهد شد و حتّى در
اقدام کاري که برآن بطور واضح و صريح اعتراض نموده باشيم
احتياط تمام خواهد نمود *

٥١٢ از جملهٔ خطرهائيکه حکومت نظام‌الملک مادام حيات
او از طرف مرهتيان درمعرض است بنابر رأي من سنديا
بيش از همه محلّ بيم ميباشد و چنين مينمايد که مال و مکنت
ملک و طبيعت وزير از همه جهت هدف تير مثل او
شخصي محيل و فتنه جو و طالب جاه هست - بالاجي
پندت قطع نظر از اينکه رهين منّت شخصي ازطرف نظام‌الملک
است اگر اتّفاقًا چنين قاعده سبب تحصيل مراضي اهالي
هندوستان ميتواند شد و همچنين باوي تناسب طبيعت
دارد مردي سليم نفس و صلح جو است و غالبًا ازجانب

اوجاي انديشه نيست وبعلاوه برحسب عقيدهٔ من قوي سببي نيست كه ازطرف سنديا نيز مادامي كه مابين او و وزير دربار پونه اسباب حسد و غيرت موجود باشد بيم بداريم و احتمال هم دارد كه اسباب مزبور تا آخر حيات ايشان مرتفع نخواهد شد - امّا از طرف ديگر اگر با صدق نيّت وكمال دوستي آشتي مابين مقرّر شود وسنديا فرصت كلّي بجهت اجراي مطالب خود بدست بيارد البتّه چنان واقعه علامت خطر عظيم بالنّسبه بحكومت نظام‌الملك خواهد داشت از اين رو كه اسباب رنجش سنديا از عظيم‌الامرا شديد تر وقويتر از آن است كه بالاجي پندت خود را شفيع بيارد يا فرصت شايستهٔ انتقام خلافها از دست دهد - واگر تخريب وتضيع عظيم‌الامرا حتّي مستلزم اتلاف اقاي او بشود چنين مينمايد كه سنديا وبالاجي پندت هردو علي‌السّويّه عزم امتناع تقرّر موالات ومواسات دارند وبر ضدّ دوستي موجوده مابين ايشان ونظام‌الملك اند وازطرف ديگر نيز نظام‌الملك حتّي الامكان درايقاد نائرهٔ سوء ظنّ واختلاف مابين امراي مزبوره همان اهتمام دارد ※

۵۱۳ در ممالک نظام‌الملک امور زراعت و کشت کاري روي بتنزّل گذارده است - قحط وغلاي گذشته که در تخفيف

آن هیچ سعی و مکرمت از طرف حکومت صادر نشد بجز
در حق قریب یکصد و پنجاه نفر از محتاجان که ایشان
وظیفهٔ یومیّه را از دست وزیر میداشتند سبب تخریب
بسیاري از اضلاع که سابقاً معمور بود گشت و ظلم و تطاول
از طرف امناي حکومت مایهٔ ویراني خیلي زیاده از آن
شد - با اینهمه اقتدار و قلّت تدبیر وزیر بقدري است که
کوشش میکند و قدري در حقیقت و کما یش در صورت
مطالب را از پیش میبرد در اینکه بعوض وجوه با قاعده همان
مبلغ گران سابق را که بواسطهٔ ملاطفت بي محلّ او بالنّسبه
ببعضي از اعمال و بسبب شدّت خشونت وي در حقّ دیگران
مقدار آن کاسته بود از روي جریمه و ضبط و تحمیل ثقیل
از مالیات بگیرد - امّا اختلال و تصرّف در اموال که امثال
این افعال لابد منجرّ بدان میشود با قبح لازم آن بعد از
چندي نمودار خواهد شد و فی الحقیقه بنقد بواسطهٔ فرار
شنکر نایک عامل نیرمل و عظیم الملک عامل اورنگ آباد بروز
کرده است - چنانچه معلوم میشود که شنکر نایک مبلغ نود لک
روپیه و عظیم الملک بیست لک روپیه بحکومت بده دارند -
و همچنین اسد علیخان که خطهٔ آباد کرپه و دیگر پرگنهاي
بزرگ را تا دو سال در تحت تصرّف داشته است بدون

اینکه پول بقاعدهٔ بحکومت داده یا از طرف وی تعداد
و تفحص درحال سپاهیان و اسباب حرب که بجهت تربیت
و ترتیب آن خرج این مبلغ را بخود جلوه میدهد رفته باشد
از وزیر تمکین و نواخت میباید *

۵۱۴ کمال زیرکی وزیر و خوبی نتائج حیل او درحفظ
اعتبار خود نزد نظام الملک با وجود خرابی و بی نظمی
که در اطراف او است همچون سخافت رأی وخبط دماغ
وی در امور دیگر علی السّویّه مایهٔ تعجّب است - بالجمله
عظیم الامرا از هر سببی که باشد یا اینکه سودائی پخته که تا
حال بانجام نرسیده هنوز در انتهاز فرصت است که پرده از
اسرار خود بر گرفته بنظام الملک با ملایمت مالایطاق رکن
الدوله دستورالعمل بدهد و یا بواسطهٔ اینکه خوف آن دارد
که اگر بدین طور باجرای اقتدارخود بپردازد ببلای وزیر
مزبور که از دست نظام علیخان بقتل رسید مبتلا بشود و یا
بسبب رعب و هیبت که از طرف بنده بالنّسبه بآقای
خود بعضی اوقات بظهور میرسد بهر صورت هرگز ترک ادب
نظام الملک یا بدون استرضای اوجرأت بعمل نه نموده است
و هم در هر عمل خاص و عام بجهت تحصیل مراضی او
می‌کوشد - در ایّام اقامت من. در این در بار فقط یکبار تدری

نقض موالات از طرف نظام الملک در حقّ او بروز کرده
و آن این بود که در وقت انتقال حریف او شمس الامرا
چون نظام الملک از فوت او بعایت متالّم و متاثّر گشت
عظم الامرا کوشش کرد در اینکه حکم بر ضبط تمول و
و متروکات او برود *

۵۱۵ احتمال زیاد دارد که عاقبت کارکن الدّوله که بکلّي
دست خوش مرهتیان بود و از قراري که معلوم میشود بعد
از آنکه اقتدار خود را بقدري بر قرار داشته بود که توانست
نظام الملک را بقبول مشاهرهٔ معیّن بجهت اداي اخراجات
ضروري خود مجبور بکند بسبب ترک ادب بقتل رسید در
خاطر عظم الامرا جاي گیر است - بدین واسطه اگرچه مزاج
بی باک دارد و احیاناً عمل تمالک و تماسک از دست او
میرود در روایت رأي او در تدبیر ملکی یا بر اصالت شخصي
وي اعتبار نمي کنم - و اگر سبب دیگر ممشاء افعال او شود
و خیال بکند مادامي که اعتبار متعلّقان شمس الامرا که
بعضي از امراي مشخّص دربار از آن جمله اند انکسار یابند
باشد نظام الملک چنانکه باید زیر نگین او نخواهد شد بنابر
رأي من امثال این عوائق اندک سدّ راه او خواهد شد -
و سبب آن این است که اگرچه قدري تمل از این بحثي

بیگم با سعي و اصرار تمام نظام الملک را بر آن داشته بود تا منشوري که آنرا بي خبر به عظیم الامرا داده بودند درباب ضبط اموال شمش الامرا و اداي اخراجات کارخانه و افواج او از مبلغي که بجهت مصارف آن از خزانه معیّن شده استرداد شد امّا چون نظام الملک بتفحّص در مبالغ حقیقي مالیات مزبوره که بواسطهٔ ملایمت وحسن ادارهٔ مالک آن رجوه بر مالیهٔ اصلي خیلي زیاد گشته رضا داد شکّ نیست که عظیم الامرا حقّ مداخله را بوضعي استعمال خواهد کرد که بر فرض اینکه حالاً هواي اقتدار مطلق خود یا امید اثبات ولایت عهد سکندرجاه بدون منازع وحریف داشته باشد کارخانهٔ بدین قدر مناقض اغراض خود را از پاي درخواهد آورد - اگر از طرف دیگر چنین کار نکند نتیجهٔ علي النّقد تفحّص مذکور این است که بعوض سي وهشت لک روپیه مبلغ پنجاه و چهار لک روپیه از املاک مسطوره جمع خواهد شد *

۵۱۶ درباب ولایت مزبور امید آن دارم که اگرچنانچه در افواه آمده نظام الملک از بیماری استسقا شفا یافته باشد وقت فیصلهٔ آن هنوز دوراست امّا بملاحظهٔ کبر سنّ و شوق او در استیفاي قواي شهواني خصوصاً درباب زنان واز قراري که معلوم میشود بیش از پیش عادي آن شده است مصلحت

وقت میدانم اینکه طور حرکت ما بالنّسبه بمدّمیانی که بعد
از انتقال او سر بر خواهند زد مهیّا و مقرّر بشود - و بنابر رای
من عمده ایشان به عالی جاه و سکندر جاه و دارا جاه منحصر
میتوان شد - مردم خیال میکنند که نظام‌الملک عالی جاه را
بجا نشینی خود منصوب کرده است امّا تا حال عزیمت
خود را بافعال واضح یا اقوال مقرّر هرگز آشکارا نکرده است -
خواتین و وزرای وی که جمیع ایشان خیال میکنند و یا از
روی اغراض نفسانی بر خود می‌بندند اینکه اگر او خاطر متوجّهٔ
عاقبت بدارد یا اورا از خطر با خبر بکنند لابد مایهٔ نزول
حادثه خواهد شد غالباً از راه تملّق و تعصّب حقیقت حال را
از وی مخفی خواهند داشت تا وقتیکه قدرت تمشیت آنچه
بعد از انتقال او باید بشود از دست رفته باشد *

۵۱۷ از دو امیر که بجز ایشان شخص دیگر نیست که در
منزلت و دعاوی حقوق و استعداد حریف وزیر دانسته
بشود عظیم‌الملک چنانچه سبق ذکر یافت فرار کرده و امتیاز
الدّوله برادر زادهٔ نظام‌الملک مغضوب نظر شده وگمان بر آن
میرود که او با تیپو بستگی دارد و وزیر بجهت حقیقت مواضعهٔ
او با سلطان مزبور یا آنرا بهانه کرده بتخریب او پرداخت -
حالا بتدریج قدری از اعتبار پیش بر وی مسلّم شده است

و لیکن تا مادامي که اعتنائی بعظیم الامرا بماند احتمال ندارد
که امتیاز الدّوله دوباره باقتدار معتد به ارتقا کند - میر عالم قطع
نظر از اینکه از امور حربیّه حتّی بقدریکه اهالي هندوستان
دارند بي‌خبر است و همچنین ضعف طبیعي دارد از
جهات دیگر قابل حلّ و عقد مشکلات است و از ملاحظهٔ
استعداد او روي هم رفته اگر از من بپرسند که از جملهٔ امراي
دربار اسم شخصي را که برازندهٔ این عمل باشد ببرم. شکّ
دارم در اینکه کسي لائق تر از او را بتوانم انتخاب بکنم -
حسب رأي من اهتمامي که حکومت نظام الملک در باب
افواج ما دارد و هم وقعي که بواسطهٔ آن در اقطار پیدا کرده
است زیاده از آن است که ما بالطّوع والرّغبه پس فرستادن
آن تن در دهیم و همچنین حضور آن. چون غالباً اثري خوب
در حرکات و مطالب تیپو خواهد کرد بجهت مصلحت ما
بیفائده نیست - قبل از ترک ذکر این امر لازم است که از
حرکات میجر ربرتس از وقتیکه سرداري افواج بوي مفوّض
شد خوشنودي تمام ظاهر بسازم و اعتقاد من این است که
از همه جهت شخصي بدین لیاقت بجهت تصدّي این امر
مهمّ و مشکل پیدا نمیتواند شد *

۵۱۸ ضرور نیست که بشما اطّلاع بدهم بر اینکه آرائے که

دراوّل وهله برحسب آن مداخله دراین امور را امضا داشته بودم بدینوجه تبدیل یافته است که حالاً بقدري که از هرکاغذي که تاآکنون بدست من رسیده است معلوم میشود چنین مینماید که دعاوي پیشوا مبني برانصاف وثائق اند ولهذا نباید آنها را زیاده ازحقّ او پنداشت و بناءً علیه تغیّر رویّت مداخلهٔ ما اگر اتّفاق آن بیفتد لزوم دارد - مطمح نظر ما این است که مانع معادات مابین دربارهاي پونه وحیدرآباد بشویم ویکي را برخلاف دیگري معاونت نکنیم - بالجمله خیال نمي‌کنم که پیشوا قبل از مراسله با سفیر ما در جنگ نظام‌الملک اقدام نماید امّا بهر حال بسر سي دبلیو مالیت دستورالعمل خواهم داد که برفرض اینکه علامات معادات ازطرف پیشوا بروز بکند آنچه حقّ کوشش باشد درمنع عزیمت حرب بجا آورده دراتمام مطلب متنازع فیه واصلاح مابین اندرز دوستانه ازطرف دولت انگریز مبني برمعاهدت ومصالحتي که مابین آن وهردو دربار است عرضه بدهد - چون دراین مراسله وهم درنوشتجات پیش اصول وشروط مداخلهٔ ما بیان شده وعلي الظّاهر بکلّي بفهم شما وسفیرما رسیده است طور عمل کردن برآن را بنابر مقتضیّات احوال واستحضاري که دارید بر رأي شما

میگذارم و بدین اختصار میکنم که مادامي که اجتناب از مداخله مقرون باحتیاط و مصلحت باشد نمي خواهم درآن کار دست داشته باشم *

٥١٩ اوّلا هر چند غالبًا بصدق اقوال دربارهاي شرقیّه اعتماد نباید داشت اعتراف باید بکنم باینکه نمي دانم چه گونه بانصاف و قاعدهٔ دراین حال حقیقت اظهار خواهش نظام الملک دراینکه کار بصلح از هم بگذرد محلّ شکّ بشود - چنانچه عزم خود را دراینکه یکي از اکابر امرا را بجهت سخن دراجراي چنین مصالحه بپونه بفرستد واختیار دراین باب را بوجهٔ کافي بوي سپارد اعلام نموده است - اگر دربار پونه فقط باین قدر رغبت در اقدام مباحثهٔ بنماید حقیقت مطالب وخواهشهاي طرفین بزودي بروز خواهد کرد - بالجمله دراین میانه بنابر رأي من عیب ندارد که آیا امناي حکومت نظام الملک دعاوي مرهتیان را علي الصدّق والتفصیل بعرض رسانیده اند یا نه - علي ايّ حال ایفاي جمیع دعاوي حقیقیّهٔ پیشوا را برعهدهٔ خود گرفته اند وهنوز اعتقاد من این است ومیر عالم نیز دراین رأي شریک است که اگر دیگر موانع بزرگتر عائق وسدّ راه نشوند فیصلهٔ جمیع اینگونه دعاوي که آن همه غالبًا بحق شراکت مرهتیان نسبت دارد ومشتمل برچوتهه وسر

دیسمکهي است اشکال زیاد نخواهد داشت - واگرچه بملاحظهٔ اینکه میر عالم مشرف بسفر پونه است اظهار راي در باب مسائل مخصوصه که بنابر خیال مستر مالیت احتمال دارد دربار بغور آن برسد مقرون بعجله است امّا امیدوارم که سخن من در اینکه نمي فهمم چه طور عزل وزیر حال نظام الملک بواسطهٔ اغواي بالاجي پندت بجهت دولت انگریز لائده بدهد معذور بیفتد *

٥٢٠ انکار نمیتوان کرد که در طبیعت عظیم الامرا معایب کلّي مرکوز است امّا اگر از جملهٔ امراي دربار شخصي دیگر باشد که لیاقت زیاد بجهت تکفّل امور ملک داشته باشد بهیچ وجه یقین نیست که نظام الملک اورا بدان امر امتیاز بدهد یا اینکه اگر اورا درشغل بگذارد نصب شخصي مثل او برحسب خواهش مرهتیان بشود - درباب منع مرهتیان از مداخله بهر قسم باشد در انتخاب جاي نشین وزیر از این زیاده چه بنویسم که اگر مرهتیان قوّت اجبار نظام الملک بعزل عظیم الامرا بدارند بحکم لزوم از آن وقت باز باید نظام الملک از استقلال خود دست بشوید - وبا وجود اینکه ایشان بالمشافهه درنصب وزیر دیگر دخل و تصرّف نکنند امّا برحسب راي من احتمال دارد که چنین وزیر هرکه

باشد از واقعهٔ عظیم الامرا عبرت گرفته بکلّي با ایشان دست یکي شود - در این صورت نه فقط چیزي که بر حسب مصالح کمپني باشد بخاطر من نمي رسد بلکه اندیشهٔ آن دارم که اینگونه واقعه بزودي منجرّ به تخریب میزان امور ملکیّهٔ در دکهن و همچنین مایهٔ برهم خوردن رابطهٔ ما با حکومت نظام الملک بشود - از طرف دیگر بهیچ وجه محقّق نیست که نظام الملک بدون سعي در حفظ، استقلال وحقّ اختیار در امر باین بزرگي وزیر را از دست خواهد داد ودر ضمن آن بقاعده محلّ شکّ است که حکومت نظام الملک با تیپو سلطان معاهده نموده در تقویت اقتدار خود نکوشد - لهذا اگرچه بي تأمّل اقرار بدان میکنم که اگر از طرف ما اقدام در اموري بجهت دفع چنین کارها صرور نشود بغایت مناسب است امّا هر وقتیکه ضرورت مقتضي آن باشد شکّ نیست در اینکه مساعي ما با عظمت مطلب مقصود علیه مناسبت خواهد داشت - بالجمله امید آن دارم که در اجراي این مطلب مرا بخواهش تجاوز از حدّ مصلحت بقدریکه بهیچ وجه مایهٔ در انداختن دولت انگریز با مرهتیان شود نسبت ندهند زیراکه هرچند استیصال و منقاد شدن حکومت نظام الملک از دست مرهتیان بخیال

من برخلاف مصالح باشد و بجهت ما زيان كلّي دارد
اما بهيچ وجه برآن نيستم كه اين خطر بطوري متوجّهٔ ما
است كه دراين وضع امور كاررا بدين وجه صورت بدهيم -
قبل از اتمام اين مطلب بايد بجزو ثاني مراسلهٔ صاحبي
كه قبل ازمن سفير بود و بسفير دولت انگريز در پونه
نوشت رجوع بكنيد چونكه صاحب مزبور باشباع وتذكارت
تمام همين مطلب را نوشته است *

٥٢١ هرگونه سخن در باب اصلاح ما بين دو دربار كه
حصول آن مطلب مناسبت كلّي دارد بايد بكلّي مبني
براصول كليّه و بملاحظهٔ اقتدار و اسباب و تهيّهٔ جداگانهٔ
هردو طرف باشد - از قراري كه معلوم ميشود شكّ در اين
نيست كه مرهتيان در اين باب تفوّق دارند و نظام الملك
عاجز ازآن است كه جنگ مرهتيان را بنيكي بسرانجام
برساند واگر اين معني ثابت شود لابد اجتناب از اقدام
در جنگي كه غالبًا منجرّ بمزيد انقياد وي بپيشوا شود
كه ازآن حالت رقيّت بحكم لزوم ميخواهد خود را خلاص
دهد بجهت وي قرين مصلحت خواهد بود - در اين
صورت سفارت مير عالم هم مناسب وهم مقرون باحتياط بود
وبنابر رأي من اختياري كه درآن وقت بوي مفوّض شد

کفایت افتتاح مصالحه با وزیر مرهتیان میکرد و همچنین اگر اسباب مخالفت ما بین نقط مطالب ملکي بود نه عداوت شخصي مقبول او مي افتاد *

۵۲۲ ضرور نیست که در این ضمن بیان مطالبي بکنم که غالبًا منشاء درخواست امراي دربار پونه بود که میر عالم سند اختیار مطلق وبدون حاجت رجوع به آقاي خود را در باب فیصلهٔ امور متنازعه ما بین نظام الملک و پیشوا را ظاهر بسازد و اختصار باین میکنم که ایمائي باقتضاي چنین قسم سند ازبالاجي پندت بنابر راي من حاصلي نمیداشت وغیر لازم بود وهمچنین هیچ فائده برآن مترتّب نمیشد - میر عالم با حذاقت تمام کاغذ معلم بتقاضاي مزبوررا پنهان داشت زیراکه شاید اگر امراي دربار پونه بر مضامین آن وقوف میداشتند فرصت را غنیمت شمرده افتتاح مصالحه را بتعویق مي انداختند و برحسب مصالح نظام الملک در شروع بدان امر اصراري هرچه تمامتر باید نمود - و حالاً بی مناسبت نیست اگر بگویم که در ضمن گفتگو باید ملاحظهٔ این قاعدهٔ کلّي بشود که نظام الملک و وزیر او باید کمال احتیاط بورزند تا اینکه محض درباب آداب وتکلّفات مانع اتمام کار نیایند ودر اموري که هیچ عظم کلّي ندارد

تردید و اعتراض ننمایند - در دستور العملیکه بمیر عالم در این وقت داده شد هنوز اقتضای رجوع امور بنظام الملک می شود امّا بعد از تغیری دیگر که بکلّی مقرون بصواب است و بناءً علیه باید مایهٔ رضامندی امرای دربار پونه بشود - شما حالاً بر این عزم اطّلاع دارید امّا چون امکان دارد که ایشان برهمان خواهش بمانند من رأی خود را بشما میگویم که اگر این باب را یکی از لوازم مقدّمات بدانند باید از آن صرف نظر کنند و بواسطهٔ میر عالم چون اتمام امر بکلّی بسته بتعهّد و تکفّل او است بیشتر تا بالنّسبه بنظام الملک خطر دارد *

٥٢٣ دلائل مرقومهٔ ذیل رأی را که فقرات سابقه منشاء آن است تائید میکنند - بدین معنی که اختیار در اجرای سخن که بمیر عالم مفوّض شد بحکم لزوم نتیجهٔ آن ندارد که او مجبور بترک مصالح حقیقیّهٔ نظام الملک بشود یا اینکه به آنچه بیرون از مقتضیات انصاف و تدبیر اصلی باشد تن در دهد - خود نظام الملک اگر مصلحت بداند میتواند حدّ مماشات را قرار دهد و در هر باب دعاوی را که مبانی اختلاف معلوم بشود و بر حسب رأی او اصرار در آن لازم است مقرّر نماید - علاوه بواسطهٔ طول ایّام مباحثه فرصت

رجوع امر بنظام الملک احیاناً دست خواهد داد و شاید هم بجهت آن مطلب مهلت حاصل بشود - اگر مطالبي غیر متوقّع اتّفاق بیفتد کار را بر رأي و رویّت میر عالم واگذار باید کرد و شاید مصلحت نظام الملک در این اعتماد میسّر باشد تا بصوابدید وزیر - سفیر دولت انگریز در پونه هر چه احتیاط و مناسبت حال اقتضاي آن بکند اورا پند خواهد داد و مراسلات شما صاحب مذکور را در تاکید اسباب نصیحت تقویت خواهند کرد - فوائدي که بر این امر مترتّب میشود این است که مایهٔ آزمودن صدق دو دربار خواهد شد و بعلاوه این هم بالنّسبه بنظام الملک اهتمام تمام دارد - مقاصد وزیر مرهتي في الفور بروز خواهد کرد و بعد از ترک مطلب مزبور از طرف نظام الملک پیشوا نمیتواند بدون نقض قواعد و لوازم انصاف از مباحثه درباب دعاوي خود با ایلچي او ابا و اعتراض نماید *

۵۲۴ غالباً اندیشهٔ آن ندارم که نظام الملک از تفویض امر مصالحه بمیر عالم اکراه بسیار نماید چون از وزیر مزبور پوشیده نمیتوان بود که بدین طور با این غرور و عجب از ملالت تن در دادن بمماشاتي که دیر یا زود اذعان بدان باید نمود مصون خواهد ماند - بجهت مصالح نظام الملک

اهتمام تمام دارد که محض مباني اجتناب دربار پونه از ابراز دعاوي بالنسبه باو معلوم بکند - اگر چنانچه گمان میبرم اسباب اکراه ایشان مبني بر قلّت اعتماد بعظیم الامرا و دشمني او باشد خیالاتي که سابق ذکر یافت از ملاحظهٔ این امر زیاده مؤکد میشود - واگر از طرف دیگر اسباب آن مشتمل بر معادات سابق و تنفّر از مداخلهٔ ما بشود تدارک آنرا اگر طور دیگر استخلاص ازاین مصبق بروز نکند بآساني میتوان دید - امّا اگر احیانًا مصدر اکراه مزبور متفرّع باشد بر مطالبي که بتحقیقت آن نمي توان رسید چنانچه مثلاً عزل عظیم الامرا از ادارهٔ امور نظام الملک ومجبور گشتن نظام الملک در جرگهٔ نوّاب دربار پونه چنانچه سابق اتّفاق افتاد یا قصد آن بشود که ارست بدست آورده در افتتاح جنگي که بنقد خاطر بر آن مصمّم دارند مسابقت بنمایند باید نظام الملک بخوبي متنبّه شده بغور نتائج اذعان بچنین دعاوي با اینهمه اسباب و قدرت مقابله که دارد برسد *

۵۲۵ بنابر این مقدّمات محال است که با نظام الملک سخن برانیم زیاده از آنچه کفایت آن بکند که با دقّت تمام تأمّل در وضع خطرناک خود نماید - اگر بعد از اذعان بمقتضیات انصاف و ترک آنچه در امور جزویّه از روي انصاف

میتواند از قبول آن تحاشي نماید امراي دربار پونه راضي نشوند کار با او است تا تامّل و قطع بکند که چه قدر مکنت مقاومت با مقتضیّات ایشان دارد و جنگ مرهتیان اورا در مخمصهٔ زیاد اندازد یا از آن حالت انقیاد و رقیّت که شاید مطلوب ایشان باشد مستخلص سازد - بالجمله با هرمي دبلیو مالیت بکلّي متّفق الرأي هستم که بر فرض جنگ مرهتیان نظام الملک نمیتواند امید معاونت بدارد و همچنین بمن واضح است که اگر راجهٔ برار در این منازعت دست برد طرف مناقض نظام الملک خواهد گرفت و اگر نظام الملک توقّع امداد از جانب تیپو بدارد غالبًا این محض خیال خواهد بود - اهانت تیپو درحقّ نظام الملک بواسطهٔ ترک اعتنائی که در این اواخر بالنّسبه بدربار پونه رعایت نمود بوجه کافي عیان وصریح است وهم حسب قول کپتان دوتن از صحبت امراي تیپو واضح بود که در ابراز همان مطالب هیچ تامّل نمیکردند و بعلاوه میگفتند که مرگ نظام الملک را علامت برهم خوردن مملکت او میدانستند و این سخن را استعمال میکردند که اسباب بازي موجود است زود شروع خواهد شد *

٥٢٦ مسئلهٔ اینکه در نقض معاهدهٔ عیدگاه کدام شخص بادي بود و اوّل سبب رنجش و معادات از نانا فرنویس یا از

عظیم الامرا صادر شد سوالاتی است که فقط بجهت اینکه شاید محلّ مباحثه بشود اهتمام دارد - و در این صورت اگر نسبت مزبور بوجه صریح بر نانا ثابت بشود در جواب شکایتهای معقول وي در باب صحبتهاي خلاف قاعده و متکبّرانهٔ عظیم‌الامرا و دوستي او با سندیا بجهت اجراي مطلبی که رو بروي امراي دربار بوده از آن اباکرد و همچنین درباب حرکت او بجانب شهر بدر بجهت تقویت اسباب آن دوستي میتوان آنرا بخوبي پیش آورد - لهذا لازم این است که در این بابها میر عالم را بوجه کافي دستورالعمل داده بشود امّا بهیچوجه اورا سفارش نمیکنم باینکه در آن بادي بشود یا بجز اینکه لابد شده اقدام در مباحثه بکند - لیکن بمصلحت نزدیکتر این است که اگر نانا این امر را درمیان بیاورد باین جواب اختصار کند که اگرچه یقین دارد بر اینکه اسباب معاهدات را بکلّي بعظیم الامرا حمل نباید کرد و میتواند برات ساحت وزیر وامراي دربار را برحسب دلخواه نزد نانا ظاهر بسازد امّا دستورالعمل بوي داده اند که ترک مباحثه نموده دوستي شخصي عظیم الامرا و مهد بر دوام آن را عرضه کند - با اینهمه امکان دارد که جز مباحثه در ارباب نقض معاهدهٔ اصلي عیدگاه چاره نباشد امّا مباني آنرا بر مقتضیات تدابیر ملّت

نه بر حسب معادات شخصي ميتوان نهاد *

۵۲۷ با شما بكلّي متّفق الرأي هستم در اينكه نمي توانيد در تقويت مير عالم با فائده كوشش بكنيد مگر اينكه او براستي و صريحًا با عظيم الامرا مكاتبت و مكالمت بنمايد و اميد آن دارم كه مرهسي دبليو ماليت لزوم اين كار را بنقد بوي حالي كرده باشد - ميگويند كه بسبب كثرت وكلا كه نظام الملك درپونه دارد خللي عظيم در امور مي افتد و بناءً عليه رأي من اين است كه تا ما دامي كه وضع حركات مير عالم بنظام الملك پسنديده آيد و اگر صورت ببندد چنانچه در آن باب بايد شما و سرسي دبليو ماليت قطع بكنيد اورا جدول اصلي درگفت وگو بسازند و اختيار وكلاي متوسّط را بقدري كه بوي لازم نمايد برأي و رويّت او واگذار بكنند - اگر مناقشت حال بمعادات بينجامد بهتر اين است كه شما تا وقتيكه نظام الملك ازملك خود بيرون نرود درخدمت او بمانيد و ليكن در ممالك پيشوا بدون استرضاي او همراه نظام الملك داخل نشويد و برأي شما ميگذارم اينكه بهرجائي كه مناسب بدانيد عقب برويد - غالبًا احتياج ندارد اينكه بگويم كه افواج كمپني را كه مصحوب نظام الملك اند در جنگ يا دفع مرهتيان نبايد بكار برد امّا قطع نظر ازاين شرط در دفع

یا منع نزاع خانگي یا حفظ دارلحکومهٔ نظام الملک در ایّام غیاب وي افواج مزبورهٔ او را بکار بیایند *

۵۲۸ خیال میکنم که آرائیکه بیان آن علي التّفصیل نوشته ام دراغلب مطالب و در مکالمات با نظام الملک و وزیر بجهت شما دستور العملي کافي خواهند شد - امّا چون بکلّي ممنوع هستیم از آنکه افواج کمپني را در امداد نظام الملک بکار بریم و همچنین اقدام ما در مداخله مشروط بر این است که در عواقب آن مبتلا نشویم اگر کوشش ما از پیش نرود باید شما با دقّت تمام بآرايي مزبوره متمسّک بشوید - و بواسطهٔ همین جهات مزبورهٔ باید بر رأيي نظام الملک واگذار شود که اگر بخواهد از قبول نصائحي سر باز زند که میخواهم لزوم آنرا بایما وکنایه بیش از مراسلت و مکاتبت بوي بفهمانم مگر اینکه بنوعي خواهش کند که غیر از واضح گفتن و جواب صریح دادن چارهٔ نباشد - بعد از نوشتن این فقرات مراسلات شما مؤرخهٔ سلخ ماه اگست و مکتوبات سر سي دبلیو مالیت مؤرخهٔ ۲۹ آن ماه با نسخهٔ کاغذي که در همان تاریخ بشما نوشت رسید وازمطالب آن بدلالت تمام مي فهمم اینکه میر عالم بهیچوجه در این معاملات متوجّهٔ صوب مقصود نشده واسباب مناقشت مابین دو وزیر بقدري مستحکم که غالباً اصلاح پذیر نیست - ازاین احوالات

بلا ریب آن نتیجه گرفته میشود که تا ما دامي که وزراي مزبوره شخصًا متصدّي فیصلهٔ اسباب اختلاف مابین دو دربار باشند کار هرگز بصلح نخواهد انجامید و هم دلالت قوي دارد بر وجوب نصیحت من درباب تفویض امر سفارت بمیر عالم یا اختیار تدبیري دیگر بجهت رفع عوائق انجام مصالحه که بنظر من ما دامي که کار بدین نوع جاري است ممتنع الرفع خواهد بود - بجهت اجراي این مطلب ملاقات نظام الملک و پیشوا بدون حضور وزیر بیش از همه بهتر است زیراکه بدان سبب از وساطت ثالث که غالبًا بر آن فائده مترتّب نخواهد شد خلاص خواهیم یافت - با وجود اینکه بر مناسبات این امر رأي میزنم بهیچوجه نمیگویم صورت پذیر است لیکن شبهه در آن ندارم که اگر نظام الملک و پیشوا مابین مراسلت جاري بدارند مشکلات حال کمتر خواهند شد - امّا مسئلهٔ اینکه تا چه حدّ نظام الملک اگر خاطر جمع هم نشود که عمل وي مقبول خواهد شد میل مبادرت دراین امر نماید بوجهي که متضمّن انجام مطلب مقصود باشد بر رأي و رویّت شما میگذارم که مقتضیّات وقت را دیده اگر مصلحت بدانید بکوشید و الّا فلا *

٥٢٩ نقط معاهداتي که بدین مسئله تعلّق دارد این است

اوّلا آنچه مشروط بر اینکه طرفین در مخالفت و موالفت موافق شوند مابین دولت انگریز و نظام الملک در ماه جون سنهٔ ۱۷۹۰ع در پاتگل و ثانیاً آنچه بر همان شروط در ماه جولائي همان سنه در پونه مابین دولت مربور و مرهتهان منعقد شد - در مقدّمهٔ معاهدهٔ با نظام الملک مذکور است که سه دولت در آن شریک اند و غرض در معارضهٔ تیپو سلطان است بر حسب فقرهٔ اوّل دوستي که بواسطهٔ مواثیق سابقه مابین سه دولت مربوره بود تاکید زیاد مي‌پذیرد و در فقرهٔ دوّم اعلام بدان مشود که چون تیپو نقض عهود خود را با دُوَل متحاته نموده است همه متّفق شده اند تا اورا کمتر کنند و از اسباب برهم زدن آرام و رفاه عام محروم سازند - فقرهٔ سوم و لواحق آن تا فقرهٔ نهم باجراي جنگ و مطالب متعلّقه بآن و تقسیم املاکي که مفتوح شوند و طور صلح کردن بستگي دارد - فقرهٔ دهم معاهدهٔ با نظام الملک مطابق سیزدهم عهد نامهٔ پونه بر این موجب است که اگر تیپو بعد از انجام صلح بریکي از دُوَل متحاته تاخت و تاز سازد یا به آن اذیّتي برساند دُوَل دیگر در سزاي او متّفق شوند و وضع و شروط اجراي این مطلب موقوف به آینده بر حسب مصلحت دید دُوَل متحاته است - لهذا از این اجمال واضح

است که معاهدهٔ مزبور میثاقي است مابین سه دولت بجهت ترقّي مطلبي مخصوص و معیّن و در آن نیز بملاحظهٔ آنچه درآینده بروز بکند فقرهٔ بجهت محافظت هر سه دولت از حملات دشمن عام داخل شده است - حالًا تا اینکه لوازم شروط معاهده را با دقّت تمام تحقیق بکنم بمکالماتي که قبل از انعقاد آن گفته و مباحثاتي که بعد از اختتام جنگ در باب فقرهٔ مزبور نموده شد رجوع میکنم *

۵۳۰ بعد از تفصیل این مقدّمه باید ملاحظهٔ دلائلي شود که بر فرض وقوع خیالات مزبورهٔ نظام الملك دراستمداد از دولت انگریز متمسّك به آن میشود - و آن اینست که بنابر شروط معاهده اگر تیپو بدون سببي بقاعده بر ممالك نظام الملك تاخت و تاز بیاورد او مستحق امداد کمپني است واگریکي از دُوَل متحابّه مناقض شروط معاهده عمل بکند این مایهٔ استخلاص دُوَل دیگر از آنچه بر عهدهٔ خود گرفته اند نمیشود - و نه فقط حق آن نداریم که از مظاهرت او در معارضهٔ تیپو مضایقه بکنیم بلکه بر ذمّهٔ ما لازم است که پاي قائم داشته دولت مرهتي را بایفاي عهود و مواثیق خود مجبور بسازیم - و همچنین میگوید که فقرهٔ که برحسب عبارت آن مدد لازم مي آید معني صریح و مقرّري دارد ودرآن هیچ لفظ

یا شروط که مصدّق حقّ بجانبت ما باشد نیست و هم در انعقاد معاهدهٔ مذکور اعتقاد او بر صدق و حسن وفاي ما بود زیرا که نه فقط از خیانت مرهتیان آگاهي خوب داشت بلکه در ضمن گفتگو در باب مقدّمات آن سوء ظن خود را بطور واضح ظاهر ساخت - و همچنین در وقت معاهده نمودن وضع ما بطوري بود که قطع نظر از اینکه مرهتیان شریک بشوند یا نه طالب دوستي او از مقتضیات تدابیر ما بود - چنانچه محلّ شکّ نیست که اگر در انعقاد معاهدهٔ مشروط بر اینکه طرفین کلیّةً در موالفت و مخالفت موافق شوند اصرار میکرد لابد بدان تن در میدادیم - و اگر بواسطهٔ اینکه مرهتیان نقض عهود خود را نموده اند یا از جهات دیگر مقرون بفائده و تدبیر ما هم حقّ ترک ایفاي مواثیق بداریم آن حسن وفا که مایهٔ تشیید مباني معاهدات است بر داشته میشود زیرا که بجهت امضاي نقض مؤکّد ترین پیمانها بهانهٔ که مثل این قوي باشد همیشه بدست خواهد افتاد - بعلاوه میگویند که بحکم لزوم تیپو یا بموافقت مرهتیان یا بدون آن باید تعدّي بکند و در هر دو صورت مخالفت با وي بر ما لازم است امّا علي الخصوص اگر با پیشوا شریک شده بقصد نظام الملک در حرکت بیاید بعلّت اینکه چنین اتّفاق نقض صریح و مقرون

بتحقیر معاهده از جانب پیشوا و منع آن از لوازم فرائض
ما خواهد بود *

۵۳۱ اعتراض بر دلائل مزبور براین موجب میتوان کرد
که بکلّي واضح است که معاهدهٔ مذکور میثاقي است سه گانه
مشتمل بر اتّحاد و اتّفاق سه حکومت درحفظ صیانت خود
از دشمني مخصوص که عداوت او بهر سه طرف مساوات دارد
و مبني بر این اعتقاد که حکومتهاي مزبوره را با مساعي متّفقه
درحفظ امور متکفّله سعي باید نمود و بنابر چنین قاعده هرچه
مقتضي بیان وکشف باشد و هر عملي که بواسطهٔ معاهدهٔ
مذکور سر بزند باید بعد از اخبار و استخبار و موافقت دول
ثلاثه بوقوع پیوندد - و چون معاهده مبتني بر اتّحاد دول
متحابّه بود لابد بجهت انفاذ مواعیدي که بواسطهٔ آن برعهده
گرفته شد لازم است که این دوستي دوام داشته باشد و اگر
جنگ مابین دو دولت از دول سه گانه اتّفاق بیفتد وضع هر سه
بالنّسبه بیکدیگر تغیّر کلّي میپذیرد - درباب موافقت یکي
از ایشان با تیپو دروقت محاربه با دولت دیگر که در معاهده
شراکت دارد اسباب معادات مابین درپیش نظر باید آورد -
بدین معني که در تعبیر معني عهد نامه محال است
سختي بورزیم بقدري که در همه صورت یکي از اجزاي

متّفقه را از انعقاد معاهداتي که صیانت آن اورا درکار باشد
باز بداریم - و بر فرض اینکه در حرب مابین پیشوا و نظام الملک
حق بکلّي با پیشوا باشد و او بواسطهٔ تعدّي بي سبب مخالف
مجبور بجنگ شده است حفظ صیانت خود مایهٔ تصدیق
معاهدهٔ با تیپو میشود *

۵۳۲ از طرف دیگر اگر تیپو محض بجهت انجاح مطالب
غرض آمیز خود با یکي از حکّام ثلثه درمعارضهٔ دیگري از
ایشان هم عهد گردد میتوان گفت که چنین امر از طرف
والي مزبور بکلّي مناقض شروط معاهده میشود و في الحقیقه
نتائجي که از این استدلال گرفته میشود قدري برخلاف
مصلحت نظام الملک است زیرا که حرکت او بجانب بدر
اگر تعدّي درحقّ مرهتیان خوانده نشود بلا شک بجهت آن
است که تا درمنازعات مابین سندیا و وزیر خود را داخل
کند و همین قدر علامت معادات - در اوائل تدابیري
که مؤدّي بمشکلات حال نظام الملک شده است نتائج آن
به عظیم الامرا صریحاً اعلام شد و نه فقط باو حالي کردند که
حسن موافقت با بالاجي پندت بجهت صلاح و عمارت
حکومت نظام الملک اهتمام دارد بلکه درهمان وقت بوي
گفته شد که مناقشه با وزیر پیشوا امور نظام الملک را بکلّي برهم

خواهد زد - بالجمله اگر بر فرض اینکه تیپو فرصت معادات نظام الملک با مرهتیان را غنیمت شمرده بر ممالک وي بدون سبب تاخت و تاز بکند و ما نظام الملک را مدد بکنیم لابد در جنگ با مرهتیان مبتلا خواهیم شد و در شروط معاهده ملاحظهٔ اینگونه اتّفاق هرگز نشد - و باعتقاد من این امر نتیجهٔ است که لازمهٔ اینگونه کمك است زیراکه اگر هم تیپو و پیشوا پیش از وقت با یکدیگر مواضعه نکرده و قصد تاخت و تاز هم نداشته اند حرکات جنگ منجّر بدان خواهد شد *

۵۳۳ سوای عواقب تاخت و تاز مزبور که در معارك عساکر متخاصمه بنظر مي آمد واقعهٔ دیگر بر آن مترتّب شد و آن این است که در یکي از دول متحابّه مردم چون زبان آزاد داشتند و قادر بر آرای اولیای دولت بودند توانستند بسیاري از امور حرب را بر عهدهٔ خود بگیرند - با وجود اینکه تمام فرنگستان ما بین ملك ایشان و محلّ جنگ حائل بود امّا بوسائطي که تا حال بتجربه رسیده بود اطّلاعي معدود امّا اشکار درباب جنگ و محاصره و مشاقّ و متاعب اردو و صور وحشت انگیز آخر چادر هاي بیمار خانه مي یافتند و لهذا چون بدین طور وقوف ایشان بر این امور روز بروز

زیاد گشت و از ضمیر خود آگاهي داشتند که قوّت حقیقي ایشان در جنگ هزار مرتبه زیاده از محض عدد لشکر بود اجتماع کرده خود را درمیان انداختند و درامور ملکیه اشتراک حاصل کردند - محلّ جنگ غالبًا بواسطهٔ ایشان منتخب و بتاخت و تاز بسبب اصرار ایشان پرداخته شد - هر ساعت مواظب ترقّي آن و در شدّت و رضا مؤیّد آن شدند وچون بواسطهٔ انقیاد دشمن حرب بانجام رسید چنین مي نمود که هنوز راغب مقاتله بودند - بالجمله حوادث روزگار دیده بودند - برًّا تعداد لشکر نموده بحرًا هم ملتفت بدان شدند - بر پیاده شدن وحرکت و جنگ عساکر مطّلع گشته و از جرعهٔ جام فتح متمتّع شدند - پس وقت آن رسید که مرگ سپاهیان را از سرما و بي آذوقگي در کوهستان خشک متحمّل بشوند - در این حالت غم و اضطراب مردم خواستند بر طبیعت سپاه سالار اطّلاعي بیابند *

٥٣٤ سپه سالار را در وقت جنگ دیده و دلهاي ایشان باو مباهات کرده بود - امّا حالًا اورا میدیدند با سپاه قلیل مشتمل بر مردم نزار و ضعیف و قریب بمردن و با این همه دافع حملات دشمن قوي و وضع سالار لشکر کثیري مستعدّ محاصره بر خود بسته - در آن وقت نه نهمیدند

چنانکه باید. که تا چهل روز طالع دو لشکر بزرگ وشهرت ابدي
و قدرت ملل بزرگ بالنسبه بیک دیگر همه بسته بمتانت رأي
یك شخص بود - مردم از شدّت مشاق اهالي ملک خود
رنجیده دل و پر غصّه و غضب شده با شکّ و التباس رجوع
بسالار مي نمودند وچون دیدند که او همیشه ثابت ایستاده
آشفتگي خاطر بر خود حرام دارد خواستند تا بکنهٔ آرام او
برسند امّا این کار در قوّهٔ ایشان نه بود - بجز مدافعت
دشمن حرکتي ازوي صادر نشد و چون افواج مددي رسیدند
و توانست دوباره عنان قدرت را بدست بگیرد کار او بر قرار
سابق مي‌نمود - آخرالامر مرد واز آن وقت باز باید جائی
سرد را که بواسطهٔ او گرم شده بود مشاهده بکنند - بالجمله
صبر ایشان زیاد شد امّا ثبات کم نه گشت و هرچه خیال
کردند وفهمیدند و دیدند وشنیدند بلکه هر خدعهٔ که بکار
دشمن مي بردند پیش روي مردم اظهار ساختند - واز آنجا
اتّفاق افتاد که یکي از معظمات علامات جنگ حرکات
مردمي آزاد و متهوّر در هنگام حرب بود - بالجمله تاخت
و تاز قوم بقدري نیروي بازو وقوّت پایداري ملکي را که
در آن شریک بودند آزمایش کرد که بعد از اختتام محاربت
درجات دول بالنسبه بیک دیگر بکلّي تغیّر کرده و باید

دوبارہ مرتّب بشوند - بعلاوۂ بواسطۂ منازعت مزبور درحرب و تدبیر ملکي تجاربي اندوختہ شد کہ در این ایّام خیلي فائدہ دارند - امّا جنگ خونخوار بود و مي گویند کہ در اثناي آن اتلاً یک کرور سپاهیان و اهل حرفت تلف شدند وهمچنین حصّۂ دیگران از اسبابي کہ مردم با زحمت بجهت مدد معاش اندوختہ بودند بهمین واسطہ مصروف شد - علاوہ بر همہ جنگ مذکور بنیان کن نظام امور سیاسیّۂ فرنگستان شد چنانچہ اشکال داشت کہ در آیندہ دولتي بجز در صرف قوّت خود آمن بشود ولهذا بی مناسبت نیست اگر اسباب بلائی را کہ باین حدّ رسید در پی شدہ بیاد بیاوریم *

۵۳۵ تا مدّت سی وپنج سال صلح مابین دول بزرگ فرنگستان جاري شدہ' و شورشهائی کہ در سنۂ ۱۸۴۸ ع برخاست فرو نشاندہ شدہ بود وجنگهائی کہ بر آن مترتّب شد سرایت بسیار نکردہ زود باختتام پیوست - سلاطین و وزرا اظهار خواهش صلح مي نمودند امّا با وجود آن بجمع آوري سپاہ میپرداختند و ممالک روس و المانیا و فرانسہ پر بود از عساکر تربیہ شدہ - این یکي از اسباب خطر شدہ و دیگر این بود کہ ما بین سلطاني کہ عنان ملکداري را بدست خود میگیرد

و پادشاهي که بامداد وزراي مشورتخانه کار را صورت ميدهد
فرق است چنانچه احتمال دارد که جنگ بيشتر برحسب
راي چنين سلطان تا بعد از اقتداح آراي چند مشير ممتاز
برپا بشود - در اين ايّام ما يحتاج لشکر بزرگ و بيرون از
اندازه است و چون دراين روزها رابطهٔ اجتماع متّصل بجهت
کمال و تنوّع اسباب انتظام آن عرضهٔ انحلال مي شود
مردم بمحض آوازهٔ ادّعاي حرب هراس برخود راه ميدهند -
و همچنين بليّات آن باين قدر شديد و فائدا که مي تواند
دولتي از تدبير مقرون بتعدّي اميد آن بدارد بقدري پوشيده
و دور از حصول و مشکوک است که چون دنيا آرام است و
ميزان اقتدار برجا غالبًا بغايت اشکال دارد تا بفهميم چه طور
ارتکاب خلافي که صريحًا منجرّ باثارت معادات باشد برحسب
مصلحت حقيقي هيچ دولتي از دول شود - لهذا از اينگونه
خيالات نوعي از ضمانت بجهت حفظ صلح حاصل ميشود
امّا چنين ضمانت فقط بر فرض اين است که دولتي باخلاص
مطالب رفاه و آرامي خود را در پي باشد و بناءً عليه در
ملکي که سررشتهٔ امور در دست سلطاني باشد که مصلحت
او بر خلاف مصلحت ملک است حکم ندارد ٭

۵۳۶ حقيقت اينکه امکان دارد که اهالي ملک همچنانکه

سلطان در تحت غلبهٔ شوق حرب بشوند حتّی اینکه وزرائی را که برحم و نرم دلی امتیاز دارند مجبور با طاعت حکم شدید ایشان بسازند درین تاریخ نه نقط در پردهٔ اشتباه نمی ماند بلکه بطور واضح دلیل بر آن گفته می شود - امّا علی الجمله اغراض و شهوات و ضعف نفسی که منجرّ بجنگ میشود احتمال دارد بیشتر در سینهٔ یك شخص پیدا می شود تا در جمعی از عملهٔ ملک که ایشانرا اهل وزارت می خوانند - استبعاد ندارد که وزرای مجتمعه در غضب بقاعدهٔ ملّی شریك بشوند و حتّی تدابیر عالیه بجهت ترقّی ملک را در سر بدارند امّا غالباً مغلوب تعصّب یا عجب یا خفّت یا بیم جان نمی شوند زیراکه اگرچه یکی از امیان دولت چند از این عیوب را داشته باشد اثر آن بواسطهٔ مباحثات جمیع مندفع میشود - از طرف دیگر شخصی که مستحق اسم وزیر است نه محض مقرّب سلطان است بلکه خود امور ملک را صورت میدهد با وجود اینکه باین امور اشتغال نداشته باشد با مردم معتمد علیهم و قابل که ایشان در هر دولت بزرگ در باب امور ملکیّه منصب علی الدّوام دارند حسن معاشرت و مراودت داشته بدین طور بر تدابیر مهمهٔ سالفهٔ دولت وقوف می یابد و بتدریج مصلحت ملک را می فهمد و از آن مطّلع می گردد

علاوهٔ بر همه جمعیّت وزرا که حقیقةً ادارهٔ امور بر عهدهٔ ایشان
باشد از اغراض مقرون بترقّیِ خود وقوم و خویشان خود
که سبب انحراف سلطان مستقل از جادهٔ مستقیم ملکداري
مي شود بري شده از واگذاردن صلاح ملك صرف بامید و
بیم یک شخص ابا خواهند نمود *

۵۳۷ اگر از طرف دیگر سلطاني بنفسه وبدون امداد وزرائی
که بجهت امضاي حرکات ایشان بار رجوع بکنند باجراي امور
ملک بپردازد اغراضي که بجهت رعایت حال رعایا ومقتضیات
منزلت عالي بر او لازم مي آید همیشه در خاطر او رسوخ
تمام خواهند داشت - سلطاني مثل او یا بمیراث یا بجلادت
خود تخت را بچنگ آورده است - در امر اوّل اتّفاق اینکه او
بدون ریب وریا شایستهٔ ادارهٔ کل امور باشد غالبًا اگرچه
نه بکلّي از حدّ امکان بیرون است و در امر ثاني توقّع آن
میتوان کرد که سلطاني که راه خود را بپادشاهي باز کرده باشد
از خصالي که مردم را لائق تصدّي امور ملک مي سازند
بري نخواهد بود - شاید در بعضي جهات قابلتر از جمعیّت
وزرا بشود وجرأت وثبات وقوّهٔ کتم سرّ زیاد داشته باشد
امّا اینگونه خلال مؤدّي بجنگ است نه بصلح - وبعلاوه مالک
سلطنتي که دیگران ادّعاي آن مي‌کنند تقریبًا همیشه مغلوب

امرائي است که بعايت برخلاف مصلحت ملک اند - از وي پوشيده نمي مانه که بسيار مردم اورا محض غاصب مي پندارند ودشمن خانگي با دقّت تمام درانتظار فرصت خلع وحبس وعذاب وقتل او است - صحيح است که عساکر کثير در تحت سرداري او و گروهي انبوه از امراي وطبقه جوار درخانه بندگي حضرت حاضر اند امّا ميداند که اگر برحسب اتّفاق دريك ساعت حماقت او از دست برود وبخت هم روي گردان بشود يا اسير يا مقتول خواهد شد - هميشه مي پندارد که کمي نقص حال درپي اوست ودر پيش رو ابواب زندان تاريک و انواع سياست شديد و طولاني را مي بيند - لهذا لازم شده جمع آلات اقتدار ملک را بجهت دفع اين مخاطرات بکار خواهد برد و اگر تصوّر آن بشود که اقدام درجنگ مايهٔ رهائي ومهلت بجهت او ميشود چنانچه در اينگونه اتّفاقات مکرّر اتّفاق مي افتد بلا شکّ بجنگ خواهد پرداخت واگرچه مي داند که سلوک دراين راه با همجوار لابد ضروري بجهت دولت دارد امّا ملاحظهٔ آن سدّ راه ومانع حرکات او نخواهد شد زيراکه بمقتضاي الغريق يتشبّث بکلّ حشيش برحسب ضرورت طبيعت بهرچه پيش آيد چنگ درخواهد زد - پس ملک او مجبور

بحرب مي شود امّا نه بجهت اينكه مصلحت ملك اقتضاي
آن مي كند و نه بسبب اينكه سلطان از صلاح حال استحضاري
چنانكه بايد ندارد ليكن بواسطهٔ اينكه اهالي ملك خود را
بدست شخصي داده اند كه مصلحت او از مصلحت ايشان
متميّز است *

۵۳۸ مراسم ضابطهٔ اهمّ كه مايهٔ صيانت ملل فرنگستان
است بطوري كامل و مرتّب نيست كه تفهيم آن در استراحت
و تسكين دغدغهٔ خاطر مردمي كه مي خواهند قواعد حركات
صريحًا مقرّر بشود فائدهٔ ببخشد - رسمي است نا پرورده و بي
ترتيب رواج يافته و فقط بواسطهٔ رأي عامّه و اعتقاد بر اينكه
چنين رسم با مصلحت هر دولتي كه باطاعت آن خوانده شود
موافقت كلّي دارد و مي توان جاري داشت - امّا في الحقيقه
بسياري از امن و اماني كه مردم خواهشمند بر فرض احداث
روئتي مقرّر ما بين ملل در امور حرب و صلح بتوانند اميد
آن بدارند بواسطهٔ همان رسم حاصل شده است - شايد اگر
بجهت حفظ سلامت ملل و آرام عالم سياقتي خيالي منظّم
بشود حركتي بر خلاف يكي از دول في الفور مناقض همه
دانسته خواهد شد امّا در اين حالت امور دنيا چنين رابطهٔ
اتّفاق ما بين دول وجود ندارد - صحيح است كه قانوني كه

مابین دول متداول است مزاحم حقّ اجرای انصاف نمی شود و هر دولتی می تواند در باب خلافی که بالنسبه بدولت دیگر یا کوچک یا بزرگ کرده شده است اظهار نصیحت بنماید یا اگر بخواهد می تواند بضرب شمشیر در دفع یا تدارک آن بکوشد - امّا در این باب ما بین حدّ فرائض و حقوق دول فرق بسیار است - در فرنگستان جمیع دول بغیر از پنج دولت بزرگ از لزوم نگاهداری سلامت عامّه مرفوع القلم اند - حتّی اینکه فی الحقیقه اگر بریکی از پنج دولت مزبور ادراک خلافی در حقّ دیگران مصمّم بشود لازم نیست که جانب انصاف بگیرد مگر اینکه از صدمهٔ که بدیگر ملک مجبور استنباط صدمه بالنّسبه بخود کند - و بعلاوه توقّع آن نباید داشت که دولتی بجز در صورتی که در صیانت خود بکوشد بدون اینکه امید سر انجام نیک مقرون بصواب بشود در جنگ اقدام بکند *

۵۳۹ ، امّا در وقتی که هر سه سبب مزبور فراهم بیاید بدین معنی که خلافی در حقّ دولتی یا کوچک یا بزرگ کرده و نتیجهٔ حال یا استقبال آن مقرون بزیان یکی از پنج دولت بزرگ بشود و آن دولت بزرگ زیان خورده بتواند در جنگ بامید قوی درباب سر انجام نیک آن اقدام بکند در چنین

صورت سائر دول فرنگستان غالباً چشم آن دارند که دولت بزرگ که گویا زخم خورده است هم بواسطهٔ درد آن حرکتي بکند و بجهت مصلحت خود چنانچه بسبب فائدهٔ عام مستعدّ و مهيّاي مبادرت درجنگ بشود يا در انعقاد معاهداتي که تقويت انصاف را درکارباشد بکوشد - اگر يکي از دول از عهدهٔ اين فرض بالنّسبه بخود و سائر ملل فرنگستان بر نيايد شان آن في‌الفور در انظار مردم تنزّل مي‌کند و از اتّفاقات سنيّه اين است که از جملهٔ تجاربي که از تواريخ ممالک اندوخته شده اين بيش از همه مقرون بصواب است چنانچه سرمشق جميع حکّام ميشود که برچنين تنزّل طبيعت انساني مصائبي بزوايي مترتّب ميشود که آثار آنرا در حيز حساب نميتوان آورد و بدين طور حتّي بر مردم بغايت کند ذهن عيان مي‌توان ساخت - جميع مردم باصل مادّهٔ رسم مذکور تن در نمي‌دهند امّا کساني را که اعتراض بر آن مي‌کنند پيش نشان ميتوان داد - و بسيار اند کسانيکه نمي‌توانند بفهمند چه طور مردم از روي انصاف درحقّ کسي که متحمّل زيان و تحقير باشد اهانت مي‌توانند بنمايند و همين طبقهٔ حکما در اجتهاد فهميدن قوّت و فائدهٔ اين قانون همين گونه اشکال را خواهند يافت *

٥٤٠ ثرالثي كه بواسطهٔ رسم مزبور بر عهدهٔ يكي از دول بزرگ لازم مي‌آيد حمل ثقيل نيست زيرا كه بعد از همه بامداد مطالب تازه و بيم سزاهاي زياد سلطانرا فقط ببيداري در حفظ مصلحت خود ترغيب مي‌كند - رسم مذكور مايهٔ تحريك عرق همّت و انذار او بدان ميشود كه اگر با جبن و بي دلي خلاقي را كه تدارك آن در حسب مصالح چنانچه بر عهدهٔ او است مشاهده نمايد نه تنها از كيفري كه در ملك بي عزّت خود دربي اوست استخلاص نمي‌يابد بلكه او را بگناهي بزرگ درحقّ دول ديگر فرنگستان نسبت ميدهند و تقريع و ملامت ملل و اهانت و عدم اعتبار آنها حتّى اينكه شايد بالاخره در وقت اضطرار معاونت وي نكنند سزاي انحراف او از جادهٔ مستقيم خواهد شد - امّا از طرف ديگر بنابر رسم مزبور سلطان يقين حاصل مي‌كند كه اگر در مبادرت بتدارك ضرري كه متوجّهٔ عموم خلائق است و اتّفاقًا منافي مصلحت مملكت او نيز باشد ثابت بايستد جانب او بواسطهٔ اعتراف بقاعدهٔ اينكه اگرچه بجهت ملك خود جنگ مي‌كند امّا هم بجهت هر ملكي كه فائدهٔ آن در مغلوبيّت مخالف است بغايت استعلا و تقويت مي‌يابد *

٥٤١ شكّ نيست كه رسم مذكور چنانچه سائر قوانين و مراسم

انسانیّه بجز در صورت اعتنا و اذعان بدان فائدهٔ حقیقی نمی‌تواند
داشت - امّا چون این رسم اقتضای چیزی از طرف دولتی
بجز آنچه مقرون بمصلحت آن و فائدهٔ عموم ملل بشود نمی‌کند
در فرنگستان بغایت مطاع و همیشه معتنابه است - حتّی
اینکه موافقت با آن بیشتر از آنچه در بادی نظر بجلوه می‌آید
شیوع دارد زیرا که چون مردم بدانند یا از پیش ببینند
که دولتی بزرگ عزم پایداری در منع ارتکاب خلافی دارد
چنین خیال متّصل و باقوّت تمام مؤدّی بحفظ صلح میشود
و بعلاوه چون حالت صلح بالنّسبه بحرب شهرت نمی یابد خود
سر انجام نیک این قاعده مانع بروز آن میشود - اقرار باید کرد
که چون متابعت رسم مزبور چنانکه باید از پیش برود سدّی منیع
میشود زیرا که چون مصالح ملل با یکدیگر بسیار مختلط و ممزوج
اند غالباً اتّفاق می‌افتد که خلافی که در حقّ یکی از دول
کوچک کرده شده است بطوری از اطوار مایهٔ زیان و فضیحت
یکی یا دیگر از دول بزرگ می‌شود - و اگر در آن دولت بزرگ
که اسباب شکایت دارد چنانچه لازمهٔ ناموس آن است نائرهٔ
غضب التهاب بیابد و مردم دل برمقاومت و انتقام بنهند
غالباً می توانند دول دیگر را در آن منازعت شریک بسازند
و نتیجهٔ امر آن است که سلطان مخالف خود را مبتلا بجنگی

مي بيند که چون قابل است که روز بروز زياد شود لابد
بجهت او خطرناک خواهد بود و غالبًا خوف چنين عواقب
پيش از همه مايهٔ حفظ صلح ميشود *

۵۴۲ هر سلطان که ميل بارتکاب خلالي درحق دولت
ديگر دارد حال دول بزرگ را در پيش خيال مي آورد
واگر بفهمد که وضع امور جميع درست ودر تحت تصرف
حکّام قابل و ثابت قدم است که ايشان از فرض اقدام
درجنگ اگر اتّفاق آن بيفتد باکي ندارند ميداند که کاري
که درنظر دارد مايهٔ اثارت جنگي خواهد شد که حدّ وانتهاي
آنرا نمي تواند ازپيش دريابد و لهذا بجز در صورتي که
ديوانه يا سفّاکي باشد که در حرب صرف عيش خود را
بيند ميل دست نگاهداشتن ازآن مي‌کند - امّا ازطرف
ديگر اگر ببيند که يکي از دول بزرگ که بايد قبل از
همه درمقاومت او پاي بفشارد درحالت ضعف اتّفاقي يا در
تحت امارت مردم نالائق وبي قابليّت يا بواسطهٔ غلبهٔ اوهام
وخيالات مناقض تدابير معمول ملک دراختلاف وانقلاب
است شايد در چنين وضع امور اميد آن بدارد که ملک
مزبور عقل و جرات ايفاي لوازم خدمت خود ندارد -
اين است اميدي وميتوان گفت که درين ايّام بغير ازآن

امید دیگر نیست که مایهٔ ترغیب سلطان با هوش میشود بتحریك موادّ شورش در فرنگستان و کار هر وزیریکه بخواهد در حفظ صلح مابین دول فرنگستان باخلاص اهتمام بورزد ابطال امل مذبور یا بعبارهٔ اخري ابقاي بیم از حرب مقرون بانصاف و انتقام است *

۵۴۳ بالجمله اگر بخواهیم سلطاني را ترغیب بدهیم باینکه دست از طلب جاه وحرص مال باز بدارد وقت بهدر میرود زیراکه چنین شهوات دوام دارند وهمیشه مترصّد ومخالف آن باید بود و فقط چیزي که بخوبي مایهٔ باز کشیدن عنان سلطاني مثل او است بیم جنگ است - در ایّام توسّل بتاثیرات چنین بیم عیب ندارد اگر فقرات با تواضع چون لزوم استرضاي عامّه اطلاق بشود امّا في الحقیقه نه فتنه جویان خود غرض لیکن سلاطیني که ایشان اظهار سخافت رأي وضعف همّت مي نمایند دراحتیاج تعلیمات رأي عامّه اند - از اتّفاقات سنیّهٔ تهاون در لوازم تربیّت مذکور نادرًا اتّفاق مي افتد زیراکه خیالات اهالي ملل در باب تحمّل خلافي با فائدهٔ عام موافقت دارند و اگر مردم نتوانند باظهار ننگ لغزش سلطاني را از ارتکاب آن باز بدارند اقلاً احتیاط مي ورزند تا ثمرهٔ آن در دهن او تلخ بشود - ملل فرنگستان بر یکي از

دول بزرگ که صیانت حقوق خود تهارن ورزیده ارتکاب خلافي را درحقّ دولت دیگر امضا بدارد سخت میگیرند وباشکال از زلّات آن عفو میفرمایند - در آینده مسطور خواهد شد چه طور دولتي بزرگ بدون اعتنا برراي ملل فرنگستان وبدون شایبهٔ حقّ تاخت وتاز ممالک یکي از دول کوچک نمود - امّا اگر کسي اصل معني رسم مزبور را بخاطر بیارد اسباب آن دارد تا بفهمد بچه وجه دول فرنگستان مهیاي دفع آن تعدّي بودند و هم سررشتهٔ اینکه مردم ازچه سمت از روي استحقاق امید مبادرت درمقاومت داشتند دردست او خواهد آمد *

۵۶۴ سلطان نکولاس درملک خود فرمانفرمائي مطلق داشت وشدّت حکومت او تسکین نیافت بواسطهٔ مقاومت با فائدهٔ وزرائیکه جرأت اجتناب از امورِي که نه بروفق صوابدید ایشان بود داشتند - موانعي که گاه گاه درایّام سالفه پابند اقتدار سلاطین رومیّه بود برداشته و بعوض آن سدّي دیگر بسته نه شده بود - بعلاوه نه فقط سلطان روس مثل حکّام جبّار شرقیه اقتدار نا محدود داشت بلکه هرگونه مایهٔ قدرت که برحسن انتظام وکمال صنائع این ایّام مترتّب میشود درقبضهٔ او بود چنانچه هرچه میخواست بکند آنرا ازپیش مي برد - حتّی

اینکه برفرض تنها نشست و خواندن مراسلهٔ که مضامین
آن او را بغضب میبرد مي توانست دست بزنگیکه بجهت
احضار مردم گذارده بدون مشاورت با متنفّسي نائرهٔ حرب را
در التهاب بیاورد - در اوطاقي که آنجا بادارهٔ امور مي پرداخت
مي توانست صداي آلات در بالا خانه بشنود و آواز بي قرار
تار برقي بمسامع او خوش مي آمد زیراکه علامت تنفیذ امر او
در همان لحظه در اقطار بعیده بود - طبیعتي سخت و بي رحم
داشت امّا در وقت امتحان خیالات و زبان باریک و تیره
و قلّت استعداد او دلیل بر ضعف ادراک او بود - لیکن این
معائب دروني در پس پردهٔ اخلاق ظاهر بیروني وي پوشیده
بود و بقدري قابل اجراي امور و چالاک بود که مي توانست
حصّهٔ فراوان بار حکومت رعایا را بر عهده بگیرد *

۵۴۵ از مدّتي متمادي امور دولت انگریز در نظر امراي
ملکیّهٔ فرنگستان نوعي از معمّا مي نمود امّا بعد از ایّام
تابستان سنهٔ ۱۸۵۳ ع بخیال خود بالاخره بغور این مسئله رسیده
و همچنین مي پنداشتند که دولت مزبور از درجهٔ خود درمیان
ملل آفاق هبوط مي کرده و فی الحقیقه آثاري که بخوبي مایهٔ
چنین اعتقاد از طرف مطالعه کنندگاني که بکنهٔ امور نمي رسند
موجود بود - امّا لشکر فقط یکي جزء از اجزاي ملّت است

و چون ممکن نیست که مردي که در اجراي غالب قواي بدنیّه ضعف و عجز دارد زور بازو و نیروي ساعدي داشته باشد هنگام احتیاج در دفاع و معاونت خود بکوشد بهمان قسم نیز ممکن نیست که ملّتي که غالب اوقات ایشان در تحصیل صنائعي که فقط درایّام رفاه و آرامي مملکت در کار است بتوانند در امور حربیّه ترقّي یا تربیّه که در وقت ضرورت بکار آید حاصل کنند - نیروي بازو نمونهٔ قوّت مرد و جوانمردي سپاهیان بر حسب شجاعت وجنگجوئي مردم ملّتي است که اولاد خود را جزء لشکر میسازند - امّا چون مدق این معني از انظار اهالي انگلند محو شده بود چنین درابصار اجانب مي نمود که دولت انگریز رو بتنزّل مي‌گذاشت - بالجمله علامت بر این حال في الحقیقه منحصر در تخفیف و تقلیل اسباب و تهیّهٔ جنگ نبود زیراکه قطع نظر از آنچه درازمنهٔ سابقه اتّفاق افتاده از حرکات اهل سوس در فرنگستان و سکنهٔ بعضي از اضلاع جزیرهٔ امریکا بمردم حالي شده است اینکه امکان دارد که ملّتي که غالباً لشکري علی الدّوام ندارد در ثبات و جنگجوئي درمیان ملل آفاق امتیاز یابد - امّا حرف دراین بود که در انگلند اغلب مردم بردرجه بحرب تعلّق داشت اعتراض میکردند *

۵۴۶ در وقتي كه يكي از دول بزرگ بسبب صدق و راستي يا بر حسب مقتضيّات تدبير ملكي برآن داشته ميشود كه نيروي بازوي خود را در خرابي سلطان ملك ضعيفتر از خود بكار نبرد مكرّر اتّفاق مي افتد كه بازاي اين اقتصاد مكره در اظهار عيوب و نصيحت علي الدّوام آندولت ذليل خود را تسلّي ميدهد - و اگر اتّفاقًا دو دولت يا زياده بر آن بدين طور در اشتغال بنصيحت يك دولت مسابقت بجويند احتمال دارد كه بجهت تحصيل تقدّم و تفوّق بر حريف مابين منازعت بكنند و آن هم با جدّ و جهدي كه مردمي كه از اينگونه مجادلات استحضار ندارند غالباً نمي توانند آنرا استنباط بكنند - بالجمله چيزي را كه مطلوب و منظور نظر ايشان است اكثر رسوخ مي نامند و اگرچه اقتداري كه بواسطهٔ رسوخ مذكور بر ملل اجانب پيدا مي شود شايد محض حقّي است كه رعايت آن هيچ فائدهٔ اصلي ندارد امّا تقريباً هميشه عرق غيرت وجدّ و جهد سلاطين و وزرائيكه گاهي اقدام در طلب رسوخ كرده وحتّي تجّار و مسافرانيكه اتّفاقًا در محلّ جنگ حضور داشته و با دقّت و التفات مشاهدهٔ حوادث غيرت انگيز حرب را نموده اند غالباً باعث افروختن نائرهٔ غيرت ايشان شده است *

۵۴۷ بعضي از وقائعي که در تواريخ ملل با يکديگر مماست دارند از کتب حکايات روزمرّه دلاويزتر و از وعظ خطبه زيادهٔ مايهٔ عبرت و تنبه اند - چنين مي نمايد که آثار خداوند سبحانهٔ و تعالی بيشتر در امور انسانيّه نظر مي آيد تا در مستمّات سائر عالم داري او و دست جبّار که بی امتدالهاي اعمال انساني را از چند حدّ معیّن اذن تجاوز نداده است ازاين رو بيشتر جلوه‌گر مشود و آنچه علو و شهرت انساني مي نامند بيشتر مرکّب مي نمايد از آن دعاوي کاذبه که تقريباً همشه اصل مادهٔ آن است - چنانچه در وقتيکه با تعجّب و غور اين خيالات پر رنگ مرتسم بخاطر چنين خطور ميکند که اشراف بني آدم با اين همه آثار و مساعي جمله بجز اسباب بازيچه در دست قضاي ازل نيستند - مثلاً شرح حال لويس با پولين نسخهٔ است از دست خداوند نعمه مثل تاريخ اتاويوس قيصر - واگر حروفي از تصانيف مؤرّخ تاستوس بخاطر بيايد تشبهات احوالات ايشان في الفور فهميدهٔ ميشود - داين معني که هردو سلطان از گوشهٔ خمول بواسطهٔ وقعي که دو شخص ديگر به خون ايشان درانظار پيدا کردهٔ بودند بر تخت برآمدند واگرچه هردو از اهل قلم بودند امّا غالباً با همان حيل و وسائط بعد از مواضعات طويل بجاي اعمام

بهادر بسرداري دو ملّت بزرگ جنگجو رسيدند - وهمچنين
در ايّامي كه درآن عقائد واخلاق مردم غالبًا برهمان وضع
وهمان اسباب ضعف وقوّت ملل موجود بود برمللي كه
در امور شرعيّه و تدابير مدنيّه با يكديگر مناسبت داشتند
هردونفر غالبًا يك قسم اقتدار پيدا كردند *

۵۴۸ امّا چون مي بينيم كه بدين طور غريب طباع و
حوادث ايّام دونفر كه درميان قرون زندگي ايشان هزارها
سال فرق وما بين اماكن ايشان هزارها ميل حائل وهمچنين
درآن عرض مدّت جميع تربيّتهاي متفرّع برمذهب عيسوي
پيدا شده است دوباره بوجود مي آيد خيالات ما درباب
ادارهٔ امور عالم چه طور تغيّر مي پذيرد وافعال كسانيكه در
امور دنيوي بيش از سائرين مناجح السّاعي بوده اند چه طور
مختصر مي نمايد بالنّسبه باسرارآن قاعدهٔ حدثان كه درحفظ
خاص قضا است وظاهرًا بجهت انقلابات بزرگ ملّي حدود
مقرّر چند معيّن مي نمايد و جميع افراد بشررا غالبًا بدون
اختيار گرفتار اموري مي سازد كه اواخر آن با اوائلي كه
بني آدم با اشكال ومشقّت تمام بطور ناقص صورت داده اند
غالبًا هيچ مناسبت ندارد - آغستوس جوان درمبادي احوال
غريب خود بردولتي جمهوري افتاده بود كه دران سيل طغيان

جدید بنظر منحدر و هر قدر اسباب آن در آن وقت پوشیده بود همان قدر بعدها آثار آن بداغ خون مرتسم شد - امرا متفق شده شخصي را که بجاه و شوکت از سائر مردم امتیاز داشت در این حال از پاي در آورده بودند و دوستان او علي العجاله منکسر شده خیانت رواج یافت - لیکن اگر آن ضربت خدائي چنانکه آنرا نامیده اند انتقام حقوق بزرگي قدیم اهالي روم را کشیده امّا بهیچوجه باسترداد آن مؤدّي نشد *

۵۴۹ در این ایّام ظلمت که در آن احوالات آتیه پوشیده بود هر طائفه در اضطراب افتاد و هراس بخاطر هر سردار قوم راه یافت - انتونیوس لباس غلام پوشیده بدون آنکه کسي او را تعاقب کند سر خویش گرفت و بروتوس با دوستان خود در قاپتول تحصّن جست و اهالي مجلس و سکنهٔ شهر با وجود اینکه در این کارها دست نداشتند جرأت نکردند که از خانه بیرون آمده درباب آینده از یکدیگر سخن بپرسند - مثل میّت پر زخم قیصر که غلامان در جوف لیل آنرا بر ساري شکسته نهاده بخانه برده بودند دولت روم گویا بیچاره بیجان افتاده و امور آن در پردهٔ حقّ و در دست رهنمائي علي العجاله غلاماني بود که از واقعهٔ آقاي خود خوف بیشتر از خوشحالي مي‌نمودند - بالجمله بعد از وحشت اوّل چون از

هر دو طرف مماشاتي كه خلل حال يا آيندهٔ امور غالباً مؤدّي بدان ميشود درميان آمده امور ملك بر قرار سابق جاري شد امّا چون اقتدار كلّي در دست انتونيوس بود كه تنها از دو قنصل باقي مانده و نائب فاجر حاكم مطلق يعني قيصر بود ظاهر شد كه قصد آن داشت كه تخت خالي را بجهت خود نگاه بدارد - هنوز آتشي را كه بدان پيكر قيصر را سوزانده بخانهٔ قاتلان وي نينداخته بوده امّا تيوس را كه يكي از اقرباي دودمان قيصري و بدل گرمي تمام مويّد تدبير ايشان بود گرفته با بزرگترين تبعهٔ او طناب انداخت ❊

٥٥٠ آغستوس در آن ايّام هجده ساله بود و مزاجي ضعيف داشت و در سمت ديگر بحر ادرياطيق در مكتب خانه مشغول تحصيل علم بود چون شنيد كه عزيز ترين دوستان عمّ او تدابير قيصريّه را برهم زده و يقين حاصل كرد كه شخصي كه بواسطهٔ همان عمّ مدير ادارهٔ امور دولت جمهوري شده بود اقتدار خود را برخلاف مصلحت او بكار مي‌برد استبعاد ندارد اگر صحبت غم انگيز قيصر را با بروتوس بخاطر آورده با دلي مشوّش سفري را كه با خود مصمّم داشته بود كه بجانب پاي تخت بكند پيش بيندازد - دوستان وي بي ثباتي و خفّت عوام و حوادث خطرناك ايّام پر شور و شرّ را كه واقعهٔ

دو نفر از قوم و خویشان او نمونهٔ ظاهر و کامل آن بود تقریر میکردند و در باب حرص با محمدرضا انوسوس و اقتدار اهل مجلس و وقع در انظار طائفهٔ که هوای دولت جمهوری داشتند ممالعت می‌نمودند - و همچنین خاطرنشان او کردند که سودای وراثتی با این بزرگی فقط دعوتی بود تا هرشخص شمشیر نقص حال بروی بکشد و هرحالتی که با عمّ او عدد نموده بود آرام او را مکدّر سازد - امّا هرچند اینگونه نصیحت فی‌الحقیقه چنانچه علی‌الظّاهر مقرون بصلاح بود قلم تقدیر در آن رفته که شخصی که بیشتر از همهٔ درآیندهٔ باحتیاط و حزم امتیاز یافت حالاً در اقدام بکاری که از همه کارهای عمروی اهمّ بود التفات بدان نصائح ننماید *

۵۵۱ امّا چون حقوق سرداری طائفهٔ ماریوماه که نوبت آن بوی حالاً رسید و بیش از آن نیز آرزوی انتقام خلافهائی که بالنّسبه تقصیر کردهٔ شده و در میراث او افتاده بود در خاطر وی رسوخ داشت در تردید نصائح دوستان آن عزم حزم را که مایهٔ تحریص بکار و غلبه بر آرای دیگران می‌شود بکار برد - معقول است که مادر او خوشنود رهم متعجّب از تهوّری که بنظر وی تقریبًا مثل جرأت جدا داد می‌نمود او را براه جون که بدو ترقّی خانوادهٔ قاصره بود گذاشت و این فقرات قابل ذکر را

گفت که بروای پسر هرکجا بخت بلند ترا ببرد و خدایان رهبران تو باشند کاش که بزودي خبر فتح تو براعدا برسد - امّا اگر در آن وقت پرده از وقائع آتیه برگرفته مي‌شد مادر آغستوس چه طور از خواندن تعزیت نامه که گویا سخنهاي مذکوره عنوان آن بود ابا و نفرت مي‌نمود - و چه طور از وي پوشیده بود که طولي نخواهد کشید که آخرین خواتین آن دودمان بزرگ مثل خود او با دغدغهٔ خاطر درباب احوال نسل آخر آن ذریّه استکشاف اسرار فلک خواهد نمود و چون حقیقت دهشت انگیز اینکه پسر او سلطان امّا بعد از قتل مادر مي‌شود بوي اعلام کردند جوابي خواهد داد که گویا اجمال تاریخ قیاصرة است یعني خون مرا بریزد امّا باید سلطنت بکند - بلي اي مادر بطوري که پسر تو با خرابي آندولت جمهوري که مایهٔ ابتدایي شهرت او شده بود بمنزلت عالي که او را وقف آن مي‌کنید خواهد رسید بهمان طور نیرو آخر انسال تو با قتل مادر خود بر تخت عروج خواهد کرد - و همان قتل پدر که علامت بدو ترقّي دودمان تو است قرین ایّام تجمّل و در وقت زوال ایشان موجود خواهد شد *

۵۵۲ اگرچه انهماک در بحبوحهٔ شورش فرق مختلفه مصیبتي بجهت آغستوس جوان بود امّا وضع او بطوري بود که این

حالت ازمقتضیات وجود اوبوده وفی‌الحقیقه عزمی که نمود از نسبت ترک مبالات بري بود - شرافت نسب ومنزلت رفیعتر شخصی که اورا بفرزندي برداشته بود بحکم ضرورت مستدعی بزرگی او شد - ومثل‌هاملت که شاکیسپیر بسیار ازامثال این مخصوصات طبیعت را درتعریف احوال اونوشته است می‌توانست بگوید که روزگار برقرار نیست اي جور فلک که من بجهت اصلاح آن متولد شدم - زیراکه درتقدیر او وهمچنین برحسب لزوم وقت نبود که دراستر ضاي خویش بتواند آیام بسر ببرد - طائفهٔ قیصریه مانند اینکه ذهن وقاد عالي باني محرک ایشان بود کثیر ومقتدربود وعلاوه برهمه جد مي‌نمودند وازجمیع اقصاي مملکت هرساعت با هزارها زبان آن جوان یتیم را دعوت میکردند باینکه وضع محترم سرداري ایشانرا برخود بگیرد - بالجمله حتی درمسئلهٔ مختصر صیانت جان هرقدر توقع سلامت درگوشهٔ خمول همان قدر امید دراقدام مردانه بکاربود ووارث آن حاکم بالاستقلال فقط درمیان متعلقان وفادار انبوه که بوي خدمات را عرضه مي‌کردند توانست خود را ایمن بدارد - وارث نام بلند بود وعرضهٔ لواحق چنین وراثت خواه کمال شهرت خواه غایت بلیت باشد و هرچند عمل حکومت بالاستقلال پر خطر

بود امّا خالي ماندن از آن منصب بجهت او مقرون بمخاطرهٔ زياده تر بود *

٥٥٣ تکفّل اين امور که بجهت هرکس کاري عظيم بود دربارهٔ شخصي مثل او با اين حداثت سنّ مخاطرهٔ بزرگ داشت واگرچه ازعهدهٔ آن غالبًا با استعداد تمام برآمد امّا نبايد بمبالغات مؤرّخان بقدري گوش بدهيم که اعتقاد کنيم اينکه همه چيز بسته بادراك او بود - في الحقيقه دروقتيکه مشغول بتحصيل علم بود عمّ او با پيش بيني و دريافت شخصي قابل را بجهت نصيحت او معيّن کرده و قلم تقدير برآن رفته بود که دوست مزبور در انقلابات مختلفهٔ روزگار با وفاداري غريب مددگار او باشد - مارکوس اگرچه که بعدها بحسن تدبير ملک و فنّ سپاه کشي اشتهار يافت مثل هوراس که يکي ديگر از دوستان آغستوس بود پسر غلامي اعتاق يافته بود و ترقّي او بر مدارج مناصب جليله در دولتي که درآن قدمت خاندان احترام کلّي داشت علامتي بود براينکه تغيّر دررسوم معاشرت زياده ازآنچه در تدابير ملکيّه که شايد فقط نمونهٔ آن بود پيدا شد - بالجمله او در عالي‌ترين معني لفظ مردي کارکن بود ومنضمًّا بقوّت طبع و جلادت جبلّي آن سرعت فهم و حصافت عقل

بدیهه را داشت که بیشتر بخاصیت طبیعت شباهت دارد
تا بذهن وقاد واگرچه همان جلالت ندارد امّا تقریباً همیشه
زیاده ظافر بنیل مدعا است چنانچه استعداد صدق آمیز
اریکلی از آن قبیل بود که بجهت تکمیل تدابیر دور اندیشیده
وکارهای پر حیلهٔ آغستوس لزوم داشت *

